تا پایان صفحه ۵۵۰ اثر حضرت رب اعلی می باشد

انّ البیان میزان من عندالله

الی یوم

من یظهره الله

من اتّبعه نور

و من ینحرف عنه نار

بسم الله الأمنع الأقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال به علوّ ازلیّت خود متعالی از ادراک کل شیئ بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی الّا به عجز کل شیئ از عرفان او و تجلّی نفرموده به شیئ الّا به

نفس او اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران به شیئ و خلق فرموده کل شیئ را به شأنی که کل به کینونیّت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت به اینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرّد بوده و هست به ملیک الوهیّت خود و متعزّز بوده و هست به سلطان ربوبیّت خود نشناخته است او را هیچ شیئ حقّ شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئ به حقّ شناختن زیرا که آنچه اطلاق می‌شود بر او ذکر شیئیّت خلق فرموده است او را به ملیک مشیّت خود و تجلی فرموده به او به نفس او در علوّ مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کل شیئ تا آنکه یقین کنند به اینکه او است اول و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و ممتنع و او است متعالی و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمی‌کند الّا بر علوّ تسبیح او و سموّ تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اوّلی الّا به اوّلیت خود و نیست از برای او آخری الّا به آخریت خود و کل شیئ بما قدر قدّر فیه او یقدّر قد شیئ بشیئیته و حققّ بانیّته و به او بدء فرموده خداوند خلق کل شئی را و به او

عود می‌فرماید خلق کلّ شیئ را و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده کنه ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور ساذج او از هر بهائی و علائی و منزّه بوده و جوهر مجرّد او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اول و لایعرف به و او است آخر و لایوصف به و او است ظاهر و لاینعت به و او است باطن و لایدرک به و او است اول من یؤمن به من یظهره الله و او است اول من آمن به من ظهر و او است شیئ واحد که خلق کلّ شیئ به خلق او می‌شود و رزق کلّ شیئ به رزق او داده می‌شود و موت کل شیئ به موت او ظاهر می‌شود و حیات کلّ شیئ به حیات او ظاهر می‌شود و بعث کل شیئ به بعث او ظاهر می‌شود لم یرعین الوجود بمثله لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویه و طلعة الرّبوبیة المستقرّة فی ظل وجهة الالوهیّة و المستدلّة علی سلطان الوحدانیه و لو علمت ان یذوقن کل شیئ حبّه ما ذکرت ذکرنار اذ انّها لمّا لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الّا کلّ لمّا یذوقن من حبّه نور من نور فی نور الی نور علی نور یهدی الله بنوره من یشاء و یرفعن الله لنوره من یرید انه مبدء و معید و او است که خداوند واحد احد از برای او به ظهور نفس او هیجده نفس که خلق شده‌اند

قبل کلّ شيئ از نفس او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینونیّت کلّ شيئ مستقر فرموده تا آنکه کلّ به کنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اوّل و حيّ لم یزل و حکم نفرموده احدی از ممکنات را الّا به عرفان نفس خود و توحید کنه کینونیّت خود اذ کلّ ماسویه خلق عنده قد خلق بامره الا له الخلق و الأمر من قبل و من بعد ذلک ربّ العالمین و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت به ظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق کلّ شيئ را بدعاً کاَنّ کلّ شيئ حینئذٍ قد خلق زیرا که هر شيئ که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که او است ما ینقطع الیه کلشيئ و ما ینتهی الیه کلّ شيئ و بعد که ظاهر شد به ظهور آیات قدرت خود شبهه‌ای نیست که کل شيئ به کمال ما یمکن ان یوصل بلقاء الله رسیدند دو مرتبه خلق فرمود خداوند عزّ و جلّ مشیّت اوّلیه را و خلق فرمود به او کل شيئ را و چونکه الآن خلق کل شيئ در خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق او لم یزل و لایزال بوده اذ لم یکن شأن کان الله الهاً و لم یکن خلق یعبده و انّ الله لم یزل کان فی علوّ قدسه و ما دونه فی دنوّ حدّه و اوّل خلق کل شيئ در این آن که آن یوم جمعه است بما یذکره الله

شده و حضرت ربّ العزة این خلق بدع را به امر خود خلق و مستقرّ در ظلّ او فرموده الی ان یعیده زیرا که شبهه‌ای نیست که الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده و انّ الله کان علی کلّ شیئ قدیرا و منظّم فرموده خلق کل شیئ را به عدد کل شیئ را به عدد کل شیئ به اوامری که نازل فرموده از ساحت قدس خود و مشرق ساخته از شمس جود خود تا آنکه کلّ شیئ بذکر کل شیئ در کل شیئ متکمّل در کمال گشته از برای ظهور قیامت اخری تا آنکه جزا دهد هر شیئ را جزای کل شیئ ان کان من نفی بعدله و ان کان من اثبات بفضله اذ علم او به کل شیئ قبل کل شیئ مثل علم او است به کلّشیئ بعد کلّشیئ و قدرت او قبل خلق کلّشیئ بر کلّشیئ به مثل قدرت او است بعد خلق کلّشیئ بر کلّشیئ لم یزل الله کان عالماً بکلشیئ و قادراً علی کلّشیئ له الأسماء الحسنی من قبل و من بعد یسبّح له من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما لا اله الّا هو العزیز المحبوب و به عین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتّب گشته به عدد کلّشیئ و در ظلّ هر بابی ملائکه سموات و ارض و ما بینهما به اذن الله مسبّحند و مکبّر و مقدّسند و ممجّد و عالمند و معظّم و کلّ در یوم ظهورالله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع به او خواهند

شد و هرگاه به عدد کلّشیئ از نفوس ممتعنه راجع به او شوند ثمره کلّشیئ نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیمة بین یدی الله و لیقبّلنه الله عن باب من ابواب کلّشیئ اذ انّه ذات نفس قد رجع الیها کلّ من قد دان بالبیان بما قد عمل فی ذلک الباب فلتسرعن فی ذلک ثم و لتسرعن ثم و لتسرعن ثم و لتسرعن ثم و لتسرعن زیرا که خداوند اسرع کلّ حاسبین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کلّ ابواب کلّشیئ و حکم فرماید به عود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کل را مطّوی فرماید در قبضه خود به مثل آنکه در قرآن بما لاعد ابواب متکثّره در نزد مؤمنین به او متکثّر شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرموده نبوده نزد او الّا یک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر می‌شود نزد کذلک یفعل الله مایشاء و یحکم و یرید لایسئل عما یفعل و کلّ عن کل شیئ یسئلون و در آن وقت که عود کلّ خلق قرآن شد و بدء خلق کلّشیئ در بیان شد مقر نقطه که مظهر ربوبیّت بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع شده بود کلّ مطّوی شد و راجع شد به نقطه اوّل و لم یشهد علی ذلک الّا الله و من عنده مع آنکه نازل نفرموده بود در قرآن امری اهمّ از امر قیامت و عرض بر او خداوند

محصی است عدد کلّ نفوسی که متدین شده بودند به دین قرآن و در حین رجع از کلّ این نفوس یک نفس بین یدی الله بوده که عود کلّشیئ شده و خلق کلّشیئ در نشأه‌ی اخری به امرالله متعالی گشته فلتراقبن انفسکم ان یا اولی البیان ان لاتحتجبن عن الله ربّکم و انتم باللیل و النهار تحبّون ان تتقدّسون و در باب اوّل از عدد کلّشیئ امری که خداوند عزّ و جلّ فرض نموده کلمه لا اله الّا الله حقّاً حقّاً اذ کلّ بیان راجع به این کلمه خواهد شد و نشر خلق آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است به معرفت نقطه بیان الذی قد جعله الله ذات حروف السبع و من یوقن انّها نقطة القرآن فی اخریها و نقطة البیان فی اولیها و انّها هی مشیّته الاوّلیّة التی انّها هی قائمة بنفسها و کلّشیئ یخلق بامرها و قائم بها فاذا قد شهدت کینونیته علی توحید ربّه اذ من لم یؤمن بها نفی یدخل فی النّار و ایّ نار ابعد ممّن لم یؤمن بها و من یؤمن بها یدخل فی الاثبات و ایّ جنّة اعلی ممّن یؤمن بها تلک کلمة قد سجّت و عظّمت و کبّرت و قدّست و مجدّت ربّها بالغدو و الآصال و نظر مکن در این کلمه الّا به مثل اینکه نظر می‌کنی در شمس سماء و نظر مکن بمن یؤمن الّا به مثل اینکه نظر می‌کنی در مرآت اذ کلّ من یؤمن

به ذات حروف السبع کینونیته یستمد باسم من اسماءالله عزّ و جلّ و ظاهره ورقة من ورقة شجرة الاثبات کلّشیئ راجع به این شیئ واحد می‌گردد و کلّشیئ به این شیئ واحد خلق می‌شود و این شیئ واحد در قیامت بعد نیست الّا نفس من یظهره الله الذی ینطق فی کلّ شأن انّنی انا الله لا اله الّا ربّ کلّشیئ و ان مادونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون و بدانکه او است مرآت الله که متجلّی می‌شود از او مرآت ملک که حروف حیّ باشند و دیده نمی‌شود در او الّا الله و هرکس که در بیان کلمه لا اله الّا الله می‌گوید به او متوجه الی الله می‌شود چنانکه به او بدء خلق او شده و به او عود خلق او می‌شود ثمره این علم این است که در وقت ظهور من یظهره الله نگویید که ما الا اله الّا الله می‌گوییم و اصل دین این است زیرا که آنچه می‌گویید شبحی است از شمس او که در ظهور اولای او متجّلی شده و او است احقّ به این کلمه از کینونیات کل خلق به نفس خود زیرا که مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهرایست که شبح او است که او می‌گوید قد عرّفناکم ان یا خلق البیان علوّ وجودکم فی کلمة ربّکم ان لا تحتجبن بمن یظهره الله یوم القیامة بالحق فانّ ما انتم به تنطقون مثال ظهوره فی افئدکم و ما ینطق به

ذلک ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو المهیّمن القیوم و امروز هر نفسی که در قرآن این کلمه که جوهر کل دین است می‌گوید شبهه‌ای نیست که به قول محمّد رسول الله ص من قبل می‌گوید و شمس این کلمه در فؤاد او بوده که شبح آن در قائلین امروز متجلی است و لذا راجع می‌شود به او در ظهور اخرای او که ظهور نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجره توحید در کینونیات خلق مرتفع نشده بود و حال که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت این شجره به مقام ثمر رسیده هرکس در او هست شبحی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در نزد او لابد ظاهر خواهد کرد مثل زدم به اعلی کلمه که دین کل قائم به آن است و به قول آن اول دین ثابت می‌شود و کل در وقت موت هیمن را می‌گویند و به او راجع می‌شوند اذ اشباح المرایا لایرجع الّا الی ماقد بدء و اذا ارتفعت المرآت مافیها من مثال الشمس یرجع الیها اذ قدت بدئت منها و لم یکن رجعها و لاعودها الّا فی حد مرآتیتها جائیکه علوّ کلمه فرقان من قبل و علوّ کلمه بیان من بعد نزد شمس حقیقت این قسم باشد چگونه است شئونی که متفرع بر این کلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمه

هدی و ابواب هدی و مسائل فروعیه که لایعدّ و لا یحصی هست هر نفسی به یکی از آنها محتجب شده از کینونیتی که بدء وجود او از او بوده و راجع می‌شود به او در صورتی که از شجره اثبات بوده و آیه توحید او مدل بر شمس بوده و اگر العیاذ بالله که مدل بر او نبوده که لایق ذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب به قرآن کرده چقدر حکم به غیر ما انزل الله در ایدی ایشان هست و این در ذکر کینونیت آنها بوده نه در ذکر ما یتفرع علی الکینونیات اذ ما یتفرع الی ما دون الحق یرجع الی کینونیته و کینونیته لما لم یدل علی الله لا یذکر عند الله و آنچه ما یتفرع به کینونیات حقّه است راجع می‌شود به آنها و آنها اگر آیات مستقره باشند در مرایای افئده خود نه مستودعه در بدء و عود راجع می‌شوند به مقاعد خود و لما کان الشمس لم تزل مشرقة تلک المرایا لا تزال مستدلة و نبوده است از برای فیض خداوند در هیچ شأن تعطیل و نفادی من یقل الله الله ربّی و لا اشرک بربّی احداً و ان ذات حروف السبع باب الله لن ادعو معه باباً و یؤمن بمن یظهره الله فاذا قد فاز بذلک الباب الاوّل من الواحد الاوّل و طوبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذلک یوم کلّ علی الله ربّهم یعرضون

الباب الثانى من الواحد الاوّل

ملخص این باب آنکه رجوع محمّد ص و مظاهر نفس او به دنیا شد و ایشان اوّل عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار به وحدانیت او نموده آیات باب او را به کلّ رسانیدند و خداوند به وعده که فرموده بود در قرآن و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین ایشان را ائمه گردانید و به همان دلیل که نبوّت محمّد ص از قبل ثابت است به همان رجوع ایشان به دنیا عندالله و عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل آیات الله است که ما علی الارض از اتیان به مثل آنها عاجز می‌باشند و شبهه نیست که شرف عبد به توحید خداوند و معرفت او است و اقرار به عدل و طاعت و رضای او و شبهه نیست که این نفوس مقدسه قبل از هر نفسی به آنچه جوهر کلّ علوّ و عزّت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند عزّی مشاهده نمی‌کند الّا به رضای خداوند و شبهه نیست که ایشان اول انواری بودند که بین یدی الله

سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده و هیچ علوّی در امکان اعلی‌تر از این نیست که فؤاد عبد مدل علی الله باشد و به قدر تسع تسع عشر عشر تاسعه از محبوب خود محتجب نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود می‌کند اراده نمی‌کند الّا رضاء الله را زیرا که این است منتهای مقصد کلّ و شبهه نیست که رضاء الله ظاهر نمی‌شود الّا به رضای آن کسی که خداوند به او حجت خود را عطا فرموده باشد و شبهه نیست که این انوار مقدسه به رضای خداوند قبل کلّ شیئ مسترضی شده و همین است علوّ اعلی فوق هر علوّی و سمو ابهی فوق هر سموّی و شبهه نیست که رجع ایشان در ظهور آخرت اعظم‌تر است نزد خداوند از ظهور بدء ایشان در قبل و به آنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت می‌شود اگرچه ظهور نقطه بیان همان به عینه ظهور محمّد است در رجع آن ولکن چون ظاهر شد به ظهور الله کلّ اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند زیرا که او است اوّل و آخر و ظاهر و باطن و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند اسماء ایشان را در این کور به حروف حیّ زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون که باسماء ابواب

اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور می‌شوند که کلّا عدد حیّ می‌شوند که اقرب اسماء بوده‌اند الی الله و ماسوای آنها مهتدی هستند به هدای ایشان زیرا که بدء فرمود خداوند خلق بیان را به ایشان و رجع خواهد فرمود خلق بیان را به ایشان و ایشان انواری بوده‌اند که لم یزل و لایزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند در هر ظهوری به اسمی مذکور نزد خلق بوده و در ظهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده ولکن اسماء کینونیت که مدّل علی الله بوده و در افئده ایشان ظاهر بوده و اگر نبود به قرب کینونیت خود نتوانستند بین یدی الله حاضر شوند لم یزل و لایزال بوده و هست از برای خداوند اسماء مالانهایة به مالانهایة بوده و هست ولکن کلّ به این اسماء متجلی گشته چنانکه هدایت کلّ به هدایت اینها شده و در افئده این اسماء دیده نمی‌شود الّا الله بل در فؤاد هیچ نفس مؤمنی و مؤمنه‌ای دیده نمی‌شود الّا آن اسمی که فؤاد مستمدّ به او است از خداوند و در او دیده نمی‌شود الّا الله وحده الا له الخلق و له الأمر من قبل و من بعد لا اله الّا هو الحیّ القیوم و هر نفسی که مؤمن به محمّد ص بوده با دون آن رجع نموده در ظّل او انّ کلّاً یجزی بما کسبوا و الله علی کلّشیئ شهید

الباب الثالث من الواحد الاوّل

در این که علی ع راجع شد به دنیا با آنچه مؤمن به او بودند و دون آن و او ثانی من آمن بالنقطه است بعد از سین

الباب الرابع من الواحد الاوّل

در اینکه فاطمه س راجع شد به حیات دنیا با هر کس که مؤمن به آن بود و دونها

الباب خامس من الواحد الاوّل

در این که حسن علیه السلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب السادس من الواحد الاوّل

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب السابع من الواحد الاوّل

در اینکه علی بن حسین علیه السلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الثامن من الواحد الاوّل

در اینکه محمّد ابن علی علیه السلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب التاسع من الواحد الاوّل

در اینکه جعفر ابن محمّد علیه السلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب العاشر من الواحد الاوّل

در اینکه موسی ابن جعفر علیه السلام رجوع فرمود به دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الحادی و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه علی ابن موسی ع رجوع فرمود به دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الثانی و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه محمّد ابن علی علیه السلام رجوع فرمود به دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الثالث و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه علی ابن محمّد علیه السلام رجوع فرمود به دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الرابع و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه حسن ابن علی ع رجوع فرمود به دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الخامس و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه حضرت حجة ع ظاهر شد به آیات و بیّنات به ظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است اگرچه نقطه بیان در اوّل ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر سرّ آن اینکه نقطه در مقام تجّرد که صرف ظهور الله است به اسم الوهیت ظاهر است در مقام اوّل ذکر شد و در مقام تعیّن که مشیّت اوّلیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیت بر کلّ نفس که مخصوص به ظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام اولیت لم تزل و لا تزال بوده و هست و او است احق به ذکر کلّ اسماء از نفس اسماء به نفسها و مثال این در وقتی که اسم الوهیت هست اسم ربوبیت هم هست و کلّ اسماء هم هست مع آنکه ظاهر به اسم الوهیّت لم یزل و لایزال در مقام نقطه مذکور است و امثله کلّ اسماء در علو امکنه

خود ظاهر اذ هو الاوّل فی حین الذی هو الاخر و هو الباطن فی حین الذی هو الظاهر و هو الذی یذکر باسم کل اسم فی حین الذی لم یذکر باسم لا آله الّا هو القائم القیوم

الباب السادس و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب اوّل رجوع فرمود به دنیا با هرکس که به او مؤمن بود من حق و دونه

الباب السابع و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود به دنیا با هر کس که به او مؤمن بود من حق و دونه

الباب الثامن من و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود به دنیا با هر کس که به او مؤمن بود من حق و دونه

الباب التاسع و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب رابع رجوع فرمود به دنیا با هر کس که به او مؤمن بود من حق و دونه

الباب الاوّل من الواحد الثانی

فی بیان معرفة الحجة و الدّلیل

ملخص این باب آنکه خداوند عالم عزّ شأنه در هر کور به آنچه اعلی علوّ اهل آن کور تفاخر می‌نمایند حجّت را نازل می‌فرماید چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کلّ به فصاحت کلام بود از این جهت خداوند قرآن را به اعلی

علوّ فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله ص قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقیّت رسول الله ص و دین اسلام را نفرموده و الّا به آیات که اعظم بیّنات است و دلیل بر اعظمیّت آن آنکه کلّ به حروف هجائیّه تکلم می‌کنند و خداوند عالم کلمات قرآنیه را به شأنی نازل فرموده که اگر ما علی الأرض جمع شوند و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن مجید بیاورند نمی‌توانند و کلّ عاجز می‌شوند و سّر آن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشیت که حقیقت محمّدیه باشد به لسان خود حضرت و آن شجره ممتنعه هیچ حرفی نازل نمی‌فرماید الّا و اخذ روح آن می‌کند در حین نزول مثلاً اگر نازل فرماید انّا قد بدئنا ذلک الخلق امراً من لدنّا انّا کنّا علی کلّشیئ قائمین فاذاً ذکر البدء یتعلق بکل ما یذکر به اسم کلّشیئ زیرا که غیر خداوند محیط به کلّشیئ نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کلّشیئ و نزد قول او کلّ خلق بدء شوند و کذلک ان ینزل الله و انّا لنعیدن ذلک الخلق وعداً علینا انّا کنّا علی کلّ شیئ قادرین زیرا که حین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کل شیئ در مظهر این آیه می‌شود که در یوم قیامت بین یدی الله حاضر شود که عود کل شیئ صدق نماید و غیرالله مقتدر بر این نیست زیرا که آنچه خداوند

تکلم می‌فرماید از شجره حقیقت به نفسها کینونیت شیئ خلق می‌شود اگر در دون علیین است از حروف نفی می‌شود و اگر از حروف علیین است از حروف اثبات می‌شود زیرا که قول الله حق است و در هر شیئ که نازل شود شیئیت تعلق می‌گیرد که ذکر حق شود و دلالت کند بر اینکه او حق است و علیهذا قد نزل من قبل انّ النّار حقّ و الجنة حقّ و بیان خلق روح کلمه حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در اون نماید به یقین مشاهده می‌کند که ارواح حقیّه به ظهور نقطه اوّلیه به آیات الله در کینونیّات انفس و آفاق متذوّت می‌گردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در آیه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبیّن لم انّه الحق ذکر فرموده و تا آنکه کسی ناظر به کینونیّت کل شیئ نشود که روح فؤادش باشد ادراک تحقق علی انّ قول الله حقّ نمی‌کند بر اینکه بذکر قول تحقق حق می‌شود در کینونیّت شیئ و این معنی مخصوص است به خداوند عزّ و جلّ اذ غیر او خالق شیئ و رازق و ممیت شیئ و محیی شیئ نیست و هر کلمه که در ملک او به او نفی نفی شود یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر می‌شود بلکه نیست آن کلمات بعینه الّا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر می‌گردد زیرا

که حینی که خداوند ذکر مؤمن می‌فرماید خلق او به آن می‌شود و حینی که دون حروف علیین نازل می‌فرماید خلق ارواح آن به اون می‌شود این است سرّ آنکه آیات الله حجّت است بر کلّ خلق و اعظم بیّنات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او و علم او و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب به علم توحید و دقایق معرفت و شئونات ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجّت او را مثل حجّت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علو توحید و سموّ تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذا روح توحیدی نزد او خاشع شده الّا کسی که درک ننماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیّه و علمیّه مالانهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیرالله قدر آن را ندانسته و عارف نگشته اگرچه ظهور شمس حقیقت به نفسها مسّدد کل ممکنات است از علوّ عرفان او ولیکن به چیزی که خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود مجذّب کلّ موجودات است به ضیاء آثار خود هل یکن له من عدل لیعرف او من کفو لینعت به او من شبه لیشبّه به او من قرین یقترن به او من مثال یماثل به فسبحان الله عن ذلک تسبیحاً عظیما اذ لایری فیه الّا الله و انا کلّ له عابدون و در این کور خداوند

عالم به نقطه بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنعه بر کلّ شیئ قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی‌توانند آیه‌ای به مثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصور کند به یقین مشاهده می‌کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الّا از نقطه مشیّت زیرا که او است مرسل کلّ رسل و منزل کل کتب و هرگاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر می‌شد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید کسی به آیه‌ای اتیان کرده باشد با وجودی که کل با علوّ قدرت خود خواستند که اطفاء کلمة الله را نمایند ولی کلّ عاجز شده و نتواستند و امروز اگر کسی تصور کند از اوّل نزول بیان تا امروز به یقین مشاهده می‌کند که آنهایی که اعتراف به حجّیت آیات نموده و تبلیغ آنها را به کل فرموده حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان ولکن علوّ عرفان ایشان نزد هیچکس پوشیده نیست زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سیّد اعلی علوّ علما و حکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که تصدیق به حجیّت آیات نموده‌اند

چه از این طایفه چه غیر آنها نزد هیچکس شبهه‌ای در علوّ تقوای ایشان نبوده و نیست اگرچه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الّا آنچه خداوند شهادت دهد معادل نمی‌شود با شهادت کلّ ما علی الارض و شبهه‌ای نیست که شهادت خداوند ظاهر نمی‌شود الّا به شهادت کسی که حجّت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات به عجز ما علی الارض از کلّ شیئ زیرا که این حجّتی است باقیه من عندالله الی یوم القیمة و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلاریب تصدیق در علوّ امرالله می‌نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کلّ به آنها متعلّم می‌گشته متعرّی بوده و حال به این نوع که تلاوت آیات می‌نماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می‌نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیّه در علوّ مقامات معرفت و توحید ظاهر می‌نماید که کلّ علما و حکما در آن موارد اعتراف به عجز از ادراک آنها نموده شبهه‌ای نیست که کلّ ذلک من عندالله هست علمائی که از اوّل عمر تا آخر عمر اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن به سطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست کلّ اینها از جهت حجّت خلق

بوده و الّا امرالله اعزّ و اجلّ از این است که بتوان او را شناخت به غیر او بل غیر او شناخته می‌شود به او قسم به ذات خداوندی که وحده وحده بوده و هست که آثار آن مضیئ‌تر است از ضیاء شمس در نهار و آثار آنهایی که مهتدی شده‌اند به علوّ هدایت او اگر به اعلی علوّ درجه علم و عرفان واصل گردند مثل آثار آنها مثل نور کواکب است در لیل و استغفرالله عن ذلک کیف یدرک بحر الازل به بحر الحدوث و کیف یعرف ذکر الاوّل بذکر الحدود سبحان الله و تعالی عن کلّ ما یذکر به الاشارات فی ملکوت الارض و السّموات کلّ اینها نظر به مقامات حدودیه خلق بود که ذکر شد و الّا آنچه احتجاج می‌شود یوم قیامت این است چنانکه به همین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود به لسان لسان خود که آیات قرآن کتاب کی است کلّ مؤمنین به او گفتند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در میان فرقان و بیان دیده می‌شود اولوالافئده گفتند لا والله کلّ من عند ربّنا و ما یتذکر الّا اولوالابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من به لسان محمّد رسول الله ص و این است کلام من به لسان ذات حروف السبع باب الله و هرکس به اون ایمان آورده مفری از برای او نیست اگر

بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الّا آنکه ایمان آورد به این آیات و الّا باطل خواهد شد کینونیت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئاً عندالله مذکوراً و بعد نازل فرمود ای خلق من کلّ از اوّل عمر تا آخر عمر به منتهای جدّ و جهد عمل می‌کنید از برای رضای من اگر امری از امور فرعیه را عامل هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل کرده و اگر به ائمه هدی ایمان آورده‌اید یا آنکه به زیارت قبور ایشان تقرب بسوی من می‌جویید به واسطه آن است که در قرآن به رمز اسمای آنها نازل شده و اگر اقرار به نبوّت محمّد رسول الله ص می‌کنید بواسطه آن است که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف می‌کنید بواسطه آن است که من او را بیت خود خوانده و اگر قرآن را معظم می‌دارید بواسطه آنست که آن کلام من است و بر هر نفسی اگرچه از نفس امت آدم باشد لابد آنچه می‌کند بواسطه نسبت او است به من چنانکه نزد خود چنین فهمیده و حال آنکه محتجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد من محتجب شده زیرا که هیچ شئی نیست مگ آنکه راجع می‌شود حکم او به این هیکل انسانی که خلق شده است به امر من و آن هیکل راجع می‌شود درجه به درجه تا آن که می‌رسد به نبی من و آن نبی من

و آن نبی ثابت نمی‌شود نبوّت او الّا به کتابی که نازل شده بر او و حجتی که به او عطا شده و امروز که یوم ظهور من است که به نفسه ظاهر شده و این ذکر به نفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده و الّا از برای ذات من نه اوّلی است و نه آخری و نه ظهوریست و نه بطونی بکله امروز آنچه راجع به این نفسی که از قبل من آیات مرا تلاوت می‌نماید شود راجع به من می‌شود و آنچه راجع به او نمی‌شود راجع به من نمی‌شود این است ظهور من به نفسه و بطون من به ذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلای از این متصور در بیان نمی‌شود چقدر محتجب هستید ای خلق که کلّ به نسبت به من در مقاعد خود چنان تصور می‌کنید که در رضای من هستید و آیتی که دلالت بر من می‌کند و آیات قدرت مرا که خزائن اون فطرت او است به اذن من تلاوت می‌نماید به غیر حق او را در جبلی ساکن کرده‌اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حروف حیّ کتاب من است نیست و بین یدی او که بین یدی من است در لیل یک مصباح مضیئ نیست و حال آنکه به مقاعدی که به تعدد درجات به او می‌رسد مصابیح متعدده مشرق و ما علی الارض که از برای او

خلق شده به آلاء او متلذّذ و از او به قدر یک مصباح محتجب این است که من شهادت می‌دهم در این روز بر خلق خود و دون شهادت من نزد من لاشیئ بوده و هست و هیچ جنتی از برای خلق من اعلای از حضور بین یدی نفس من و ایمان به آیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب این خلق به مظهر نفس من و ایمان نیاوردن به آیات من نبوده و نیست اگر می‌گویید از قبل من چگونه تکلم می‌نماید نمی‌بینید آیات مرا به آنچه قبل در کتاب من گفتید حال هم حیا نمی‌کنید و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من و امروز کلّ به او مؤمن به من هستید و عنقریب خواهید دید که افتخار شما به ایمان به این آیات است ولیکن امروز که نفع می‌دهد انفس شما را اظهار ایمان بما لاینفعکم و یضرکم محتجب شده‌اید و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسیده و می‌رسد به انفس خودتان راجع می‌گردد ترحم بر انفس خود نموده و در هوایی که گمان رضای من می‌کنید عروج نموده و در جایی که محقق است رضای من به حجتی که دین کلّ به او ثابت است از منسوبین به قرآن محتجب شده‌اید قسم به ذات مقدس خود که هیچ جنتی از برای این خلق اعلی از ظهور من و آیات من نیست و هیچ

ناری اشد از احتجاب به من و آیات من نیست و هرگاه می‌گویید عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق ارض و غرب ارض اگرچه این کلمه‌ای است بلا معنی زیرا که امروز حق ما علی الارض راجع می‌شود به قطع اسلام و هرگاه فصحای این قطع عاجز هستند دلیل است که کلّ عاجز هستند و اگر اینها می‌گویند ما عاجز نیستیم چرا اتیان نمی‌نمایند به آیه‌ای مثل آیات ما از فطرت نه به نحو تکسّب و سرقت اگرچه در نزد هر حقی لابد است که به قدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده به زعم خود در علّو رضای حق سیر می‌نمایند و از محقق حق به آیات قدرت خود محتجب هستند و همین ذلّ علمای اسلام را بس که به نسبت اسلام اظهار علم اسلام را می‌نمایند و از کسی که کلام او محقق اسلام بوده و هست محتجب می‌شوند و اگر به احتجاب خود راضی می‌بودند و ظلم بر نفسی نمی‌کردند و حکم به غیر آنچه در قرآن نازل شده بوده نمی‌کردند خود را به نار انداخته بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته بلکه هرکس از ظهور الله محتجب گشته و می‌شود عذاب آنها از برای

ایشان است و هرگاه ایشان تفکر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده می‌نموده و آن وقت نه سلطان اسلام و نه اشخاصی که در ظل او بودند راضی به احتجاب از حق نمی‌شدند زیرا که افتخار کلّ به اتباع حق است و هرگاه مشتبه کاری هم نزد آنها ننموده امر به اینجا منتهی نگشته چنانچه شبهه نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کل ظاهر خواهد فرمود و به حجّیت او چنانچه امروز هم بخواهد کسی که خود را منسوب به اسلام می‌داند چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجّیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر می‌شود چنانچه اگر اقتدار دارد کلّ علما را حاضر می‌نماید و می‌گوید به آنها به فتاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب نموده حال امر از دو شق بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده‌اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان السلاطین لتؤتین السلطنة من تشاء و لتنزعها عمّن تشاء و لتعزّن من تشاء و لتذلّن من تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء و لتغنین من تشاء و لتفقرن من تشاء و لتظهرن من تشاء علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کل شیئ تخلق ما تشاء بامرک انک کنت

علاماً مقتدراً قدیرا تکلم نمایید به مثل آنچه او تلکم نموده بر فطرت و بنویسد به مثل آنچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم و هرگاه نمی‌کنید دلیل است بر آنچه کرده‌اید به غیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عندالله و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرمود بر او به مثل آنکه بر رسول خدا نازل فرموده چنانچه حال به مثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است به غیر صحف و مناجات او و صور علمیّه و حکمیّه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می‌گردد یا به اسرع طوری که کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرائت می‌نماید می‌توان میزان گرفت که هرگاه از اوّل ظهور تا امروز می‌گذاشتند چقدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه می‌گویید که این آیات به نفسها حجت نمی‌شود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خدا ص به غیر آیات احتجاج فرموده شماها هم تأمل نمایید و حال آنکه خداوند نازل فرموده ما یجادل فی آیات الله الّا الذین کفروا فلا یغررک تقلبهم فی البلاد کذبت قبلهم قوم نوح و همت کلّ امة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب و کذلک حقت کلمة ربّک علی الذین

کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب نازل فرمود او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم انّ فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون و جائیکه خداوند شهادت داده به کفایت کتاب به نفس آیات چگونه کسی می‌تواند بگوید کفایت نمی‌کند حجیّت کتاب به نفسه و اگر گفته می‌شود در آیات آنچه اوّلین گفتند از دو شق بیرون نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی چنانچه خداوند نازل فرموده و ان یروا کلّ آیة لن یومنوا بها و در جای دیگر نازل فرموده ان الذین حقت علیهم کلمة ربّک لایؤمنون و لو جائتهم کلّ آیة حتی یروا العذاب الألیم و اگر غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است فبایّ حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون یا خود حاضر می‌شود و از آنچه می‌خواهد از مطالب به نهج آیات سؤال می‌نماید تا آنکه خود بشنود که در نزد مبدء تأملی و ترکیبی و ملاحظه اقترانات نیست و یا آنکه کسی را می‌فرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت می‌کند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم نمی‌شود و اگر می‌شد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اوّل ظهور این امر تا امروز کسی

در مقابل از این سبیل برآمده بود و اگر نکته گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می‌شود نه آیات بر آنها جاری می‌شود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد اولو الألباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم‌تر نیست زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب‌الله هست و بر شجره‌ای که کتاب‌الله نازل می‌نماید علم به این علوم لازم نبوده و نیست بلکه کلّ قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است و چه‌بسا از اشخاصی که صاحب کلّ علوم هستند ولیکن ایمان ایشان به ایمان به آیات‌الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم به اوامرا الله است نه دون آن و اتباع مرضات او که اگر به نفسه این علوم مثمر بود صاحبان آن در عرب بیشتر از عجم ظاهر شده‌اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف به رضای خداوند و علم توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه می‌کنند مابین خود و او قصد نمی‌کنند الّا رضای او را و حال آنکه به رضای او کم کسی مطلع می‌شود مگر کسی که به رضای حجت او مطلع شود و امروز رضاءالله منحصر است برضای

حجت او و مستقرین در ظل او و اگرچه دون آنها یحسبون انّهم مهتدون ولیکن آنچه خداوند شهادت می‌دهد ثابت می‌ماند و آنچه غیر متبعین امرالله می‌کنند مضمحل می‌گردد و هرگاه امروز ذکری از اشخاصی که تکذیب قرآن را در صدر اسلام نموده‌اند هست از رهبان نصاری و فصحای عرب ذکری هم از محتجبین امروز خواهد ماند و امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیّت حق را به عین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مظهری که لقای او لقاء الله هست و رضای او رضاءالله هست محتجب نماند زیرا که کلّ خلق شده‌اند از برای همین چنانچه خداوند نازل فرموده الله الذی رفع السّموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کلّ یجری لاجل مسمی یدبر الأمر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون و شبهه نیست که هر مرآتی که مقبل شمس شود خود مستشرق می‌شود و الّا او بنفسه طالع می‌شود و غارب می‌گردد و عزّ کلّ این است که به ثمره وجود خود که فوز به لقاءالله و ایمان به آیات او است برسند و الّا خود شیئ باطل می‌گردد به نفسه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در افئده مردم نموده از برای امروز و امروز کلّ

خود را به نسبت به او معزّز و مفتخر می‌دانند و می‌کنند آنچه می‌کنند و این است معنی لا حول و لا قوة بالله در تشریع و الّا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند به قدر ذبابه قوت ندارند و همین ذل بس است محتجبین را که به نسبت به او می‌کنند آنچه می‌کنند و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نکرده بلکه به عدم نصرت هم راضی نمی‌شوند و اگر راضی می‌شدند مقر این شجره در این جبل نمی‌شد و خداوند کافی است کلّ عباد را حکم خواهد فرمود به قسط و حکم او همین حکم است که الآن در این کلمات ظاهر می‌شود که تا یوم قیامت فصل می‌نماید مابین مقبلین بسوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین

الباب الثانی من الواحد الثانی

فی انّ لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الّا من شاءالله

ملخص این باب آنکه کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی‌نماید الّا من یظهره الله او من علّمه علمه و مثل ذلک شجره‌ای که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع ابحر سموات و ارض مداد شوند و کلّ اشیاء قلم و کلّ انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند اذ ما جعل الله لحرف منه اوّلاً و آخراً و اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند به آنچه خداوند در بیان نازل فرموده الّا کلّ حروف علیین را به یظهره الله و حروف حیّ او و کلّ حروف دون علیین را به ابواب نار او زیرا که کلّ حروف علیین در ظل او محشور خواهند شد و کلّ حروف غیر علیین در ظل نفی محشور خواهند شد و قبل مثل بعد است لاتبدیل لامرالله چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است کلّ قرآن صد و چهارده سوره بوده و هر شش سوره در علّو شأن هر حرفی از حروف بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که شش سورهٔ اوّل از نقطه بوده و شش سوره آخر از میم و کلّ حروف علیین راجع به این مظاهر تسعة عشر می‌شود و کلّ حروف دون علیین راجع به مظاهر تسعة عشر ابواب نار می‌شود و کلّ ابواب نار راجع می‌شوند به باب اوّل چنانچه کلّ ابواب جنت راجع می‌شوند به باب اوّل که کلّ در کلمه لا آله الّا

الله جمع می‌شوند آنچه از دون حروف عليين است در نفی و آنچه از حروف عليين است در اثبات و كلّ حروف دون عليين قرآن در ظل اوّل باب نار فانی شده و كلّ حروف عليين قرآن در ظل كلمه اثبات باقی مانده كذلک يفنی الله من يشاء و يبقی من يريد انّه قوی مقتدر قدير و جايز نيست تفسير بيان الّا به آنچه تفسر شده از نزد شجره او و كلّ اسماء خير او در انوار افئده مؤمنين به او لايق و كلّ حروف دون عليين او در حقايق دون مؤمنين به او جاری و لم تزل و لا تزال مثل بيان مثل نفس انسانی است كه حیّ است و كلّ حروف نور و نار آن در آفاق و انفس مبيّن چنانچه امروز هركس بخواهد تميز دهد چونكه يوم ظهور الله است مقتدر ولی بعد از ارتفاع شجره لايقدر احد ان يميز بحقيققة الواقع الّا علی حكم الظاهر من لم يتعدّ حدود الله فيه فهو من حروف العليين و من يتعدّ فمن دونه الی ان يفرجّن الله عن ذلک الخلق بظهور نفسه يوم القيمة فاذا ما يحكم نقطة البيان فی اخريها من احكام الواقعية الاوّلية من يؤمن بها فمن حروف العليين و من لم يؤمن بها فمن دونها والله يفصل بينهما بالحق انّه هو خير الفاصلين و امر به جايی می‌رسد كه از حروف غير عليين ديگر ذكر نمی‌ماند الّا در كتاب و همان شجره نفی خود را از حروف عليين

می‌داند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن می‌کند تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت که آن وقت بروز می‌کند عدم ایمان او و چنانچه هرکس در این قیامت بود این مطلب را به عین یقین ملاحظه نمود چنانچه کلّ می‌گویند امروز که ما مؤمن به الله و آیات قرآن هستیم و حال آنکه شجره حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است با یک نفس وحده این قسم در ظهور شمس حقیقت حقایق‌ها منکشف می‌گردد و حجب‌ها مرتفع نفوسی که خطور بر ایشان نمی‌کرد دون رضاء الله فتوی به آنچه قلم حیا می‌کند از ذکر آن به معدن رضا که رضاء الله ظاهر نمی‌شود الّا به رضای او می‌دهند فلتعتبرن یا اولی الأبصار ثم من امرالله تنتقون

الباب الثالث من الواحد الثانی

فی بیان ما فی البیان بان فیه حکم کل شیئ

ملخص این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیات‌الله و نفسی که این آیات بر او نازل شده و اوّل حجت باقیه ظاهره الی یوم القیمة

است و ثانی حجّت ظاهره است تا وقت ظهور و حین بطون حجّت است بر کلّ شیئ من حیث لایعلم احد و از برای او از حین غروب شهدائی هست که ادلاء هستند بر حجّت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که الآن نازل می‌کند حجّت می‌شوند تا یوم ظهور او ویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی که ایشان را حجّت کرده به مثل آنکه علمای امروز به قول یکی از ائمه علیهم السلام که فرموده انظروا الی من روی حدیثنا خود را از قبل امام حکم می‌دانند و اسمائی که لایق نیست ایشان را به خود نسبت می‌دهند و اگر صادق می‌بودند در قول از کسی که بقول او اثبات ولایت و نبوت می‌شود محتجب نمی‌ماندند بلکه چون ملاحظه کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان هست به نسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده‌اند فتوی هم علی الله داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل نفرموده شیئ اشد عمن ذکر به آیات الله فاعرض عنها و شبهه‌ای نیست که آیات الله آیات مشرقه از این شجره است زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و آیات شأن ابداع است که مشیّت اوّلیه باشد که در او دیده نمی‌شود الّا الله وحده اگرچه امروز نظر در آیات خداوند نمی‌کنند ولی

عنقریب همین آیات را به اعلی علّو ذکر نموده و بیان‌های هزار مثقال ذهبی تمام نموده و به آن افتخار کرده و خود را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در بیست و سه سال نازل شده کسی بهم نرسید که اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر شانه گوسفند و الواح ممکنه دیگر ثبت فرمود چنانچه در حدیث رداء مذکور است و امروز دیده می‌شود که بما لا عدّله قرآن نوشته شده از بهاء الف الف گرفته تا به هزار دینار ختم می‌شود چنانچه چاپی آن به این بهاء در عضد اکثر خلق هست این است حدّ خلق عندالله و شبهه نیست که خداوند تفصیل کلّ شیئ را به اعلی علّو تفصیل در حجّت باقیه نازل فرموده و هرکس بگوید که شیئ هست که حکم آن بما هو فیه و علیه در بیان نباشد ایمان به او نیاورده به یقین قطع زیرا که کلّ شیئ خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در باب اثبات و آنچه ما لا یحبّه الله است راجع به آن و آنچه ما یحبه الله است راجع به این می‌شود و کلّ اسم دون حق در اوّل ذکر و کلّ اسم حق در ثانی ذکر این است مدار عرفان کلّ شیئ در بیان و من یشهد علی ذلک لیشهدّن بانّا ما فرّطنا فیه من شیئ و کان الله بکل شیئ محیطا و هیچ شأنی نیست مگر آنکه

از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدر فرموده لم یکن هذا الّا بهذا و لا هذا الّا بهذا و من لم یتعد عن کتاب الصامت فاذاً انّه هو کتاب الناطق و انّ کتاب الناطق من یظهره الله فان کل یرجع الیه ان لم یتجاوز احد من حدود البیان فذلک عبد قد اطاعه و من عنده شهید علیه قبل ظهوره ولکن اذا ظهر ینقطع الایمان عن کلّ ذا ایمان الّا من یؤمن به فاذا ینقطع الایمان کیف یبقی الشهادة للذین هم شهداء و ان هذا فرع الایمان فلتتقن الله یا ایها الشهداء ان لا تحکمن علی الله ربّکم بمثل ما قد حکموا الذین هم شهداء من عند القرآن علیّ فانّ من یحکم علّی فانما یحکم علی الله ربّه و ما لهؤلاء من تسع تسع عشر عشر خردل من ذکر خیر عندالله و اولئک هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بیان ذکر حروف العلیین و دونها

ملخص این باب آنکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الّا آنکه از برای او روحی بوده و هست که متعلق به او است و از این جهت است که مؤمن بذکر جنّت و رضاء الله فرحناک می‌گردد و بذکر نار و دون رضاء الله متأثر می‌گردد به شأنی که گویا اوّل متلذّذ و ثانی متعذّب می‌گردد و کلّ کلماتی که خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات علیّین است یا دون آنها آنچه کلمات علیّین است ارواح آنها در جنّت است و آنچه دون آنها بوده ارواح آنها در نار است و کلّ حروف دون علیّین راجع می‌شود به لا اله و کلّ حروف علیین به الّا هو چنانچه بدء کلّ حروف دون علیّین از این کلمه شد و بدء کلّ حروف علیّین از آن کلمه لم تزل آن در اعلی علیّین جنّت مرتفع می‌شود و آن در تحت الثری مضمحل می‌گردد چنانچه اگر امروز کسی نظر در بدء شجره قرآن کند به یقین مشاهده می‌کند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الثری مضمحل شده که اوّل و ثانی و ثالث و رابع و خامس باشد و پنج حروفی که دلالت بر اثبات می‌کند چگونه در اعلی علیّین مرتفع شده که محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او منشعب شود نوزده می‌شود چنان که خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و

کذلک این حروف اسماء خسمه که منشعب شود عدد واحد می‌شود چنانچه دون حروف علیّین راجع به این کلمه می‌شود کلّ حروف علیین هم راجع به کلمه اثبات می‌شوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او به نار و اثبات را خلق فرموده و حکم فرمود از برای او به جنّت زیرا که نفی دلالت بر او نمی‌کند و اثبات دلالت بر او می‌کند این ذکر تکوین نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکوین است و آنچه کلمه نفی منشعب شده در یوم قیامت راجع به کلمه نفی شد و کلّ حروف دون علیّین با ارواح متعلّقه به آن در ظل همین کلمه حشر شدند و همین قسم آنچه منشعب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع به کلمه اثبات گشته و کلّ حروف علیّین و ارواح متعلقه به آن در ظل آن حشر شده هرکس در نفی رفت در نار الهی است الی یوم من یظهره الله و هرکس در ظل اثبات مستقر شد در جنّت الهی است الی یوم من یظهره الله و علّو عبد این است که نظر در انشعاب کلمتین نماید که چگونه بمالانهایة او معدوم می‌شود و بمالانهایة او مرتفع می‌گردد و حجّت خداوند بر هر دو سوا است زیرا که آیات خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در ظل اثبات مستقر

شدند هیچ ناری اشد از مظهر کلمه نفی نیست و هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات نه بانّ علی الاوّل یدور حروف دون العلیین و علی الآخر یدور حروف العلیین تا آنکه کلّ راجع می‌شود در یوم من یظهره الله به او اگر مقبل شد از علیّین می‌شود و الّا از دون آن فطوبی لمن یعتصم بحبل الله و یتوکل علی ربّه انّ لا یدخلن النار و یدخلن فی الجنة باذن ربّه فان ذلک لهو الفضل العظیم و از این جهت است که عبد حینی که حروف علیین را تلاوت می نماید ساکن می‌گردد زیرا که ارواح آنها متعلق به او می‌گردد و این است اعلی جنّت مسبّحین و مقدسین و مهللین و مکبّرین و معظمین و هروقت ذکر دون علیین می‌نماید دوست می‌دارد عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق به او می‌گردد باید پناه برد در آن وقت به خداوند عزّ ذکره تا آنکه از ارواح آنها مأمون گردد زیرا که هرکس را که خداوند در قرآن وعده جنّت داده بود در یوم قیامت راجع به شجره محبّت خود فرمود و این است اعلی علوّ درجات جنت که به رضاءالله فائز گردند و به اقرار به توحید او متلذّذ و آنهایی که خداوند وعدهٔ نار فرموده بود راجع به کلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم از احتجاب عن الله و ایمان به او

نیست و هیچ جنتی اعظم از ایمان به خداوند و آیات او نیست هرگاه ذا نظری نظر کند می‌بیند که چگونه اهل جنّت سبقت به دخول جنّت گرفته‌اند اگرچه اکل ایشان ورق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده به رضای خود به شئونی که از نزد کلمه نفی منتفع شدند که به آن افتخار می‌کنند و به همان در نار معذبند و مشعر نیستند چنانچه خداوند نازل فرموده و یأکلون فی بطونهم ناراً این قسم حروف دون علیّین راجع به ارواح خود می‌شوند و حروف علیّین راجع به ارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه حروف علیّین را که ذکر می‌کند در آن وقت ارواح ملائکه متعلقه به آن ناظر به او می‌شوند و صلوات بر او می‌فرستند من قبل الله و در حین ذکر دون حروف علیّن اگر به حبّ آنها باشد ارواح شیاطین نار ناظر به او می‌شوند و اگر استعاذه نجوید از خداوند از شئون خود به او می‌رسانند اگرچه به خطور قلبی باشد و اگر پناه برد به خداوند و طلب نقمت کند بر آنها سبیلی از آنها بسوی او نیست و بقد تسع تسع عشر عشر خردلی ضرر دینی به او نتوانند رسانید اگرچه گویا می‌بینم که حروف نفی در ظهور من یظهر الله پناه می‌برند از نفی و حال آنکه خود اصل آن هستند آن وقت ایشان را پناه نمی‌دهد از نار خود الّا من یظهره الله زیرا که عبد در حین

گفتن اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده نمی‌شود از نار بلکه این کلمه را نمی‌گوید مگر به واسطه دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در ایمان به قرآن نشده نمی‌گویند زیرا که پناه به خداوند پناه به حجّت او است هرکس ایمان به محمّد ص آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگرچه خود حروف نار همین کلمه را می‌گویند و حال آنکه نفع نمی‌بخشد زیرا که پناه به حجّت نمی‌برند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن بالله و مقترن فرموده به کلمه بعد او و حال آنکه نفس کلمه خودش می‌خواند و ملتفت نمی‌شود چنانچه در صدر اسلام تفسیر به این کلمه در ثانی شده و حال آنکه کلّ قرآن را می‌خواند آن وقت مظهر آیه الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که اگر پناه به او می‌برد نجات می‌یافت از کلمه بعد او و این است که کلّ الی یوم من یظهره الله پناه می‌برند به خداوند و نقطه بیان ولی آن روز ثمر نمی‌دهد ایشان را زیرا که پناه به خداوند در آن روز پناه به او است و پناه به نقطه بیان پناه به او است چنانچه از اوّل ظهور این شجره کلّ اعوذ بالله می‌گویند و حال آنکه در نار ساکن هستند الّا من شاءالله که شناخته‌اند مظهر این اسم را که پناه به او که برده‌اند از نار محض محفوظ

مانده و الّا این کلمه را بما لا عدلها هر نفسی هر روز می‌گوید و حال آنکه نجاتی از برای او نیست زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه به خود را به پناه به رسول خود و پناه به رسول را به پناه به اوصیای او و پناه به اوصیای او را به پناه به ابواب اوصیای او و نفع نمی‌دهد اوّل الّا به آخر و نه ظاهر الّا به باطن زیرا که پناه به رسول عین پناه به خدا است و پناه به ائمه عین پناه به رسول است و پناه به ابواب عین پناه به ائمه است و هرکس امروز داخل در بیان شود پناه داده می‌شود از نار چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از نار الّا در وقتی که داخل حروف قرآن شده و حروف بیان الی یوم من یظهره الله علیّین آن در جنّت است و دون علیّین در مقاعد خود و آن روز هرکس داخل در کتاب او شد از نار نجات یافته و الّا ثمری نمی‌بخشد او را بقای در بیان چنانچه ثمر نمی‌بخشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول بیان و الی ماشاءالله یترقی العلّیون فی اعلی علوّها و ینفی دونها فی حدّ انعدامها فیا طوبی لمن یرزق فؤآده بحروف العلیین و ان یذکر دونه یستجیر بالله ربّه فانّه لیعصمنّه و لابدّ ان یذکرها الذاکرون و لا

یضرّهم ذکرها بمثل الذین آمنوا بالقرآن و ذکروا الذین اوتو الکتاب من قبل کذلک یفصّل الله الآیات لعلکم بآیات الله توقنون

الباب الخامس من الواحد الثانی

فی انّ کل اسم خیر قد نزّله الله فی البیان کان مراده من یظهره الله بالحقیقة الاوّلیه و کلّ اسم شرقد نزّله الله فی البیان کان مراده من یکون یومئذ حرف النفی عنده بالحقیقة الاولیّه

ملخص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شد مراد من یظهره الله است به حقیقت اوّلیه ثم فی الحقیقة الثانویه اوّل من یؤمن به الی ان ینتهی الی آخر حدّ الوجود به مثل آنکه آنجا که ذکر ارض شد مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل می‌کند تا آنکه می‌رسد به ارض ترابی که منسوب به او است و مقّر او است که اعلی غرف جنّت است در کتاب‌الله و همین قسم هر اسم دون خیری که در اون نازل شده به حقیقت اولیّه مراد شجره‌ای است که مقابل او نفی شود و اگر ذکر ارضی شده در دون علییّن مراد ارض نفس او

است و کم کم تنزل می‌کند تا می‌رسد به ارض ترابی که مقرّ او است که منتهای انتهای نار است در ارض نار اگرچه فوق او و سریر عزّت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند به حقیقت اولیّه مراد رسول‌الله هست و هر ذکر دون خیر مراد نفی اول است که در مقابل اثبات اولیّه واقع شده و اگر ذکر ارض علیّین شده مراد ارض نفس او بوده تا منتهی شود به ارض ترابی که مقر جسد او بوده که کلّ راجع می‌شود به قائم آل محمّد علیه‌السلام که آنچه ذکر خیر در قرآن است مراد او است به حقیقت اولیه چنانچه در بیان به من یظهره الله تفسیر شده و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگرچه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس اول من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن محقّق است در بیان هم عندالله ثابت است و آنچه اسم خیر در علم‌الله هست به حقیقت اولیه نقطهٔ مشیّت است و دون آن من لم یقبل الیها چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع می‌شود امروز به نقطه بیان تا آنکه از ارض فؤاد به ارض روح می‌رسد و از ارض روح به ارض نفس و از ارض نفس به ارض جسد و از ارض جسد به کلشیئ الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی ذلک الارض فوق الجبل الذی ثلاثه شبر فی

اربعة هذا جوهر کلّ اراضی الترابیه حینئذٍ و ان یتغیّر المقعد یتغیر الامر الی ان یستقر الی ما لا یتغیر و کذلک فی ظل العلیین الحرف بالحرف و النقطة بالنقطة هذا علی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض النار اعوذ بالله عما لا یحبّه الله و لا سئلنّ الله عن کلّ ما یحبّه انّه فضال کریم و کم کم اسماء خیر قرآنیه از رسول‌الله به درجاتها متجلی شده به یک یک از اوصیای او و به مثل ذلک در دون علییّن تا آنکه رسید اعلی علوّ ارض جنّت به مقر شهادت سیدالشهداء ع و ادنی ارض نار به مقر سلطنت نفس مقابل این است حکم نزد خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حججالله جاری است و امروز کلّ اسماء خیریه به حقیقت اولیّه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زده شد و به حقیقت ثانویه در حرف سین است الی ان ینتهی الی آخر الوجود فلتتقنّ الله ان یا ایّها الناس کلّکم اجمعون

الباب السادس من الواحد الثانی

فی انّ البیان میزان من عندالله الی یوم من یظهره الله من اتبعه نور و من ینحرف عنه نار

ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمة که یوم من یظهره الله باشد هرکس مطابق آنچه در او است عمل نمود در جنّت است و در ظل اثبات و حروف علییّن عندالله محشور خواهد شد و هرکس منحرف شود اگرچه به قدر سر جوی باشد در نار و در ظل نفی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل فرموده که هرکس به غیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الی تلک الکلمة من شئونها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هرگاه تعدی بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت الجن و الانس الّا لیعبدون و شبهه نیست که اطاعت مقبول نیست الّا به اطاعت حجت خداوند و الّا عمل‌های آنهایی‌که با اهل بیت دشمنی نموده عندالله ذکر می‌شد و حال آنکه امروز کلّ حکم می‌کنند که از برای آنها عبادتی نبوده و ثمره‌ای در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز به حکم قرآن عامل است همین‌قدر که منحرف از ولایت گشته

عندالله باطل شده و امروز کم کسی است که به میزان قرآن عمل نماید بلکه دیده نمی‌شود الّا من شاءالله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نمی‌بخشد تقوای او او را چنانچه ثمر نبخشید تقوای رهبان الف را وقوف بر میزانیّت او در نزد ظهور رسول‌الله ص و اگر به میزان قرآن عامل می‌بودند درباره شجره حقیقت این نوع حکم‌ها نمی‌شد تکاد السموات ان یتفطّرن و تنشق الارض و تخر الجبال هدّاً و قلوب آنها از این جبال سخت‌تر است که متأثر نمی‌شوند هیچ جنتی نزد خداوند اعلای از بودن در رضای او نیست و حمد مر او را که امروز این فضل منحصر به اهل بیان است و من بعد هرکس از حدود آن تجاوز نکند به این فضل باقی است الی یوم من یظهره الله و اگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده الّا بر نفس خود والله غنی عن العالمین و در اوّل ظهور او کلّ بیان اطاعت او است نه غیر او چنانچه کلّ دین یوم الف حین ظهور رسول‌الله ص اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا که آن وقت حکم دون حق بر وقوف در آن می‌شود من یهتدی فلنفسه و من یحتجب فعلیها و الله غنی عن العالمین

الباب السابع من الواحد الثانی

فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت عیسی ع تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد هرکس مؤمن به موسی بود بقول خود و هرکس مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله ص تا یوم عروج آن قیامت عیسی ع بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمّدیه و جزا داد هرکس که مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هرکس که مؤمن به آن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله

ص هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اوّل آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی‌الاوّل سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت می‌شود اوّل یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیئ تا به مقام کمال نرسد قیامت اون نمی‌شود و کمال دین اسلام الی اوّل ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر می‌شود و قیامت بیان در ظهور من یظهره الله است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اوّل ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است ظاهر می‌شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچیند چنانچه ظهور قائم آل محمّد ص بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر نمی‌شود الّا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الّا ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمره برعکس بخشیده و در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کلّ به نسبت به او اظهار اسلام می‌کنند و او را به غیر حق در جبل ماکو ساکن می‌کنند و حال آنکه در قرآن خداوند کلّ را وعده به یوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کلّ عرض بر خدا می‌شوند که عرض بر شجره

حقیقت باشد و کلّ به لقاءالله فائز می‌گردند که لقاء او باشد زیرا که عرض به ذات اقدس ممکن نیست و لقاء او مقصور نه و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع به شجره اوّلیه است و خداوند طین را بیت خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت می‌شود از اقرار به عرض او و از لقای او به لقای او مستبعد نگشته و تسع تسع عشر عشر آنی از یوم قیامت بهتر است از آنچه سنین مابین القیامتین می‌گذرد زیرا که ثمره این سنین در یوم قیامت ظاهر می‌شود چنانچه ثمره هزار و دویست و هفتاد سال اسلام از اوّل این ظهور تا آخر این ظهور که اوّل غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اوّل این ظهور تا ظهور من یظهره الله راجع می‌شود ثمره آن به قیامت اخری که ظهور او است ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و طول لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه محتجبین قرآن کرده که هزار و دویست و هفتاد سال افتخار به اسلام کنند و در یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام بر ایشان شود که ایشان به همین حکم باطل می‌شوند الی قیمة الاخری چه بسا نفسی که از اوّل عمر ریاضت‌ها کشیده و مجاهده‌ها نموده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمد ص را در خواب می‌دید به خواب

افتخار می‌نمود و حال که ظاهر شده به ظهور الله که اظهر از هر ظهوری است به آیات و بیناتی که دین اسلام به آن ثابت است عرض بر خدا که نمی‌شود در جای خود ثمره ایمان خود را که ظاهر نمی‌کند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمی‌شود بر جای خود فتوی می‌دهد بر کسی که شب و روز به او توجه به خداوند می‌کند و ایاک نعبد می‌گوید و اگر به این هم راضی شود باز در جای خود به این هم راضی نمی‌شود بلکه بر اولیای حق می‌خواهد حزن وارد آورد ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید الله ربنا و لانشرک به احداً و انّ هذا ما وعدنا الله من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئاً و به آنچه بر او هستید اطاعت او کردید ثمرهٔ بیان را ظاهر کرده‌اید و الّا لایق ذکر نیستید نزد خداوند ترحّم بر خود کرده اگر نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیّت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود به مثل آنکه من ظاهر شدم و عود می‌فرماید خلق بیان را و حال آنکه در قلوب شما خطور نکرده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق به آیات او که او است اجابت من یظهره الله و تصدیق کلمات او و به هیچ شیئ از

محبوب خود محتجب نگشته که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمه خواهد بود و به همان اهل جنّت در جنّت منتعم و اهل نار در نار معذّب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محل فصل‌القضاء در این جبل است و کلّ به گمان رضای او می‌کنند آنچه می‌کنند و بر او راضی می‌شوند آنچه بر نفس خود راضی نمی‌شوند و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الّا آنچه از برای نفس خود راضی می‌شوید لعل در قیامت اخری اگر بلقاء الله فائز نمی‌گردید آیة الله را هم محزون نکرده باشید از نفع کلّ مدینین به بیان می‌گذرد و هرگاه شما از ضرر به او بگذرید اگرچه می‌دانم نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع مدینین به قرآن گذشتم ولیکن شماها از ضرر رسانیدن خود نگذشتید و هیچ ناری اشد نیست از برای شما عندالله که شب و روز توجه کنید به من بسوی خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی نمی‌شوید و سیحکم الله بینی و بینکم بالحق انّه هو الخیر الحاکمین

الباب الثامن من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة الموت بانّه حق

ملخص این باب آنکه از برای موت اطلاقات مالانهایة بما لانهایة عندالله هست که غیر او کسی محصی نیست و یکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک می‌نمایند که آن حین قبض روح نفس انسانی است و به هر اطلاقی که عندالله موت اطلاق شود حق است و آنچه کلّ مکلّف هستند بر اقرار به اینکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از مادون آن و آن ثابت نمی‌شود الّا در پنج رتبه یا به کلمه لا اله الّا هو یا لا اله الّا انا یا به لا اله الا الله یا به لا اله الّا انت یا به لا اله الّا الذی کلّ به موقنون و حقیقت موت آن است که در حین ظهور شجره توحید که این مراتب خسمه مراتب او است کلّ میّت شوند به اینکه نفی نفی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این سّر دقیق را ابحر سموات و ارض و ما بینهما اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود و جوهر

مطلب آنکه هر که مشیّت او نباشد الّا مشیت من یظهره الله و اراده او الّا اراده او و قدر او الّا قدر او و قضاء او الّا قضاء او و اذن او الّا اذن او و اجل او الّا اجل او و کتاب او الّا کتاب او آن وقت ادراک موت نموده زیرا که مشیّت او ذات مشیت‌الله هست و اراده او ذات ارادة‌الله و قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاءالله و اذن او ذات اذن‌الله و اجل او ذات اجل‌الله و کتاب او ذات کتاب‌الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میّت شد اقرار کرد به اینکه موت حق است و الّا از آنچه در قرآن و دعا خوانده ثمری به او نبخشید چه‌بسا اشخاصی که می‌گفتند موت حق است و مشیّت ایشان غیر مشیّت او شد و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه به رتبه کتاب منتهی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب‌الله بود بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان می‌دانستند نازل شد و قلم حیا می‌کند از آنچه کردند ذکر شود و حال آنکه شب و روز می‌گفتند که ان الموت حق و به کتاب قبل او عمل می‌کردند و اظهار دین اسلام می‌نموده و علم خود را خرج می‌دادند و به نسبت منقطعه که خود را نسبت می‌دادند آنچه خداوند از برای او در قرآن مقدر فرموده بود می‌گرفتند و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال

نبود زیرا که از روی ایمان به خدا نمی‌کشیدند این است ثمره علم بلا عمل در کتاب‌الله و اگر موت را فهمیده از اقرار خود تخلف نمی‌ورزیده به اینکه اقرار کند که او حق است و از شئون محقق حق محتجب شود و این موتی است که در یوم قیامت نفع می‌بخشد کلّ را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس الحقیقة و انما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فانّ هذا دون ما یکلّف به الناس لأن بعد موتهم لایعلم ما یقضی علیهم الّا الله و ان ماهم به یؤمرون لابد ان یعلمون و هرگاه کسی در بحر موت سیر نماید عجائب مالانهایه بمالانهایه ملاحظه می‌نماید مثلاً اگر در زمان رسول خدا کسی میّت شده بود می‌دید کلّ شئونی که بمن لم یؤمن به محمّد ص راجع می‌شود از عالم تجرّد گرفته تا تحدّد نفی محض و نار بحت است و کلّ شئونی که بمن یؤمن به محمّد راجع می‌شود از عالم تجرّد الی منتهی التحدّد از شئون شجره اثبات و جنّت نبوت بوده و اوّل میّت نبوده و ثانی میّت بوده و اوّل چون که میّت نشده فانی شده در نفی و ثانی چونکه میّت شده باقی مانده در اثبات چه امروز ظاهر است ثمره میّت شدن مؤمنین که چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مؤمن او بلکه

از تکثر آنها است کلّ مؤمنین امروز و ثمره میّت نشدن دون مؤمنین به اینکه ذکری از ایشان نیست و اگر تکثری از ایشان شده خود ایشان راضی نمی‌شوند به این نسبت بلکه تبرّی می‌جویند از نسبت خود به ایشان زیرا که امروز اگر بر شجره اوّل دون حق بگویند آنچه در اون گفته می‌شد بنفسه تبرّی می‌جوید و طلب نقمت از خداوند می‌کند از برای او و حال آنکه در سنه هزار و دویست و هفتاد همین قسم که شجره حقیقت ترقی نموده آن هم تنزل نموده و اشدّتر شده ولی چون مظاهر مختلف شده تمیز نمی‌دهد الّا حجتی که من عندالله ظاهر است که او می‌شناسد کلّ شیئ را در امکنه خود و اگر بخواهد ذرّه‌ی نار را از ذرّه‌ی جنت تمیز دهد می‌تواند و اگر بر نفسی خطور کند دون آنچه که لایق است بر نقطه بیان حین خطور حکم میّت بر او نمی‌شود و امر اینقدر ادقّ است بل ادق از این و لا یتذکر الّا اولوالابصار و از جوهر علوّ توحید اطلاق موت صحیح است الی منتهی مقام التحدّد بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلحه فاذا ذلک من شئون ملک الموت حیث قد ظهر عند هذا و ان یجعله علی شأنه لم یزل الباء یدعوالله ربّه ان تقبضنی و تحیینی فاذا اراد الله ان یستجیب دعائه فاذا یلهم احداً من

اولیائه ان یقبض عنه روح البائیه و یؤتیه روح الألفیه فاذا یمکن ان یقرء لانّ قبل ذلک یتبدل معنی الکلمة لانّ بعد الله اعظم لابد الألف و ان یکتب الباء لم یظهر ما یراد به و ان بمثل ذلک فی کلّ کلّی و جزئی حیث یدرکه اهل النظر حتی لو تجد فوق ذلک القرطاس علی ما یحصی ذکر دون البیض ان تمحو عنه فاذا موت فیه حیات ذلک اللوح و انّ هذا فی مقامه بمثل ما یرفع عن نفس الأنسانیه ما یضر عن ایمانها و ان یکن عند من لم یؤمن بالله لوح فمن یقل انی میّت لابد ان یمیت عنه و لا ینظر الیه لانّه من شئون النار و فیها و ان یری لوحاً عند من یؤمن بالله لابد ان یحفظه بمثل ما یحفظ نفسه اذ انّه من شئون النور و انّ الأمر حین ما هو اظهر فوق کلّ ظهور ابطن فوق کلّ بطون و من یعرف الموت لم یزل میتاً عندالله بان لایشاء الّا ما شاءالله و ذلک موته عند نقطة البیان اذ ماشاءالله لا یظهر الّا بمشیتها هذا حق الموت لمن اراد ان یمیت فی الله و ما خلق الله فی الابداع شیئا اعزّ من الموت عنده کل تمیتون ان یکون مشیّتهم مشیّته من یظهره الله ولکن اذا ظهر لا یوفون بحبّهم و قولهم بمثل کلّ من قد دان بالقرآن قد جعلوا انفسهم علی شأن لو رجع محمّد ص الی الحیوة الاولی ان لا یقولن فی قوله لم و بم و قد رجع باعلی ما قد

ظهر فی اوّل ظهوره لان ذلک نشأة الآخرة عند نشأة الاولی و انّ الذین یقولون انّ محمداً رسول الله کلّ قد احتجبوا و لم یصدقوه بل لایرضوا له بمثل ما یرضون لانفسهم من نسبة الاسلام و ان یرضوا به ما اکتسبوا فی حقه ما اکتسبوا لانّ هذا ممالم یرض المسلم للمسلم هذا شأن الخلق عندالله و انّ بما یثبت نبوته من قبل حینئذ یثبت ولکن کلّ محتجبون لا یحصی عدد من ینسب نفسه الی دینه و ما آمن به فی رجعه الّا من شاء الله حتی ظهر ما قد ظهر و ما للذین لایعرفوه نار اشد عن احتجابهم عمن جعل الاسلام لهم دیناً و جعل القرآن لهم کتاباً و لیس له عزّ فی اخریه الّا و قد فاز بلقاء ربّه و بلّغ رسالاته و انقطع الیه بما یقدر علیه هذا عزّ کلّ به یفتخرون و اگر نفسی گوید که ما نشناختیم او را در اوّل ظهور جواب گفته می‌شود که در نزد کلّ محقق است که او است اوّل من اجاب فی الذّر حین ما قال الله له الست بربّک قال بلی سبحانک ان لا اله الّا انت انک انت ربّ العالمین و اگر گویند ظهور الله را ندانستیم قرآن که کتاب الله بود و کل می‌گویند امروز که کتاب الله هست در نزد کلّ بوده و همین قدر که شنیدند یا دیدند که آیات الله از نفسی ظاهر شده شبه‌ای و ریبی از برای ارباب افئده نمی‌ماند که آن نفس نفس الله

ظاهر بوده و آیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از او است و من اجاب اوّل اوّل خلق است چنانچه قبل می‌گفتند که من اجاب اوّل محمّد ص بوده و اوّل خلق بوده چنانچه کلّ امروز معترفند اگر می‌گویند اجابت در ذرّ اوّل بوده این است ذرّ اوّل زیرا که فوق عرش سماء بعینه ارض مقر ظهور الله هست و خداوند لم یزل و لایزال قرب و بعد او بکل اشیاء بر حد سواء بوده هیچ شیئی بالنسبه به او اقرب از شیئی نیست یا ابعد چه عرش در فوق سموات باشد بزعم متوهمین یا مقر شجره‌ای که عن الله ناطق است و حال آنکه این اعتقاد محض وهم و خیال است بلکه در عرف سکّان ملاء حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کلّ در زیارت سیدالشهداء می‌گویند به آنچه در حدیث مسطور است من زار الحسین عارفاً بحقّه کمن زار الله فوق عرشه و نزد اولوالافئده ظاهر است که همان مقر عرش‌الله بوده و او است عرش محمّد ص رسول‌الله گویا دیده نمی‌شود که کسی از عالم حدّ ترقی کرده باشد آنچه شنیده می‌شود از کلّ عوالم در این عالم متذوّت می‌گردد چنانچه در این عالم که امیرالمؤمنین علیه السلام اوّل من آمن به محمّد ص شد دلیل است که در کلّ عوالم مؤمن بوده است و کلّ عوالم در ظلّ همین

عالم متحقق می‌شود و در همین عالم ظاهر است نزد اولوالافئده فیاطوبی لمن یری کلّ شیئی بحقیقته و خیال نکنند امر موهومی را که عندالله و عند اولی‌الأفئده حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل و لایزال ظهور آن عین بطون او است و بطون او عین ظهور او است و آنچه از ظهور الله ذکر می‌شود مراد شجره حقیقت است که دلالت نمی‌کند الّا بر او و اون شجره‌ای است که مرسل کلّ رسل و منزل کلّ کتب بوده و هست و او لم یزل و لایزال عرش ظهور و بطون او در میان همین خلق بوده که در هر زمان به آنچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن به ظهور محمّد ص اظهار قدرت خود فرموده و حین نزول بیان به نقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده و در نظر ظهور من یظهره الله به او اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء و او است که مع کلشیئ بوده و هیچ شیئ با او نبوده و او است که در شیئ نیست و در فوق شیئ نیست و با شیئی نیست و آنچه ذکر می‌شود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت نه این عرش جسد که سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل و لایزال بوده و هست و کسی او را نشناخته و نمی‌شناسد زیرا که مادون او مخلوق

شده‌اند به امر او و مخلوق می‌شوند به امر او و او است متعالی از هر ذکر و ثنائی و مقدس از هر نعت و مثالی لا یدرکه من شیئ و انّه هو یدرک کل شیئ حتی آنچه گفته می‌شود لایدرکه من شیئ به مرآت ظهور او راجع می‌شود که من یظهره‌الله باشد و او است اجلّ و اعلی از اینکه ذا اشاره‌ای بتواند اشاره کند بسوی او و من یظهره‌الله اوّل خلق او است و ذکر ضمیر او راجع به فؤاد او می‌گردد و او و فؤاد او هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربّاً و لا مربوب لم یزل الله کان الها و لا مألوه لم یزل الله کان قادراً و لا مقدور لم یزل الله کان عالماً و لا معلوم لم یزل الله کان واحداً و لا معدود و آنچه ذکر می‌شود لم یزل الله کان واحداً و لا معدود در وقتی است که در ظهور من یظهره‌الله عدد واحد به او ایمان آورده باشد که افئده ایشان دلالت می‌کند بر وحدانیت او و معدودی غیر آنها نیست و بمثل این کل اسماء و صفات و نظر به حدود مکن که لم یزل الله کان واحداً اگر در این ظهور موقن نیستی در ظهور اوّل الآن مقری و از برای رسول خدا مشاهده می‌کنی کلّ اسماء و صفات را اگر بخواهی بگویی انّه سلطان می‌بینی که در امّت او هست که خود را یکی از عبید او می‌داند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از

اینکه مقترن شود بذکر این سلطان و اگر بخواهی بگویی انّه مقتدر مشاهده می‌کنی اولوالاقتدار در ظلّ طاعت او که بذکر اینکه ما از امّت او هستیم مفتخر هستید و حال آنکه اقتدار ذات او متعالی است از این که مقترن شود با این اقتدار و اگر بخواهی بگویی انّه عالم می‌بینی اولوالعلم که به نسبت بسوی او افتخار می‌کنند و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء و اگر بخواهی بگویی انّه حاکم می‌بینی اولوالحکم بسیار که در ظلّ حکم او مفتخر هستند به حکومت و حال آنکه متعالی است حکومت کینونیّت او از اقتران به مظاهر این حکام از قبل او و به مثل این کلّ اسماء و صفات را بعین خود مشاهده کن که عبد در حینی که عالم است نیست عالم الّا او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الّا او زیرا که در هر ظهوری آنچه متهدی به آن ظهور می‌شود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور اوّل که آدم اوّل باشد الی ما لانهایة ذا شیئیتی نمی‌بینی الّا بالله و نمی‌توانی عارف شوی به مظهر اولوهیّت الّا از شجره ظهور او که مشیّت اوّلیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست این است معنی قول سیدالشهداء علیه‌السلام الهی علمت باختلاف الآثار و تنقلات الاطوار ان مرادک منّی ان

تتعرف الیّ فی کل شیئ حتی لا اجهلک فی شیئ زیرا که این است ثمره وجود کل شیئ که کلّشیئ را قائم به مشیّت اوّلیه بداند و در هیچ شیئ ملاحظه نکند الّا ظهور الله را به قدر شیئیّت آن شیئ که متحمل ظهور شده و الّا نسبت ظهور به کلّ اشیاء سواء است زیرا که یک نوع ظهور آیات‌الله است و از همان مبدئی که آیات‌الله صادر می‌شود در نبوت نبی در دون آن هم به آنچه لایق است نازل می‌شود و نسبت این ظهور به این دو شیئ مساوی است الّا آنکه این از اعلی علوّ اثبات است و آن از ادنی دنو نفی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلاً می‌نمودی در ظهور کینونیتی هم خواهی نمود نه مراد این است که در هر شیئ ذات‌الله را مشاهده کنی زیرا که این ممتنع است و او عزّ ذکره متعالی است از اینکه در شیئ باشد یا با شیئ باشد یا قبل شیئ یا بعد شیئ یا فوق شیئ باشد یا دون شیئی باشد و آنچه شیئیّت به او محقق است به مشیّت او است و او به نفسها قائم است و لم یزل و لا یزال کلّ اسماء در ظلّ او بوده و او در ظلّ الله مستقر است و مقام مشیّت مقام نقطه بیان است که در هیچ شیئی ظاهر نیست الّا شأنی از شئون ظهور او نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئ ذات مشیّت دیده می‌شود که

ذات رسول‌الله باشد بل در هر شیئی دیده می‌شود که شیئیّت او به او متحقق است مثلاً اگر هزار مثقال ذهب یک نفس در سبیل بیت‌الله صرف کند در این دیده نمی‌شود الّا آن امری که رسول‌الله ص فرموده از قبل‌الله و همین قسم اگر بگویی کینونیّت ذهب چگونه بهم رسید لابد راجع می‌شود به امری که آن امر راجع می‌شود به شجره حقیقت اگرچه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق شیئیّت شود بر او الّا آنکه متحقّق‌الشیئیه است به مشیّت و او است قائم به نفس خود بالله عزّ و جلّ و او است کاف مستدیره که لم یزل و لایزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت نکرده و نمی‌کند الّا علی الله عزّ و جلّ الذی له الأسماء الحسنی فی ملکوت السموات و الأرض و مابینهما لا اله الّا هو العزیز المحبوب و از برای هر اسمی مسمائی است مثلاً اگر گفته می‌شود خداوند عزّ و جلّ لابد دو مظهر هست که در نزد مشیّت اوّلیه ذکر شوند و لم یزل و لایزال مستقر باشند که دلالت نکنند الّا بر او فطوبی لمن لایری من شیئ الّا و یری فیه ظهور ربّه و لایسکن بشیئ الّا بالله و لایری من شیئ الّا ایاه و لایعتقد فی الله ما یعتقد لخلقه لان الله سبحانه لم یکن فی شیئ و لا من فی شیئ و لا

علی شیئ و لا الی شیئ و لایذکر بشیئ و کل شیئ دونه خلق له لن یعرفه بکنهه احد دونه و لایوحده بذاته احد سواه و کلما قد عرّفت المشیة ما عرّفت الّا نفسها و کلما قد عرفت الموجودات ما عرّفت الّا ماقد تجلّت المشیة فیها و انّ الله عزّ و جلّ بذاته لن یعرف و لا یدرک و لن یسبح و لن یقدّس و لا سبیل لاحد الیه الّا بالعجز عن عرفانه و الاستقرار فی ظلّ وحدانیته و استقلاله لم یزل کل شیئ له بکینونتیه و ذاتیته و جوهریته و مجردیته و اوّلیته و آخریته و ظاهریته و باطنیته و کافوریته و ساذجیّته و انّه هو فی اعلی علو سلطان قیومیّته و ابهی سموّ ملیک قدوسیّته متعال عن کلّ ذکر و ثناء و مقدس عن کلّ نعت و علاء لم یزل الله کان الها واحداً احداً صمداً فرداً حیاً قیوماً دائماً ابداً معتمداً لم یتخذ لنفسه صاحبة و لا ولداً و انّ مادونه خلق له قد خلقه بامره و انّه لم یزل و لایزال غنی عن نفسه بنفسه و کیف لایکون غنیاً عن دونه و مستغنیاً عن ذاته بذاته و کیف لایکون مستغنیاً عن غیره سبحانه و تعالی بما ینبغی لعلو قدسه و سمو ذکره انّه کان علیاً علیاً

الباب التاسع من الواحد الثانی

فی بیان حقیقته القبر

ملخص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حد امکنه خود مقدّر و کلّ منتهی می‌گردد و در حین ظهور من یظهره الله به نفسی که به بعث او بعث کلّ می‌شود و حشر او حشر کلّ و خلق او خلق کلّ و خروج او از قبر او خروج کلّ از قبر خود چنانچه در نقطه بیان حینی که مظهر الوهیّت بعث رسول‌الله را از نفس او فرمود بعث آنچه در ظل او محشور می‌شود نزد بعث او می‌شود چنانچه در فوق ارض آنچه حکم کرده می‌شود امروز بر دین اسلام می‌شود و همین که حکم بعث بر رسول‌الله ص شد به مدیّن به دین او به طریق اولی خواهد شد و کلّ ارواح حقّه که مهتدی به بیان می‌شوند راجع می‌شود به نفس اوّلیه که در یوم قیامت در ذر اوّل اجابت امرالله می‌کند و اقرار به وحدانیّت او و کلّ ارواح دون حقّه راجع می‌شود به شجره نفی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حقّه قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد کلّ در ظّل او

مبعوث شدند و در ارواح حقّه چون شجره اثبات مرتفع شد کلّ در ظلّ او مرتفع نه این است که روح ذا روحی به روح دیگر متصل گردد بلکه کلّ در امکنه مقامات خود هستند مثلاً حروف حیّ در امکنه افئده خود هستند به بعث اوّل آنها مبعوث می‌شوند نه آنست که ارواح آنها از امکنه خود تجاوز نماید و همچنین آنچه از مؤمنین در ظلّ این حروف هستند و قبری که کلّ در او سؤال کرده می‌شوند در جوهر امکانیه در ذکر اوّل سؤال کرده می‌شود تا آنکه به شئونات مالانهایه مفصل می‌گردد و همین قسم در ظلّ آنچه دون خیر علم الله به او احاطه فرموده از شجره نفی سؤال می‌شود این است معنی آن حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیرالمؤمنین ع بر صراط بین یدی الله اقرار می‌فرماید که آنچه خیر بوده از من است و ثانی حروف نفی اقرار می‌کند که آنچه شر بوده از من است شئون خیریه الی مالانهایة در ملک متکثر و کذلک در شئون افکیّه مثلاً اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی وارد آورد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفی در اوّل ظهور وارد آورده و کل شئون متکثره منفیّه راجع به او می‌شود و کلّ شئون مثبته خیریّه راجع به اوّل من آمن می‌شود و او راجع الی الله می‌شود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید

بنفسه مبعوث نمی‌گردد از نفس خود و شجره نفی هم در حد خود راجع الی الله می‌شود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اوّل نه خود می‌داند و نه دیگری این است قبر کلیّه بشئون کلّ انفس متکثر است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان به الله و آیات او در بیان و او اجابت نماید قبر او مملوّ از نور می‌گردد و ملائکه رحمت بر او نازل می‌شوند و هرگاه اجابت نکند قبر او مملوّ از نار می‌گردد و مظاهر نقمت بر او نازل می‌شوند در نفس جزئیه زیرا که این شأنی است از شئون آن نفس کلیّه ناریّه چنانچه مجیب حق شأنی است از شئون نفس کلیّه نوریّه و از برای او بشیر و مبشّر ذکر می‌شود و از برای او دون ذلک این است که ثمر می‌دهد از برای هر نفسی از اقرار به اینکه قبر حقّ است زیرا که اگر از شئون نفس علییّن است راجع به او و بعد در نشأه اخری از او منفصل می‌گردد نه اینکه نفس او نفس او می‌شود چنانچه هرکس مؤمن به کتاب الف بود راجع شد به ایمان به کتاب قاف و از آنجا منتشر شد در خلق او و در دین اسلام مربّی شد و کم کم تا آنکه منتهی شد یوم او به یوم نزول بیان راجع شد به او از او منتشر شد در خلق آخر الی ماشاءالله در این جنّت نشو و نما می‌نماید تا یوم من یظهره‌الله

آن وقت راجع به کتاب او می‌شود و بعد از او منتشر می‌گردد و در خلق آخر الی ماشاءالله حیث لاحد لفضل الله وجوده و همچنین در ظلّ اگر نفسی از حروف الفیّه مؤمن نبوده راجع شده به اوّل من لم یؤمن به رسول الله ص و از او منفصل گشته در دون علیین فرقان در تحث الثری بوده تا آنکه راجع شده به اوّل حروف نفی از بیان و بعد از او منفصل شده و سیر می‌کند در فنای خود تا آنکه راجع می‌شود به اوّل من لم یؤمن به من یظهره الله و بعد منفصل می‌گردد و در کلّ این عوالم لبس او نار می‌شود اگرچه حریر باشد و مقرّ او نار می‌شود اگرچه اعلی امکنه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و برعکس لباس دون آن از آنچه در جنّت خلق شده می‌شود و مقعد او اعلی غرف رضوان می‌گردد و اکل او اعلی ثمرات جنت می‌شود اگرچه نپوشیده الّا قطن و ننشسته الّا بر تراب و تناول نکرده الّا برگ کاهو و هیچ نفس مؤمنی نیست که روح او قبض شود الّا آنکه قبر او روضه‌ای می‌شود از ریاض جنّت خلد و آنچه دوست دارد در او خداوند خلق فرموده و نزد او مهیّا است و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن به بیان نباشد الّا و آنکه قلم طاقت نوشتن ندارد آنچه بر او می‌رسد از نقمت الهی عزّ و جلّ و هرگاه بخواهد نفسی که در این

عالم مشاهده کند به آنچه فضل در حق شجره اثبات ناز شده شئون متکثره از این شجره هم هر نفسی بما هی علیها به آنچه خداوند عطا فرموده متلذّذ و همچنین اگر بخواهد نقمت خداوند را مشاهده کند نظر کند به آنچه در حق شجره نفی نازل فرموده که شئون متکثره از او به مثل او معذب خواهند بود چنانچه شئون متکثره از علیّین به مثل او متنعم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمی‌شود که اعتقاد بر حق واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حق است فهمیده باشد هرکس بیان الله را در ذکر حق فهمیده تصدیق این کلمه هم انّ القبر حق می‌کند و روح هیچ شیئ از حدّ خود تجاوز نمی‌کند مثلاً روحی که تعلق به خلق می‌گیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق به حقّ می‌گیرد لم یزل حق است و روحی که مدلّ علی الله بوده لم یزل مدّل است و از برای او امکنه و حدود نیست و هیچ نفسی نیست که در وقت موت او شود الّا آنکه خداوند عالم عزّ سلطانه امر می‌فرماید ملائکه مسبّحین و مقدسین و موحّدین و مکبّرین را که او را مرتفع ساخته تا آنکه به محل اعلای از جنّت و افق امنع از رضوان جا دهند و به قدر ذکر شیئی نخواهد دید حزن بعد از موت اگر مؤمن بوده به آنچه خدا در بیان نازل

فرموده الی ظهور او که اوّل ظهور این مقبول خواهد بود به مثل نفوسی که از اوّل ظهور این امر بدون ایمان به بیان قبض روح شده که رایحه‌ای از جنّت بر ایشان نمی‌وزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور من یظهره‌الله به قدر اینکه بگوید بلی آنکه اشاره کند بر اینکه او حق است و فاصله شود ثمر نمی‌بخشد از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که بدون ایمان به بیان قبض روح شود الّا آنکه بعد از موت نمی‌چشد به قدر ذکر شیئی از چیز حسن و قلم خائف می‌شود که ذکر کند از آنچه از برای او مهیّا شده طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن به من یظهره الله و کلمات او باشد که او است مؤمن به بیان و آنچه در بیان است و از برای فیض خداوند از برای مؤمنین حدی و منتهایی نیست لم یزل اهل جنّت در جنّت هستند الّا من شاءالله به مثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند و الّا من شاءالله در حین ظهور بیان ظاهر زیرا که به مشیّت نقطه بیان مشیّت الله ظاهر می‌گردد و اهل نار در نار خالد الّا من شاءالله و این مشیّت در ظهور من یظهره الله نزد الوالعلم ثابت می‌گردد مثلاً حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله ص در جنّت بوده اگر به آنچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نار می‌شود بر آنها و اگر در

این بین نفسی از ایشان مهتدی شود من شاءالله در حق او صدق می‌کند که از نار نجات یافته داخل در جنّت شده و مؤمنین به قرآن و آنچه نازل در او است در جنّت بوده الّا من شاءالله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن به بیان نشود که داخل در نار می‌شود و از جنّت خارج می‌شود و لم یزل مظهر کلیّه مشیّت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع و در طول لیل که بذکر برزخ ذکر می‌شود مشیت الله باطنه یدخل من یشاء فی جنته و یمنع من یشاء عن جنته کسی را علم نیست به او الّا آنکه کسی که از حدود بیان تجاوز نکند که آن وقت لایق است که مشیت او مستنبئ از مشیّت قبل او باشد و الّا او در هر یوم در شأنی است چه بسا همان مظهر مشیّت کلیّه در برزخ به شهداء از قبل خود بابی از معرفت را مفتوح نماید که نتواند متحمل شد چنانچه از اوّل ظهور رسول‌الله ص الی بعثت همین حال بود و قبل از این ظهور از حین عروج عیسی این امر متبطن بود چنانچه از حین قبض روح رسول الله الی اول نزول بیان مشیّت متبطنه در میان خلق بود و کسی نمی‌شناخت او را زیرا که لم یزل و لایزال در مقام نقطه اولیه باقی بوده و هست و حروف حیّ در امکنه خود و سایر حروف از علییّن و دونها در امکنه خود کلّ مستمد از او هستند و او

می‌شناسد کلّ را ولکن کسی او را نمی‌شناسد ولی هر کس منقطع شود بسوی او لابد مدد می‌دهد او را من حیث لایعرفه اذ انه هو القادر السبحان و المقتدر العلّام.

الباب العاشر من الواحد الثانی

فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

ملخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین به من یظهره الله از مردم سؤال می‌کنند که آیا دین شما به چه چیز ثابت است جواب می‌گویید به حجبیّت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند به آیات‌الله جواب ملائکه را به حجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده می‌دهند و الّا حجة الله بر ایشان بالغ می‌شود و چون ایمان نیاورده کلمه نقمت در حق ایشان ثابت می‌گردد بعد ملائکه رجوع نموده به حضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داده از ایمان به او آیات رحمت در حق او نازل می‌فرماید و الّا کلمات نقمت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن روز

در حق او جاری می‌شود به مثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القیمة ثابت می‌ماند مظاهر نفی در نار و مظاهر نور در اثبات و اول در دون حروف علییّن معذّب و ثانی در رحمت خداوند که در حرف علییّن نازل فرموده مخلّد و این است فضلی که از برای او مثل نیست الی یوم القیمة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر جسدی راجع به او می‌گردد اگر مؤمن است روضه‌ای است از ریاض جنّت و اگر دون مؤمن است مقعدی است از مقاعد نار چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوالعلم حکم ممات است اگر مؤمنی بر ارض تراب نشیند آن قطعه از قطع رضوان می‌گردد در یوم قیامت به اذن‌الله عزّ و جّل و الّا از ارض نار می‌گردد به امر خداوند عزّ و جل و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع ادلّاء بر من یظهره الله است بسوی او و سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان الله عن کلّ ما یذکر به اسم شیئی من قبل و من بعد له الخلق و الأمر فی ملکوت الأرض و السموات و ما بینهما لا الآ هو المتکبر المتعال

الباب الحادی و العشر من الواحد الثانی

فی بیان ان البعث حق

ملخص این باب آنکه کلّ را خداوند خلق فرموده به آنچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح علیّین که متعلق به حروف آنها است و دون آنها که متعلق به حروف آنها است و هر شیئی که اطلاق شیئیت بر او شود در یوم قیامت مبعوث می‌گردد و بعث هر شیئی بذکر من یظهره الله است در آن روز زیرا که خلق آن شیئ هم در اوّل بذکر او بوده اگرچه در ظهور قبل او بوده مثلاً این فنجان و نعلبکی بلور که الان بین یدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث می‌شود به کینونیّت و ذاتیّت و نفسانیّت و انیّت در وقتی که شجره حقیقت تنطّق فرماید که این فنجان و نعلبکی بعینه او است در هر فنجان و نعلبکی که حکم شود او می‌شود چنانچه قبل وجود او بقول نقطه بیان بوده مثل در حد جماد زده شد تا در کل عوالم کل درک نمایند مثلاً در این کور حروف حیّ قرار داده بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخواهد این حروف را مبعوث می‌فرماید بقول خود زیرا که غیر قول او خلق شیئ نمی‌کند به کینونیت

و چونکه قول او قول‌الله است در حین قول کینونیت شیئ متکوّن می‌شود و اگر در علییّن است به ذکر حقّ و اگر در دون علییّن است بدون او زیرا که آنچه در قرآن رسول خدا قرار داده کلّ به آیات‌الله قائم است و همین قسم امروز که روز بعث قرآن است کلّ به امرالله مبعوث و قائم می‌شود و کلّ ما علی الارض بین یدی الله هست و بعث کلّ بر جوهر کلّ می‌شود چنانچه خلق کلّ بر نفس واحده می‌شود بعث کلّ هم بر نفس واحده می‌شود در حینی که نفس واحده بعث می‌شود بعث کلشیئ فرداً فرداً در امکنه خود می‌شود اگرچه به ذکر الله باشد که خداوند نازل فرماید بعث شیئ را و کسی غیر از او نداند و بعد به شهادة الله کلّ شهادت دهند مثل آنکه این بعینه بساطی است که مشیّت اوّلیه بر روی آن نشسته و حال آنکه اوّلی از برای او نبوده و ذکر هر ظهور به نفسه در حق او می‌شود تا آنکه بعینه این بساطی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدا ص و این است سرّ آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد نبیین بوده در نزد قائم آل محمّد هست در امکنه که حکم فرماید زیرا که آنچه کلّ دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حق هر شیئ همان شیئ بوده اگرچه در صدر اسلام محمّد بن عبدالله ص بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و

امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر به نقطه حقیقت نشود ادراک بعث کل شیئ را در نفس واحده نتواند کرد اگرچه هر ذی‌روحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است از اعتقاد به بعث اخذ کند تا یوم ظهور من یظهره الله که هرکس به سوی او راجع شد بعث او در علیّین و در ظلّ شجره اثبات می‌گردد و الّا بعث آن در دون علیّین و داخل شجره نفی می‌گردد و اگر شیئ به اسم ذکر بعث او نشود همین‌قدر که می‌فرماید مبعوث کردیم کلّ شیئ را کلّ مبعوث می‌گردند در امکنه خود در ظلّ نقطه واحده اگر در علیّین است به شجره اثبات و اگر در درون آنست به شجره نفی و لایغرب من علم الله من شیئ لا فی السموات و لا فی الأرض و لا مابینهما یبعث کلّ شیئ بأمره انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا و بعث هیچ نفسی از نفس میّت نمی‌شود که از قبر ترابی بیرون آید بلکه بعث کلّ از نفس احیاء آن زمان می‌گردد و اگر از علیّین است از مؤمنین و اگر از دون علیّین است از دون آن و مردّی نیست از برای بعث هر شیئ در یوم قیامت نزد خداوند عزّ و جلّ اذ انّ الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده و قدر خلق کلّ شیئ ثم یبعثه و الله علی کلّ شیئ قدیر

الباب الثانی و العشر من الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انّه حقّ

ملخص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقر بوده بر صراط حق بوده و الّا بر دون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی که ایمان به او آورده از سموات و ارض اوسع بل از سماء مقبولات و ارض قابلیات اجلی‌تر و ممرّین بر این صراط که آیات بیان باشد به درجات بوده بعضی در نزد استماع گفتند بلی و ربّنا هذا هو الحق من عندالله لاریب فیه تنزیل من ربّ العالمین ایشان از صراط گذشته اقرب از وصل به نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات به نظر بر او ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف کن به نون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطلق علیه اسم الشیئ علیه اسم الشیئ تأمل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دویست و دو هزار سال بلکه این از جهت ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیّت واقف شده و الّا ایّام

و سنین و شهور منقطع است از واقف زیرا که اوّلی از برای هر ظهور الله نبوده که محدود به حدّ شود و کلّ مظاهر ظهور راجع می‌شود امروز به نقطه بیان اینست که در عالم لاحدّ متأمل تأمّل نموده و مسیر از عالم لاحد اقرب از لمح بصر گذشته و سیر نموده و اگر درجه به درجه هر کس زیاده تأمل نموده بر صراط وقوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط می‌مانند الی قیامت دیکر مثل حروف کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشت و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را می‌بیند و از برای دون مؤمنین ادقّ از شعر و احدّ از سیف است صراط زیرا که نه می‌تواند از حجیّت آیات قبل بیرون روند و نه اتیان به مثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار به حق کنند این است که از برای ایشان احدّ از سیف و ادق از شعر می‌گردد و از برای مؤمنین اوسع از جنّت می‌گردد زیرا که می‌گویند دین ما به قرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کلّ عاجز از اتیان به آیه‌ای از آیات به مثل آن بودند و امروز همان شجره‌ای که قرآن را تکلم نمود تکلم به بیان می‌فرماید کلّ من عندالله لاریب فیه تنزیل من ربّ العالمین و عجزی که کل را بود در

قرآن در بیان مشاهده می‌شود و از برای ما قدّر وصل کاف به نون تأملی نیست در ایمان به خداوند و آیات او و اقرار به حقیّت باب او و کلمات او چه بسا انفس که از صراط گذشته و داخل جنّت می‌شوند و چه بسا از انفس که در حین گذشتن به نار می‌افتند و چه بسا اشخاص که واقف می‌شوند و نمی‌توانند بگذرند و ممرّین ناجی هستند و منحرفین یا واقفین هر دو در ظلّ نار ذکر می‌شود ای شجرة النفی لادونها و چه بسا نفسی که از اوّل عمر الی آخر عمر عبادت خدا می‌کند و حینی که آیات خدا را می‌شنود تصدیق نمی‌کند و اگر تأمل کند بر صراط واقف می‌شود و در ظلّ نار حشر می‌شود و اگر جحد کند داخل نار می‌شود و امروز محصی می‌خواهد که احصا کند که از صراط خالص نگذشته‌اند الّا من شاء الله و کلّ به وقوف یا دون ایمان در ظلال نار حشر شده و خود خبر نشده و خداوند حکم ایشان را نازل فرمود و تا یوم قیامت ثابت می‌ماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان هنوز به زعم خود در علوّ تقوای خود متّقی هستند و خبر ندارند که حکم نار در حق آنها از قبل الله شد و به همان حکم الی یوم القیمة در مقاعد خود معذّب خواهند شد اگرچه وقتی که خداوند صراط را بر پا می‌دارد کلّ می‌فهمند ولی هرکس به

چیزی محتجب می‌گردد که نزد خداوند بلا شیئیّت بوده و هست چنانچه امروز صراط‌الله آیات است و کلّ می‌توانند حجیّت آن را بفهمند محتجب می‌نمایند خود را به چیزی که نفع نمی‌بخشد ایشان را سبحانک اللهم لتأخذّن ایدی الذین آمنوا بالبیان یوم القیمة بفضلک علی ان تمرنّهم علی الصراط اقرب من کلشیئ انک کنت علی کلشیئ رقیبا

الباب الثالث و العشر من الواحد الثانی

فی حقیقة المیزان و انّه حقّ

ملخص این باب آنکه از نقطه مشیت اولیه الی ما لانهایة در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت است و اوامر مشرقه از شمس جود او و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار و هر کس داخل میزان اثبات شد داخل میزان جنّت دخول نفی متحقّق نمی‌شود الّا به ولایت ابواب نار و دخول در جنّت متحقق نمی‌شود الّا به ولایت ابواب جنّت اگرچه کلّ نفی منتهی می‌شود به یک شجره و کلّ

اثبات منتهی می‌شود به یک شجره چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از حینی که بعثت آن حضرت بوده تا امروز الی مالانهایة در کف عدل او به نار رفته و الی مالانهایة در کف فضل او به جنّت رفته و امروز میزان بیان است هرکس منحرف از او نیست در جنّت و در میزان فضل و الّا در کف عدل و در نار زیرا که مبدء خلق نار و جنّت هر دو از نقطه حقیقت متحقّق می‌گردد حکم بر مقبل می‌کند خلق نور می‌شود و حکم بر غیر مقبل که می‌کند خلق نار می‌گردد و خداوند خالق نار و نور است به مشیّت که آن نقطه باشد و مالک عدل و فضل است به عدل و فضلی که از این شجره ظاهر می‌گردد زیرا که اگر در شجره نقطه قرآن حکم به ولایت امیرالمؤمنین ع نشده بود خلق جنّت متحقق نمی‌شد و همین قسم در ظلّ اگر نازل نفرموده بود که کسی که متبع من نیست بر حق نیست خلق نار متحقق نمی‌شد حال آنکه شئون خیر است بقول او راجع به شجره اثبات می‌گردد و آنچه شئون دون خیر است راجع به شجره نفی می‌گردد و حقیقت میزان در حقیقت اولیه شجره اولی است الی مالانهایة اطلاقات در ظلّ آن در علم الله گذشته مثلاً اگر امروز نفسی به حکم رسول‌الله

ص من قبل عمل نماید شأنی از شئون آن میزان است و کسی که دون آن را بگوید در کف عدل میزان است و از ظهور بیان کل شیئ در ظل نقطه اولیه مبعوث شدند هر کس مقبل شد در کف فضل و اثبات ثابت می‌گردد و هر کس قدر سر جوی منحرف در کف عدل فانی می‌گردد الی یوم من یظهره الله که او است میزان و امر او است میزان و احوال او است میزان و کلمات او است میزان و دلالات او است میزانماینسب الی المیزان میزان اذا تحقق النسبته فی الکتاب و الّا علی قدر ما یقطع النسبته یقطع الحکم الی حین یرفع کلّ النسبته و یبقی النفی فی النار و انّا کلّ لنستعیذنّ بالله الواحد النوار عن ذکر کلّ نار و لا امر الّا من عند الله الواحد الفطار

الباب الرابع و العشر من الواحد الثانی

فی بیان الحساب

ملخص این باب آنکه حساب کل به یدالله هست و غیرالله مقتدر بر حساب کل نیست و خداوند عالم حساب می‌فرماید کلّ شیئ را به آنچه حساب

می‌فرماید شجره حقیقت در هر زمان به ظهور او و در حین بطون او حساب می‌فرماید کلّ را ولی حکم ظاهر نمی‌گردد و الّا در حین ظهور و حساب می‌فرماید کلّ را در یوم قیامت به یک کلمه واحده چنانچه در این قیامت کلّ خلق را حساب فرمود به یک کلمه و آن است است اننی انا الله لا اله الّا انا ربّ کلشیئ هر کس تأمل نمود در نار نفی به عدل حساب کرده شد و هر کس تصدیق کرد به نور اثبات به فضل حساب کرده شد زیرا که کلّ ما علی الأرض نفوس مستدرکه از ایشان راجع می‌شود به نفوس مؤمنه به قرآن زیرا که غیر آنها در قیامت رسول خدا ص حساب کرده شده و فانی گشتند فنای ایمانی نه جسدی و الّا کلّ ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس مؤمنه به قرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحّت دین ایشان اقوی از کتاب‌الله نبوده و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرمود به آن حجّت که دین این نفوس مؤمنه به آن ثابت بود و این کلمه که حساب کلّ به آن شد و الی یوم القیمة می‌شود به همان لسان آیات قرآنیه که لسان عربی است و افصح از کلّ السن است نازل فرمود و اکثر به عدل حساب کرده شده و در نار نفی لا شیئ گشته و نفوسی که اقرار به توحید خداوند نموده در این کلمه به فضل حساب

کرده شد و جزا داده شدند به احسن جزا به آیاتی که الی یوم القیمة باقی است و کلّ خیر در همین آیات نازل شده و الی یوم القیمة به ایشان می‌رسد زیرا که هیچ آیه‌ای خداوند نازل نفرموده الّا ارواح متعلقه به آن در ظل آن هستند و راجع به آن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این آیات را نازل فرموده می‌گردند در طول لیل الیل که ما بین الظهورین است و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه قول خدا است جواب گفته می‌شود که همین کلمه بعینه‌ها در قرآن نازل شده و قبل از شجره طور به مثل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده به آنچه از قول رسول‌الله ص که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قبل الله هست به همان حجّت اینجا اثبات به یقین می‌شود زیرا که اگر در آنجا می‌گفتند که ما علی الأرض از اتیان به او عاجز هستند در اینجا هم اولوالعلم مشاهده این امر را نموده و می‌نمایند به چه حجّت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر به اتیان نفسی کو اتیان او و از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف می‌نویسد و الّا به قدری که بتواند مثل این نوع آیات که شبهه از برای اولوالافئده نیست که من قبل الله است زیرا که بنفسها شهادت می‌دهد که

کلام‌الله است و بشر مثل او تنطق نتواند نمود و اون کلام نفس مشیّت است که کلام‌الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحد بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در مشیّت دیده نمی‌شود الّا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله می‌گردد زیرا که غیرالله مقتدر بر مثل او نیست و کسی که با این شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است و نزد او اسهل‌تر و اقرب است حین تکلم از شئون مناجات و خطب و علم و شئون فارسیّه زیرا که این است کلام کینونیّت او که دلالت نمی‌کند الّا بر خداوند وحده از این جهت است که آیات‌الله گفته می‌شود و کلام الله ذکر می‌شود زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلاثه صفت مشیّت اولیّه است و خداوند اجل و اعظم است از اینکه متّصف به این صفت گردد و منعوت به این هندسه و به هر حجتی که در مثل این کلمه کلّ در قرآن متحج می‌شوند در بیان هم متحج می‌شوند این است که مردم از حساب خداوند باک نداشته که از اوّل عمر تا آخر عمر قلم لا شیئ گرفته شود بر ایشان چقدر نفس خائف است در این محاسبات دنیویّه که

مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جایی که مقدار در دین است و توحید و اعمال او مقبول نمی‌گردد و راجع به فنای ابدی می‌گردد متذکر نمی‌شود و حال آنکه اولوالافئده کلّ ما علی الارض را می‌دهند که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره ایشان کلمه بلی بفرماید لا لا زیرا که حساب به این دو کلمه کرده می‌شود و حمد مر خدا را که امروز نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس محتجبه از محاسبات دنیویه ترسیده که راجع می‌شود به اینکه خداوند دوست نمی‌دارد که کسی در ذمّه او حق کسی باشد و اینقدر اهتمام کلی می‌نمایند در این که شغل الذّمه نفسی نگردد ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای او خلق شده‌اند که هزار و دویست و هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حساب قلم لا شیئ بر دور ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر شعور ایمانی می‌بود ما علی الارض را می‌دادند که حساب ایشان به فضل کرده شود نه عدل زیرا که به عدل در نار الی یوم القیمة معذب می‌گردند و به فضل الی یوم القیمة در جنّت متنعم می‌گردند و سنه سبع از ظهور من یظهره الله سنه حساب است اگرچه خواهد شهر سبع قرار می‌دهد و

الّا اسبوع سبع و الّا ایام سبع یفعل مایشاء و یحکم مایرید لایسئل عما یفعل و کلّ بما اکتسب ایدیهم یسئلون

الباب الخامس و العشر من الواحد الثانی

فی بیان الکتاب و انّه حق

ملخص این باب آنکه مراد از کتاب آن چیزیست که از قبل نقطهٔ حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لایزال تبدیلی و تغییری نیست بکله کتاب نقطه بیان کتابی است که مدل علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک حرف گرفته الی مالانهایة ذکر می‌شود چه آنچه از نقطه حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب می‌شود و آنچه من یظهر الله کتاب به خط خود نویسد کتابی است که به خطّ الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست زیرا که کتاب او حق است ای ارواح متعلّقه به کلمه حق در کلماتی که نازل می‌فرماید از هر شأن که باشد سواء آنکه آیات باشد که ماء غیر آسن رضوان است و مناجات که لبن لم یتغیّر و تفاسیر آیات

که خمر حمر و اجوبه تفاسیر مناجات که عسل مصفّی است در کتاب‌الله هست و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری می‌گردد و اگر کسی در کلمات فارسی بعین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده می‌نماید و یقین می‌کند که غیرالله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه‌بسا اشخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حقّ است ولی از محقّق حقّ محتجب مانده و چه‌بسا که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب‌الله هست بل اعزّ است کتاب او از کل شیئ بل یک حرف از کتاب او اعزّ است از کلّشیئ از استکبار مردم خائف از ایشان می‌شود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از نار نجات یابند و داخل جنت شوند و چه‌بسا از ملاحظه علوّ فضل و رحمت خود نازل می‌فرماید ولی بر آن کسی که نازل می‌شود ملتفت نمی‌شود بلکه قلم حیا می‌کند که ذکر کند و حال آنکه شب و روز می‌خوانده اللهم اعطنی کتابی بیمینی حال که خداوند عطا فرمود نمی‌گیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر بتواند از آنچه قلم حیا می‌کند در حق او مرتکب می‌شود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بوده و رسول رسول او و از علوّ فضل و جود بر او نازل فرموده به شأنی که

بتواند که یقین کند که کتاب‌الله است و غیر او قادر بر مثل اون نیست چنانچه دین کل امروز به آیات قرآن محقّق است و به نهج آیات او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده و می‌کنند بر اینکه کتاب حق است و در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین به او و کتاب او از قبل به ظهور او و کتاب او از بعد ممتحن می‌شوند به حیثیتی که نمی‌ماند الّا مؤمن خالص و او اعزّ از کبریت احمر است چنانچه نفوسی که به عیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمّد ص بعینه همان ظهور بوده به نحو اشرف در آخرت و کتاب او همان انجیل بوده به نحو اشرف احدی از نصاری از دین خود برنگشته و کل به رسول‌الله ایمان آورده و به کتاب او تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین به رسول‌الله ص و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم ع و بیان همان ظهور رسول‌الله ص هست به نحو اشرف در آخرت و این کتاب بعینه همان فرقان است که به نحو اشرف نازل شده در آخرت احدی از مؤمنین به قرآن خارج از دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم یقین ایشان عندالله مردود است بلکه آنچه مایتحقّق به الیقین است

از برای ایشان شده زیرا که اگر تفکر نمایند در حجتی که به او دین اسلام ثابت شده مشاهده می‌نمایند بعینه همان حجّت را به نحو اشرف و همینقدر که تصدیق و یقین نمی‌کنند علامت این است که کینونیّات ایشان از شجره نفی بوده و راجع به او می‌شود و ایمان‌های ایشان و اعمالی که کرده‌اند در دین اسلام مستودع بوده نه مستقر و به قدر خردلی نفع به ایشان نمی‌بخشد اگر اعمال حروف کتاب الف امروز نفع به ایشان می‌بخشد اعمال آنها هم نفع می‌بخشد اگرچه به آنچه مانزل الله بوده بلاتغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مفتیّن راجع به انفس خود نموده و عمل بقول میّت را بعد از موت او جایز ندانسته اگرچه حقّ واقع عندالله ظاهر است و راجع می‌شود به شجره بیان و همان حکم که از آن مطلع ظاهر گشته جاری است در کل مدارک مجتهدین و مفتیّن و هر کس در حکم غیرالله نمی‌بیند مصاب بوده و هست اگرچه مختلفین باشد چون راجع الی الله می‌گردد مقبول می‌شود اگرچه اختلاف نبوده و نیست در آنچه نازل در بیان شده من عندالله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد خاص شود اگرچه آن وقت هم به تعدّد امکنه و ساعات و

اقترانات و دلالات اگر مختلف شود مختلف می‌گردد و لم یزل الله فی شأن بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگر آنچه از نقطه حقیقت الی امروز ظاهر شده کل من عندالله بوده و هست و حال آنکه به ظاهر در هر شریعتی اختلافات مالانهایه در بین اهل آن ذکر می‌شود و محقّق است که آنچه من عندالله است در او اختلافی نیست به انبساط بصر سر این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کینونیّات است لم یزل در تجدّد و حدوث است و اقل از طرف بصر در مورد امر خلق بدیع و شأن حدیث ظاهر می‌گردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع می‌شود به آنچه در ظهور ظاهر شده اگرچه حقیقت باطنیه ممدّ است کلشیئ را در حین بطون خود ولی به آنچه در حین ظهور مدد فرموده زیرا که غیر آن از برای نفسی یقین حاصل نمی‌گردد الا من شاءالله انه علام قدیر

الباب السادس و العشر من الواحد الثانی

فی بیان انّ الجنة حقّ

ملخص این باب آنکه تا امروز کسی غیر از مظاهری که خداوند مخصوص به خود فرموده کسی نه جنت را فهمیده و نه نار را و آنچه متعلق به ذکر جنت است در این عالم که مبدء کل عوالم و منتهی الیه کل عوالم است که کلّ در مقام عرش حقیقت باشد که اوّل متجلی به تجلّی او است چنانچه در دعای عرفه این مطلب ذکر شده یا من استوی برحمانیّته علی العرش فصار العرش غیباً فی ذاته کما صارت العوالم غیباً فی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر رحمانیّت به حقیقت اوّلیه منحصر است به امیرالمؤمنین زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدء او از او شده و رجع او بسوی او می‌شود مثلاً از یوم آدم تا امروز نزد هر ظهور حقیقتی به اوّل من آمن به او فتح ابواب به حق و دون آن شده تا آنکه جوهر کل حق منتهی می‌شود به این ظهور و دون آن متحقق می‌شود به این ظهور چنانچه اگر کسی به جوهر نظر نظر کند می‌بیند که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که او به مشیّت موجود می‌گردد و او به نفسها و او است محیط بر کل عوالم به احاطه رتبه کینونیتی زیرا که هر صاحب رتبه در این بیان صاحب رتبه باشد اقرار به علوّ رتبه او در نفس خود می‌کند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلاً در آفاق که ظاهر شد

ظهور محمّد ص به اینکه اوّل خلق است در انفس کلّ مؤمنین به او موقن می‌شوند که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب محقق گشته شبهه‌ای از برای هیچ نفسی نباشد که در علم‌الله هیچ جنتی از ظهورالله در نقطه مشیّت اعظم‌تر نبوده و نیست چنانچه از هر ظهوری به ظهوری جنّت اون ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه کلّ ظهورات منتهی شد به نقطه قرآن از حین بعثت هیچ جنتی در علم خدا از آن نفس ممتنعه اعظم‌تر نبوده در آن ظهور زیرا که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی مابین خود و او اعظم از رسول خدا نمی‌داند و تحقق این آیه در انفس ظاهر نشد الّا به ظهور آن نفس اولیه و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظم‌تر از امیرالمؤمنین ع نبوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمی‌کند الّا به او و همین قسم درجه به درجه مراتب ابواب جنّت متعدّد می‌گردد تا به حروف واحد منتهی می‌شود مثلاً در ظهور جنّت خامس هیچ جنتّی بعد از جنّات سابقه بر آن در حین آخر حیات او اعظم‌تر نبود که آن وقت وحید بوده در ارض طفّ و سکان جنّت آن وقت علی بن الحسین ع و اسرا بوده و همین قسم مشاهده کن کلّ جنّات را تا به حرف میم منتهی شود و بعد راجع می‌گردد به نقطه و

از حین ظهور این امر به تسع تاسعه دقیقه آن و آنچه احصا توان نمود اوّل ظهور جنّت نقطه فرقان بوده در آخرت او که جنّت بیان باشد در اولای او آن حین در علم خدا را جنّتی اعظم‌تر از او نبوده و الی یوم ظهور من یظهر الله جنّتی از اون اعظم‌تر نیست و حین ظهور او مبدل می‌شود جنت اولای نقطه بیان به جنّت اخرای او و بعد از آن جنّت یا جنّات حروف حی که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنّات است و منتهی می‌شود آخر ظهور به جنّت سین نه اینست که در حین هر ظهوری جنّت قبل در مقرّ خود نباشد مثلاً در حین ظهور جنّت سین جنّت باء بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کلّ احرف و خداوند از برای هر جنّتی که ظهور مشیت به نفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که این حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور مشیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع می‌شوند به ابواب و ابواب به اهل بیت و اهل بیت به رسول خدا و رسول خدا به خداوند عزّ و جلّ اینست که اسم رابع ممدّ است من الله به اسم ثالث و اسم ثالث به اسم ثانی و اسم ثانی به اسم اوّل که نفس اسم باشد و کسی که اوّل داخل این جنّت شد روح‌القدس بود که قبل کل ارواح به لقاءالله فائز

گردیده و اقرار به وحدانیت او نمود چنانچه هیچ جوهر خطّی در امکان متصور نیست که اعزّ و الذ از توحید خدا بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه آن نفسی که در این عالم به منتهی مأیول خود فائز گردد و در سبیل حق منتهای لذّت او ادای شکر خدا است او را بر نعمتی که به او عطا فرموده مثلاً عبدی را خداوند به درجه بابیّت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذّت او اداری شکر خدا است که می‌گوید حمد خدایی را که مرا به این نعمت فائز گردانیده و همین قسم در شئون ظاهریه هر بنده‌ای را که خداوند بر کرسی سلطنت جا دهد منتهای لذّت او در وقتی است که نظر به خدای خود می‌کند و می‌گوید حمد مر او را که مرا به این عطیّه مفتخر فرموده و این است که کل لذّات راجع می‌شود به رکن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع به آن محل اقدس می‌گردد الفاظ هم بما هی علیها راجع می‌گردد و این است که در نزد اولوالافئده ثمره آخر در اول ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه ظاهرگردد اذن به آن نوع حمد از مصدر عزّت از برای حامد شده این است که روح اول در حین دخول در جنّت اوّلیه به آنچه ممکن است در امکان از هر فیضی رسیده چنانچه ثمره

کل را بیان نموده که راجع به کلمه حمد می‌گردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه منشعب گردد از او منشعب می‌گردد از ظهورات جنتیّه از جوهر عرفان گرفته تا به ظاهر جسد منتهی شود حتی لباس حریر به او پوشیده می‌شود و آنچه ما یتلذذ در جنّت هست به او متلذذ می‌شود و او بنفسه متلذذ نمی‌شود الا به مجلی خود که محل نقطه باشد و او کاف مستدیره است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت می‌نماید و نیست از برای او نه اولی و نه آخری و نه منتهائی و نه غایتی چنانچه هر کس داخل در جنّت فرقان شد آنچه مشاهده نعمت کند می‌بیند که از سماء جود رسول الله ص بوده حتی آنکه اگر موروثی دانه یاقوتی ارث برد نیست الّا به عطیّه آن حقیقت اولیه که حکم فرموده به آن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که غیر آن نفس که الآن ارث می‌برد برد کی می‌توانست که بگوید لم او بم این است که کل وجود از نقطه وجود خود الی منتهای صعود خود آنچه دارند از عطیّه او است که عطیّة الله هست هیچ شیئ شیئیت ندارد الّا به فضل و جود او مثلاً اگر در این جنّت کسی لباس حریر پوشد نیست مگر محض عطای او چنانچه قبل مقتدر بر پوشیدن بود و نمی‌توانست اینست که اگر کسی چشم

فؤاد خود را باز نماید نمی‌بیند کل وجود را الّا کفی از جود او و آنچه که در جنّت فرقان داخل شدند کل در ظل باب اوّلیه که رسول‌الله باشد مستظلّند و ابواب دیگر جنّت در قبضه این باب است بلکه او اینها را فتح فرموده به جود خود مثلاً هر کس در حق حرف آخر عروج نماید به منتهای عروج و ظاهر شود از برای جسد او آنچه که فوق آن متصوّر نیست در این عالم نیست الّا از اذن آن که فرموده این است یکی از ابواب جنّت و هدایت من چنانچه آنچه به ظاهر در جنّت تربت امام ثامن ظاهر شده نیست الّا به آنچه رسول خدا ص فرمود که او است وصی ثامن من اگرچه الآن نزد تربت او این نوع ظهورات نیست ولی کلّ این ظهورات نبوده و نیست الّا در قبضه جود او و کف قدرت او در ظلّ هر بابی از ابواب جنّت ابواب مالانهایه بوده و هست چنانچه هر نفسی که در ولایت یکی از ابواب جنّت آمده بنفسه جنّتی است از برای او در رتبه خود و الی مالانهایه این سرّ ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذّت متصوّر است در این جنّت است و از جنّت قبل کلّ لذّت قطع شده چنانچه حین ظهور رسول‌الله ص کلّ لذّت از جنّت انجیلیّه قطع شد زیرا که کل جنّت در توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت مظاهر امر او است بعد

از آنکه منقطع باشد نفسی از آن چه جنتی است اگرچه در عمر خود به منتهای لذّت ممکنه متنعّم گردد که آخر راجع به نار فنا می‌گردد و اگر در کینونیّات حروف انجیلیّه آیتی از حق باشد که منتهی الیه لذّت است اگرچه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و او به گمان بقا است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل حروف انجیلیّه به یقین بدانند که ظهور رسول الله ص همان ظهور عیسی بوده به نحو اشرف احدی از حروف انجیلیّه در انجیل خود باقی نخواهد ماند و در آن جنّت متلذّذ نخواهد شد و همین قسم بعد از فرقان که اگر امروز گمان لذتی می‌کند حقیقت ندارد زیرا که اگر مابین خود و خدا عملی می‌کند لله و گمان تلذّذی می‌برد عندالله از برای دون آن کرده و به همان گمانی که حروف الفیّه مانده آنها هم مانده‌اند زیرا که مرآت الله طالع شد در جنّت دیگر این است که کل لذّت منقطع است الّا لمن عرف الله وحده و آمن به و عرف حجّته و آمن به و عرف کتابه و آمن به و عرف ما نزّل فی کتابه و آمن به و همین قسم اهل این جنّت در این جنّت متلذّذ هستند الی اول ظهور من یظهره الله قسم به ذات الهی که از برای ایشان در حین ظهور ایشان هیچ جنّتی اعظم‌تر از ایمان به او و طاعت او نیست و کلّ

لذّت از اهل بیان منقطع می‌گردد طوبی لمن یدخل فی ظلّه و یستلذّ بذکره فانّه یبقی ببقائه الی کرّة الاخری و اذا لو آمن به و یستلذّ بذکره یدرک کرَّة اخری بعد الاخری و لاغایة له و لامنتهی و ان بقی فی ظهور فینقطع الایمان و اللذّة عنه حین ظهوره وصیّت می‌کنم کلّ اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله کل موفق به آن جنّت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الّا اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل داخل شوید و اگر نشده و بعدد اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده‌اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده‌اید رحم بر انفس خود کرده و کل به کلّیه در ظلّ اون نقطه ظاهره که کل داخل نشده‌اید مستظل گردید و اگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی به آیات و اولوالعلم آن زمان تصدیق او نموده نه معروفین از اولوالعلم بلکه مدقّقین نظر به مثل این زمان که آنها محتجب مانده و مدققین نظر و صاحبان منظر اگرچه بر لباس فقر و مسکنت بوده سبقت به دخول جنت گرفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده تأمل نکرده و کل داخل شوید در ظل ظلال او که او است اوّل و آخر و او است ظاهر و باطن و اگر نشنیدید در

تضّرع و ابتهال برآمده که فضل خدا الی مستغاث از شما مقطوع نگشته و اگر شنیدید الی مستغاث که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیککم فاذا لاتصبرنّ قدر ما یتنفّس نفس و لتدخلنّ کلکم اجمعون فی ظلّ الله و لا تقولنّ لم و بم فانّ هذا من اعظم امری ایاکم لاخلّصنّکم عن نار بعدکم بما قد اذنت لکم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی به قدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست و داخل نار است الا آنکه ظهورالله ظاهر نشود که آنوقت کل مکلف به ابتهال و تضرّع هستید نه این است که به مثل یهود مانده که عیسی ع بیاید و نه به مثل نصاری که محمّد ص بیاید و بمانید و نه به مثل امت محمّد ص که قائم آل محمد ص ظاهر شود و بمانید و ان یرضی فؤآدی بان یبقی من البیان من احد لاقولن جائت نقطة البیان فی اخریها و انتم علی ما انتم علیه لباقون قسم به من یظهره الله که هیچ قسمی در علم خدا از اون اعظم‌تر نبوده و نیست که اگر ظاهر شود و احدی در بیان باقی ماند کل نقمت بیان از برای او هست بضعف زیرا که امروز نقمت فرقانیه از برای اشخاصی که داخل در بیان نشده مضاعف است چنانچه نقمت انجیلیّه از برای اشخاصی که داخل در قرآن

نشده بودند بوده و نقمت قرآنیه هم در حق ایشان مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابداً داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف سبع داخل نشده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن مانده که در ظل بیان داخل نشود داخل قرآن نگشته و در ظل شجره محمّدیه مستظلّ نشده و الّا تخلّف از ظهور اشرف او در آخرت نمی‌کرد و همین قسم در انجیل گفته می‌شود که اگر نفسی مؤمن به عیسی بود لابد ایمان به محمّد ص می‌آورد و همینقدر که نیاورد دلیل است که ایمان به انجیل و عیسی نداشته چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر نماید مشاهده می‌نماید که چقدر اولیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرموده چنانچه مدققین نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت ع ظهور حقیقت مسئول عنها است که در حدیث کمیل مذکور است ولی یهدی الله من یشاء و یدخل الجنته من یرید اینست حقیقت جنّت در عالم حیات و بعد از موت لایعلم الا الله هنا لک ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لاخطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنه من فضله سائلون و اگر ابحر سموات مداد گردد و کل اشیاء قلم و کل ذی روح کاتب هر آینه شیئی از اشیاء جنّت بعد از موت را

نتوانند درک نمود و مدار آن مدار همین جنّتی است که در حیات عبد ذکر شد اگر در این حیات داخل در جنّت ظهورالله گشته داخل در جنّت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الّا داخل نار خواهد شد حین ما قبض اعوذ بالله عن ذلک ما رأیت فی تلک الجنة الّا الله و لا فیها الّا ایّاه و لا من قبلها الّا ایّاه و لا من بعدها الّا ایّاه و لا من فوقها الّا ایاه و لا من دونها الّا ایاه له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم و چه بسا نفسی در ظهوری از اعلی علوّ اهل جنّت است و حین ظهور بعد از ادنی دنوّ اهل نار می‌گردد پناه برده به خدا و اعتصام ورزیده به حبل نقطه بیان در اولی و اخری او که اوست غنی از اینکه کسی ایمان به او آورد یا داخل در جنّت او شود بل کل اگر نشوند در نار می‌روند و الّا خود در جنّت فائز می‌گردند این است که اگر نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الارض کلاً را زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را تا آنکه آن نفس در ظلّ شجره توحید است رحمت خداوند بر هر دو می‌رسد و الّا تملک ما علی الارض در حین موت از او منقطع می‌گردد ولی سبیل هدایت از روی حبّ و رأفت بوده نه شدّت و سطوت هذا سنة الله من قبل و

من بعد یدخل من یشاء فی رحمة انّه ولی کریم و هیچ جنّتی اعظم‌تر از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهورالله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان آورد و به لقاء او که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید و به آلاء جنّت فردانیّت متلذّذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جنّت محتجب و به آنچه حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل در نار می‌کند متلذّذ و از برای آنچه خلق از برای او شده محتجب و کاش محتجب بوده و مضاد نبوده و کاش مضاد بوده و آنچه که لایق بر شجره حقیقت نبوده بالنّسبه به او در حق او ظاهر نکرده کل به او مؤمن و او را در جبل نموده و کل به او معزّز و او را تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عاملین از نفس عمل اشدّتر نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنّتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم‌تر نبوده و نیست و ما من اله الّا الله ذلک اله الجنة و ربّها و مالکها و ملیکها و سلطانها مافیها یبقی بامره و انه لغنی عمّا فیها و علیها ولکن مافیها یتلذّذون بلقائه حین ظهوره ثم بلقائه حین بطونه من حیث هم لایعلمون کل من فیها لیسبّحون بحمده فی کلّ حین و قبل حین و بعد حین و لیوحدون الله ربّهم بذکره فی کلّ شأن و قبل شأن و بعد

شأن لن یدخل فیها من نفس الّا و انّها لتقول من عند ربها اننی انا الله لا اله الّا انا العزیز المحبوب و اننی انا الله لا اله الّا انا المهیمن القیوم و اننی انا الله لا اله الّا انا لربّ ملیک و اننی انا الله لا اله الّا انا لحقّ منیع و اننی انا الله لا اله الّا انا ربّ کل شیئ رب الکرسی المنیع و کل شیئ راجع می‌شود به هیکل انسانی سواء کان من ذکر او انثی و اگر آن نفس در جنّت است کلّ آنچه در ملک او است در جنّت اگرچه شیئی باشد که لیس کمثله شیئ در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از مشیّت متجلّی می‌گردد بر صورت نفس خود است در حد خود که اگر معرّی شود باقی نمی‌ماند در صورت فؤادی او الّا هیکل انسانی و از این است که کلّ شیئ طلب می‌کنند از خداوند که در ظلّ ماینسب الی المؤمن باشند نه دونه زیرا که جنّت شیئ اینست که منسوب الی الله گردد و ما ینسب الی المؤمن ینسب الی الله و اگر راجع به نفس دون مؤمنه گردد کلّ در نار است و از شئون آن اگرچه کل در صقع خود لیس کمثله شیئ باشد چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلی غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرّات آن همه به ندای ذکر انّنی انا الله لا اله الّا انا ربّ کلّشیئ می‌خوانند

بر کل حجرات اگرچه مقاعد مرآتیه مطرّزه مذهّب باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آنوقت آن ذرّات مرایا می‌خوانند چنانچه ذرّات مرایای اعلی مقعد عمارات صدری که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده می‌خوانده و می‌خوانند و حکم از برای هیچ شیئ نیست الّا آنکه راجع به آن نفس می‌گردد و اینست که هر مقعدی که اهل جنّت بر او مستقر شوند به اعلی مایمکن وصف در امکان آنها بوده که ناظرین طرف حقیقت مشاهده می‌نمایند چنانچه هیچ مقعدی از محل شهادت کلمه خامس ادنی‌تر در آن روز نبوده ولی چون از جنت بوده به اعلی مایمکن در ظلّ او ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر می‌کرد می‌دید که لایق بوده که جد ران او از یاقوت مرتفع شود نه ذهب و اگر ظاهر نشده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که آن قابل بوده و همچنین ارضی که آن روز شجره مقابل مستقر بوده اعلای از آن آنروز نبوده که اولوالافئده در آن روز می‌دیدند فنای او را که گویا همان روز لاشیئ می‌دیدند چنانچه امروز اثری و نشانی نه از مستقر بر آن ارض است و نه از او کذلک یفنی الله النّفی و یرفع الله الاثبات بامره انه علی کلّشیئ قدیر و اگر بر عکس مورد ظاهر شود که

مقعد شجره حقیقت اعلی علوّ ارض گردد شبهه‌ای نیست که لم یزل و لایزال در ارتفاع مرتفع می‌گردد و در ظلّ اگر چه منتهی ارض ادنی باشد در نزول تنزل می‌نماید اذ کلّشیئ یرجع الی النفس الانسانیه و انها هی ترجع الی الله فی الجنة ان کانت مؤمنه بمن یظهره الله و ترجع الی دون الحق فی النار اذا کانت محتجبة و من یتبع امری فی اسم المستغاث یدخل الجنة حیث لا مردّ له من عند الله انّه کان علی کلّشیئ قدیرا

الباب السابع و العشر من الواحد الثانی

فی بیان انّ النار الحقّ

ملخص این باب آنکه از برای نار شئون ما لانهایة بما لانهایة بوده و هست جوهر جواهر او عدم عرفان‌الله است که در هر ظهوری به عدم عرفان ظاهر به ظهور در نفس ظهور ظاهر می‌گردد که می‌خواند کل را به هر لسانی که بر آن مبعوث گردد لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله حقاً حقاً حقا لا اله الا الله حقاً حقاً حقا لا اله الا الله حقاً حقاً حقاً حقاً حقا زیرا که جوهر کلّشیئ از

ما لایحبه الله بنفی و از ما یحبه الله راجع به اثبات می‌گردد و این ظاهر نمی‌گردد الّا بما لایحبه نقطة الحقیقة فی کل ظهور و ما یحبه و این جوهر در قرآن فؤاد اوّل است و در بیان فؤاد اوّل که در وقتی که شنید شجره حقیقت ظاهر شد فؤادش به نار تأمل یا جحد فانی گشت اگرچه آن فؤاد در قبل در جنّت بود زیرا که لا اله الا الله می‌گفت و محمّد رسول الله ص و علی و الائمة حجج الله و ابواب الهدی اولئک هم شهداء الله و ما نزل الله فی الفرقان را حق می‌دانست ولی در حین احتجاب یا غفلت یا وقوف یا جحد یا انکار باطل شد آنچه که در او بود از آیات حقّه از معرفة الله و از معرفت نبی و ائمه و ابواب و اقرار به آنچه حقّ است در اسلام من عندالله زیرا که کلّ اینها از شجره حقیقت طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود در قبل و همین قدر که ظاهر شد و کسی قبول نکرد گویا در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور آخرت او بوده و اعظم از ظهور اولای او بوده از این جهت است که اعلی سکّان جنّت قبل در ادنی دنوّ نار ساکن می‌گردند زیرا که اصل اوّل نار در صقع خود انقطاع ورزید بسوی خداوند بلکه تاحال شنیده نشده مثل او منقطعی و به وهم آنکه در نزد نفسی حقّ بوده تفویض

کل امور به او نموده و حال آنکه آن ثانی اول اوّل قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده ثمری بر او نمی‌بخشد زیرا که اگر صادق بود در نزد ظهور محقّق حقّ توقف نمی‌نمود و به مقعد خود از لقاءالله محتجب نمی‌شد و اوّل ظهور نقطه بیان آنچه خیر در علم خدا بود به او به اوّل مقبل خلق شد و آنچه دون خیر بود به او به اوّل مدبر خلق شد که از یوم خلق کلشیئ تا اوّل ظهور جوهر جواهر کلّ جنّت باب اوّل می‌شود و جوهر جواهر کل نار مدبر اول می‌شود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضّل در حقّ او نمود و الواح متعدده و رسل ممتنعه در نزد او فرستاد ولی بما لاینفعه محتجب گشته و قمیص اولیت نار را پوشیده که الآن هیچ جنتّی اعظم در علم‌الله نیست از نقطه باء در بیان و هیچ ناری ابعد از ظلّ این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه آنچه راجع به او می‌شود از هر شیئ اشیائی است که داخل نار شده و آنچه راجع به این می‌شود از هر شیئ اشیائی است که داخل در جنّت شده چنانچه از قبل آنچه راجع به رسول‌الله می‌گردد و داخل در جنّت شده و آنچه راجع به اوّل من لم یؤمن می‌گردد راجع به نار شده و شئون این نار ما لانهایه است ولی کلیه ابواب در نوزده ذکر می‌شود و

الّا لا یعلم عدّتها احد الّا اللّه زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود باب ناری است در حدّ خود و هر بابی که از ابواب جنّت گرفته شود باب جنّتی است در حد خود اگرچه کل من فی النار راجع به اوّل او می‌گردد و کلّ من فی النور راجع به اوّل او می‌گردد و هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و معظّمند او را و ممجّدند او را و موحّدند او را الّا آنکه این به ظهور آخرت توحید می‌کند و آن به ظهور دنیا که اوّل همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده اینست که آن باطل می‌گردد و این ثابت می‌ماند و آن نار می‌گردد و این نور می‌شود و آن فانی می‌گردد و این ثابت می‌ماند و آن عزیز می‌شود و این ذلیل و آن غنی می‌گردد و این فقیر تا به جایی که دیگر ذکر از او باقی نمی‌ماند حتی در نفس خود او و الّا امروز هر دو لا اله الا اللّه می‌گویند ولی آنچه در بیان می‌گویند بر شأن ما یحبه اللّه می‌گویند و آنچه در فرقان می‌گویند به شأن ما لا یحبه اللّه می‌گویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید خدا را می‌کرد ولیکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عزّ و جلّ دوست داشت که موحّد شود به توحید محمّد رسول‌اللّه ص نه به توحید عیسی و هرکس تابع ارادة‌اللّه شد روح ملکی در او مستقر گردید الّا من

استودع الله فیه ذلک الروح فانه یخرج و هرکس تابع نگشت نفس شین در او مستقرگردید الّا من استودع فانّه لابد ان یخرج و الّا هر دو عبادت می‌کنند خدا را این است که بعد از سجده نکردن شین اوّلیه با شئون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن قول در زمان محمّد ص این می‌شود که مرا معفو بدار یا رسول‌الله از اینکه اقرار به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول‌الله هست که مطابق قول‌الله من حیث ارید لامن حیث ترید باشد که دوست می‌دارم مطاع کردم از آنجا که اراده می‌کنم نه از آنجایی که تو اراده می‌کنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اوّل من اقبل جوهر جنّت و اوّل من اعرض جوهر نار است و کل شئون خیر به او منتهی می‌گردد و کل شئون دون آن به او چنانچه خداوند در قرآن کل را وصیّت به این نموده و لا تکونوا اوّل کافر به و من وصیّت می‌کنم کل را ان تکوننّ اوّل من تومننّ بمن یظهرنه الله یوم القیمة لتکونن مبدء کل خیر فی کتابک الله فان ذلک لهو الفضل العظیم و لاحذّرنکم ان لا تحتجبنّ به اوّل کل نفس لتکونن مبدء دون خیر فان ذلک لهو العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند، می‌بیند که کلّ خیری که در بیان ظاهر شود راجع به

اوّل من قال بلی می‌گردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اوّل خلق او در علیّین واقع شده و کلّ شئون دون خیر راجع به اوّل من قال لا می‌گردد و او است ناری که فوق او در بیان نیست و او جنّتی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور من یظهره الله که همین قسم مستدلّین استدلال می‌نمایند و نار نار گشته الا به عدم سجود از برای خداوند معبود که به عدم ایمان به نقطه بیان اثبات این کلمه از برای او می‌شود و اظهار ناریّت نکرده در نزد خود و کلّ الّا آنکه از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه که کرده وضو نگرفته و نیّت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده در یک مسجد نماز کرده و کل مردود است عندالله و شئون نار بوده زیرا که از برای آن آیتی که در نفس خود به زعم خود لله می‌کرده آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطه بیان در اولای او که ظهور نقطه فرقان باشد متجلّی شده و اگر می‌شناخت او را که او است خطور تأمل در حقّ او نمی‌کرد ولیکن شناخت زیرا که به آنچه نقطه اوّل ظاهر شده بود که آیات‌الله هست ظاهر شد و دید زیرا که نقطه فرقان امروز غیر از آیات‌الله چیز دیگری ظاهر نیست همینقدر که آیات‌الله را شنید و سجده نکرد اعتراف به

ربوبیّت پروردگار خود نکرد کینونیت ممکنه در او بکون آمده و تقمّص قمیص باب اوّل نار را پوشیده اعوذ بالله من هذا و من یؤمن بالله فلا سبیل له علیه و الله لیحفظن عباده المؤمنین و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنّت قرآنیه واقع شده باب کلی نار است که شئون دیگر در ظلّ او محشور می‌شود که کلّ راجع می‌شود به فؤاد اوّل که جوهر نفی بحت است و کلّ خیر و شئون او راجع می‌شود به نقطه فرقان که فؤاد و جوهر جواهر کلّ اثبات است و احبّ کلّ شیئ در نار همانست که از او محتجب شده و ابغض کلّ شیئ نزد او نفس خود او است که از او محتجب مانده چنانچه در قرآن احبّ کلّ شیئ نزد قاتل حرف خامس او بوده که الله اکبر می‌گفت و متحمل شد آنچه شد که اگر می‌دانست که او است مظهر تکبیر در آنروز نزد او سجده می‌کرد و خطور دون حب او بر قلب او نمی‌شد و ابغض کلّ نزد خودش خود او است که همانست که خداوند در کل کتب نازل فرموده که نخواهم آمرزید او را چنانچه اوّل حرف نار در بیان اگر فهم کلمات عالمی را که خود را منسوب به اهل بیت می‌داند و اهل بیت اوصیاء رسول ص هستند و رسول من عندالله منصوب است می‌کرد هر آینه در نزد خود مفتخر و در نزد کل معزّز بود چگونه

بر قول ثبت نبوت که مظهر ربوبیّت صرفه و الوهیّت محضه هست خطور دون حبّ می‌کرد و شب و روز از برای او سجده می‌کند این است که محتجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و قمیص ابغض کلّ شیئ را که اوّل من اعرض به محمّد ص باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت ظهور قبل است عندالله به ظهور اشرفیّت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول‌الله ص شد چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من یظهره الله اگرچه قلم راضی نمی‌شود که جاری شود به اسم کسی که بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور به آیات بیّنات من عندالله عزّ و جلّ ولیکن اگر شود قمیص این بوده که آن پوشیده و از احتجاب این بوده که آن محتجب مانده و از نفی این بوده که آن قبول نفی نموده و از بعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هرکس پناه برد بمن یظهره الله آن روز شئون این به آن نمی‌رسد و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان به او است نه قول این کلمه زیرا که باب اوّل نار همین کلمه را لا یعد و لا یحصی می‌گفته و پناه از نفس خود که شین بوده می‌برده ولی ثمری برحال او نبخشیده که اگر صادق بود بایست پناه برد به نقطه بیان به ایمان به

او از نفس خودش که مؤمن به او نیست و الّا چه ثمر می‌بخشد او را شب و روزی به فرض قرآن دون سنّت او سی و چهار مرتبه سجده می‌کند از برای خداوند به او و آنچه مقتضای کینونیّت او است که قلم حیا می‌کند بر ذکر آن بر او روا می‌دارد و حال آنکه به او سجده می‌کند و اظهار تقرّب به او می‌جوید و حال آنکه نزد او ابعد کلّ خلق و اوّل کل نار است و در ظهور بیان هم همین قسم که در جنّت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی مالانهایه که مکّثر شود تکثّر همان واحد اول است در کلیتهما هر کس مؤمن شود به بیان و آنچه خداوند در او نازل فرموده در ظلال جنّت بوده و هست و هر کس منحرف شود در ظلّ نار بوده و هست نه اینست که مراد از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلاً باب جنّت در ارض باء انواری که هستند هستند و در ظلّ باب کلّیه ذکر می‌شوند و ظل مثل ظلّ و استعیذ بالله من دون حروف الاثبات فی کلّ حین و قبل حین و بعد حین و لاتوکلن علی الله فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن مثلاً باب اوّل جنّت را نقطه فرض کن و باب اوّل نار را من یقابل فرض کن الی ظهور من یظهره الله ماء نفی را در عروق اشجار منفیه فانی ببین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته ثابت الی ان

یفنی النفی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الا فی الکتاب و یثبّت الاثبات بشأن کل یفتخرون بنسبتهم الیه و چه بسا ناری را که خداوند نور می‌کند بمن یظهره الله و چه بسا نوری را که نار می‌فرماید به او و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند الّا آنکه کل مبدّل به نور می‌گردند و همین فضل را از من یظهره الله طلب نموده که اینست فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من یأتی اسمه احمد باشند و اگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفرّی از برای او نیست اگرچه می‌بینم ظهور او را مثل این شمس در وسط السماء و غروب کلّ را بمثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیکل جسدی و اسباب ظاهری بمثل امروز تصور نموده و گفته ذلکم الله ربّکم له الخلق و الامر لا اله الا هو العلی العظیم اگرچه تقادیر الهی در هر شأن مختلف می‌شود در بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او و لعل در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مؤمنین به خود که در غیب به او ایمان آورده و کل منتظر لقاء

او هستند و لافوض امره الی الله ربّه انّه هو خیر ولی و نصیر و انّه هو خیر وکیل و ظهیر و او است که کفایت می‌کند کل را از کلّشیئ و هیچ شیئ کفایت نمی‌کند از او زیرا که هیچ شیئ بلا ایمان به او ثمر ندارد و هیچ شیئ با ایمان به او حزنی ندارد و الّا انّ الله لیکفینکم عن کلشیئ ان یا کلشیئ عن کلشیئ و لا یکفینکم عن الله ربکّم من شیئ و لا یکفی شیئ عن شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما الّا من استکفی بالله ربّه انّه کان علاماً کافیاً قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر حین حیات عبد است و الّا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یذکر به النّار و آن دائر مدار نار هر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبیّن است حینی که عبد در ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنّت داخل می‌شود و الّا در ارضی که منسوب به نار است اگر از حبّ او داخل در او شود داخل در نار می‌شود فی الحین الّا ان اراد بشئ لله و لیسئلن الله ان یتنقمن عنه گویا مشاهده می‌شود که امکنه ناریّه مؤمنین بالله داخل در آنها نمی‌شوند تا آنکه به جایی می‌رسد که اصول نار هم در اماکن خود داخل نمی‌شوند و اگر شوند پناه می‌برند الّا آنکه نقطهٔ بیان یا من یظهره الله اذن دهند مؤمنین به خود را یا

شهداء حقّه اگر در جایی مقتضی بینند نفع نفس مؤمنی را و الّا داخل کوفه شو و نظر کن در آنجایی که محل قرار نار بوده و قل صدق الله وعده کذلک یفنی الله النفی الی ان لا یبقی له من اثر حتّی فی الارض ثم انظر الی محل النور و قل صدق الله وعده کذلک یثبّت الله الاثبات بامره انه علّام

الباب الثامن و العشر من الواحد الثانی

فی بیان انّ الساعه آتیة لاریب فیها

ملخص این باب آنکه در هر ظهور مشیّتی ساعت به حقیقت اولیه او است الی آنکه تنزل می‌نماید تا آنکه هر ذکر حقّی که منسوب به او شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است و الّا لایق نیست که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر انّ الساعة آتیة لاریب فیها زیرا که مدّل بر علوّ او است و امروز ساعت نفس بیان است که می‌آید مردم را و حکم می‌کند بر ایشان الی یوم القیمة و مردّی از آن نیست و اگر ابحر سموات در ذکر ساعت مداد گردد رشحه‌ای از آن نتواند

ذکر نمود و در هر ظهور حقّی آنچه که حقّ حکم فرماید بر آن که آن ساعت است محقّق می‌گردد و لتنظرن ظهور الله فان الساعة لتاتینکم بغتة و انّ علی الله ربّکم انتم تعرضون

الباب التاسع و العشر من الواحد الثانی

فی انّ ما فی البیان تحفة من الله لمن یظهره الله سبحانک اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما ینسب الیَّ اذا ارید ان انسبه الیک فلتقبلنّنی و ما ینسب الیّ بفضلک انّک انت خیر الفاضلین

ملخص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه‌ای است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشأه اخرای او است مثلاً آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل الله از برای محمّد رسول‌الله زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه به او است ما یرجع الهیا حتی لو کان من تسع تسع عشر عشر ذر طین و همین قسم آنچه خداوند به رسول‌الله نازل فرموده که امروز در مؤمنین به قرآن مشاهده می‌شود مرایای افئده ایشان تحفه بود من الله

بسوی قائم آل محمد علیهم السلام و همین قسم آنچه در بیان متکوّن شود از شئون محبوبه تحفه است از قبل نقطه بیان به سوی من یظهره الله که ظهور اخرای نقطه بیان باشد و همین عزّ و فخر کل را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را بذکر انتساب به خود چنانچه امروز تحفه انجیلیّه را ادنی ادنی مظاهر قرآنیه قبول نمی‌کند چگونه و مظهر حقیقت و همین قسم بیان قبول نمی‌کند ادنی ادنای او علوّ قبل را الّا آنکه داخل شود در ظلال حجتی که او داخل شده و همچنین من یظهره الله قبول نمی‌فرماید شیئی که منسوب به بیان است الّا آنکه منسوب به کتاب او شود و همچنین الی ما لانهایه ظهور الله ظاهر است در هر ظهور شئونات ما یرجع الی الظهور الاول تحفه من الله الیه لیوم ظهوره فی النشأة الاخری و چقدر بعید است نفسی که خود را از نسبت به او مقطوع سازد و از تحفه‌گی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین به قرآن بخواهند تحفه رسول‌الله ص را برسانند باید کل مؤمن شوند به بیان و الّا مقطوع نموده از خود نسبت علوّ را نه اینست که شجره بفرماید چرا محتجب شده‌اید از لقاء محبوب خود که در حین ما یقصد الیه افئدتکم بوده و هست زیرا که آنچه در طلب دنیا بر می‌آیید تا ملاحظه رضای خداوند را در او

ننموده نمی‌کنید و امروز که شجره حقیقت که منبع رضا است ظاهر از ثمره وجود خود که مأیول الیه انفسکم بوده و هست محتجب آنچه وارد می‌آید بر نفس خودتان می‌آید و الله غنی عنکم و عن ما ینسب الیکم و انتم ان تنسبن انفسکم الی الله فاذا انتم بذلک تبقون ثم تفتخرون و الّا لن تفنینّ الّا انفسکم و لتشهدنّ ثم لتوقنون

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما یذکر به اسم شیئ ملک له و انّه احقّ به من غیره

ملخص این باب آنکه خداوند عالم کلّ شیئی را خلق فرموده لمن یدلّ علیه و او است مرآت حقیقت که لم یزل و لایزال مدل علی الله بوده و هست کلّ شیئ به او خلق شده و می‌شود و او است قائم بنفس خود بالله و کلّ شیئ قائم به او است و ما یشیّئی من شیئ الّا به و لذا انه احقّ من کلّشیئ و ماسوای او ملک او هستند به تملیک ذات اقدس کلّ شیئ را و او است احق از کلّشیئ به کلّشیئ از نفس کلشیئ ثمره این علم آنکه اگر نقطه حقیقت

کلشیئ را عطاء فرماید به یک شیئ احقّ بوده و هست چه فعلیّت به هم رساند چه محض حکم باشد مثلاً اگر رسول خدا ص در قبل کل ما علی الارض را تصرف می‌فرمود احقّ بود از ملاک او به او و این بوده تملّک خداوند کلّشیئ را که کل می‌گویند له الخلق و الامر و همچنین اگر من یظهره الله تصرف فرماید در کینونیات کلشیئ احقّ است از کینونیات ایشان به خود ایشان و حال آنکه اجل و اعظم از این است که نظر فرماید کلشیئ زیرا که کلّشیئ ناظر به وجود و فضل او بوده و هستند و او است غنی از کلّشیئ بنفسه و مفتقر الی الله هست بذاته ثمره این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کل عارف به حق او باشند که لم و بم در حق او ذکر ننمایند و احدی را نمی‌رسد که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکیت شیئ نزد او نماید زیرا که او احق است از او به نفس او اگرچه نخواهد حکم فرمود الّا به حکم بیان تا وقتی که بخواهد مجدّد فرماید عهد خود را در اعناق کلّشیئ ولی اگر بفرماید به یک نفسی از آنهایی که بحکم بیان ارث می‌برند که یک قیراط مبر همان حکم‌الله هست در حق او در بیان و اگر برد خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امروز رسول‌الله ص فرماید که آن امر که در قرآن نازل شده

امروز این نوع عمل نموده شکی نیست که این حکم حکم قرآن است اگرچه امروز ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین به حقّ او سوا است اینست استحقاق او ولکن استحقاق خلق قلم حیا می‌کند که ذکر شود و کل به امر او صلوة جمعه می‌کنند و اگر بفرماید به یکی از آنها که در مقعد خود نماز مکن یا آنکه فلان نفس احقّ از تو است به این منصب قبول ننموده ولی به امر اوّل او اظهار ایمان نموده چنانچه به بودن یکی مثل مسلمین به او راضی نشده و الّا این قسم واقع نمی‌شد اینست استحاق خلق و آنست استحقاق او که در افئده‌ای که آیت توحید خداوند را گذاشته اگر امر فرماید به آیه اخری احق از او است از نفس او به او چنانچه در ظهور رسول‌الله ص آن آیة توحیدی که قبل در افئده بوده مرتفع ساخته و آیه بدیعه در قرآن بکل افئده تجلی فرموده اگر احق نبود به آن آیات چگونه مرتفع می‌فرمود جایی که در اعلی علوّ عبد مالکیت خود را این قسم اظهار فرماید ما یتفرع بر او چگونه لایق ذکر است و همین‌قدر که ناظر بشمس حقیقت باشد حدّ خود را دانسته بلکه افتخار می‌نماید به اینکه منسوب به او گردد اگر چه به نسبت ملکیت باشد مثل کلّشیئ که عزّ کلشیئ

این است که او است مالک کلّشیئ نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار نکند در ظهور قبل او ثابت و مفتخر است چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حروف الفیه به حروف قافیه افتخار نکنند و در ظلّ او مستظلّ نگردند ولی به نسبت خود به الواح الفیه مفتخرند و همچنین قبل قبل او الی ان ینتهی الی آدم الاوّل الذی لا اوّل له و بعد بعد او الی ان ینتهی الی ما ینتهی و لا نهایة له قل الله یبدو کلشیئ ثم یعیده و لم یکن من بعد الله ذکراً بمثل ما لم یکن من قبل الله ذکرا افلا تؤمنون

الباب الثانی من الواحد الثالث

فی انّ بقوله یخلق الشیئ ان ینطق به لان قوله الحق

ملخص این باب آنکه قول شجره حقیقت مشابه نمی‌شود بقول او قول احدی از ممکنات زیرا که بقول او کینونیت شیئ خلق می‌گردد مثلاً اگر تکلّم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن به ولایت امیرالمؤمنین ع خلق آن ولایت نمی‌شد اگرچه لم یزل آن ولی الله بوده ولی مبدء ظهور از قول او است در آن

ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قسم دون حقّ از اوّل نار گرفته الی آخر آن بقول او خلق شده که اگر نمی‌فرمود انّ هذا دون حقّ نه در آفاق تکوّن بهم می‌رسانید نه در انفس جاری می‌شد اینست که نور و نار هر دو در حول کلام او طائفند و همین در قسم در ظهور بیان اگر ذکر اوّل نار نمی‌شد کجا خلق اون می‌شد و همین قسم در نور اگر ذکر نمی‌فرمود کجا ولایت آن ثابت می‌شد و نظر کن بعد از غیبت شجره محبت در قرآن چقدر ابواب نار آمده چرا ذکری از ایشان نیست و از قبل ایشان چگونه ثابت است و برائت کلّ از ایشان در نزد کلّ ظاهر و شبهه‌ای از برای اولوالافئده نبوده و نیست که اگر به حرف علیین تکلّم فرماید نفس کلیه در صقع خود خلق می‌شود به او که توحید خداوند را فرماید از روی صدق و خلوص و اگر به حرف دون علیین تکلم فرماید به عدل او در نار نفس کلیه خلق می‌شود در صقع خود که قلم حیا می‌کند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حقّی هیچ فضلی اعظم‌تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر به مشیت دون استحقاق او نشود که اگر شود لابد حکم او را ذکر می‌کند و در نزد ذکر او خلق او می‌شود و همان نار می‌گردد و از برای اهل آن ظهور و اگر مردم بدانند

که چقدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حقّی نشود هر آینه کل به اعلی قوه خود سعی نموده که دون حق نزد او مذکور نشود که حکم بر او شود و ناری شود در آن ظهور که در آن مردم هلاک گردند چنانچه اوّل این ظهور اگر کل همّت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه لایق او است ذکر نشود ذکر نار نمی‌شد که محتجبین در او مخلّد گردند و خلق او بذکر او می‌گردد و الّا چرا حرف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمی‌کند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه به خلق سوا بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته عملی کسب کرد خلق وجود او به این می‌شود و الی یوم القیمة کل از او تبرّی جسته و در نار فنای خود فانی می‌گردد و هیچ فضلی اعظم‌تر از این نیست که در ظهور هر حقّی اهل آن ظهور کلمات‌الله را اخذ نموده که خلق کینونیات ایشان به او است مثلاً اگر نازل فرماید آیه‌ای بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و الله علی کلّشیئ قدیر مظهری در بیان بهم می‌رسد که دلالت بر این آیه کند بلکه الی ما لانهایه مظهر در ظل مظهر بهم می‌رسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن معدود است و حال آنکه مظاهر اولوالحکم از زمان ظهور تا امروز

لایحصی است این است که در ظلّ هر آیه اشباح مالانهایه متحقق می‌گردد و اگر امر خاصی باشد که کل متّبع اند آن را تا یوم قیامت مثل فرض خمس یا اوامر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شیئ می‌کند و مثل کلام کسی نیست زیرا که در او دیده نمی‌شود الّا الله و نیست غیرالله خالق شیئ و نه رازق شیئ و نه ممیت شیئ و نه محیی شیئ و نه مبدع شیئ و نه محدث شیئ الا له الخلق و الامر من و من بعد ذلک ربّ العالمین اگر درک ظهور من یظهره الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او و کلّ اعلی‌تر از این نیست که ذکر شئون ناریه در نزد او نشود که غیرة الله خلق نار فرماید و هرکس به قدر کینونیت خود از منبع جود او زاد تا ظهور دیگر او را گرفته که در ما بین الظهورین به عطای او مفتخر باشد اگرچه به آیه واحده باشد که ارواح متعلقه به او لابد در حق آن ظاهر خواهد گشت و من اصدق من الله حدیثا لو انتم تؤقنون

الباب الثالث من الواحد الثالث

فی انّ البیان و من فیه طائف فی حول قول من یظهره الله بمثل ما کان الالف و من فیه طائف فی حول قول محمّد رسول الله ص و ما نزل الله علیه فی اولاه و من فیه طائف فی حول قوله حین ظهور اخریه

ملخص این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الّا به سوی من یظهره الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق‌ترند به سوی او از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود چنانچه قرآن و ارواح متعلقه به آن مشتاق بودند به ظهور منزل خود و غیر او را منظور نظر نداشته و نمی‌دانند و امروز فرقان صلوات می‌فرستد بر حروفی که او را عروج داده و داخل بیان نموده و طلب نقمت می‌کند از منزل او و از برای ارواحی که داخل بیان نشده و خط او را به او عطا ننموده و همچنین بیان صلوت می‌فرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حروف علیین او باشد که مؤمن می‌شوند به من یظهره الله و او را عروج می دهند بسوی کتاب او و طلب نقمت می‌کند از خداوند عزّ و جلّ بر حروف دون علیین که در حین ظهور او سجده لله به او نمی‌کنند و به شیئ از لقاءالله محتجب می‌گردند اگر کسی ناظر به عین فؤاد باشد می‌شنود امروز از حروف قرآنیه الغوث الغوث یا الهنا و اله

کلّشیئ فادرکنا و خلّصنا عن نار نسبتنا الی ما کنا الیه لمنسوبین و انسبنا الیک و ادخلنا فی البیان فانا کنا من فضلک سائلین چنانچه همین کلام حروف الف است از قبل و بعینه همین کلام را تنطق خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نقمت او را از برای خود نخریده و سجود از برای منزل او نموده که در حین ظهور من یظهره الله نظر می‌فرماید بیان به سوی مؤمنین به خود و می‌گوید که آیا روحی هست از من که بیاید امروز اقرار به من یظهره الله نماید تا آنکه وفا به عهد ربّ خود نماید در من و مسرور می‌گردد به اقبال مؤمنین به او بسوی منزل او و محزون می‌گردد اگر حزنی از مؤمنین به او بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شیئ محزون‌تر از فرقان نیست و کل او را تلاوت می‌نمایند و از رحمت او هیچ ندارند الّا نقمت او را به مثل آنهاییکه در حین نزول فرقان کتاب الف را تلاوت می‌نموده ای اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان نموده و از محبوب خود به هیچ شیئ محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج به سوی او است و حظّ آخرت او است به مثل ارواح او و ابیاناه ننموده و تعقّل نموده امرالله را و سجود از برای کسی که در هر حین از برای او ساجد هستید نموده که بیان

راضی نمی‌گردد از شما الّا آنکه ایمان آورید بمن یظهره الله که منزل او و کلّ کتب بوده و شفاعت می‌نماید نزد او از مؤمنین به خود و شفاعت او مقبول است نزد منزل او و هیچ بنده‌ای نیست که خدا را بخواند به بیان الّا آنکه مستجاب می‌گردد دعای او تا اول ظهور من یظهره الله آنوقت اگر بخواند خدا را بما لاعدّله بالبیان که مستجاب نخواهد شد دعای او خداوندا از وجود و فضل تو سؤال می‌شود در حق بیان و من فیه ممّا احببته لا ممّا لا تحبنّه بان ترحمّن علیه و علی من آمن به یوم ظهورک و ان ترفعنّه و من آمن به یومئذٍ بما تنزلنه من عندک فانک انت خیر الرّاحمین

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی انّ ما نزّل الله علیه من الایات و الکلمات اعظم و اعلی ممّا قد نزّل الله حینئذٍ

ملخص این باب آنکه در هر ظهور مشیتی به ارتفاع نفس ظهور کلمات آن هم مرتفع تر است از کلمات قبل او بل اول نشأه اولی و ثانی نشأه اخری

عندالله و عند اولوالافئده محقق است بلکه نیست اول الّا از برای ثانی و نه ثانی الّا از برای ثالث و نه ثالث الّا از برای رابع الی ما لانهایه بما لانهایه لها بها منها الیها همانقدر که فضل رسول‌الله ص است بر عیسی ع همانقدر فضل قرآن است بر کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد و لیس لامرالله من حدّ و لا لما یتجلّی الله من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متقمّص قمیص حدیث عسکری صلوات الله علیه گردد که روح القدس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره و مراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم بودن قرآن نزد اولوالافئده هست بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند و نیست ظهور بعد الّا بعینه ظهور اوّل بنحو اشرف و نه کتاب او الّا همان کتاب اوّل بنحو اشرف اینست که کلّ در حجاب هستند که درک نمی‌نمایند و الّا امرالله اظهر از هر شیئ هست و انّ الی الله المنتهی و الرجعی فی الاخرة و الاولی و ظهور مشیت در هر ظهور ظهور مهیمنه بر کلّ است ظهورات جزئیه در ظلّ او ذکر می‌شود مثلاً آنچه از ائمه یا شیعیان ظهور الله مرتفع گردد در ظلّ ظهور رسول‌الله ص مستظل می‌گردد و همین قسم است قبل قبل و همین قسم

است بعد بعد و هیچ ظهوری از برای او نیست الّا به استیلاء بر کل و هیمنه بر کلّ ذرات ما یذکر به اسم شیئ یذکر فی ظل ظهوره و حق علیه ان یتبعه ذلک امرالله من قبل و من بعد و انا کل له مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی انّ مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا یاذن یرفع و ان لم یاذن یثبت و الامر بیده

ملخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر امر او است فیما امر و نهی نهی او است فیما ینهی مفری نیست که نفوسی که در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابد است که از قبور احیاء ایشان را مبعوث فرماید و حین بعثت مقاعد راجع به امر او می‌گردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الّا ثابت له الخلق و الامر یفعل مایشاء و یحکم مایرید لایسئل عما یفعل و کل عن کلّشیئ یسئلون ما یفعل ذلک ما یفعل الله و ما یحکم ذلک ما یحکم الله و ما یسئل ذلک ما یسئل الله زیرا که او است مرآتی که دلالت

نمی‌کند و نکرده الّا علی الله وحده ربّ کلّ شیئ ربّ مایری و مالایری ربّ العالمین

الباب السادس من الواحد الثالث

فی انّ مایذکر به اسم شیئ ما خلا الله خلق فی حدّ الابداع

ملخص این باب آنکه خداوند نازل فرموده در بیان کلمه‌ای که جامع کلّ علم است و اون اینست اننی انا الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی ان یا خلقی ایای فاتقون و هر شیئی که اطلاق شیئت بر او می‌شود مادون الله خلق او است در حدّ ابداع و اختراع و انشاء و احداث ولی در این مراتب مظاهر حق است که کلّ ادلاء علی الله هستند و بحر اسما و صفات لم یزل مدلّ علی الله بوده و هست ولی در حد اسمیت مذکور است و وصفیت خود نه ذاتیت الوهیت و کینونیت او اذ مادون الله خلق له و کل له عابدون و هر شیئی که ذکر شیئیت بر او می‌شود خداوند او را ابداع فرموده به مشیت و مشیت را ابداع فرموده به نفس خود چنانچه امروز کل شیئ ماینسب الی البیان است

زیرا که روح شیئیت در اینها است و اینها بذات حروف سبع خلق شده که مظهر مشیت اوّلیه باشد و در هر ظهور سرّ الله ظاهر و در هر بطون امرالله باطن بوده و هست انّا کل لله و انّا کل الیه لراجعون الله یبدؤ کلّشیئ ثم یعیده و انا کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی انّ ماقد نزّل الله من ذکر لقائه او لقاء الرّب انما المراد به من یظهره الله لان الله لایری بذاته

ملخص این باب آنکه ذات ازل بذاته لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یوّحد و لن یری بوده اگرچه کل به او ادراک کرده و وصف کرده و نعت کرده و مجد کرده و دیده می‌شود و آنچه که در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر به ظهور او است که مراد نقطه حقیقت که مشیت اولیه بوده و هست و آنچه در قرآن ذکر لقاءالله و لقاء ربّ شده به حقیقت اوّلیه مراد لقاء رسول‌الله ص بوده و هست و کم کم تنزل می‌نماید از حقیقت اوّلیه تا آنکه بر

وجه هر شیئ که دلالت نکند الّا علی الله ذکر می‌شود در ظل آن حقیقت اوّلیه چنانچه آنچه در حق ائمه هدی من عرفکم فقد عرف الله و امثال آن نازل است به علم این باب مفتوح می‌شود و همچنین در حق مؤمن که وارد شده است که سرور او سرور رسول‌الله ص است و سرور رسول خدا سرور خدا است و همچنین حزن او حزن رسول است و حزن او حزن خدا است و مراد به این مؤمن به حقیقت اولیه ابواب هدی هستند و بعد تا آنکه به هر نفس مؤمنه منتهی گردد حتی آنکه اگر عصائی بر ید مؤمنی باشد در او دیده نمی‌شود الّا الله زیرا که منسوب به او است و اگر در ید دون مؤمنی باشد دیده نمی‌شود الّا النار چونکه منسوب به او است و همچنین ترابی که بر او مستقر هست و کلّشیئ که منسوب به او است و کل خلق نشده‌اند الّا از برای لقاءالله که لقاء مشیت باشد به حقیقت اوّلیه و ذکر در مادون او به شبحیت می‌شود نه به استقلال کینونیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل مادون او کمثل مرایا که در آن عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه شبح آیه توحیدی است که از او است در او و الّا اطلاق این اسم جایز نیست الّا بر او و هر کس لقاء من یظهره الله را درک نماید لقاءالله را

درک نموده و فائز بلقاء ربّ شده اگر مؤمن به او باشد و الّا ناظر به وجه خامس در حین عروج هم به لقاءالله فائز شده ولی چه ثمر از برای او بلکه اگر نشده بود از برای او بما لانهایه الی ما لانهایة بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اوّلیه در نزد مشیت اوّلیه به مثل شبح شمس است در مرآت و همین قسم الی ما ینتهی الی آخر الوجود چگونه می‌توان مقابل گرفت بالقاء قمص شمس لقاء با شبح در مرآت را اگرچه او نیست الّا او و حکایت نمی‌کند الّا از او ولی هذا شأن الامکان عند ظهور الازل و شأن الحدوث عند استحقاق القدم و هرکس لقاء من یظهره الله را مقترن به لقائی نماید یا آنکه از برای او عدل یا کفو یا شبه یا قرین و مثالی در لقاء او یا آنچه ما یوصف به است دهد او را نشناخته و لایق ذکر نباشد و هرکس هرچه عروج نماید از امکان خود تجاوز ننموده که تواند او را شناخت جاییکه عرفان او ممکن نباشد عرفان ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عمّا یقول القائلون تسبیحاً عظیما و تعالی الله عما یذکر الذاکرون علوا کبیرا

الباب الثامن من الواحد الثالث

فی انّ ما فی العالم الاکبر فی البیان

ملخص این باب آنکه آنچه که اسم شیئیت بر او واقع شود از هر شیئ در بیان است اسم او و روح متعلق در اسم نه متعلق در شیئ که ذات او باشد و کلّ آنچه در بیان است در این آیه است لو انزلنا ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما فاذا کل بالله ربّهم الرحمن لیؤمنون انّه لا اله الا هو الحی المهیمن القیّوم الله الذی لا اله الا هو القاهر الظاهر افردا الممتنع المتعالی القدوس له الاسماء الحسنی یسبّح له من فی السموات و الارض و ما بینهما سبحانه و تعالی عما یصفون قل انّ الله لهو الملک السلطان القادر العلّام له الامثال العلیا یسجد له من فی السموات و الارض و ما بینهما و انه لهو العزیز المحبوب که نوزده اسم است که مدل علی الله هست و کل اسماء امثال در ظل او ذکر می‌شود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنّت هرکس مؤمن باشد به بیان و تلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام خلق و رزق و موت و حیات باشد و

به حروف واحد که افئده ایشان مستمدّ به این اسماء است مؤمن و از ابواب نار مستجیر بالله باشد و متبرّء و هر ذکر شیئی خیری که در بیان باشد راجع به اسماء و امثال داند و هر ذکر دون خیری را راجع به صمت حروف نفی داند گویا تلاوت کل بیان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات اربعه راجع می‌گردد به این آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملک و الملکوت ثم العزّ و الجبروت ثم القدرة و اللاهوت ثم القوة و الیاقوت ثم السّلطنته و الناسوت یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انّه هو حی لایموت و ملک لایزول و عدل لایجور و سلطان لایحول و فرد لایفوت عن قبضته من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا مابینهما انه کان علی کلّشیئ قدیرا و این آیه راجع می‌گردد به این آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثمّ یمیت و یحیی و انه هو حی لایموت فی قبضته ملکوت کلّشیئ یخلق ما یشاء بامره انه کان علی کلشیئ قدیرا و این آیه به بسم الله الامنع الاقدس و کلّ حروف بسمله به نقطه باء چنانچه در بدء کلّ از نقطه طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل حروف مثل مرایا که از او منعکس شده و در هیچ حرفی

نیست اوّل الّا او و نه آخر الّا او و نه ظاهر الّا او نه باطن الّا او چنانچه هرکس در ظل ایمان به قرآن درآمده در کینونیت او دیده نمی‌شود الّا شبح آیه رسول‌الله ص که به فضل او در ظل ظلال او مستظل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیّت ظهورالله است و کل راجع می‌گردد به من یظهره الله زیرا که او است که کل بیان و من فیه راجع به او می‌گردد به منتهای خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای بیان دیده می‌شود مثلاً اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمی‌شود الّا شمس اگرچه در مقام شبحیت بوده و هستند و کل حروف علیین بیان راجع می‌شود به من یظهره الله که باب اوّل جنّت و اسم اعظم ظاهر به الوهیت باشد و کلّ دون حروف علیین راجع می‌شود به باب اوّل در نار که در ظل این اسم مستمدّ در فناء است و اگر مدقّ نظری نظر نماید که کلّ خیر را در کف من یظهره الله مشاهده و کلّ ظل افک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ عزّی از برای بیان و

نفوس مؤمنه به آن اعظم‌تر از این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور من یظهره الله الّا او و الّا ظهور قبل شبهه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمی‌شود در ایشان الّا او چنانچه امروز کسی در نقطه فرقان شبهه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است به نحو اشرف بل در کلّ مرایای قرآنیه او است که ظاهر است ولی از علوّ ظهور است که محتجب شده و از علوّ نور است که مختفی مانده و چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متقرّبند الی الله به او و غیر از رضای او اراده‌ای ننموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان را نجات نمی‌دهد الّا مشاهده من یظهره الله در کینونیات خود نه مشاهده من قد ظهر زیرا که او ظاهر است و در حینی که در مهد عزّت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است کلّ شئون فعل او هستند که در بیان متحرّکند اسماء حسنای او ادلّاء جنّت او هستند و اسماء دون آن مستجنه در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در آن حین مشاهده می نمایند که سلطان بیان مظهر اسم او است که بذکر او می کند آنچه می‌کند و همچنین مظهر عزّ و غناء و قدرت و امتناع و کلّ شئون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الآن که در جبل است می‌بینید که در

کلّ نیست الّا ظهور او و کل به او می‌کنند آنچه می‌کنند چه مظاهر قرآنیه چه دونها ولی چون محتجب شده‌اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخلّد و از عرفان محبوب خود غیر متلذّذ هستند اگر در امکان شیئی مسترضی شود او است که مسترضی شده و اگر شیئی مستکره شود او است که مستکره شده زیرا که در آن شیئ دیده نمی‌شود الّا شمس مشیت که به اون شیئیت او شیئ شده و هست یا می‌شود و الّا اگر مرتفع شود عدم بحت است بلکه وجود کلمه عدم هم بقدر ذکر عدم که نفس فناء و نیستی است متحقّق نیست الّا به او و الّا این هم ذکر نمی‌شد این است معنی قول رسول الله ص اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی نه اینست که در حقیقت هر شیئ نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین می‌گردد و در رتبه ماء ماء و در رتبه هوا هوا و در رتبه نار نار نه این است که از او شیئ منقوض گردد یا بر او امری نازل آید زیرا که اگر الی مالانهایه مرآت در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا زجاجه یا آنچه متصور است در او ذکر مرآتیت منعکس می‌گردد از آن شمس بلا آنکه شیئی بر او زائد شود یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور رسول‌الله بعد از

بعثت که بیست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی‌فرمودند باذن الله این همه خلق مهتدی نمی‌شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کینونیت او مزید نشده اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدّر او به افق قدس خود واصل و لم یزل و لایزال مشرق این است که کلّ از جود نقطه حقیقت منوجد بلا آنکه از بحر جود او قدر قطره منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر بما لا نهایه به اعلی طوری که فوق آن متصور نیست نوشته شود و الی مالا نهایه به او مهتدی شوند از او شیئی منقوص نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده هست کذلک یجعل الله ضیاء الشمس بمثلها فی حدّ ذکرها انه کان علی کلّ شیئ قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی انّ ما فی البیان فی آیة البیان

ملخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه‌ای است که نوزده اسم ذکر شده و در ظلّ آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کلّ شیئ که راجع به هیکل

انسانی می‌گردد اگر مدل بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگرچه ذرّه طینی باشد و اگر مدل بر نفی است در عما یصمتون ذکر شده فطوبی لمن یؤمن بمن یرشح تلک الآیات عن بحر قدرته و یتکوّن بتلک الامثال بظهور شمس عظمته و یتحقق کلّ ما یذکر به اسم نفی بما لا یخضع لعزّ قدس رفعته ذلک نقطة البیان فی ذلک الظهور و مشیة الاولیه فی کلّ ظهور و نفس من یظهره الله حین ما یظهر باذن ربّه فلترتقبن ان یا اولی الابصار فانا کنّا مرتقبین لم یطلع الّا لنفسه و لایغرب الّا لنفسه مثل الشمس یطلع فی سماء الافئده من یقابلها من ذات مرات ساذجیته ینعکس من دون ان یتغیر ذلک القمص فی علو ذکره و سمّو قدسه الا لله الامر من قبل و من بعد و انّ یومئذٍ یرضی المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی انّ ما فی تلک الایة فی الایة الاولی شهد الله الی قول الله عزّ و جل قدیرا

ملخص این باب آنکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی به بیانی که هر ذی روحی تعقل کند این است ذکر ذی روح شد که در مقام نبوّت تعقّل نماید نه در مقام افئده که مقام ظهور اسماءالله هست و از برای او حدّی و حدودی و ظهوری و بطونی و علوّی و دنوّی و طلوعی و غروبی نبوده و نیست زیرا که هر شیئ محدود در مقام روح متقمّص به قمیص حدّ می‌گردد و الّا در مقام افئده لایری الا الله و اسمائه له الخلق و الامر من قبل و من بعد انا کلّ له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اوّل ظهور رسول‌الله ص که مقام تعین مشیت آن ظهور بوده در فرقان آنچه که به او شیئیت هم رسانده چه از حقّ و چه از غیر حقّ از بحر ظهور مستظهر شده این است که کل به او قائم است و مراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کلّ اشیاء از باء بسم الله ظاهر می‌شود او بوده و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مؤمن بالله یا دون آن بهم رسد به ظهور نقطه بیان متحقّق شده و مراد از آیه که کلّ در او است او است زیرا که او است آیه تکوین این آیه و او است باء بسم الله در تکوین که این باء مدل بر او است همین قسم که الفاظ حروف به نقطه متحقّق می‌شود و تکثّر بهم می‌رساند الی مالانهایة همین قسم ارواح

کینونیّات به آن متکوّن می‌گردد و متکثّر و هرگاه ذکر اولوالافئده شود مراد ادلّاء بر کلمه لا اله الّا الله بوده و هست و هرگاه ذکر اولوالارواح شود مراد ادلّاء بر رسول‌الله صلی الله علیه و آله بوده و هست و هرگاه ذکر اولوالانفس شود مراد ادلّه بر ائمه هدی علیهم السّلام بوده و هست و هرگاه ذکر اولوالاجساد شود مراد ادلّاء بر ابواب علیهم السلام بوده و هست زیرا که کلّ اسماء و صفات تکثّر همین واحد اول است نظر کن به حروف لفظی بیان که کل تکثّر واحد اول است اگرچه الی مالانهایه شود و در تکثّر مظاهر کلیه بهم رسد که در ظهور اقوای از واحد اوّل باشد ولی به او متحقق شده و کلّ راجع به او می‌گردد چنانچه از او نشر نموده نه اینست که کلّ حروف بیان آن حروف شود بلکه هر حرفی در حدّ خود مستنبئی از او است چنانچه هر نفسی در حدّ خود مستدل بر او است نظر کن به عود مثل آنکه نظر می‌کند در بدء اگر امروز نفسی در مشرق بدء شود بدء او نیست الّا آنکه می‌پوشد لباس بیان را بر فؤاد و روح و نفس و جسد ذاتی خود و همین قسم اگر نفسی در مغرب عود نماید که بشنود ظهور من یظهره الله را عود می‌نماید به سوی او به آنچه متقمّص می‌شود قمیص عرفان به او را که آیات بدئیه از او بوده و راجع به او می‌شود

اینست که کلشیئ در حدّ خود از نقطه منوجد بلا آنکه راجع بذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد بل کلّ را مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء اگر مرآت سفید مقابل شود آیه افئده در او منوجد می‌گردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر سبز آیه انفس و اگر قرمز آیه اجساد و گر دون این الوان به آنچه در او است از قابلیت او حتّی آنکه اگر نعوذ بالله نفس دون مؤمنه مقابل شود در مرآت دون الوان محبوبیه خود تعکّس برمی‌دارد و از این جهت است قول فاء انا ربکم الاعلی در مقابل قول میم عن الله عز و جل اینست که مشتبه می‌گردد در نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الّا نزد اولوالابصار که ایشان حقایق اشیاء را کما هی مشاهده می‌نمایند و همیشه ناظر به شمس حقیقت هستند و ظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمی‌نماید اولئک هم المتقون حقاً فی کتاب الله من قبل و من بعد و اولئک هم المهتدون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بوده مشاهده این نوع تعکّس را می‌نمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود و حال آنکه در مقام شهادت آمد آن شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم حیا می‌کند از ذکر

اون   فلتعتبرن ان یا اولی‌الالباب کلکم اجمعون و لتتقن ان یا اولی
الشموس المنعکسه کلکم اجمعون

الباب الحادی و العشر من الواحد الثالث

انّ ما فی تلک الآیة فی البسمله بسم الله الامنع الاقدس

ملخص این باب آنکه کل حروف لفظیه به نقطه متکون می‌گردد و ارواح آن به نقطه حقیقت و او است در فرقان محمّد رسول الله صلی الله علیه و اله و در بیان ذات حروف السبع ص و در ظهور من یظهره الله آن حقیقت الهیه و کینونیت ربّانیه و کافوریة جوهریة و ساذجیة مجرّدیه التی انّها هی شمس الحقیقه بضیائها التی انّها هی آیاتها و انّ ما دونها ظلال فی المرایا   و ذکر آن در ابواب قبل شده و در امکنه خود خواهد شد   و الله ولی المتقین

الباب الثانی و العشر من الواحد الثالث

انّ مثل النقطه کمثل الشمس و مثل سائر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها و انّ کل ما فی البسمله فی النقطه و من یقل الله الله ربّی و لا اشرک بربی احداً فقد ذکرالله بما قد قدّر فی النقطه

ملخص این باب آنکه غرض از ذکر نقطه کینونیت مشیت اولیه است و اگر در مقام بسم الله الامنع الاقدس عز الله الامنع الاقدس ذکر شود آن وقت ذکر کینونیت مشیّت به عین می‌شود زیرا که اگر باء منفصل شود اوّل ظهور او حرف عین می‌گردد چنانچه در فرق به کلّشیئ و علی کلّشیئ ظاهر است و اینست سرّ کلام امیرالمؤمنین ع انا النقطة تحت الباء در مقام ذکر تطابق حروفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او و همینقدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن به اسم رسول‌الله ص ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین به او شموس ظاهره در مرایا ثمرۀ این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن به او است در خود نبیند آنچه به او عز او است الّا مثل شبحی که در مرآت می‌بیند نزد شمس سماء که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا آنکه آنچه مؤمن به قرآن است این کلمه را بگویند نزد الله اکبری که

نقطه فرقان در اخرای خود می‌گوید معاینه شمس سماء است بالنسبه به شبح او در مرایا و این ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بوده نه عمل مثل به اعلی علوّ ما یعزّ به العبد زدم که ما یتفرع تفریع بر او شود بلکه در ظهور من یظهره الله مؤمنین به بیان به این باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شیئیتی نبینند الّا به او چنانچه شیئیت کینونیت افئده و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان به ظهور نقطه بیان متحقّق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که به این متوجه شوند به او و کل علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود و از ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هر مشیتی میت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این نفوسی که امروز مؤمن هستند به رسول خدا در نزد او خود را مذکور نمی‌دانند و به ایمان به او خود را معزّز و مفتخر و در رضای حقّ ثابت ولی محتجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرای او است به نحو اشرف و اگر نزد کسی این علم و عمل به او باشد در هیچ ظهوری محتجب نماند و در هر ظهور فائز به لقاء محبوب خود گشته و آنچه اثمار آن ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد علّمه الله ذلک العلم و وفّقه

بذلک العمل اگر این علم در میان مردم بود فضل امیرالمؤمنین ع را مثل فضل رسول‌الله ص ندانسته اگرچه در شمس فضل او دیده نمی‌شود الا آن شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصد بحر مشیت را نموده نه بحر ذات ازل را مدلّ است بر این ذکر البحر بحر علی ما کان فی القدم انّ الحوادث امواج و اشکال و این بعینه اشباح مرایای مستدلّه بر شمس است زیرا که در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر این ممکن نیست و اوّل مرآتیکه تعکّس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده در هر ظهوری به اسمی الی ان ینتهی الی ذلک الظهور فانّه مرآت الظهور فطوبی لمن قد استظل فی ظلّه فان اولئک هم اصحاب القدر و ادلاء اسم القدیر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لایسبقهم احد من العالمین الّا من شاء الله انّه اذا یحکم بشیئ فاذا یخلق مایشاء و اعلی مما شاء انّه علی کلشیئ قدیر ثمره این علم اینکه در ظهور من یظهره الله اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آنکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبح شمس است که در تقابل واقع نشده و الّا مطابق با شهادت او می‌گردید قسم بذات

اقدس الهی که کی سطر از کلام او بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار می‌کنم از این ذکر افعل التفضیل کجا می‌تواند آثار شموس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد ذلک فی حدّ اللّاشیئ و ذلک فی حدّ مشیّئ الشیئ بالله عزّ و جلّ و اگر کسی ثواب یک لا اله الا الله از او اخذ نماید بهتر است از ثواب آنچه که توحید کرده‌اند کلشیئ خدا را بلکه توبه می‌کنم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که زدم بلکه آنچه او شهادت می‌دهد شهادت خداوند است بر آن شئی و آنچه تکلم به او می‌نماید تکلم خداوند است در حقّ آن شیئ اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآتی است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء هست و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنیی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزّت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه ابنای جنس او که در حدّ او هستند از می‌خندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض لایحصی است چه در ظهور

بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل به نقطه مشیت منتهی می‌گردد و در هر ظهوری که می‌خواهد باشد و همچنین اولوالعلم و هم‌چنین اولوالغنا و هم‌چنین اولوالقدرة و همچنین اولوالعزة و به مثل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیئ که ما یذکر به اسم شیئی است و اظهار وجود مکن نزد او که از بی‌وجودیست و ببین حدّ اشخاصی را که خواستند تصدیق رسول‌الله ص کنند به تصدیق رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان نظر کن که خواستند تصدیق نقطه بیان نمایند به تصدیق اشخاصی که در حجاب هزار و دویست و هفتاد سال به درجات مالانهایه مهتدی به ظهور اوّل او در قرآن شده این در حین اقبال است و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که می‌خواهند به ایمان من فی النّار ایمان به محقّق جنّت و نار آورند و به تصدیق ایشان تصدیق قول‌الله نمایند و به شهادت آنها شهادت بر حقیت محقّق حق که شهادت او عین شهادت‌الله بر کل شیئ هست دهند به کسی که کل به ایمان به او مؤمنند و بدون ایمان به او حکم دون ایمان می‌شود اگر کسی حکم غیر اسم مؤمن که اسماء او است جاری کند چه حدّ است او را حیف ذکر حاء است که در حقّ او شود زیرا که حکم

طهارت در اینها می‌شود و در او به فتوای خود ایشان نمی‌شود فو الذی فلق الحبّه و برئ النسمه و تفرّد بالعزّة و تقدّس بالعظمة و توحّد بالکبریاء و المنعه هیچ ناری اشدّ از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز توجه به او می‌کنند نیست و هیچ جنّتی از نظر بر شمس حقیقت و ماسوی را اشباح در مرایا دیدن و عمل به او نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدّت عذاب احتجاب را در خودش احصاء می‌کند و لابد از برای او خواهد شد اگرچه در لیل الیل باشد و علم او به این و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لا یحب الله ان یذکر من لم یؤمن بالله و آیاته و الله یحبّ المتّقین

الباب الثالث و العشر من الواحد الثالث

فی انّ لایجوز السؤال عمّن یظهره الله الّا فی الکتاب و ان یعمل بذلک من دان بالبیان فخیر له من یقدر علی ذلک بعضهم بالنبسته الی بعضهم و الله علی کلشیئ شهید

ملخص این باب آنکه سؤال عمّن یظهره الله جایز نیست الا از آنچه لایق به او است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر و اگر در امکان فضلی هست از شبح جود او است و اگر شیئ هست به شیئیت او است و اگر کسی می‌خواهد علم او را ببیند نظر کند به علمای بیان که به علم به کتاب او از ظهور قبل او عاملند و اگر می‌خواهد قدرت او را مشاهده کند نظر کند به اولی‌القدرة در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده و همچنین اولی‌العزّة از ظهور عزّت او است و همچنین اولوالعظمة از ظهور عظمت او است و هم‌چنین اولوالقوة از ظهور قوّت او است و بیان از اوّل تا آخر مکمن جمیع صفات او است و خزانه نار و نور او و ارواح آن در روی ارض ادلاء مدلّه بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور بعد او خلق شده مثلاً اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم وهاب در قرآن از برای اسم وهاب در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و امثال حقّ در حقّ و دون حقّ در دون حقّ و اگر کسی عارف شود به او میّت می‌گردد نزد مشیت او و هیچ حجّتی از برای او از نفس خود او اعظم‌تر نبوده و نیست در نزد کل زیرا که کل آیات و

کلمات از بحر جود او مشرق می‌گردد و از طمطام یم فضل او مستضیئ می‌شود و از قمقام عزّ او مستنیر می‌گردد و اگر کسی خواهد سؤال کند جایز نیست الّا درکتاب تا آنکه حظّ جواب را کما هی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متّصف شود محبوب است نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیزهاییکه در شأن او نیست سؤال نکرده مثلاً اگر از کسی که یاقوت می‌فروشد سؤال شود از بهاء کاه چقدر محتجب بوده و مردود است همین قسم است اعلی علوّ خلق نزد او الّا ما یصف به نفسه یوم ظهوره گویا می‌بینم که کسی در کتاب خود از او سؤال می‌کند از آنچه در بیان نازل شده به حدود مؤتفکه نزد خود و او در جواب نازل می‌فرماید من عندالله نه از قول نفس خود اننی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کلشیئ و ارسلت الرسل من قبل و نزلت علیهم الکتب الّا تعبدوا الّا الله ربّی و ربّکم فان ذلک لهو الحقّ الیقین سواء علیّ ان تؤمنون بی فانکم انتم لانفسکم تمهدون و ان لم تؤمنوا بی و لا بما نزل الله علیّ فاذا بانفسکم تحتجبون و اننی انا لکنت غنیاً عنکم من قبل و لاکونن غنیاً عنکم من بعد فلنتصرن انفسکم ان یا خلق الله ثم بایآتی تؤمنون فان من لم یؤمن بی

و لا بما نزل الله علیّ مثله عند الله کمثل من لم یؤمن بذات حروف السبع و البیان و کان مؤمناً من قبل به محمّد رسول الله ص و الفرقان کیف انتم یؤمئذٍ لاترضین ان تنسبن انفسکم الیهم کذلک انتم ان تعلمون ستدخلون فی دین الله و لاترضین ان تصبرن فی البیان بعد ما قد نزل الله علیّ الآیات من عنده انه علی کلشیئ قدیر و اننی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی الله بمثل ماقد اظهرنی من قبل لاجزین من قد دان بی ثم بالبیان من قبل فلتسرعن فی امرالله ثم ایاه تتقون و لاترون فیّ الا الله ربّی و ربّکم ربّ السموات و ربّ الارض ربّ کلشیئ ربّ مایری و مالایری رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی شمس السماء کذلک ما انتم تستدلون فی کتبکم عند ما نزلناه علیکم من قبل فی البیان ثم حینئذ ان یا عباد الله فاتقون مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود الّا در علوّ توحید و سموّ تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علما و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست می‌دارد افئده‌ای که دلالت نکند الا علی الله و بر حب او و ارواح و نفوس و اجسادی که دلالت نکنند الا بر حروف حیّ او که همانست حروف حیّ بیان و همان بوده و بعینه حروف حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء الی

ان ینتهی الی کتاب آدم اذ من ظهور آدم الی اوّل ظهور نقطة البیان از عمر این عالم نگذشته الّا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکّی نیست که از برای خداوند عوامل و اوادم مالانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الّا نقطه بیان ذات حروف السبع و نه حروف حی آن الّا حروف حیّ بیان و نه اسماء او الّا سماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کلشیئ به نبی و کتابی که منسوب الی الله می‌نمایند ولی کل از عرفان او محتجب و از کتاب او بی‌خبر الّا مؤمنین به بیان و همین قسم مشاهده کن ظهور من یظهره الله را که او است بعینه مشیت اوّلیه در کلّ عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اوّلیه در کل عوالم و او نبوده و نیست الّا مدلّ علی الله و کتاب او نبوده و نیست الّا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا متجلی از اسم الله عزّ و جلّ و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظلّ الله جلّ و عزّ له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الّا هو انا کل له مخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اوّل بوده و بعینه خاتمی که در ید او است همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه‌ای که مکتوب بر او

است همان آیه‌ای بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر به ضعف مردم است و الّا آن آدم در مقام نطفه این آدم می‌گردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمی‌گوید که من آن نطفه هستم که از فلان سماء نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده و نزد اولوالعلم حکم به تمامیت عقل او نمی‌شود اینست که نقطه بیان نمی‌گوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین می‌شود و از این جهت است که رسول خدا ص نفرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حدّ خود ترقی نموده و به آن حدّ رسیده و همچنین من یظهره الله در حدّ زمانی که محبوب چهارده ساله ذکر می‌شود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر به ضعف مردم نموده زیرا که شیئ رو به علوّ است نه دنو اگرچه آن جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقّی می‌نماید تا آنکه به چهارده می‌رسد اگر امروز یکی از مؤمنین به قرآن بر خود می‌پسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین به انجیل نقطه حقیقت هم بر خود می‌پسندد و کذلک در بیان و بیان هم بالنسبه به من یظهره الله

چنین است الی ما لا نهایة بما لانهایه ظهورالله ظاهر در هر ظهوری کیف یشاء ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است که در حین بلوغ حد بلوغ اشرف‌تر از این است که حدّ تحت خود را به خود نسبت دهد زیرا که حدّ بلوغ آن را دارد با آنچه در حدّ خود دارد چنانچه غین دارد نهصد ظاء را ولی ظاء هزار غین را ندارد و همچنین در اعداد تکوینیه مشاهده نموده در اوّل هر ظهوری بالله عزّ و جل داخل آن ظهور شده که ظهور قبل را داری با آنچه در آن داری و الا محتجب مانده‌ای از عطای جدید خداوند و در اوّل فانی می‌گردی چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراش منسوبه قبل خود را داشت و منسوبه به آن را در حدّ خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور او دارد اگرچه عرش نفس او و اعراش ادلاء بر او و هر نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیئی که در علیین آن کور بوده لابد در ظهور بعد آمده داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده و می‌شود به فضل‌الله جل اجلاله و عزّ اعزازه این است که محتجب مانده و حکم جنّت بر آنها نشده و حکم نار در حقّ آنها صدق شده زیرا که جنّت در هر زمان کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در

ظهور من یظهره‌الله در کتاب او و الی مالانهایه همین قسم ترقی می‌نماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد به آنچه خود دارد و در نزد هیچ ظهور مشیّتی نیست الّا آنکه همت او اینست که کل را راجع به آن ظهور نماید که از نار نجات دهد و داخل در جنّت کند در هر ظهور به قدری که اسباب فراهم آمده جاری شده والّا مانده تا ببیند شجاعان بیان و طرازان او چه می‌کنند کل را به همّت خود داخل در جنت می‌نمایند یا آنکه به قدری که اسباب بر ایدی ایشان جاری شده جریان امرالله را می‌دهند قسم به ذات مقدّس الهی عزّ و جل که اگر اولوالحکم و علم زمان من یظهره‌الله در ایمان به او متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیان را بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را همّت ورزیده و نصرت حقّ مطلق نموده تا آنکه هیچ شیئ نماند الّا آنکه داخل در جنّت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کلّ ما علی الارض در ظلّ آن ظهور مدیّن به دین او شوند آن وقت نفس مشیّت راضی می‌گردد و الا لم یزل سائل از فضل خدا است تا وقتی که شود و مفرّی نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئ بوده و هست و در هر کور به هر قسم مصلحت کلّ خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر

کلّ ما علی الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد فرمود انه کان علاماً مقتدراً قدیرا

الباب الرابع و العشر من الواحد الثالث

فی حکم حفظ البیان باعزّ ما یمکن عند کل نفس

ملخص این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم می‌ماند کلمات او است و ارواح متعلقه به آنها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و امتناع او کل عروج نمایند در ارواح آنها ظاهر می‌شود و جایز نیست الواح خفیفه الّا آن که مجلّد شود و به نحو ما هو الاعزّ عند کل نفس حفظ شود تا آنکه مثل قرآن نگردد که در هر گوشه مسجدی الواح متفرقهٔ او بغیر ما ینبغی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان صرف نمی‌کند الّا آنکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضِعف آن به او عطا فرماید و اگر به او نرسد بذریه او و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسی که کلمات‌الله را به اعلی ما یمکن عند نفسه معزّز و مطرّز داشته که

عزّت ارواح آن و طراز آنها در اینست نه اینست که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس مؤمنی که روح بیان در او است از برای یک مثقال او مضطر باشد بل کلّ فی حدّه حیث لا یخفی علی اهله و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود الّا آنکه مضاعف می‌شود حسنات او و روزی بمالاعد از ملائکه مالک کلّ شیئ بر او صلوات می‌فرستند و طلب رحمت و مغفرت از برای او می‌کنند و هر قدر سعی در علوّ صنع آن و خفّت وزن آن و عَظم خطّ آن و طراز ارواح او گردد نزد خداوند محبوب‌تر است از دون او و لایق نیست که در حواشی آن نوشته شود مثل آنچه دأب طلّاب است که کتاب را از بهاء خود بیرون می‌برد و مجمل قول در این باب آنکه هر کس در صقع خود لایق است که بیان او لیس کمثله شیئ باشد اگر چه فوق او بما لانهایه و دون آن بما لانهایه باشد و اذن داده نشده به غیر خطّ حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت او است یا نظر بر او یا تفکّر در او که کل منتهی به عمل به آنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزد هیچ نفسی نیست که مدد روح آن به تلاوت او است و هرکس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد به این قول اللهم صل علی البیان و من آمن به فی کلّ شأن

بالعزة و الجلال و عذّب اللهم من لم یؤمن به بالسطوة و العدال   ادای حقوق کلمات آن را نموده ذلک من فضل الله علی عباده انه کان فضالاً غنیاً و کل بهاء بیان من یظهره الله است کل رحمت از برای کسی که ایمان به او آورد و کل نقمت از برای کسی که ایمان به او نیاورد

الباب الخامس و العشر من الواحد الثالث

من آمن بمن یظهره‌الله فکانما آمن بالله و ما امرالله به فی کل العوالم و من لم یومن به و اِن آمن بالله و ما امر به من قبل فکانّه ما آمن و یدخل فی النار

ملخص این باب آنکه ظهورالله در هر ظهور که مراد از مشیّت اولیّه باشد بهاءالله بوده و هست که کلّ شیئ نزد بهاء او لا شیئ بوده و هستند هر نفسی که ایمان به ظهور بعد او آورد گویا ایمان آورده به ظهورات او کلاً از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در آن ظهور همان ظهور است نفس چهارده ساله قبل آنکه به نوزده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست این است که هرکس به من یظهره‌الله ایمان آورد و ایمان به آنچه او امر فرموده

آورد ایمان آورده است به خداوند از اوّلی که از برای او اوّل نیست و در ظلّ رضای خداوند بیرون آمده به کلّ رضای او در هر ظهوری و هر کس ایمان به او نیاورد اگرچه در کلّ عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده کلّ هباء منثورا می‌گردد کانّه ما امن بالله طرفة عین چنانچه همین قسم در نقطه بیان ظاهر است نزد اولو الافئده و در فرقان اظهر است نزد کل هر کس ایمان به محمّد رسول‌الله ص آورده به یقین ایمان آورده به خداوند و اوامر او در کل عوالم و هر کس ایمان به او نیاورده ایمان به خداوند نیاورده و اوامر او در هیچ عوالم این است که حکم دون ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین به قرآن در آن زمان و لتتّقن الله ان یا اولی العلم کلکم اجمعون چه بسا نفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور دیگر در نار و چه بسا نفسی که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنّت و از برای ظهورالله نه اوّل بوده و نه آخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در آن ظهور بعد از هزار هزار مؤمن شود کلّ این عوال او مبدل به ایمان می‌گردد و اگر نعوذ بالله برعکس برعکس زیرا که در نزد هر ظهور آنچه رضاءالله هست در نزد او است چه قبلاً و چه بعداً مثلاً در حین ظهور رسول‌الله ص آنچه رضاءالله بوده الی اوّل ظهور

قائم علیه السّلام کلاً در رضای او بوده و رضای ظهور آن در آن روز همان رضای رسول‌الله ص بوده چنانچه رضای من یظهره‌الله امروز همین بیان است الی حین ظهور او آن وقت مجدّد می‌شود رضای او به ظهور او لم یزل و لایزال این شأن مشیت بوده عندالله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمی‌شود الّا آنکه از مؤمنین به آن ظهور از برای ایمان به ظهور بعد عهد گرفته می‌شود که اگر وفا کنند احدی در نار نمی‌ماند چنانچه اگر حروف کتاب الف وفا به عهد عیسی ع نموده احدی در نار نمانده بود عند ظهور رسول‌الله ص و همچنین در فرقان اگر کل در نزد ظهور ظهورالله مستشرق به ضیاء اشراقات او گشته حکم دون ایمان بر احدی از اهل فرقان نشده و احدی از آنها در نار نمانده و همچنین اگر کلّ مؤمنین به بیان مؤمن شوند به من یظهره‌الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحه‌ای فاصله نشود ما بین ظهور و ایمان کلّ من آمن بالبیان که به قدر طول الی المستغاث هم لایق نیست که بمانند اگر احتیاط دامن‌گیر ایشان شود که آن احتیاط در نار بوده و هست اگرچه امید از فضل خداوند عطوف و رئوف این است که در حین ظهور به اوامر عالیه خود در الواح خود

کلّ عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند چه کسی عالم به ظهور نیست غیرالله هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطهٔ حقیقت نمایند و شکر الهی به جا آورند اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمةالله مرتفع گردد و انّما الدلیل آیاتة و الوجود علی نفسه نفسه اذ الغیر یعرف به و هو لا یعرف بدونه سبحان الله عمّا یصفون

الباب السادس و العشر من الواحد الثالث

لا یجوز العمل الّا باثار النّقطة

ملخص این باب آنکه جایز نیست عمل الّا به آثار نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حیّ آثار ایشان از شمس حقیقت ظاهر می‌گردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول‌الله و تفاسیر مخصوص ائمه هدی و صور علمیه مخصوص به ابواب ولی کلّ از این بحر مشرق می‌گردد تا اینکه کلّ این آثار را در حقیقت اوّلیّه به نحو اشرف

مشاهده کنند و هیچ عزّی از برای ایشان غیر از سبق ایمان که اعزّ از کلّشیئ هست عندالله و عند اولی‌العلم نبوده و نیست و کلّ فضل در ظلّ همین مستظل است و از حین غروب الی طلوع من یظهره الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حیّ و کلّ من آمن بالله و بالبیان در ظلّ آنها مستظل الّا آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام‌الله چه اصولاً و چه فروعاً و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود بیان تجاوز ننماید در ظلّ او محشور والّا لایق ذکر نمی‌گردد عندالله و عند اولی‌العلم بلکه در این کور اکثر ناظر به جواهر مسائل و تخفّف در اقوال و دلائل و تلذّذ به آنچه نازل شده از نقطهٔ شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار کواکب هل یقدر ان یقترن احد بینهما سبحان الله عن ذلک تسبیحاً عظیما و تعالی الله عن ذلک علوّاً کبیراً ولی سعی نمایند در علم حروف و اقترانات اعداد اسماءالله و اقترانات کلمات مشابهه و اقترانات آثار مشابهه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس به هر نحوی که شیرین‌تر می‌تواند دهد دهد اگرچه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کلّ راجع به نفس بیان می‌گردد زیرا که بر او حرفی زائد نمی‌گردد و از او حروفی ناقص نمی‌گردد الّا آنکه نظم

حفظ و اقتران بعضی با بعضی به مناسبات این نسخه با آن نسخه تفاوت به هم می‌رساند گویا مشاهده می‌شود که هیچ نظمی در او داده نمی‌شود از بعد الّا آنکه اَحلی و انظم از نظم اوّل می‌گردد طوبی لمن ینظر الی نظم بهاءالله و یشکر ربّه فانّه یظهر و لا مردّله من عندالله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر و بهترین نظم‌ها نظمی است که بر حدود ظاهریه شود مثلاً اگر ده دعای صد بیتی هست پهلوی هم ذکر شود و همچنین خلط انهار خمسه نگردد آیات در علوّ خود و مناجات در سموّ خود و تفاسیر در مقعد عزّ خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی نبوده و نیست ذلک من فضل‌الله علی علماء البیان حیث یشتغلون بامر الی ان یفرّج الله عنهم بظهور ما هم به باللیل و النّهار الی الله ربّهم یتوجّهون و اگر ظاهر شود و نشناساند کسی را نفس خود بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است در بین کواکب و این وقتی است که کل را در حجاب بیند چنانچه نقطهٔ بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت دو تفسیر به نهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سورهٔ بقره به نهج شئون علمیّه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمی‌شود به آنچه کلّ مفسّرین از اوّل

نزول قرآن تا ارتفاع او تفسیر نموده و من تقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فماله من عین یلیق ان یذکر عندالله افلا تنظرون

الباب السّابع و العشر من الواحد الثالث

یجوز کتابة آثار النقطة کلّها الّا باحسن الخطّ و ان یکن عند احد حرفاً من دون خط الحسن لا فیهبط عمله و لم یکن من المؤمنین

ملخص این باب آنکه کلّ آثار نقطه مسمّی به بیان است ولی این اسم به حقیقت اوّلیّه مختص به آیات است و بعد در مقام مناجات به حقیقت ثانویه ذکر می‌شود و بعد در مقام تفاسیر به حقیقت ثالثیه و بعد در مقام صور علمیه به حقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه به حقیقت خامسیّه اطلاق می‌شود ولی این اسم مختصّ آیات است نه غیر او به استحقاق چنانچه اذن داده شده بر اینکه تسمیه به عبد البیان در نفوس گذارده شود زیرا که از مادّه بیان اسم‌الله مشتق می‌گردد و اوّل من قد سمّی نفسه به الله جلّ جلاله حیث قد نزّل فیه انّنی انا الله لا اله الّا انا الواحد البیان و کلّ سرّ بیان در اسم او

ظاهر زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامعه عدد لله می‌گردد تا آنکه مرآتی باشد از برای نقطهٔ بیان که آن مرآت لله بوده و از برای من یظهره الله که او است مرآت لله و آنچه که در بیان است که لله باشد از برای لله بوده و هست و در حین صورت جامعه او است و در حین ذکر هر حرفی از حروف واحد به عدد باب تمامیت عدد این کلمه علیّه می‌گردد زیرا که ایشانند که لله بوده و هستند ولی کلّ راجع به باب اوّل می‌گردد چنانچه در نقطه بیان ظاهر اذ ما فی المرایا لن یعدل شمس السماء و ما من اله الا الله ربّ السموات و ربّ الارض ربّ کلّشیئ ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین و انّ الهکم لَاِله واحد لا اله الّا هو الرحمن المتعالی المنیع و اذن داده نشده که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الّا به احسن خط و احسن از برای هر نفسی در حد او است نه در حدّ فوق اون و نه در حدّ دون آن و این از برای این است که روح متعلّق به آن حرف که در بیان است باعلی ما یمکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در مؤمنین بیان دیده نشود شیئی الّا آنکه آن شیئ در حدّ خود به کمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه ممیزند در طرزیت از سایر ملل همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در

مشرق ارض باشد بنفسه از حسن او و حسن آنچه در نزد او است در حد خود محبوب گردد که این اعظم سبیلی است از برای جذب کلّ ادیان بدین واقع خداوند رحمن ولی کلّ در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود صعوبت وارد آورد در شیئی زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید به نفس مؤمنی در حزن بل کلّ علی قدر ما استطاعوا لیکلّفون گویا الآن در این جبل مشاهده می‌شود که بیانهای مطرّز نزد اهل بیان هست و به تلاوت آن متلذّذ می‌گردند و به آنها مستعد شده‌اند که با بیانهای خود در نزد من یظهره‌الله وافد گردند که وفود علی‌الله بوده و هست و اظهار وجود خود را در نزد او محتجب نموده که از حیاء بعید بوده و هست فلتتّقن الله ان یا اولی البیان کلکم اجمعون

الباب الثامن و العشر من الواحد الثالث

من اراد ان یفسّر شیئاً من آثار النقطه او ینشئَ فی رضاءالله من کتاب لا یجوز ان یأتی نسخته الی احد الّا ان یستنسخ لنفسه علی احسن خطّ بخطّه او بخطّ دونه فاذا یحلّ عطائه و الّا لا یجوز

ملخص این باب آنکه خداوند دوست می‌دارد در بیان که آنچه واقع می‌شود از هر شیئ از حدّ نطفه آن شیئ الی ما ینتهی الیه فی حدّ الکمال بر منتهای علوّ حسن صورت و سیرت گردد تا آن که بر هیچ نفسی بقدر ذرّه‌ای کُره وارد نیاید و ما لا یحبّ را متحمّل نگردد از آن جمله است که حکم شده هر کس تفسیری بر کلمات بیان می‌نویسد یا از خود کتابی در علمی انشاء می‌کند اگر خود می‌تواند به احسن خطّ نسخه اصل را برداشته والّا داده به کسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آن وقت نسخه به دیگری داده شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد به دیگری برسد که اگر دون این شود هَبط عمل او می‌گردد الّا در مواقعی که به امری میسّر نگردد یا در عطا از برای خود نسخهٔ بهتر انجام دهد که آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدهد که نسخهٔ خوب از برای او تمام نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست والّا در صورت امکان آن قسم محبوب‌تر بوده و

هست عندالله نه مثل دأب علمای این عصر که نسخهٔ هزار خطّی که در هر صفحه چندین نوع حکم می‌نماید همینقدر که نسخه اصل است حفظ می‌نمایند مثل کتاب مصائبی که الآن در این جبل است از منشی اون بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محلّ آن به هم رسد لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلتلطفن فی کلّ صنائعکم ان یا اولی البیان علی حقّ ما انتم علیه مقتدرون قل انّ الله الطف فوق کلّ ذالطف لن یقدر ان یمتنع عن ملیک سلطان لطفه من احد لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انّه کان لطافا ملطفاً لطیفا

الباب التاسع و العشر من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یصرف مما ملکه الله فی آثار النقطة کیف یشاء و متی یعرج یحبّه الله

ملخص این باب آنکه خداوند از فضل و جود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بهاء بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کلّ ما علی الارض را

بهاء یک بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای او بوده ثمره این باب آنکه در نزد ظهور من یظهره‌الله ملتفت گشته جایی که در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع نگردد که قرآن‌های الف بهائی ما لا یحصی در اسلام باشد و مقرّ منزل او در جبلی باشد که حجره مسکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا که مقرّ او است عرش‌الله بوده و هست چه بر سریر عزّت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر از برای استشعار مؤمنین به بیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه محتجبین به قرآن نموده و الّا انّ النور و الظلمة عنده سواء کلتیهما یسبحان بحمده بالعشی و الابکار

الباب الاوّل من الواحد الرّابع

فی اَنّ للنقطة مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عمّا دون الله ذلک مقام عبودیّته لذلک المقام الذی به یعبد الله باللیل و النهار و یسج له بالغدو و الآصال

ملخص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات نازل می‌فرماید از قبل او می‌کند و او است که موصوف نمی‌گردد به هیچ و صفی و منعوت نمی‌گردد به هیچ نعتی و متعالی است از هر ذکر و ثنائی و مقدّس است از هر کافور و جوهر امضائی لن یعرفه غیره و لن یوحده سواه له الخلق و الامر لا اله الا هو الواحد المتکبّر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حقّ و انّ ما دون الله خلق و کل له عابدون و دون این آیت که در او است خلق او است و این آیتی است که در او دیده نمی‌شود الّا الله که مادون او خلق او است و این آیتی است که در او آیتیّت دیده نمی‌شود بل نفس ظهورالله و ذات بطون الله و علوّ علو الله و سموّ سموّ الله و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرفه بحته لم یزل ذکر می‌شود ذکر آیت از برای عرفان است و الّا آیت ملحوظ نمی‌گردد که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او می‌شود و او به نفسه مذکور نمی‌گردد الّا بما یذکر به ذات الازل و از برای او امکنه و حدودات نیست و قرب او عین بُعد او است و بُعد او عین قرب او است و اوّل او عین آخر او است و ظاهر او عین باطن او است و علوّ او عین دنوّ او است و دنوّ او عین علوّ

او است و کافور او عین ساذج او است و ساذج او عین کافور او است و کینونیت او عین انیّت او است و انیّت او عین کینونیت او است لم یزل الله کان الهاً و لا مألوه هنا لک وکان رباً و لا مربوب هنا لک وکان محبوباً و لا حبیب هنا لک وکان معبوداً و لا عابد هنا لک وکان مقصوداً و لا قاصد هنا لک سبحانه و تعالی عن کلّ ما یذکر به اسم و صفة او نعت و سمة لم یزل الله کان الهاً و لا اله غیره و لم یزل الله رباً و لا ربّ سواه و لم یزل الله سلطاناً و لا سلطان دونه و لم یزل الله ملکاً و لا ملک غیره و لم یزل الله ملیکاً و لا ملیک سواه و لم یزل الله علاماً و لا علّام سواه و لم یزل الله قدّاراً و لا قدّار غیره و لم یزل الله کیّانا و لا کیان دونه و لم یزل الله خلّاقاً و لا خلّاق سواه و لم یزل الله وکلّ الاسماء فی یمینه وکلّ الصّفات فی قبضته یسبّح له ما فی السموات و الارض و ما بینهما لا اله الّا هو العزیز المحبوب و این آیتی است که مادون آن ذکر خلقیت می‌شود و هرکس دعای سبحان من هو حیّ لا یموت الی آخر را خوانده یا بخواند در بحر ظهور این آیت در فؤاد خود متجلّی گشته زیرا که این دعا در اوّل هر ظهور فرد است و مظاهر او اعزّ از کبریت احمر و در آخر هر ظهور ممتنع تر از هر ممتنعی و مرتفع تر از هر مرتفعی به مثل آنکه

می‌گوئی سبحان من هو مفتی لن یفتی در آخر هر ظهوری به علوّی می‌رسد مظاهر او در افئده مسجّین که فتوی بر کلّ داده و احدی خطور فتوی بر ایشان نمی‌کند ولی در اوّل هر ظهور کسی خطور فتوای ایشان نمی‌کند بلکه مثلاً سبحان من هو صادق لن یصدّق در آخر ظهور به علوّی می‌رسد که از علوّ مناعت و رفعت و جلالت کسی خود را لایق نمی‌بیند که تصدیق او کند و او تصدیق می‌کند هر کس را که خواهد و بر تصدیق او افتخارها در حقّ خود می‌کند ولی در اوّل ظهور به شأنی اعزّ از کبریت احمر است که کسی تصدیق او نمی‌کند و حال آنکه هر صدقی به تصدیق او صدق می‌گردد و همچنین در کلّ اسماء و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمی‌شود الّا او بلکه ظاهر به آن اسم و صفت خود را در نزد او معدوم صرف می‌بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق تقمّص اسم عالم لا یعلم فؤاد کیست و او خود را در نزد رسول‌الله ص چقدر فانی می‌داند و می‌بیند و همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بحری است عظیم به خطور نظر بر نفس آیت عبد غرق می‌گردد و چه بسا سلّاک این بحر غرق شده و می‌شوند به نظر بر غیر ظاهر در او که اگر غیر این باشد دیده می‌شود که مظاهر حیّ

موت ایشان را درک می‌کند و همچنین در کلّ امثال و صفات ولی چون در این مرایا دیده نمی‌شود الّا من هو حیّ لم یزل و لایزال این است که به آن حیات این‌ها حیّند و همچنین سلطاناً اذ لا سلطان دونه و عالماً اذ لا عالم سواه و همچنین مقتدراً حیث لا مقتدر الّا ایاه و همچنین صادقاً حیث لم یکن صادقاً غیره چنانچه از برای اسماء الهی نه اولی است و نه آخری و نه از برای او عددی بوده و نه هست و در کینونیت هر شیئ آیتی عن الله بوده و هست که به او توحید او را تواند کرد و آن آیت از مشیّت است در او که در او دیده نمی‌شود الّا الله و در نفس خود مشیّت نفس او است که مرآت‌الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمی‌کند الّا علی الله جلّ و عزّ و این آیتی است که در هر شیئ دیده نمی‌شود در او الا الله زیرا که متوجّه در حین توجّه بالله خلق نمی‌بیند و در حین ذکر خلق به خدا می‌بیند خلق را زیرا که می‌داند که این خلق خدا خالق او بوده و هست و مادون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس توحید خدا می‌کند به تعلیم نقطه بیان است که کلمهٔ توحید از آن مطلع عزّ مشرق گردیده ولی دلالت نکرده در حین اشراق الّا علی الله و نه در مقامی که تجلّی به او شده دلالت نمی‌کند الّا علی الله بلکه

جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کلّ شیئ شاهد است بر نفس خود از برای خداوند به عبودیت و کلّ شیئ از شبح مثال او خلق شده و همین قسم که از برای او دو آیت است آیهٔ حقّ و آیهٔ خلق که به آیت خلق عبادت می‌کند خداوند را و سجده از برای او می‌کند همین قسم هر شیئ به آیت خلقیت عبادت می‌کند محبوب خود را ولی نرسیده و نمی‌رسد الّا به آیتی که عن‌الله در او است که مدلّ بر او است نه بر غیر آنکه اگر مدلّ بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولوالافئده نظر نکرده و نمی‌کند الّا الی الله وحده که در کلّ اسماء افئده دیده نمی‌شود الّا او که اگر غیر از این باشد عبادت منقطع می‌گردد از عباد و حال آنکه هیچ شیئ خلق نشده الّا از برای عبادت او چنانچه در قرآن نازل فرموده و ما خلقت الجنّ و الانس الّا لیعبدون و همین قسم که در اسماء غیرالله دیده نمی‌شود در مرایای این اسماء هم که افئده موحدین باشد غیرالله دیده نمی‌شود که اگر نفسی در حین اسمی نظر به غیرالله کند در آن حین محتجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه ناظر در حین نظر در مرآت نمی‌بیند الّا مثال خود را در او و قصد نمی‌کند نفس مرآت را زیرا که در

مرآت مرآت دیده می‌شود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت متجلّی می‌گردد از او در نفس مثال است که قائم به مجلّی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت می‌بود باید که قبل از مجلّی دیده شود و همچنین نظر کن در مرایای حروف حیّ که اگر در مرآت ایشان اسم حیّ دیده می‌شد قبل از تجلّی او باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلّی مجلّی دیده می‌شود که گویا در این حیّ نیست الّا او مثل آنکه در مرآت نیست الّا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت که اگر در مرآت بود باید که حروف حیّ قبل از آنکه مثال ذوالمثال در آنها ظاهر شود ذاکر به ذکر حیّ باشند و اگر هم بوده از تجلّی قبل بوده نه در نفس مرآت شیئی است که مکنون بوده و در این بحر است که کلّ مدقّقین نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش او نفس مثال است و ظهور او به ذوالمثال و نفس مرآت است و همچنین مشاهده کن کلّ اسماء و صفات را و در آنها مبین الّا الله وحده و نظر به اسمیت و آیتیت و صنفیت مکن که محجوب می‌گردی از مقصود و از این صراط دقیق است که در قرآن فتح ابواب اسماء نگشته و مظاهر واحد قبل بیان نفرموده و اگر جائی فرموده مثل کلام

سیدالشهداء سلام‌الله علیه ذکر شده الهی امرتنی بالرّجوع الی الآثار فارجعنی الیها بکسوة الانوار و هدایة الاستبصار حتّی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السّر عن النظر الیها و مرفوع الهمّه عن الاعتماد علیها انک کنت علی کلّشیئ قدیراً و امروز هم از کل مرتفع است سیر در این بحر زیرا که نمی‌توانند در حین علم به مرآتیت نظر به مرآت نکنند این است که مرتفع شده از کلّ این حکم الّا لمن لا یری فی الاسم الّا الله و لا یدخل بحر الخلق فی بحر الحقّ و لا بحر الحقّ فی بحر الخلق اذ لا یری فی بحر الحقّ الّا الله و ان یری جهة الحقیقة الّتی هی الآیتیه یدخل فی بحر الخلق و لم یبق فی ذروة الحقّ بل یذکر فیه اسم الحقّ اذ لا یری فیه الا الله و در هیکل انسانی بل در هر شیئی این دو آیه را خداوند گذارده که به آیت اوّل بشناسد او را و توحید فرماید او را و نبیند مستقلّی الّا او و مادون را خلق او بیند و به آیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجده کند از برای او و منقطع گردد به سوی او و از حبّ غیر او که اگر کسی چنین متوجّه الی الله گردد همیشه به آنچه فضل در حقّ امکان ممکن واصل بلکه عبد نمی‌بیند در خود الّا عبودیت خود را و این دو رتبه ذکر نمی‌شود الّا در نقطهٔ حقیقت زیرا که غیر او مقتدر

نیست که عن‌الله تکلّم نماید بلکه بر کلّ اشیاء مایقع علیه اسم شیئ حقّ است که در بحر عبودیت سیر نمایند زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن نفرموده و نمی‌تواند عبد که به منتها رسد و بعد از غروب این شمس غیر از من یظهره الله مقتدر بر این نحو ظهور از ظهورالله نیست بلکه او است صرف ظهور که کلّ آیات مدلّه علی الله از ظهور او در افئدهٔ کلّ ظاهر می‌گردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر فوآد خود داخل گردد آن وقت مشاهدهٔ عظمت‌الله را می‌نماید که ما سواء خلق او بوده و هستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را و منقطع است به سوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کلّ افئده از شبح ظلال آیات او خلق می‌گردند که به آنچه ممکن است در مقام عبودیّت سیر نموده و انّی اذرّ من کلّ ذر ذکر نموده در مقام عبودیت خود با اینکه کلمهٔ انّی انا الله لا اله الّا انا لم یزل و لا یزال از بحر ظهور کینونیت او که مرآت‌الله هست مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نمی‌شود بلکه کینونیت الله هست و کینونیت او خلق‌الله بوده و هست و این صراطی است که از او ادقّ‌تر در علم خدا نبوده و نیست در حین نظر به خداوند به آن آیت کلّ ما

وصف الله به نفسه وصف می‌شود و در حین نظر به این آیت کلّ ما وصف به الخلق وصف می‌شود و لم یزل الله کان الهاً و ما دونه خلق له و لم یکن بین الله و بین خلقه ثالثاً و انما الثالث خلق له لا اله الّا هو انّا کلّ له عابدون

الباب الثانی من الواحد الرابع

فی انّ کلّ ما یرجع الی النقطه یرجع الی الله و ما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله یرجع الیها و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها

ملخص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لایزال لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یری بوده و هست و آنچه از او نازل می‌گردد از کلمهٔ مشیت است و آنچه به سوی او راجع می‌گردد کذلک این است که هر کوری از برای این مشیت شئونات و ظهوراتی است که اولوالعلم آن ظهور درک نموده و می‌نمایند مثلاً امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود لله بوده و از برای خدا می‌گردد الی یوم ظهور من یظهره‌الله که آن وقت اگر کسی عملی از برای غیر او کند راجع به خداوند نمی‌گردد اگرچه با علی درجهٔ توحید سیر کند

چنانچه موحّدین کتاب الف بعد از ظهور رسول‌الله ص ثمری از برای ایشان نبخشید علوّ علم ایشان الّا اشخاصی که داخل فرقان شده و همچنین آنچه در قرآن ترقّی نموده در هر صفت محمودی و جوهر علم مکنونی و استیلای حقّ محمودی ولی همینقدر که داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان نبخشیده و همچنین اهل بیان عند ظهور من یظهره‌الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمی‌گردد اگرچه کلمهٔ لا اله الّا الله باشد مگر به ایمان به او ولی قبل از آن ظهور آنچه در دین بیان واقع از برای لله می‌گردد و راجع به سوی او می‌شود نه اینکه راجع به ذات ازل گردد بلکه رجوع به من یظهره الله رجوع به او است و اینکه ذکر می‌شود که رجوع به او است مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده می‌شود که از جهت علوّ و سموّ او نسبت به خود داده و غیر این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل مقترن به شیئی نمی‌گردد و اوّل خلق شیئ تعلّق مشیت است به او و آخر عود او رجوع او است به او و اگر به تسع تسع عشر عشر دقیقه قبل از آنکه امر فرماید من یظهره‌الله به ارتفاع بیان کسی دانهٔ ارزنی از زمین بردارد به اینکه او را داخل جنّت خود نماید و از ابطال ثمرهٔ وجود آن نجات دهد از برای امر ذات

حروف السّبع لله کرده و جزای کلّ شیئ به او داده می‌شود ولی اگر مقارن با ظهور یا امر به ارتفاع باشد آن وقت باید از برای او کند و به اذن او اگر رضای او در آن شیئ باشد والّا رضای او است جنّت فیما امر و یامر و فیما فعل و یفعل این است سرّ کلّ وجود و غیب هر نار و نور که اگر کسی متمسّک به این عروه حقیقت گردد در هیچ شأنی در ظلّ نار مستقرّ نگردد و در ظلال جنّت مستظلّ باشد والّا در هر ملّت که نظر کنی اهل آن می‌گویند که ما از برای خدا عمل می‌کنیم چنانچه آنچه حزن در قرآن از برای مرایای لله واقع شد گفتند ما از برای خدا می‌کنیم و حال آنکه بر خدا کردند و همین قسم در بیان آنچه به مؤمنین او واقع شد از حروف فرقان نمی‌کردند و قصد نداشتند الّا آنکه از برای خدا می‌کنیم و حال آنکه بر خدا کردند قسم بحقّ من یظهره الله که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم‌تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او حزنی وارد نمی‌آورد الّا آنکه قصد از برای خدا می‌کند و می‌گوید از برای خدا می‌کنم و حال آنکه دروغ گفته و می‌گوید و بر خدا کرده و می‌کند ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و به عقل خود حکم نموده و قبول حقّ نموده و بر شئونات محتجبه محتجب نمانده که حجّت‌الله حین ظهور

بالغ است بر کلّ شیئ زیرا که آنچه الآن می‌بینید که مؤمن به قرآن هستند در حین نزول آن غیر از یک نفر مؤمن به آن نبود تا هفت سال و حال آنکه حجّت همان است که بوده و هست و این از عدم تعقّل اهل آن زمان بوده چنانچه در بیان الی یوم القیمة هر کس داخل شود به همان حجّت اوّل می‌شود و عبادی که در اوّل آن محتجب مانده به واسطهٔ عدم تعقّل بوده والّا حجةالله حین ظهور بالغ است بر هر ذرّه‌ای چنانچه حین نزول بیان اگر کلّ مؤمنین به قرآن می‌خواستند ایمان آورند به او بل هر نفسی حجةالله در حقّ ایشان بالغ وکامل بود چنانچه خداوند احتجاج می‌فرماید به کلّ مثل آنکه به اوّل مؤمن فرموده به همان شیئ که او ایمان آورده همان شیئ در کلّ بوده چرا محتجب مانده و بهمین حجّت او را معذّب می‌فرماید تا وقتی که داخل در دین گردد فلتعتبرّن ان یا اولی الابصار کلّکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرّابع

فی انّ البداء لله حقّ

ملخصّ این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمی‌شود به هیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف به قدرت او است بر ما یشاء اگر نفسی عبادت کند او را به آنچه در امکان فوق او متصوّر نیست همین قدر که اعتراف به بداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده می‌گردد که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید مقتدر بوده و هست و لم و بم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است در قضای خود و همچنین بر عکس اگر کسی آنچه در امکان متصوّر است متحمّل عصیان او گردد اگر ناظر به بداء او نگردد این عصیان اعظم‌تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواهد او را داخل جنّت فرماید که را می‌رسد که لم و بم در فعل او گفته زیرا که او بوده محمود در قضای خود و متعالی است بدای خدائی که مقترن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز می‌گردد و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور مشیّتی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده به ایمان و جنّت مؤمنین قبل بداء را بر اعناق کلّ می‌گذارد و حکم دون می‌کند تا آنکه اظهار قدرت فرماید والّا نزد او چه قرآن و چه بیان و چه قضایای فرقانیه و چه بیانیه این نیست الّا ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کلّ که در قبضهٔ قدرت و تصرّف خدای خود بوده

و هستند و از برای ایشان شیئی نبوده الّا به اذن او و این نیست الّا بدای مشیت زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحد بوده و هست و ظهور و بطون صفت مشیت است و اوّل و آخر هندسه اراده و اگر در او ذکر شود اوّل اوّل او عین آخر او بوده و ظهور او عین بطون او و از استعمال این الفاظ   ای ناظر در بیان محتجب نگشته که اسم اوّل یک مرتبه در ذات غیب استعمال می‌شود و یک دفعه در ذکر اوّل ذکر می‌گردد و یک دفعه در خلق اوّل ذکر می‌گردد و یک دفعه در اوّل نار ذکر می‌گردد و اوّلی که در صقع مشیّت ذکر می‌گردد خلق اوّلی است که در صقع ازل ذکر می‌گردد و همچنین اوّلی که در خلق ذکر می‌گردد مثل او مثل شبح شمس است در مرآت بالنسبه به اوّل مشیت و همچنین ذکر اوّل در نار این ذکر اوّلی است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محتجب از ظهورات اسماء نگشته که هر شیئ در مقعد خود بر آنچه ذکر شود از حدّ خود تجاوز ننماید و بعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیت گرفتی و امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بدایای او که مثل بحر لانهایة متموّج بوده و هست چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهدۀ این نوع ظهور را در بحر مشیّت نموده و همچنین قبل در فرقان به

اسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که همین قدر که به رتبهٔ قضا آمد بدائی از برای او نیست یعنی اگر ایمان به رتبهٔ رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدائی در آنچه قضا شده نیست فضلاً من الله ولی اگر به عدل باشد بداء لم یزل و لایزال در حقّ هر شیئ بوده و هست و منفکّ از هیچ شیئی در هیچ شأن نمی‌گردد الّا ان یشاءالله انّه علی کلّشیئ قدیر و مراد از رتبهٔ قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب در رکن تراب در نفس خود منتهی گردد مثلاً آنچه در حیات رسول‌الله ص حکم شده و بداء ظاهر شده همان ثابت است الی حین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است الی یوم القیمة ای ظهوره الاخری فی اخریه و نهی او منهی عنه است الی ظهوره الاخری فی اخریه چنانچه شهدای او بعد از او در بحر قضایای او مستقرّ الّا در مواردی که یقین نموده‌اند به رضای او که اگر ذکری شده بعینه بدای رسول‌الله ص بوده و حال آنکه چنین امری نشده بلکه از حدود کتاب‌الله قدر خردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدایای باطنیه او با مؤمنین به او بوده و هست ولی چون کسی نمی‌شناسد او را به آنها مستنیر نگشته و اون هم در ایّام بطون خود غیر از آنچه

در ایّام ظهور حکم فرموده نمی‌فرماید این بود معنی بدای الهی عزّ و جلّ که عبد در هیچ حال بر سریر رجا مستقر نگشته اگرچه به آنچه مایمکن در امکان بوده عروج نموده باشد که نظر به بداء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر به منتهی رتبهٔ نزول منتهی گردد بر سریر خوف ننشسته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از مکمن مشیّت است نه غیر آنکه در بیان ظاهر گشته اگر در حقّ شیئی ذکر جنّت شده الی یوم القیمه در حقّ او ثابت بوده و هست و اگر در حقّ شیئی ذکر دون جنّت فرموده الی یوم القیمة در نار او به عدل او فانی بوده و هست و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجرهٔ نار مقبل شود شجرهٔ جنّت می‌گردد و اگر شجرهٔ جنّت محتجب گردد شجرهٔ نار می‌گردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهدهٔ این مطلب را نمود در هر ظهور به منتهای جدّ و جهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته الی ظهور دیگر که این اعظم‌تر است از آنچه الوف الوف خرج نموده در مقاعد مرتفعه که ذکر آنها از برای صاحبانش بماند چه بسا که این مقاعد

فانی گردد و هیچ اسمی از آن باقی نماند اگر در مورد دون حقّ گردد والّا جزای او با خداوند بوده و هست   و الله یجزی المحسنین

الباب الرّابع من الواحد الرّابع

فی انّ کلّ ذکر عبد رقّ له

ملخص این باب آنکه ارواح کلّ اشیاء راجع می‌گردد به هیکل انسانی و جنّت کلّ اشیاء در جنّت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلا مثلی در نزد مؤمنی باشد اعزّ از آن الماس به اعزازی است که به واسطهٔ آن در نزد مؤمن ظاهر می‌گردد و همچنین کلّشیئ و این هیکل راجع می‌گردد به اسم و صفت اگر فؤاد او مدلّ علی الله است در ظلّ له الاسماء الحسنی عندالله ذکر می‌گردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر می‌گردد این است علوّ معنی حدیث لیس الّا الله و اسمائه و صفاته و این هیکل حکم اسمیت و صنفیت بر او نمی‌گردد الّا آنکه در نزد هر ظهوری در ظلّ آن ظهور داخل گردد والّا مرتفع می‌شود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت و صفتیت و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریّه چنانچه امروز دیده

می‌شود که هر صفت حسنائی در احرف الفیه هست ولی صفات ناریه امروز ذکر می‌گردد و اگر امروز در بیان نفسی مؤمن باشد بالله و آیاته اگر چه بر تراب نشسته باشد او است که بر سریر عزّت نشسته و بر غیر او اگر در منتهی مقعد عزّ باشد عندالله و عند اولی‌العلم در منتهای ذلّ بوده و در نزد ظهور من یظهره‌الله هر مرد مؤمنی که مؤمن به او گردد لایق است که بر فؤاد او شمس مسمّی طالع و اسمیت در کینونیت او متذوّت گردد و هر نفس مؤمن در بیان عبد رقّ او بوده و هستند چنانچه اولوالهیاکل در قرآن عبد رقّ رسول‌الله ص بوده و هستند بُعد از برای عبد رقّی که بر مولای خود غیر آنچه لازمهٔ عبودیّت است وارد آورد حال نظر کن و محزون شو و ببین که چقدر طوق عبودیت رقیه بر گردن انداخته و باین افتخار می‌نمایند و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه روا می‌دارند که امر به جائی رسیده که در جبل ساکن گشته و کلّ به ایمان به او مؤمن و بر نفس او به اسم مؤمن او راضی نشده که اگر می‌شده این نوع واقع نمی‌گشته اینست که کلّ در بحر حجاب غرق و شموس در مرایا به ضیاء او متحرّک و از او محتجب و ماهیان دریا به آب زنده و سؤال از او نموده امروز کلّ مؤمنین به قرآن منتظر ظهور قائم آل محمّد ص و از برای ظهور او

تضرّع و ابتهال و به رؤیت او در رؤیاهای خود افتخار و او را به دست خود به سجن فرستاده و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیه سنة من یوسف یباع و یشتری ای اهل بیان پناه به محبوب خود برده که طوق عبودیّت او را بر اعناق خود داشته باشید و در حقّ او روا دانید آنچه که در حقّ خود که عبید رقّ او هستید روا ندانید نه این است که نشنیده باشید ظهور رسول‌الله ص را در قبل و احتجاب منتظرین به او بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال و به روایتی نه سال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز فایده در حقّ شماها نکرده که اگر کرده بود در این ظهور این نوع نمی‌شد از محبوب خود حیا نموده دیگر در ظهور من یظهره‌الله این نوع نکرده و اگر بر خود قرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی‌پسندید از اولوالسلطنه گرفته تا اولوالزرع بیرون رود انشاءالله بر او حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شموس در مرایا شمس را نمی‌شناسند الّا به شبح او در خود این است که او را می‌بینند یکی مثل خود و حال آنکه کلّ به او قائم است و از اثر وجود او است خلق سموات و ارض و ما بینهما چنانچه احدی از دون حروف بیان گفته و انّ من جوده الدنیا و ذرّتها و انّ من علومه علم اللوح و القلم و من من تبعیض است

بلکه هر شیئی که اطلاق شیئیت بر او شود رشحه‌ای است از طمطام وجود او و قطره‌ای است از قمقام منّ او قدر او را در حین ظهور دانسته نه که در لیل و نهار در اماکن عزّ خود از برای او گریه کنید چنانچه امروز می‌کنید و او در جبل باشد و حزنی بر او وارد آید و به فضل وجود او شماها کلّ از حزن مبرّی شده باشید فلتنظرن ان یا اولی الابصار ثم تنتظرون

الباب الخامس من الواحد الرّابع

فی انّ کلّ اولی الدّوائر آیات له

ملخص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است و از جهت ذکر علوّ ما ینسب الیه ذکر اماء نگشته و او است احقّ به ملک خود از کلّ شیئ اذا اراد من نفس لم یقدر احد ان یقول له لم او بم سواء کان اعلی الخلق او ادناه و علی ایّ شأن کان یحکم ما یشاء لا یسئل عما یحکم و کلّ عمّا قد حکم یسئلون ثمرهٔ این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی به ممالیک خود حلال نمی‌گردد بر ایشان اقتران و همین قسم در حین ظهور اگر حرام

فرماید بر نفسی آیه از آیات ملک خود را حرام می‌گردد بر او چنانچه حرام فرموده بر هرکس که ایمان به او نیاورده و اشدّ فرموده از هر عصیانی تا آنکه کسی در یوم ظهور او مبادرت به انکار ننماید و اگر مؤمن نمی‌گردد صامت گردد چه بسا که می‌شنود ذکر او را و فی‌الحین تصدیق نمی‌کند و نزدیک می‌گردد به آیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او از حین خطور بدون ایمان و بر او حلال نمی‌گردد الّا به ایمان   احتیاط کنید ای اهل بیان که ظهورالله ظاهر خواهد شد کیف یشاءالله و خطور دون حق در حقّ حق نکرده که آیات او حجّت است بر کلّ و اگر تأمّل کنید فی‌الحین تصدیق می‌کنید چه فرقی در معجزه ما بین کلّ قرآن و سورهٔ توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان به آخر که فؤاد او مدلّ علی‌الله بوده با ایمان به اوّل نمی‌گردد و همیشه تفکّر کنید در ظهور نقطهٔ بیان لعل آن روز خود را محتجب نسازید از محبوب خود و اگر تفکر در ظهور نقطهٔ قرآن می‌کردید امروز تعقّل امرالله را می‌نمودید این حکم نشده الّا آنکه منتهای جدّ و جهد خود را کنید نه اینکه جهد کنید در کلّ دین و از محقّق دین محتجب گردید چنانچه در کور قرآن کلّ را به منتهای دقّت و اجتهاد مشاهده نموده و به زعم اجتهاد و احتیاط خود فتوی

بر محقّق دین داده که دین به قول او ثابت می‌گردد جائی که مجتهدین قرآن به این درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم قتل به اشدّ از هر شیئ که هیچ شیئ به مثل آن نهی نشده که هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون می‌رود و معذّب می‌گردد مادامی که خداوند خواهد و بر او حرام می‌شود آنچه بر او حلال بوده در بیان حتّی نفس او بر او و خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوای قبل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگرچه در بین خود مخالفت در شئونات علمیه ظاهر گردد که بر احدی نبوده و نیست بلکه بر خدا است فصل و حکم شماها را ای خلق منکوس چه حدّ است که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال آنکه نمی‌شناسید که از برکت آن نفس است که اسم اسلام بر خود گذاشته‌اید تصوّر کنید آنچه بر اهل بیت از قبل وارد شد به اسم اسلام کردند و حال آنکه بر مذوّت اسلام کردند که اسلامی نیست الّا به ایمان به او و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدیّنین به بیان حکم قبل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست هیچ اثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده

من قتل نفساً فکانمّا قتل النّاس جمیعا این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی‌الله شده باشد و نفس‌الله خوانده شده باشد با وجود آنکه این‌قدر اهتمام در کتاب‌الله شده باز از برای اشخاصی که خود را منسوب به قرآن دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نبخشید و هیچ عذابی از برای ایشان اشدّ از این نیست که عصیان معبود خود کنند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدّس خود که نیامرزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین به بیان را چگونه است اگر کسی حکم کند یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلطانی که مصیبت اوّل و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین به بیان آنچه بر اوّل و آخر و ما بینهما واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذی‌نفسی را اذیت نکند از برای آنچه که بر حروف اوّلی واقع شده حقّ است بر خداوند برکت دهد بر آنچه به او عطا فرموده و مضاعف فرماید آنچه در حقّ او نوشته و اگر رسد ایّام او به ظهور من یظهره‌الله فرض است از برای او که نصرت فرماید محقّق دین را از او سؤال فرماید تخفیف در اعمال در آنچه بر ایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمة که او است معطی کلّشیئ حق او را و اگر عطا فرمود به او

کسی را نمی‌رسد به حکم خداوند از اون بگیرد و او است احقّ از او مثل آنکه در سائر احکام امری که من‌الله شد نمی‌تواند کسی در او رخنه نماید و محتجب نگردد از محبوب کلّ به هیچ شیئ که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر امر به جهاد فرماید به علوّ افتخار در سبیل او شهید گردد که اسم اون در دیوان مقرّبین ثبت گردد والّا خواهد رفت از این عالم و ذکری از او نخواهد بود نه این است که در ایّام محموده تعزیه‌داری کند از برای حقّ چنانچه سنّت کلّ مؤمنین به قرآن بود از اعالی و ادانی بر تعزیه‌داری رسول و اوصیای رسول خود و ذکر ماجری علی شیعتهم ولی باز در وقت ظهور همان کسی که تعزیه‌داری می‌نمود و از برای اوصیای دین او تضرع و گریه می‌نمود از اولوالحکم جالس و ظالم گشته بر او و اولوالعلم مفتی بر او و سایر در حجاب محتجبین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده لعلّ بعد مرتکب نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد و این همه تأکید در بیان شده که احدی احدی را محزون نکند لعلّ صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشباح در مرایا اگر مقبل به او باشند و الّا لا شیئ‌های محض که از اوّل عمر تا آخر به منتهای احتیاط و اجتهاد عبادت و عمل از

برای خدا می‌کنند ولی نزد ظهور ظهورالله میّت صرفند چه ثمر می‌بخشد اعمال ایشان را بلکه به قدر ذکر لا شیئ که لا شیئ است عندالله لایق نیستند و حکم نمی‌تواند کسی کند الّا من یظهره‌الله و اون شجرهٔ طیبه است که به آیات و بینات ظاهر می‌گردد از برای رضای خداوند و تجدید دین او و حکم به حقّ در مابین اهل بیان و حکم به عدل بر نفسی که داخل نشده اگر تا آن روز مانده باشد والّا کجا پسندند بر خود سلاطین بیان که آب بیاشامند و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن به خداوند و دین او باشد و از برای غیر اولی‌السّلطنه در دین بیان جائز نیست و از برای ایشان بر منسوبین به دین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و در هیچ مورد الّا عند ظهور من یظهره‌الله و دون حکم مؤمنین به او و به بیان که اذن داده شده از برای فتح بلاد که کلّ را در ظلّ ایمان به خداوند و دین او وارد ساخته و بر منسوبین به سوی بیان به قدر ذرّه حزن وارد نیاورده حتّی در فتح اراضی هم بر اهل آن این حکم را نپسندیده بلکه تا میسّر بوده به شئونات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده به اخذ آن بسا باشد داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل

بیان است نه بر ایشان الّا عند ظهور من یظهره‌الله که امرالله امر مشرقه از ساحت قدس او است آنچه به او امرالله مرتفع گردد بر کلّ هست که از قوه امکان خود به وجود کونی ظاهر سازند کلّ علی قدر ما یدبّر و یقدّر فانّ العبد لم یقدر ان یدبّر و لا یقدر الّا باذن الله انّه خیر مدبّر و مقدّر و خیر مرتفع و ممتنع لا یعزب من علمه من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما و لا یعجزه من شیئ لا فی ملکوت الامر و لا الخلق و لا ما دونهما یخلق ما یشاء بامره انّه علی کلّ شیئ قدیر

الباب السادس من الواحد الرّابع

فی انّه لا یسئل عمّا یفعل و ما دونه سیئل عن کلّشیئ

ملخص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده و نیست و غیر از برای اون هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لایسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مقترن شود به ذات او که یفعل توان ذکر نمود یا یحکم ثبت داشت بلکه مشیت اولیه را خلق

فرموده به مثل آنکه کلّشیئ را خلق فرموده به نفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کلّ را به او و او را نسبت به خود داده به علوّ او و سموّ او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کلّ امکنه در نزد او سواء است اختصاص مکّه لاجل علوّ و سموّ نسبت او است و همین قسم مشیت را مظهر لایسئل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و به مثل ذلک لا یجیر و لا یشیر و سایر امثال مثل این و او را مظهر یفعل ما یشاء و یحکم مایرید نموده زیرا که ذات او نفس مشیت او است نخواسته و نمی‌خواهد الّا ماشاءالله و ماشاءالله ظاهر نمی‌گردد الّا بما شاء المشیة چنانچه ما اراداللّه مشرق نمی‌گردد الّا بما یرید المشیته غیر آن نتوان لایق این نوع عطا گشت زیرا که به اون خلق می‌شود کلّ و اگر دو اختیار فرماید خداوند مظهر واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اثنین باطل می‌گردد نظام ملکوت سموات و ارض و مابینهما بل از اوّلی که اوّل از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت بوده و هست که هر کوری به ظهوری مشرق می‌گردد و مظهر لایسئل عما یفعل و یفعل ما یشاء می‌گردد و حروف حیّ در او دیده نمی‌شود الّا مشیت او چنانچه در حروف متکثّره از

این دیده نمی‌شود الّا مشیت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیت او تعلّق گرفته در آن حین در جنّت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر می‌گردد زیرا که علو مرایا این است که در او دیده نشود الّا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر می‌گردد نزد شمس حقیقت و اگر شمس دیده شد ما یتقلّب الشمس تقلّب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجّهی غیر توجّه به او نبوده و نیست و در ظهور فرقان محمّد رسول‌الله ص بود مشیت اوّلیه و حروف حیّ آن شمس حقیقت ذات مشیت او بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته بود خواستند و همچنین حروف متکثّره از این واحد تا امروز هر کس تقرّبی جسته به این بوده که مشیّت او مشیّت محمّد ص بوده والّا لایق ذکر نیست چنانچه هرچه در اسلام واقع شد به غیر حبّ آن عاملین به زعم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوّه به قدر ذبابه از برای ایشان نبود و همچنین در کور قبل از محمّد ص به مثل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور به اسم بابیت مشرق الی ظهور من یظهره‌الله که آنچه شود به مشیت او می‌گردد و اگر خلاف

رضای او گردد به زعم مشیت او می‌شود که اگر این نباشد به قدر شیئی قوّه از برای شیئی نیست در این ظهور و این است معنی لا حول و لا قوه الّا بالله العلیّ العظیم و اگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حقّ مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن به غایت تشابه در مشیّت او به هم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه می‌شود که بشناسند محبوب خود را و غیر حبّ او و ما یحبّ او خواهند و اگر می‌خواهی که این مطلب را به عین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع می‌گردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه در تشریع نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک موقفی از دین واقع شود اگرچه منتهی به امّت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع می‌شود به حکم آدم و چون آن زمان اون ظهور مشیت بوده بالله می‌گردد این فعل زیرا که خداوند نفی فرموده کلّ حول و قوه را الّا به خود این در صورتی است که فرار از دون حق کند و در تشریع بخواهد بفهمد و در تکوین هم مثل این و اگر بواقع بخواهد بفهمد در حینی که داخل بیان نباشد حول و قوّتی

نیست زیرا که جوهر کل را گرفته داخل بیان آورده‌اند در غیری حول و قوه نمانده که استثناء شود زیرا که حول و قوه بالله در امّت عیسی نمانده به حقّ که اگر مانده بود باید حکم به حقی در حق ایشان شود و حال آنکه نمی‌شود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد از ظهور من یظهره الله که آن روز کلّ حول و قوه بالله است که از آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر می‌گردد و از برای اهل بیان عند ظهور او نمی‌ماند حول و قوه به حقّ الّا آنکه در ظلّ او ساکن گردند و همچنین الی ما لا نهایه تصوّر کن که اگر حول و قوّه در باطل مانده به همان نسبت حقی است که بوده و امروز آنها به گمان همان نسبت می‌کنند آنچه می‌کنند والّا آنکه نیست حول و قوّه الّا بالله در هر ظهور به آنچه من قبل الله ظاهر گردد و اگر بعین فؤاد نظر کنی می‌بینی که کلّ حول و قوّه در نزد من یظهره الله است بالله عز و جل و از مدد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده نظر در امکنه و حدود مکن که مشیت آیة الله بوده و لم یزل مدلّ علی الله بوده اگر آدم اوّل از مدد این نبود امروز در ظلّ ایمان این مؤمن نمی‌شد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است به آن و همچنین اگر مدد این ظهور از من

یظهره الله نبود در حین ظهور چگونه راجع به او می‌شدند و منقطع به سوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بما لا نهایه الی ما لا نهایة لها بها منها فیها الیها که مدد کلّ این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اوّل که لا اوّل له است در امکان این است سرّ حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوة الّا بالله را مشاهده می‌نماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می‌بیند و در صراط اوسع از ما بین سموات و ارض سیر می‌کند و در هر زمان مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید را در حین ظهور می‌شناسد و در حین بطون گریه می‌کند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کلّ منقطع می‌گردد و مظهر لا یسئل عما یفعل و کلّ بامره یسئلون را در حین ظهور ساجد می‌گردد و از آن محتجب نمی‌گردد و قدر فصل بین کاف و نون از آن جدا نمی‌گردد زیرا که می‌بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است به قول او ظاهر گشته و نظر بر جوهر امر می‌نمایند نه شئون متکثّره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین مسیری جنّت وصل است که فوق آن متصوّر نیست در امکان و ظهوراتی که قبل شده کلاً را به عین شهود در این ظهور می‌بینند چنانچه اگر کسی ناظر به رسول‌الله ص بود به این نظر کلّ نبیین را در طلعت

او مشاهده می‌نمود و کلّ ظهورات بعد را آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده می‌کند چنین کسی لایق که من یظهره‌الله را درک کند و بگوید به او در حینی که متوجّه است الی الله اللهم انت الاوّل و لیس قبلک شیئ زیرا که آنچه ظهورات بوده منتهی به بیان شد و آنچه در بیان بوده منتهی می‌گردد به من یظهره‌الله دیگر قبل او کجا حقّی که ذکر شود که اگر می‌بود حکم دون ایمان نمی‌شد و انت الآخر و لیس دونک شیئ زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر می‌گردد در ظهور او است نه غیر او و انت الظّاهر و لیس فوقک شیئ زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر به او نه در غیر مؤمنین به او که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون ایمان او می‌گردد چگونه و فوقیت او و انت الباطن و لیس دونک شیئ که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شیئ باشد و حال آنکه هر ذات شیئ در نزد ظهور او لا شیئ است الّا به او چنانچه هر ذات شیئی در نزد هر ظهوری باطل می‌گردد الّا آنکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله است و انّک علی کلّشیئ قدیر زیرا که غیر او مظهر قدرتی نیست که اگر می‌بود باید حکمی از صاحب حکمی بماند و حال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر

قبل بوده اگر داخل آن شیئ نگردد لا شیئ می‌شود این است که عارف باللّه در حین ظهور شمس حقیقت به منتهی حظّ وجود خود رسیده و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او به اشدّ الم از هر ذا المی زیرا که کلّ الم در ظلّ این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون ممسّک ذات عنصری او است این نوع متألم می‌گردد و چیزی که ممسّک ذات فؤاد او است اگر محتجب از او گردد چقدر متألم از او می‌گردد و این حب‌های ظاهری که در بعضی به هم می‌رسد از شبح حبّی است که در نفس ظاهر شده چگونه فراق اون مؤثر است در مظاهر ملک ملیک وجود و حال آنکه این حبّ بالنسبه به حبّ روح ذکر نمی‌شود و همچنین حبّ روح بالنسبه به حبّ فؤاد ذکر نمی‌شود قسم به ذات مقدّس الهی که کلّ در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقّی کنند و در عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی‌توانند به قدر تسع تسع آنی از مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل نزد قبر آخر رحل فناء خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حبّ نفس وارد شوند نزد مظاهر تهلیل معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در حبّ مظاهر تسبیح معتکف گردند و اگر از

آنجا عروج نموده در ظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدیالله ساجد گردند زیرا که کلّ حبّ اگر بعد از ایمان به او باشد حبّ رضوانی می‌گردد والّا حبّ شیئ در نار ببین چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجرّد است این مجرّد و چقدر ساذج است این ساذج و چقدر کافور است این کافور که کلّ لذّات در ظلّ ملک او خلق می‌گردد و به نسبت به او منوجد زیرا که کلّ لذّت در رضای او است چنانچه عبد جام بلا را می‌نوشد در حینی که می‌داند رضای او است مثل آنکه جام شراب طهور را می‌نوشد در جنّت چگونه است اگر متلذّذ به حبّ او گردد که کلّ حبّ در نزد او لا شیئ است این است که مسیّر در این جنّت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است و در حین غروب در هجران اون الی طلوعِ آن و حزن او در فراق او الّذ است از هر لذّت متلذّذی نزد او و نزد اولوالعلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حجب و حال آنکه کلّ در بحر حجب ساکنند و هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین می‌گردد صعود نکرده چگونه به جسد ذاتی رسد و چگونه به مقاماتی که فوق آن خداوند مقدّر فرموده این است که متلذّذین به لذّت جوهریه کمتر است از کبریت احمر بل لا یوجد الّا متلذّذین به اشیائی که لذّت آن در عمر او است

اگر باشد از برای او والّا از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفسی همیشه در مایستلذّ خود باشد اثمار کلّ بیان اینکه درک کنید نقطهٔ حقیقت را در حین ظهور که در ظلّ این درک کلّ خیر را مشاهده خواهید نمود و محتجب نگردید که از کلّ خیر ممنوع خواهید گشت و اقلاً در عالم جسد ذاتی سیر نموده که اقلاً یک صباح توانید با او بود به طور لایق و الّا در جسد عرضی کلّ با او شب و روز بوده و هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محلّ است فردوس اعلی و جنّت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب هم خواهد بود در هر علوّ عرشی که خداوند از برای او مقدّر نموده باشد کلّ اهل بیان مثل ماهیانی هستند که در ماء اوامر آن به اون زنده و غیر او شیئ ندیده بل هستی خود را به او دیده ولی از او محتجب در نزد هر حکم نظر به ثمرهٔ آن نموده تا در هر ظهوری از او محتجب نگشته که این است ثمرهٔ علم و عمل اگر عبدی ناظر گردد فطوبی لمن یذکره الله فانّه اذا ذکر یذکره کلّشیئ و الله خیرالذّاکرین و او است مظهر مشیّت در این ظهور نقطهٔ بیان و در نزد ظهور من یظهره الله نفس او که بعینه همین نفس است در ظهور آخرت که به نحو اشرف ظاهر می‌گردد

و ان یذکر احداً فذلک ما قد ذکره الله لا دون ذلک لا تسلکن فی اهوائکم فانکم لا تجدّن من شیئ فانّ امرالله یظهر من خزائنه و انّه ذات خزائن امرالله من قبل و من بعد افلا تشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

فی انّ البدء من الله به و العود به الی الله

ملخص این باب آنکه مادون الله خلق او است و بدء کلّ شیئ من الله هست به امر او و عود کلّ شیئ الی الله هست به امر او نظر کن در صلوة که بدء از امر خدا شده به رسول خدا ص و عود به سوی خدا است به امر نقطه بیان و همچنین در من یظهره الله کلّ احکام بیان را جاری نموده که او غیر نقطهٔ بیان نیست که عود بر غیرالله اطلاق شود یا بدء بر غیر او بلکه در هر جا بدئی متصوّر الی‌الله و هر جا عودی متصوّر الی‌الله ولی ظهور این بدء و عود به مظهر ظهور آن زمان است که کلّ آنچه صلوة در اسلام واقع شده کلّ طائف در حول اقیموا الصلوة است که از لسان مشیّت ظاهر گشته و همچنین در عود

این همه مؤمنین اگر به امر او تغییر دهند نیست الّا من الله اگر چه نزد اولوالالباب بدء نفس عود است و عود نفس بدء ولی نه این است که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محتجب گردید چنانچه این کلمه در کتب آخرین لایحصی است ولی اخذ ثمرهٔ کسی نکرده که ثمره این است که امروز اگر کسی در نقطهٔ بیان و اوامر او نظر کند نبیند الّا نفس بدء را که نقطهٔ فرقان و اوامر او باشد و همچنین در من یظهره‌الله نبیند الّا نقطه بیان را آن وقت ثمرهٔ این علم در او ظاهر شده والّا چه ثمر که اطلاق عبایر نموده و از ثمره آن محتجب ماند و کافی است نزد اولوالالباب همین ذکر و بیان اگر تعقّل نمایند و الله یبدء کلّ شیئ ثمّ یعیده و انّ الی الله کلّ یرجعون ای الی امر من یظهره الله طوبی لمن یدرکه فانّه لهو العزیز المحبوب

الباب الثامن من الواحد الرّابع

فی انّ بآیاته یخلق کینونیّة کلّشیئ و یرزق و یمیت و یحیی

ملخص این باب آنکه کلّشیئ راجع می‌گردد به حکم نفس انسانیّت و آن خلق شد از چهار آیت و آیة خلق که فؤاد او باشد و آیة رزق که روح او باشد آیة موت که نفس او باشد و آیة حیات که جسد او باشد و کلّ در نوزده نفس ابواب جنّت ذکر شده زیرا که هر خلق و رزق و موت و حیاتی که واقع باشد و کلّ در نوزده نفس ابواب جنّت ذکر شده زیرا که هر خلق و رزق و موت و حیاتی که واقع شود به ظهور این مظاهر می‌گردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون واقع گردد باللّه به آنها می‌گردد زیرا که آنها در باللّه قبل بوده‌اند اگر چه در بعد خارج شده‌اند این است که حکم بر ثانی می‌گردد که مقترن به ذات حروف سبع نشده والّا اوّل که مقترن به ذکر رسول‌اللّه ص بوده بوده‌اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان ورق گلی دهد به مؤمنی این نیست الّا فعل حروف واحد زیرا که این نفس تکثّر او است و نکرده این را الّا از جهت اطاعت آنها و در این فعل دیده نمی‌شود الّا فعل اللّه این است که اگر در مشرق یا مغرب یکی از اهل بیان به دیگری شأنی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات را ظاهر کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او مظهر آن فعل بوده و در او دیده نمی‌شود الّا آن واحد اوّل که در او دیده

نمی‌شود الّا الله این است که غیر الله خالق شیئ نبوده و غیر الله رازق شیئ و غیر الله ممیت شیئی و غیر الله محیی شیئی و همچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار به دیگری این شئون را ظاهر کند بالله صدق می‌گردد ولی لله نمی‌گردد و الی الله راجع نمی‌گردد و من الله اطلاق نمی‌شود زیرا که در آن حین غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر نمی‌گردد الّا به دیدن دون نقطه بیان چنانچه لقاءالله محقّق نمی‌گردد الّا به نظر بر آن و کلّ آنچه در بیان متکوّن می‌گردد به این شئون اربعه به واسطهٔ آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آیه حجّ نازل نشده بود شئونی که مترتب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حجّ می‌گردد چگونه محقّق می‌شد همچنین کلّ اوامر را مشاهده کن و مبین الّا الله که غیر او خالق و رازق و ممیت و محیی نبوده و نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه محتجب ممان که اگر قدر لمحه‌ای محجوب بمانی در مظهر فعل الله مذکور نمی‌گردی چنانچه امروز اگر مظهری در قرآن مظهر رزق شود اگرچه بالله رازق است ولی چون نشناخته است او را و از ظهور آن محتجب مانده راجع الی الله نمی‌شود که لایق گردد که فعل او در ظلّ فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فنجان آب

که مؤمن به بیان دهد نزد عارف بالله احلی است از آنچه کلّ آلاء ارض را من لم یؤمن بالبیان حاضر نماید به منتهی شأن حبّ زیرا که این کأس ماء در ظلّ مظاهر فعل ذکر می‌گردد ولی آن شأن اگرچه بالله بوده ولی امروز حکم نمی‌شود بر او و خداوند فعل او را نسبت به مظاهر خود نمی‌دهد زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و به مقامات خود واصل گشتند و هنوز او نشناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظلّ فعل مظاهر حقّ سبحان الله عن ذلک تسبیحاً عظیما و اگر کسی درک یک شأن از شئون من یظهره الله را نماید بهتر است از این که درک کند کلّ شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل فعل الله ظاهر و در قبل اگر چه بالله هست ولی لایق نیست که الی‌الله نسبت داده شود الّا و آنکه نفس اون شأنی شود از شئون بیانیّه که آن وقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا که حروف حیّ آن ظهور بسا باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم به این حروف حیّ متمسّک و در مقاعد آنها نزد آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده می‌شود اگر چه آن همان است بعینه ولی حکم بعد از ظهور مرتفع می‌گردد و در

مظاهر ظاهره فعل‌الله متجلّی می‌گردد این است که حکم بر او می‌گردد فلتنتظرنّ ان یا اولی الابصار فانّا کنا منتظرین

الباب التاسع من الواحد الرابع

کلّ من یخرج من البیان من ذا ملک فلیکتبنّ ذکر اسمه و ما قد قدّرالله له من عنده الی یوم یظهرن الله نقطة البیان لیجزی کلّ نفس بما کسبت و انّه لسریع الحساب و انّه لغنی متعال

ملخص این باب آنکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من یظهره الله هر صاحب ملکی که به افتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبّت نقطه حقیقت آنچه بر او مقتدر است ظاهر سازد در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و مجرد تبیان تا یوم رجع نقطه تا آنکه جزا دهد او را به احسن جزا کدام جزا از این بالاتر است که کسی که ذکر او ذکر الله هست هر شیئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین فخر او را بس نزد او و نزد هر شیئ که او است اوّل تکثّر واحد اوّل بر ظهور قدرت

چنانچه از زمان رسول الله ص تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصا می‌شد ولی کسی که بر دین او حرفاً به حرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگرچه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیّه و هیمنهٔ ازلیّه خواهد بود و از فتح کلّ بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر خردلی از نفس مؤمنی بگیرد والله یغنی من یشاء بفضله انّه فضّال کریم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان الّا اذا انشئ فیه ممّا یتعلّق بعلم الکلام و انّ ما اخترع من المنطق و الاصول و غیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین

ملخص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند عالم به ظهورات مالانهایه در این ظهور ظاهر فرموده از اعلی علوّ دلالت بر خداوند که انّنی انا الله لا اله الّا انا باشد تا انّی اذرّ من کلّ ذرّ از لسان او جاری شده و در هر شیئ به طرق مالانهایه بیان از او ظاهر گشته چه به نهج آیات و چه به نهج مناجات و چه به نهج تفاسیر و چه به نهج علوم حکمیّه و چه به نهج اجوبهٔ فارسیّه که احدی

محتاج به احدی نباشد و اذن داده نشده تعلّم به غیر آثار اون و اذن داده شده اگر کسی در علمی انشائی کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان به او باشد جایز است تعلّم به او اگر معنون شود به کلمات نقطه والّا چگونه مدل خواهد بود بر شجرۀ حقیقت و در آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکری نباشد و نهی شده از انشاء ما لا یسمن و لا یغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقیهه و حکمیّه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشبه هذا و ما قد فصل فی الصّرف و النّحو فان قدر ما یکتفی للمتأدّبین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما دونهما من شئونهما اذ دون ذلک لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به اگرچه در این کور اکثر خلق به کلمات فارسیّه مستغنی هستند و اگر کسی بخواهد فهم بیان را به هم رساند به قدر ما یحتاج خود اخذ می‌کند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای متأدّبین و متعلّمین الی یومی که شجرۀ حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق و رجوع به کتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و اون کتابی است که منزّه و مقدّس بوده از شئون علمیّه خلق و علمیّه آنها چنانچه در این ظهور نقطه هر کس واقع شده دیده که او مبری بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما

یتفرع بر اینها است زیرا که کلّ اینها از برای فهم مراد الله هست در کلام او و کسی که مراد او مرادالله و کلام او کلام‌الله است چه احتیاج است او را به این شئون و حال آنکه خداوند قدرتی به او عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از اون معدن کلام ظاهر می‌گردد که اگر اولوالافکار ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آن را ندارند چگونه بر اتیان یا تکلّم و عرفان این است موهبت الهی در حقّ من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انّه هو القادر العلّام و به این شئون محتجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن قبل خداوند نازل فرموده که کلّ اثمار او در این آیه هست الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزّل الامر بینهن لتعلموا انّ الله علی کلّ شیئ قدیر و انّ الله قد احاط بکلّ شیئ علما ولی در وقت ثمره کلّ خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شده‌اند کل و اگر در من یظهره الله که مظهر قدرت و علم‌الله هست به آیاتی که خداوند بر او نازل می‌فرماید کسی موقن گردد به ثمره بیان رسیده والّا چه بسا اشخاص که قرآن خوانده و

از ثمره اون که اقرار به قدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قائم آل محمّد ص است محتجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه در این دیده نمی‌شود الّا قدرت‌الله و علم او در او دیده نمی‌شود الّا قدرت‌الله و علم او کلّ از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده به آنکه نظر در مظهر علم و قدرت او ننموده و علم او نیست الّا در نفس خود به نفس خود و در خلق خود به خلق خود و قدرت او نیست بر شیئی الّا در نفس خود به الوهیت خود و در خلق خود به ربوبیّت خود این است جوهر کلّ جوهر که کلّ از او محتجب به این شئون علمیّه مؤتفکه که اگر مقترن به ایمان او نگردد لاشیئ می‌گردد مفتخر و به ایمان به او که اگر علم شیئی نباشد کلّ جوهر علم در حقّ مؤمن ثابت می‌گردد محتجب این است که کلّ گویا امواتند و نظر به ثمرۀ علم و حکمت نمی‌کنند و اشرّ مردم در نزد ظهور من یظهره الله آنهایی هستند که خود را به علم معزّز گرفته‌اند و حال آنکه این قدر تعقّل نمی‌کنند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج به تعلّم این علوم و حال آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر

است چنانچه در این ظهور هرکس بوده مشاهدهٔ این مطلب نموده والله یحقّق الحقّ و هو خیر الحاکمین

الباب الحادی و العشر من الواحد الرّابع

من یتجاوز عن حدّ البیان فلا یحکم علیه حکم الایمان سواء کان عالماً او سلطاناً او مملوکاً او عبداً

ملخص این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر به کلّ خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدّر فرموده که هیچ نفسی در جنّت بیان به قدر شیئی محزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر شیئی حکم فرموده که مقتدرین بر هر شیئی آن شیئ را به علوّ کمال برسانند که از جنّت خود ممنوع نگردد مثلاً لوحی که در آن چند سطر نیکوئی نوشته شده باشد جنّت او این است که آن را به انواع تذهیب و طرز و شئونی که در مرقعات ممتنعه ممکن است که جاری نمود در حقّ او جاری سازند آن وقت مالک او او را به اعلی درجهٔ امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او

باشد و در حقّ آن مرقع ظاهر نسازد او را از جنّت خود ممنوع داشته و موآخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی و هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سواء کان اعلی الخلق او ادناه محکوم به حکم ایمان نمی‌گردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر من یظهره‌الله حکم نکرده که اون قبل از آنکه بشناساند به نفسی نفس خود را که اعلی جنّت او است به حدود بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او گوید زیرا که حدود بیان کلاً از او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفاً به حرف و آیة به آیة تجلّی بر سکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در حین ظهور نقطه بیان حین تجلّی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم‌کم به کل رسید مراقب باشید حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منفطر نگردد از عظمت که می‌بیند که کلّ اهل بیان به اسم او قائم می‌گردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطهٔ قرآن تصوّر کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی ما لانهایة و پناه برید به خدا که اوّل مخطر در حقّ او بدون خطور به حقّ نگردید و شرف اوّل ایمان را درک کنید اگرچه ببینید وحدت را ولی

حجّت‌الله بالغه است در همان حین وحدت اگر تصوّر کنید چنانچه امروز اعظم حجّت رسول‌الله ص که قرآن است می‌بینید ما لایحصی که به او مؤمن هستند و همین حجّت بعینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال کسی اقرار به اون نیّر اعظم نکرد در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حدود بیان تجاوز نکنید و این مطلب هم در قرآن محقّق بوده چنانچه آیهٔ و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون با دو دنوّ دیگر که در دو آیهٔ دیگر مسطور است نازل شده و با وجود این می‌بینید که چقدر تعدّی کرده‌اند از حدودالله و مراقب خود بوده که این آیه را در حقّ حکم من یظهره‌الله جریان نداده که ما نزل‌الله آن زمان حکم او است چنانچه ما نزل الله در زمان رسول خدا ص قرآن بود نه ما نزل الله فی الانجیل و همچنین ما نزل الله فی القرآن امروز ما نزل الله فی البیان است نه ما نزل الله فی الفرقان و از این است که کلّ به زعم خود لله می‌کنند و حال آنکه بر خدا می‌کنند آنچه می‌کنند زیرا که ذات ازل مقدّس است که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیّت اوّلیه است در حقیقت اوّلیه چنانچه نصّ قرآن بوده ان الذین یبایعونک انّما یبایعون الله و همچنین در کلّ شئون این مطلب جاری است

حکم بر او حکم بر خدا است بلکه این مطلب را اهل بیت از قبل تنزّل داده و در حقّ خود هم جاری فرموده به حقیقت ثانویه چنانچه زیارت جامعه کبیره مملوّ است از این نحو بیان من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله و من احبکم فقد احب‌الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و خدا می‌داند که امروز در فرقه شیعه چقدر این زیارت را می‌خوانند و ائمه رجوع به دنیا کرده و احدی ایشان را نمی‌شناسند و لا عن شعور شب و روز این زیارت را می‌خوانند نه این است که حجّت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حین ظهور رسول‌الله ص وعده عیسی ع در حقّ نصاری ظاهر شد که یأتی من بعدی اسمه احمد ولی تا امروز هنوز باقی مانده و به آن وعده منتظر می‌باشند و کرور کرور می‌بینی در ملّت فرنگ هستند و به همین اعتقاد مانده‌اند این به واسطهٔ این است که تعقّل در حجّت رسول‌الله ص نکرده که قرآن باشد والّا کل حین ظهور وعده عیسی را مشاهده می‌نمودند که ظاهر شده همین‌قدر که محتجب مانده در نار مخلّد گشته و به زعم خود در دین خود هنوز منتظرند ای اهل بیان ترحّم بر خود نموده که در وقت ظهور من یظهره الله این قسم نگشته و در مقام مظهر حکم اهل بیت به حقیقت ثالثه در حقّ شیعیان خود هم ذکر

فرموده زیرا که این همه بزرگی مجتهدین که می‌بینی که در دین اسلام می‌کنند به واسطهٔ قول امام علیه السلام است که فرموده در حدیث مطوّل که محلّ ثمرهٔ این است که الرادّ علیه الرادّ علینا و الرادّ علینا الرادّ علی رسول الله و الرادّ علیه الرادّ علی الله بلکه از این هم تنزّل داده‌اند مطلب را و در حقّ مؤمن هم جاری فرموده‌اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر این است من سرّ مؤمناً فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّالله و حال ببین که مردم به چهار درجه تنزّل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمی‌شود که در حقّ او آیهٔ لا تقدّموا بین یدی الله نازل گشته چگونه محتملند اگرچه بعضی در این آیه تقدم بین یدی الرسول ص را گرفته‌اند ولی خلاف مرادالله هست زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است که جهت اعلای رسول بوده باشد که در او دیده نمی‌شود الّا الله این شئون متکثّره در این باب به جهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محتجب نگردد و الله خیر الحاکمین

الباب الثانی و العشر من الواحد الرابع

فی ارتفاع کلّ بقاع کانت فوق الارض

ملخص این باب آنکه در هر ظهوری که من عندالله ظاهر می‌گردد بقاعی که قبل بوده مرتفع می‌گردد چنانچه امروز کسی در دین رسول‌الله می‌بیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه اسامی آنها را نمی‌دانند چگونه و محلّ قبور آنها برسد و همچنین بعد از ظهور آن کلّ قبوری که بر فوق ارض مرتفع است مرتفع می‌گردد از مظهر نبوّت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبوری که نسبت به انبیای قبل می‌دهند در کوفه یا در سایر امکنه باید مرتفع شود و همچنین محلّ بیت چنانچه می‌بینی که امّت موسی ع به بیت‌المقدّس می‌روند و امّت عیسی ع به مقامی که از برای ایشان عیسی مقدّر فرموده و امّت رسول‌الله صلی الله علیه و آله به کعبه در نفس طین شرف نیست بلکه جوهر این شرف امرالله هست در هر جا که ظاهر شود ظاهر می‌گردد امروز ببین حدّ مردم را که به قبور یکی از اولاد ائمه که منسوب به او است چگونه می‌روند و از مظهری که اثبات نبوّت و ولایت و دین کلّ به آیات نازله بر او می‌گردد محتجب شده

والّا در جبل ماکو ساکن نگشته و این را تعجّب مکن و تصوّر کن ظهور رسول الله ص را در قبل که امّت عیسی ع چگونه به اعمال دین خود عمل می‌کردند و رهبانها در معبدهای خود عبادت می‌کردند و آن شمس حقیقت تا هفت سال در جبلی از جبال مکّه بر ید اشخاصی که حقّ او را نمی‌شناختند محتجب و حال آنکه از حین بعثت آن حضرت حقّ از هر صاحب حقّ که از امّت عیسی ع بود منقطع گشت الّا آنکه در ظلّ او واقع شود و بعد از ظهور نقطهٔ بیان هر سنه می‌بینی که چقدر خلق به مکه می‌روند و طواف می‌کنند و حال آنکه کسی که کعبه به قول او کعبه است در این جبل وحده است و او بعینه همان رسول‌الله هست زیرا که مثل امرالله مثل شمس است اگر مالانهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کلّ به او قائم هستند این است که در هر ظهور بعدی ظهورالله اشرف است در حقّ مظهر به شأنی که ظاهر است که کلّ ظهورات قبل از برای رسول‌الله ص خلق شده و کلّ ظهورات و آن ظهور از برای قائم آل محمّد ص خلق شده و کلّ ظهورات و ظهور قائم آل محمّد ص از برای من یظهره الله خلق شده و همچنین کلّ ظهورات و این ظهور و ظهور من یظهره الله از برای ظهور بعد من یظهره الله

خلق شده و کلّ این ظهورات از برای بعد بعد من یظهره الله خلق شده و همچنین الی مالانهایه شمس حقیقت طالع و غارب می‌گردد و از برای او بدئی و نهایتی نبوده و نیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفهمد نه آنکه نظر به شئون قبل کرده و از او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام برپا شده به واسطهٔ بعثت رسول‌الله ص شده و آنچه که از دین عیسی ع مرتفع شده به واسطهٔ همین بعثت بوده و همچنین اگر در ظهور من یظهره‌الله نظر کنند می بینند که آنچه که در بیان واقع شده به ظهور ذات حروف سبع بوده و آن روز اگر نظر به مبدء امر نمایند محتجب از او نمی‌مانند به ظهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس مالانهایه خوابیده و به آن مفتخر و عاملند چنانچه امروز دیده می‌شود که کلّ این ظهورات بیانیه نزد او در ظلّ یک کلمهٔ او است که بفرماید قد ارفعناه ولی آن را رفع نمی‌فرماید تا اعظم از آن نازل فرماید و همین قسم ببین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر به ارتفاع نمی‌فرماید و الله علی کلّ شیئ قدیر

الباب الثالث و العشر من الواحد الرابع

فی ارتفاع بقاع الواحد و حکم من ملک شیئاً من بقاع فوق الارض بان لا یجوز صرفه الّا فی تلک البقاع

مخفی نباشد که هیچ نهار و لیلی نیست مگر آنکه مظاهر حقّه و دون حقّه که در کلّ عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر و باطن و کلّ ارواح انسانیه من لدن آدم تا امروز در هیاکل انسانیّه متنعّم و همین قسم هیاکل دون مؤمنه در هیاکل ناریّه معذّب ولی در هر ظهوری حکم خاص ظاهر و کلّ مأمور به اتباع و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بطون و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد مرتفعی بیند الّا مقاعد محمّد و آل محمّد ص و ابواب هدی را که در این ظهور به حروف واحد تعبیر می‌گردد که دوست می‌دارد که به نوزده مقعد مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نبیّین و صدیقین و شهداء و مؤمنین که افئدهٔ ایشان محال اسماء و امثال بوده و هست در ظلّ این مقاعد مستتر تا آن که بر مردم امر صعب نگشته که اگر کسی خواهد کلّ را احصا نماید نتواند و کلّ در همین واحد اوّل است که تکثّر آن محسوب می‌گردد عندالله و عند

اولی‌العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود از برای ارتفاع این مقاعد ممتنعه که محال نزول ملائکۀ سموات و ارض و مابینهما می‌گردد و در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردّی از برای مشیّةالله نبوده و نیست زیرا که او قاهر بوده بر کلّ ممکنات و ظاهر بوده بر کلّ موجودات طوبی از برای نفسی که مجرا از برای ظهور مشیّت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر مثقال ذهبی را مضاعف فرماید آن را به دو هزار و در حقّ او ثبت فرماید و به او عطا فرماید آنچه که او راضی شود و الله علی کلّشیئ قدیر و آنچه امروز بقاع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرّف کند الّا آنکه در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقا هست مگر تا ظهور شمس حقیقت است به نهج دیگر اذن داده شود که او است امرالله در حقّ کلّ شیئ و تا امروز که ظاهر نشده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده و هست که چه شود و بر مکلّف قبل از ظهور تکلیفی نبوده و نیست   و الله بکلّشیئ علیم

الباب الرّابع و العشر من الواحد الرّابع

فی انّ من یستجیر بتلک البقاع یأمن و یعفی عنه بما قد عفی الله عنه

ملخص این باب آنکه هر کس پناه برد به بقاع حروف واحد حقّ است بر مردم که او را پناه دهند زیرا که این اراضی در کلّ ارض مظهر یجیر و لا یجار علیه است لعلّ در یوم ظهور من یظهره الله که قیامت این ظهور است به خود حروف واحد پناه برده که از هلاک آن روز نجات یابند هلاک ایمانی نه جسدی زیرا که کلّ عمل می‌کنند از برای تقرّب به خداوند اگر آن روز پناه نبرند به وجه و ظلّ کلّشیئ هالک می‌روند و اگر بصیری باشد بر روی ارض کلّ ما علی الارض را می‌دهد که در نفی نرود و در استثناء داخل شود زیرا این ثمره خلق انسانی است که یک دفعه به کلّی باطل نگردد و نه این است که پناه به ایشان بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کلّ به قبور این حروف می‌رفتند و ذکر ایشان را شب و روز می‌کردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند به آن حجّتی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده به شئون دنیویّه کلّ محتجب شدند تا آنکه واقع شد آنچه

واقع شد امروز در اسلام کلّ به اقوال قبل ایشان عمل می‌کنند و فتوی بر نفس خود ایشان می‌دهند اگر به محض این هم بود باز بر نفس ایشان امری واقع نمی‌آمد و حال آنکه کرور کرور اموال خود را به اسم تعزیه‌داری سیّد الشهداء سلام‌الله علیه خرج می‌کنند و بر مقدم بر او کردند آنچه کردند این است حد این خلق افک که حیف لفظ افک که در حقّ ایشان گفته شود به اسم اسلام می‌کنند آنچه می‌کنند و بر مظهر اسلام که رسول‌الله ص باشد کردند آنچه کردند فلتعتبرّن ان یا اولی الابصار ثمّ فی دین الله تبصرون اسم آنچه می‌کنند لله می‌گذارند ولی بر مظاهری می‌کنند که حکم بر او حکم بر خدا است و نمی‌دانند و خارج از دین می‌گردند و به گمان خود در اعلی درجهٔ احتیاط و اجتهاد سالکند اگر قرار گذارید ای اهل بیان که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی‌پسندید لعل یوم ظهور بر حروف واحد نگردید اگر از برای آنها نمی‌گردید نظر کنید در کلّ ثواب سور قرآنیّه که از ائمهٔ خود روایت می‌کنید و ثواب دعاهایی که می‌خوانید که کلّ راجع می‌گردد در یوم قیامت که در ظلّ محمّد و آن محمّد محشور گردید که این اعظم منّتی است که حجج‌الله بر اولیای خود گذاشته که ایشان را به این نوع ثواب‌ها وعده داده و

حمد خدائی را که قیامت را برپا کرد و ایشان آمدند و در راه اثبات کلمهٔ توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها به آن ثواب‌ها قرآن و دعا می‌خوانند و تعجّب مکن و نظر کن در امّت عیسی ع که هنوز به وعدهٔ یأتی من بعدی اسمه احمد منتظرند و از برای او شب و روز متضرعند و حال آن که آمد و هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و قیامت او بر پا شد و هنوز آنها در انتظارند ترحم بر خود کرده اعمال خود را هباء منثورا نکرده و نفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشید بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ ظهوری واقع نمی‌شود مگر آنکه مظهر آن ظهور کمال نصح را به امّت خود می‌کند لعل یوم ثمره که ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتّب نشده لعل در کور بیان خود را در بین امم یوم قیامت مفتخر سازید زیرا که در یوم من یظهره‌الله آنچه از یوم آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد هم امکان آنها در آن یوم هست در بین کلّ امم مفتخر شوید به ایمان به او که اگر یکی از شماها محتجب شوید اشدّ از کلّ ملل خواهید بود نزد او و اگر بر ثمرهٔ وجود خود ظاهر گردید اعزّ از هر

نفسی خواهید بود نزد او و خود را الی قیامت بعد به آنچه از نزد او ظاهر می‌شود مفتضح نکرده که آنچه شنیده‌اید که در یوم قیامت حکمی که می‌شود کلّ مطلع می‌شوند این است مراد که کلّ جوهر خلق در آن روز مؤمنین به آن ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که می‌شود کلّ می‌خوانند و می‌بینند و عمل می‌کنند مثلاً ذکر ابی لهب در قرآن از حین نزول آیة تا امروز هرکس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افتضاح نظر کنید می‌توان احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حقّ محتجب شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود مفتضح گردید حتّی در نزد خودش که آن هم یکی از احیاء است در مقرّ نار خود این است مراد از آنکه حکم قیامت را کلّ می‌شنوند فلترتقبّن ان یا اولی الابصار ثم تتّقون

الباب الخامس و العشر من الواحد الرابع

فی انّ لا یجوز لاحد ان یمنع احدا اذا اراد ان یستجیر بتلک البقاع

ملخص این باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد به مقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او مرتفع می‌گردد تسلّط نفسی بر او و اگر آن

نفس صاحب حیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه برد او را پناه می‌دهد مثلاً اگر یکی در مشرق ارض باشد به دیگری پناه برد به اسم پناه به این مظاهر پناه داده می‌شود اجلالاً لله عزّ و جل فی ذلک الدین انّه خیر مجیر و نصیر

الباب السادس و العشر من الواحد الرابع

فی ذکر بیت الحرام

ملخص این باب آنکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لایزال نخواهد بود و در هر ظهور مشیتی هر ارضی که نسبت به خود داده او بیت او شده و محل طواف ملائکهٔ سماء و اهل ارض گشته بلکه کلّ طائف بر حول امر او هستند که ظاهر در این طین می‌گردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لا یزال متغیّر نگردد اگرچه بر اهل افئده ظاهر است که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است اگر بما لانهایة مقاعد بیت متغیر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبه به ظهور بعد و الّا بعینه همان طینی که در یوم آدم الی‌الله منسوب شده همین

است که امروز می‌شود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و آن محل استواء من یظهره‌الله است که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محل کعبه است و حدّ آن به عدد اسم‌الله است در ذرع در عرض و طول که جرز از او محسوب نمی‌گردد و اگر قدرت بود مؤمنین بالله را هر آینه امر می‌شد که از روی آب تا حدّ ارتفاع آن به الماس پر گردد و تراب آن اکسیر گردد و ماء آن عطر احمر ولی چون که این قدرت مشاهده نمی‌شود بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب به صفا خواهد بود از شئون دیگر که امروز در بین اولوالصنایع ظاهر است و در ارض فاء مسجدی هست که در وسط آن بنای مثال کعبه شده وضع این نشده الّا آن که قبل از ظهور امرالله در ارتفاع بیت در آن ارض الّا آنکه آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الهی از برای آن ارض طوبی لمن یذکر الله علیه فانا قد ذکرت الله علیه لمن قد رفعه کذلک یجزی الله المحسنین و یذکرالله من یذکره و لو کان مثل ذلک انّه هو خیر الذاکرین و امر به بیت نیست الّا آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند و در

مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من یظهره الله از محقّق بیت محتجب نگردند چنانچه همین شجره بود که در هزار و دویست و هفتاد سال قبل امر به حج فرمود و هیچ حولی نمی‌گذرد الّا آنکه هفتاد هزار نفس بر حول آن طواف می‌کنند ولی از ظهور محقّق بیت ببین چقدر گذشته و هنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و اخذ ثمره نکرده و حال آنکه بیت‌الله قلوب مؤمنین به او است که اونها مؤمنین به من یظهره الله هستند امروز مؤمنین به بیان عاملند به آنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین به او و اگر مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی‌شد همین‌قدر که نکرده بر اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب به او کنند تا آنکه حدّ خود را شناخته و در یوم ظهور او از او محتجب نگردند این است ثمرهٔ حجّ که در سبیل امر او رافع گردند لعلّ به این واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعد گردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف می‌کنند حال محقّق آن بیت در جبل ماکو است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که حین ظهور کلّ مؤمنین به قرآن جائی که حول امر او در طینی این‌قدر طواف می‌کنند

حول امر نفس او در حین ظهور او الی ما لانهایه طواف کنند ولی همان حرف شین که پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم می‌کند و نفوسی که اموال‌های خود را صرف در راه بیت او کرده‌اند حال به قدر یک قطعه ارض که در اون ساکن باشد از او منع می‌کنند   این است حدّ خلق که همیشه لا یشعر حرکت کرده و می‌کنند و در یوم اخذ نتیجه گویا میّت می‌گردند و مشعوز به ایشان مراداللّه در اوامر او نمی‌شود   قدری به خود آمده ای اهل بیان و مستعدّ ظهور محقّق بیت گردید که او مباهات می‌فرماید به طائفین حول بیت خود در بطون خود و می‌بیند ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل می‌فرماید اگر در سبیل حجّ بعضی با بعضی خوش‌سلوکی کنند چنانچه در سفر مکه دیدم که نفسی خرج‌های کلیّه می‌نمود و از رفیق خود که هم‌منزل او بود به قدر یک فنجان آب از او مضایقه می‌نمود در کشتی به واسطهٔ آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز طول کشید چون میسّر نشد که آب بردارند به مدنی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال بر هیچ نفسی حزن وارد نیاورید که قلوب مؤمنین اقرب است به خداوند از بیت طین و تقرّب جوئید به سوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا

مستجاب می‌گردد و هر کس قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان ربّ بیت الفین به او در دنیا عطا کرده می‌شود و هر کس تواند که رود بلا آنکه در سبیل حزنی بیند و نرود در حین موت به دین کسی قبض روح می‌گردد که مؤمن به کتاب قبل باشد ولی هیچ شیئی در سبیل حجّ اهمّ از آن نیست که تکسّب اخلاق نموده که اگر با نفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند چه در سبیل مکّه امری که اقبح از هر امری بود نزد حق و هبط عمل ایشان می‌شد نزاع حجّاج بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنّت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیاء و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بیزار است از مثل این مردم که در حول او طواف کنند مراقب خود بوده که دین‌الله اوسع از هر شیئی هست و کسی که فصل منزل او با بیت بحر باشد از اون عفو شده و اگر استطاعت به هم رساند به قدر آن به نفس مؤمنی از ذوی‌القرابه خود عطا کند که معفو خواهد بود و عندالله مقبول می‌گردد حجّ او این امر نشده الّا آنکه در سبیل حزنی بر وافد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از حزن متصوّر نمی‌گردد و اسباب مثل برّ نمی‌توان جمع نمود بلکه اگر تجّار هم منع رکوب بحر را نمایند در جایی که بتوانند

اقرب است در این دین از برای سکون ایشان والّا اگر نباشد نظام عالم مختل می‌گردد و اهل بحر لابد هستند و به اعمال خود متقرّب الی‌الله و خداوند جزا می‌دهد نیکوکاران را چه در بحر باشند و چه در برّ و مضاعف فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت می‌کنند به واسطه تعب ایشان اگر در دین خدا باشند و با هم بر خیط محبّت حرکت نمایند و الله یجزی المحسنین و لایق است بر سلطانی که در ملک او حرم‌الله هست بل بر هر صاحب ملکی لایق است که در حدود بلاد خود در کلّ قطع آن از اوّل تا آخر آن عمّال گذاشته که اخبار و خطوط آن ارض را از طرفی به طرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علوّ منظّم است و اخبار چندین ماه را به لیالی و ایّام معدوده مطلع می‌گردند ولی این امر را عام فرماید که کلّ بتوانند این نوع کسب خبر کنند که من یظهره الله لابد ظاهر خواهد شد و اگر در آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب در میان کلّ متداول باشد عبادالله زودتر به شرف هدایت مشرف می‌گردند و اگر نفسی به قدر تسع تسع عشر عشر آنی زودتر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کل ما علی‌الارض را مالک شود و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این

امر شده لعل یوم ظهور آن نیّر اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظّم باشد ولی تا عام نگردد سرایت به خدام آن درگاه نمی‌کند مگر وقتی که کلّ سبیل وصول از برای آن داشته باشند والّا امروز هم چاپار هست در نزد صاحبان حکم ولی چه ثمر که مستضعفین را سبیلی بر آن نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کلّ قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع گردد و سبیل از برای کلّ باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان آن نیّر اعظم باشد سبیلی به سوی شمس هدایت داشته باشد به نظمی که در ملک ظاهر است و الله یحبّ المنظّمین

الباب السابع و العشر من الواحد الرابع

حول البیت لا یجوز بیعه و من اراد ان یرفع هذا حلّ علیه ان یأخذ و لو لم یرض صاحبه لانّ الله احقّ بملکه من عبد الذی یملکه ذات سنین

ملخص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجدالحرام حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیّت نماید

زیرا که مالک کلّ شیئ به استقلال خداوند است و او است احق به ملک خود از برای بیت نفس خود این است امراللّه اگرچه مکروه دارد نفسی که اظهار کره او رضای خدا است زیرا که بر او است که راضی گردد بر آنچه که خدا او را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار مالکیّت شیئی نزد او تواند کرد   و اللّه یحبّ المتّقین

الباب الثامن و العشر من الواحد الرابع

فی انّ لا یجوز التعارج الی ذلک البیت الّا بالغناء الّذی لا یری فی السّبیل من حزن و یؤتی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب   لمن یخدم رکن الاوّل و الثانی و الثالث و الرّابع من البیت لیقسمّن علی انفسهم و لا یحلّ لهم ان یسئلوا عن ذلک الا و ان یؤتی من یفد علیهم و یعفی عن المملوک و الذی یخدم فی الطریق و عن الصغار و عمّن یسرق فی الطّریق و عمّن لا یقدر

ملخص این باب آنکه امر به حجّ نشده الّا آنکه مرتفعین به سوی او در سبیل او متلذّذ شوند به رضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین به غناء تا

آنکه محزون نگردند در سبیل او و بر هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا اونکه بر او صعب نیاید وفود بر آن و خریدن از برای میّت نهی شده تا آنکه کلّ در حین ظهور حقّ به نفسه فائز گردند به لقای ربّ خود و در حین بطون فائز گردند به محلّ استقرار او در نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید همینقدر که وافد نگردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و نرفته بر خدا است که جزا دهد او را به احسن جزا و او را داخل جنّت فرماید با اعظم عطاء و تکلیف را از نساء برداشته تا آن که بر آنها مشقّتی در سبیل وارد نیاید و اذن داده سکّان ارض بیت خود را و مقرّبین به آن محلّ عز را که در هر حول حجّ را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست و کدام نفس است که در ارض حرم‌الله واقع شود و طواف حول بیت نکند و اذن فرموده وافدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفسی که در حول بیت بر سرائر خود ساکنند عطا شود که کلّ به امر قائم بر رکن تسبیح قائم باشند که مدلّ بر ظهور نقطهٔ بیان گردد و ایشان را امر فرموده که بر وافدین به بیت‌الله کمال عزّت را مرعی داشته و سؤال از عطیّه محبوب خود نفرموده تا آن که خود مکلّفین به تکلیف خود عمل نموده که اقرب به

عزّ و علوّ است و نوزده نفس بالسویّه موهبت خدائی را در هر سنه تصرّف نموده و به شکر محبوب خود شاکر گشته و بر حریرهای مأموره که در نسخهٔ عربی ذکر شده و سرائر مرفوعه ملوّنه که در رکن اوّل سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز و شئونات محبوبه ممتنعه که به آن عزّ وافدین و عزّ ایشان است در اسباب ماء واحد صرف نموده که در کلّ رموز غیر متناهیّه در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کلّ از برای استعداد یوم ظهور من یظهره الله هست که حین ظهور او بر حاجیان حجّی نیست الّا به سوی آن و بر حافظان بیت حفظی نیست الّا حفظ آن و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست الّا خدمت او و بر هیچ شأنی از شئون دین امری نیست الّا امر او این است مراد اگر کسی درک کند و عفو از چهار مثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر آن و بر ممالیک و خدّام و صغار و من یبتلی فی السبیل از فضل و رحمت خود تا آنکه سرمشقی باشد از برای مکلّفین در مواقع تکلیف خود که کلّ این احکام نزد منزل آن بین الکاف و النّون است لعلّ نفسی اخذ ثمر نماید در یوم ظهور منزل او و در هر زمان از برای حفّاظ بیت حقیقت نفوس مقدّسه بوده و هست که ناظر در علم باطن باطن بوده که آن در رکن رابع

ظاهر ظاهر است در رکن اوّل و از برای او است وضع بیت و حال آنکه بر او گذشت از لیل و نهار عدد هشت واحد و ارتفاع بیت از برای عزّت او است که بر اعناق کلّ از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه که در رقبه او امرالله نباشد و به همان خاضع است از برای حقیقت اوّلیّه و مظاهر حیّ او از یوم آدم گرفته تا امروز حتی آن نفسی هم که محتجب می‌ماند از طلعت حقیقت شب و روز به امر او است که ساجد است و از اوّل عمر تا آخر در رشته طاعت او است و خود نمی‌داند از اعلای خلق گرفته تا ادنای آن مثلاً اگر امّت عیسی ع سجده نکردند از برای رسول خدا ص ولی اوامری که از عیسی ع بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا ص زیرا که ظهور عیسی ع در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین قبل قبل را نظر کن و بعد بعد را مشاهده کن در هیچ شأنی از برای هیچ شیئ شیئیتی نبوده و نیست الّا آنکه به همان شیئیّت از برای نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده و هست و لم یزل خدا را به او عابد است ولی خود ملتفت نمی‌گردد که اگر بشناسد او را به کلّه از کلّ خود منقطع می‌گردد به سوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه

ایمان آورده و آنها که نشناخته چگونه در نار حجاب مانده و همچنین قبل قبل او را فرض کن و بعد بعد او را نظر کن این است عزت‌الله که کلّ به عبودیّت از برای او مفتخرند اگر قبول کند و حال آنکه قبول نمی‌کند الّا از مخلصین هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر سنه مالانهایه بر حول بیت طواف کردند و در سنه آخر واضع بیت خود به حج رفته که دید که ماشاءالله از هر فرقه به حجّ آمده ولی احدی او را نشناخته و او کلّ را شناخته که در قبضهٔ قول قبل او حرکت کرده و می‌کنند و کسی که او را می‌شناخته و با او حجّ کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند به او مباهات فرموده در ملاء اعلی به انقطاع او و اخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل در حقّ کلّ شده ولی کلّ خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کتاب شرح سورهٔ یوسف به کلّ رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه واقف شدند و حال آنکه تصوّر نمی‌کنند که همین قرآنی که حال این همه مصدّق دارد هفت سال در بحبوحهٔ عرب بود و مصدّقی غیر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ظاهر نبود ولی آن نفس چون نظر به حجبیّت

حجّت نموده موقن شده و نظر به دیگری نکرده این است که یوم قیامت خداوند سؤال می‌فرماید از هر نفسی به آنچه فهم او است نه به اتباع او نفسی را چه بسا نفسی حین استماع آیات خاضع می‌گردد و تصدیق حقّ می‌کند و متّبع اون نمی‌کند این است که کلّ به نفسه مکلّفند نه به غیره و در نزد ظهور من یظهره الله اعلم علماء با ادنای خلق یکسانند در حکم چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محتجب ماند این است که در هر ظهور بعضی به اتباع بعضی داخل نار می‌گردند و اگر هر نفسی به قدر فهم خود عمل کند اقلاً اهل فطرت متغیر نمی‌گردند و نظر به عزّ امر نکنند بلکه نظر بما یعزّ به العزّ کنند چنانچه آن نفس در حین ظهور نظر به حجیّت کرد اگرچه رفیق نداشت ولیکن عندالله بر حقّ بود ولی دیگران که نظر به رفیق خود کردند محتجب ماندند و در آن سنه از حجّ واقعی که عرفان مذوّت بیت بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حج کرده با اشخاصی که در آن حول مؤمن بوده به او بر طائفین حول بیت به عدم تصدیق به حق اون حکم غیر حقّ بر ایشان شده نه این است که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلّف نبودند ولی شنیده و چون اعتنا نکرده محتجب مانده و به زعم خود در رضای خدا

حج کرده ولی عندالله از ایمان محتجب مانده که حج شأنی است از شئون ایمان   ای اهل بیان ترحّم بر خود کرده و یک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقّت را کرده نمی‌دانی که ظهور است که اگر بدانی منتهای دقّت را می‌کنی ولی به شأنی ظاهر می‌شود که بتوانی یقین به حقیّت کرد که حجت بر تو و بر کل بالغ باشد   و الله خیر الحاکمین

الباب التاسع و العشر من الواحد الرابع

فی انّ النساء باللیل یدخلن المسجد و یحضرن السّرائر عند تسعة عشر مرّة لمن یکن فی تلک البلد من نسائهنّ

ملخص این باب آنکه بر نساء آن ارض و قرب او اذن داده شده که در لیل طواف نموده و در نزد سرائر اربعه علیها تسعة عشر نشسته و به تسبیح و تقدیس و تحمید و توحید و تکبیر خدا متلذّذ گشته و رجوع به منازل خود نموده و عطای چهار مثقال ذهب در حقّ ایشان در عمر است از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفّق شوند به وفود بر بیت و آنچه مایه‌ی تقرّب ایشان است

رضای اقران خود و حبّ ذریّات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریّهٔ خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرب جوید به سوی خداوند خود و خداوند امر فرموده والدین را که در حقّ ذریّه خود با منتهای حبّی که ممکن است در حقّ ایشان ظاهر سازند و اون را حبّ خود خوانده اعظاماً لمن یظهره الله و امر فرموده کلّ ذریّات را با ابوین و اخوین و اولوالقرابه خود بر شئون ادبیّه که دأب آن زمان است سلوک نموده که غباری بر قلوب ایشان نشسته لاجل اجلال والدین من یظهره‌الله و اولو القرابه او کلّ از برای یک نفس است که خلق می‌شوند و رزق داده می‌شوند و قبض روح می‌گردند و زنده می‌شوند و او است مقصود لم یزل و لایزال در هر ظهوری به اسمی ظاهر و در هر بطونی در اوج عزّتی محتجب که اگر غیر از این باشد کجا توان لا اله الّا الله گفت زیرا که آن آیتی است که دلالت بر آن کلمه می‌کند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر توحید خداوند عز و جل می‌کند آن کینونیت الهیّه هم دلالت بر ذات اقدس وحده وحده می‌کند و ما من اله الّا الله و انّا کلّ له طائفون

الباب الاوّل من الواحد الخامس

فی بیان المسجد

ملخص این باب آنکه اوّل ارضی که محلّ ظهور جسد من یظهره الله در او ظاهر گردد مسجدالحرام بوده و هست و همچنین در نقطه‌ی بیان سرّ حقیقت مشهود بوده و هست و هر قدر که توان ارتفاع داد امرالله را لایق بوده و هست چنانچه خواهد رسید به یومی که محلّ طین الله احمد در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد و محلّ صلوة مصلّیان گردد چنانچه الآن در مکّه ظاهر است که حدّ اوّل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف گشته بر آن و مراد از این امر اینست که ارضی که به انتساب به ظهور جسد او این نوع مرتفع گردد که آن محلّ احرام محرمین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد بود اراضی اجساد ذاتیه مدلّه بر تکبیر او و اراضی نفوس مدلّه بر توحید او و اراضی ارواح مدلّه بر تحمید او و اراضی افئده مدلّه بر تسبیح او که در اوّل نار محبّت مشرق و در ثانی هواء ولایت مرتفع و در ثالث ماء توحید ممتنع و در رابع تراب وجود متعالی گردد و الله یبدء کلّ شیئ ثمّ یعیده افلا تنظرون

الباب الثانی من الواحد الخامس

فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العشر

ملخص این باب آنکه لایق است بر مقتدرین در بیان که هیجده مسجد جدا جدیداً به اسم حروف حیّ من یظهره الله بنا کنند که مدلّ باشد از برای حروف حیّ اوّل و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را به جا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست گویا دیده می‌شود که به عدد اسم مستغاث در آن مساجد لنترهای مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء مشرق است و در آنجا حاضر شده مؤمنین به خدا و آیات او و نماز گذارده ولی بترسید از آن روزی که همین حروف برمی‌گردند به سوی حیات دنیا که اقلاً مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند کلّ به اسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را به افکهائی که نسبت به ایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا مرتفع می‌شد ممنوع داشته چنانچه هر کس در این ظهور

بوده وقایع آن را ثبت نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی نشده بر دانی هم راضی نشده بلکه از این هم تنزّل نموده تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد نه این است که حجّتی بر ایشان نباشد الآن هم به همین حجّت این مساجد بر پا می‌شود و به همین حجّت از قبل برپا شده که اگر و من یعمّر مساجد الله نازل نشده بود چگونه این همه مساجد بر پا می‌شد ولی این خلق نظر به جوهر دلیل نکرده و از این جهت است که محتجب می‌گردند از حقّ نظر می‌کنند می‌بینند خلق کثیر به حج می‌روند ولی نظر نمی‌کنند که این همه در ظلّ چه شجره حرکت می‌کنند و به واسطهٔ چه حجّتی راضی به این همه مشقّت در سبیل می‌شوند ولی چون مایهٔ افتخار شده لایشعر می‌کنند و حال آنکه کلّ این همه خلق اعمالشان به واسطهٔ و الله علی النّاس حجّ البیت است و همان کلمه در یوم ظهور من یظهره‌الله هست و امروز هست و در حین نزول فرقان بوده ولی چون می‌بینند در آن امر خود قرینی ندارند این است که محتجب می‌مانند از مبدء امر و بعد که از برای خود قرین به هم می‌رسانند و مایه افتخار می‌شود کلّ می‌کنند و اگر همان نفس که امروز می‌کند در آن یوم بود نمی‌شنید امر خدا را چگونه عمل کند

چنانچه امروز می‌بینی که همان حجّت هست و همین قسم محتجب مانده‌اند محتجبون در نهرهایی که از بحر حجبیّت کتاب‌الله منشعب شده سیر می‌کنند و از نفس بحر محتجبند این است که حکم ظلال بر خلق می‌شود و حکم شعاع بر مؤمنین از روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقتران به ذکری اذ لایری فیه الّا الله ذلک ربّ العالمین

الباب الثالث من الواحد الخامس

فی بیان عرفان السنین و الشّهور

ملخص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده کلّ سنین را به امر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سنینی را عدد کلّ شیئ و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده تا آنکه کلّ از نقطه تحویل حمل تا منتهی‌الیه سیر او که به حوت منتهی می‌گردد در نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند و شهر اوّل را بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و هر یومی را بهار حکمی قرار داده که متلذّذین در این جنّت به اعلی

مایمکن در امکان متلذّذ گردند و در سه شهر اوّل که اشهر تسبیح است خلق نار افئده موجودات می‌گردد و در چهار ماه بعد از اشهر تحمید است خلق ارواح ممکنات می‌گردد که در آن رزق داده می‌شوند و در شش ماه بعد که شهور توحید است می‌میراند خداوند موجودات را نه موت جسدی بلکه موت از نفی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات می‌دهد خداوند عالم عزّ و جلّ اشخاصی را که از حبّ دون آن مرده و در حبّ او ثابت مانده‌اند و سه شهر اوّل نارالله است و چهار شهر بعد هواء ازل است و شش شهر بعد ماء توحید است که بر نفوس کلّشیئ جاری می‌گردد از هواء ازل که او ممدّ است از نارالله و در شش ماه بعد متعلّق به تراب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر مستقرّ گردد و ثمر اخذ شود و کلّ خلق هم متکثّر از این واحد در واحدند و شهر اوّل شهر نقطه است و شهور حیّ در حول او طائف و مثل او در بین شهور مثل شمس است و سایر شهور مثل مرایائی هستند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمی‌شود الّا آن شهر و آن را خداوند شهر بهاء نامیده به معنی آنکه بهاء کلّ شهور در آن شهر است و آن را مخصوص گردانیده به من یظهره‌الله و هر یومی

از آن را به یکی از حروف واحد نسبت داده و یوم اوّل که نوروز است یوم لا اله الّا الله هست مثل آن یوم مثل نقطه است در بیان که کلّ از آن خلق می‌شوند و به سوی او عود می‌نمایند و مظهر آن را در نقطهٔ بیان ذات حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش من یظهره الله قرار داده زیرا که او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات به این نحو و او است که دیده نمی‌شود در او الّا الله عزّ و جلّ و او است اوّل که به اوّل شناخته نمی‌شود و او است آخر که به آخر شناخته نمی‌شود و او است ظاهر که به ظاهر شناخته نمی‌شود و او است باطن که به باطن شناخته نمی‌شود و او است که شیئیّت کلّ از او است و شیئیّت او بالله هست به نفس او و هر نفسی که موفّق شود در یوم او و سیصد و شصت و یک مرتبه توحید کند خدا را در آن سال محفوظ می‌ماند از آنچه از سماء تقدیر نازل می‌گردد و الله علی کلّ شیئ حفیظ و ثمرهٔ این عرفان آنکه در این شهور که شأنی از شئون خلق است که کلّ مدلّ شد بر حروف واحد چگونه است دون آن از خلق حقّ که شیئ در خود شیئیّت نبیند الّا به مظاهر امر حقّ نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور همین مظاهر اگر مالک کلّ ارض باشد نه بیند در

خود الّا همین مظاهر را و در نزد آنها خاضع گردد اگرچه مثل این ظهور ظاهر شوند به قمیص قطنی هذا ما ینفع المتّقین

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسماء الله او باسم محمّد ص او علی او هما جمعا او فاطمه او الحسن ع و الحسین علیهم السلام

ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند نفوس خود را به اسمائی که مدلّ بر او است مثل عزیز و جبّار و امثالهما و بهترین اسماء اسمی است که منسوب الی‌الله شود مثل بهاءالله یا جلال‌الله یا جمال‌الله یا نورالله یا فضل‌الله یا جودالله و امثال این نوع اسماء ممتنعه و عبدالله و ذکرالله این نوع هم بابی است که الی ما لانهایة می‌توان در آن عروج نمود و اگر در بحر نبوت و ولایت و محبّت بخواهد اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکنند و جمع بین اسم محمّد و علی اعظم کلّ اسماء است و اکرم کلّ امثال و کور ترقّی نموده شیئاً فشیئاً تا ظهوری که کلّ شیئ به

اسماء الهی خوانده می‌شود که هیچ شیئی اطلاق نمی‌شود بر او اسمی الّا آنکه مشابه است با یکی از اسماء حقّ جلّ و عزّ مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابه است به اسم الله جلّ و عزّ و در این ظهور بیان از این نوع تصنّع بسیار خواهد شد حتّی آنکه اذن داده شده به کلّ که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حدّ کمال اطلاق شیئی نمی‌کنند الّا آنکه مشابه یکی از اسماء حقّ است جلّ و عزّ و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم‌کم خواهد شد تا آنکه مملوّ گردد کلّ سماء و ارض و مابینهما از اسم حقّ چه فرق می‌کند که طین مدل علی‌الله باشد یا انسان هر دو خلقند الّا آنکه آن از برای او خلق شده زیرا که روح توحید کلّ شیئ را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند روح آن ارض ساکن می‌گردد و متلذّذ و اگر دون اون نشیند مضطرب می‌گردد به شأنی که غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لایزال از خدا طلب می‌کند قیام آن را از روی خود و همچنین مثل در طین زده شد که کلّ اشیاء را توانی تعقّل نمود طوبی از برای اهل زمانی که در هیچ شیئی اسمی اطلاق نکنند الّا به اسم حقّ لایق است که بدء عوالم جنّت گفت آن زمان را و هیچ شیئی

به جنّت خود نمی‌رسد الّا آنکه به منتهای کمال در حدّ خود ظاهر شود مثلاً این بلور جنّت حجری است که مادّه این بوده و همچنین از برای این بلور به نفسه درجات است در جنّت تا وقتی که رسد به جائی که در حینی که ماء هست ذهن شعر بر او زده که یاقوت گردد آن وقت به منتهی جنّت رسیده زیرا که وقتی که حجر بود بهاء نداشت و امروز یک قیراط آن اگر به کمال یاقوتیّت رسد که در امکان او هست چقدر بهاء دارد و همچنین کلّ شیئ را تصوّر کن و کمال علوّ انسان در ایمان به خدا است در هر ظهور و به آنچه از قبل آن نازل می‌گردد نه به علم زیرا که در هر ملّت علمای از هر فن دارند و نه به غناء زیرا که همچنین ظاهر است که در هر ملّت اهل غناء در رتبهٔ خود دارند و همچنین شئون دیگر بلکه علم علم به خدا است و آن نیست مگر علم به ظهور او و در هر ظهوری و غنائی نیست الّا به فقر به سوی او و استغنای از مادون او و آن ظاهر نمی‌گردد الّا آنکه بالنسبه به مظهر ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را ننموده که این ممتنع است زیرا که انسان در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او به این مقام نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین به این حدّ

نرسیده و همچنین الی ما لانهایه تصوّر کن امر خدا را و شکر کن او را به هر تجلّی که فرموده در هر ظهوری که او است از شکر او که محبوب است نزد او والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین و ثمرۀ این امر این است که به تذکار این اسماء از مسمیّات این اسماء خارج نگشته لعلّ نفسی به انجذاب مسمای اسم خود در این ظهور لایق اسمیّت گردد که مدلّ بر من یظهره‌الله باشد نه بر غیر آن نه این است که به محض اسم محتجب گردی زیرا که در این کور قاتل سیّدالشهداء علیه‌السلام به عینه به اسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من یظهره الله شبهه‌ای نیست که کلّ به این اسماء محبوبه نامیده شده‌اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از بحر وجود حقّ خلق شده که لایق است اسم حسنی بر آن خوانده شود و الّا ظلّ افکی است در تحت‌الثری که در نفی فانی می‌گردد چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس به اسم رسول‌الله ص که اسمی در امکان از آن بالاتر نیست نامیده شده و محتجب ماندند از محبوب خود و الله علی کلّ شیئ شهید و بدان که مثل من یظهره الله مثل محک است که فصل می‌کند ما بین طلای خالص از غیر آن مثلاً اگر کسی

بهاءالله نامیده شده باشد اگر به بهاء او که اوّل من آمن به او است ایمان آورد آن وقت این اسم در حقّ او در اسماء ثبت می‌گردد والّا در نفی فانی می‌گردد کانّه لم یکن منه شیئاً مذکورا

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الّذین لا یدینون بالبیان و حکم ردّه ان دخلوا فی الدّین الّا فی البلاد التی لا یمکن الاخذ

ملخص این باب آنکه در هر ظهوری آنچه ما علی الارض است در ظلّ ظهور بعد باید واقع شود مثلاً در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کلّ ما علی الارض در ظلّ او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الّا لیاقت از برای آن دین بوده و یوم ظهور رسول‌الله ص بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال نبوده چگونه ما یتفرّع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان به او شود که آن وقت بر او حلال می‌شد آنچه را که خداوند به او عطا فرموده بود از جود خود و همچنین در ظهور من یظهره الله هر نفسی بر صاحبش

حلال نیست الّا به ایمان به او و کلّ از کلّ گرفته می‌شود الّا آنکه داخل شوند در ظلّ دین او و این است فضل خداوند در حقّ خلق مثلاً اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد به جبر و قهر داخل اسلام شده و فائز به ثمرهٔ ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در حقّ ایشان نبوده چه الی الآن در نار مانده و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمنین به حقّ آنچه ماینسب به ایشان است الّا آنکه داخل در ایمان گردند که آن وقت حلال می‌گردد بر ایشان آنچه که خداوند به ایشان عطا فرموده از جود خود و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث حزن نفسی یا ضرّ نفسی شود اظهار آن را هم خداوند اذن نفرموده مثل تجّاری که در بلاد فرنگ تجارت می‌کنند که بر ایشان است که به منتهای دقّت حساب خود را داشته باشند که ذلّی از برای ایشان واقع نگردد الّا آنکه خداوند نصرت فرماید به اقتداری که مقتدر شود بر ما علی الارض چنانچه وعده فرموده که آن وقت کلّ در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگرچه خود به نفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل می‌فرماید و ایشان را از نار نجات داده مبدّل به نور می‌فرماید والله علی کلّ شیئ قدیر نه این است که

صاحبان قدرت صبر نموده که امری از سماء نازل شود که ما علی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه در دین اسلام کلّ داخل شده از آنچه ظاهر شده به امر رسول‌الله ص در هر ظهوری هم همان قسم باید ظاهر گردد آنچه من‌الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت او که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول‌الله ص به هم رسیده به اوامر قرآنیه عمل کرده بودند امروز ما علی الارض کلّ مؤمنین به قرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از مبدء آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله ینصر من یشاء بامره والله قویّ عزیز ثمرهٔ این حکم آنکه در نزد ظهور من یظهره الله کلّ مربّی به تربیت بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین به بیان از ایمان به او خارج نگردد و اگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن بالله می‌گردد قسم به ذات مقدّس الهی که اگر کلّ در ظهور من یظهره الله بر نصرت او جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی‌ماند مگر آنکه داخل جنّت می‌گردد بل هیچ شیئ مراقب نفوس خود بوده که کلّ دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلّف جوید از امر او تخلّف جسته پناه برد به خدا از آنچه شما را از مبدء امر دور

کند و اعتصام جسته به حبل او که هر کس اعتصام ورزد به طاعت او در کلّ عوالم نجات یافته و خواهد یافت   ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم

الباب السّادس من الواحد الخامس

فی حکم اموال التی تؤخذ فی ذلک الدّین ان یکن فیه من شیئ لم یکن له عدل لن یملکه الّا نقطة البیان   و ان غربت الشمس فلیحفظنّ لمطلعها عند من یتّجر لا دونه   و انّ مادون ذلک یؤخذ اوّلاً عنه عدد الهاء من بهاء کلّها ثمّ لیأخذنّ منه الذین قد فتحوا باذن و الیهم کلّ علی قدر ما یستکفیه و انّ مازاد لیبلغنّ الی الفقراء و یصرفنّ فی البقاع و ان یؤتی کلّ نفس و لو کان الطّفل فی بطن امّه خیر من ان یصرف فی البقاع   موهبةً من الله انّه کان وهاباً منیعاً

فی بیان حکم اخذ اموال الّذین لا یدینون بالبیان و حکم ردّه ان دخلوا فی الدّین الّا فی البلاد التی لا یمکن الاخذ

ملخص این باب آنکه در هر ظهوری آنچه ما علی الارض است در ظلّ ظهور بعد باید واقع شود مثلاً در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کلّ ما علی الارض در ظلّ او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الّا لیاقت از برای آن دین بوده و یوم ظهور رسول‌الله ص بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال نبوده چگونه مایتفرّع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان به او شود که آن وقت بر او حلال می‌شد آنچه را که خداوند به او عطا فرموده بود از جود خود و همچنین در ظهور من یظهره‌الله هر نفسی بر صاحبش حلال نیست الّا به ایمان او و کلّ از کلّ گرفته می‌شود الّا آنکه داخل شوند در ظلّ دین او و این است فضل خداوند در حقّ خلق مثلاً اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد به جبر و قهر داخل اسلام شده و فائز به ثمرۀ ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در حقّ ایشان نبوده چه الی الآن در نار مانده و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمنین به حقّ آنچه ماینسب به ایشان است الّا آنکه داخل در ایمان گردند که آن وقت حلال می‌گردد بر ایشان آنچه که خداوند به ایشان عطا فرموده از جود خود و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث حزن نفسی یا ضرّ نفسی

شود اظهار آن را هم خداوند اذن نفرموده مثل تجّاری که در بلاد فرنگ تجارت می‌کنند که بر ایشان است که به منتهای دقّت حساب خود را داشته باشند که ذلّی از برای ایشان واقع نگردد الّا آنکه خداوند نصرت فرماید به اقتداری که مقتدر شود بر ما علی الارض چنانچه وعده فرموده که آن وقت کلّ در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگرچه خود به نفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل می‌فرماید و ایشان را از نار نجات داده مبدّل به نور می‌فرماید و الله علی کلّشیئ قدیر نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده که امری از سماء نازل شود که ما علی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه در دین اسلام کلّ داخل شده از آنچه ظاهر شده به امر رسول‌الله ص در هر ظهوری هم همان قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت او که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول‌الله ص بهم رسیده به اوامر قرآنیه عمل کرده بودند امروز ما علی الارض کلّ مؤمنین به قرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از مبدء آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده والله ینصر من یشاء بامره و الله قویّ عزیز ثمره این حکم آنکه در نزد ظهور من یظهره الله کلّ مربّی به تربیت بیان

شده باشند تا احدی از مؤمنین به بیان از ایمان به او خارج نگردد و اگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن بالله می‌گردد قسم به ذات مقدّس الهی که اگر کلّ در ظهور من یظهره الله بر نصرت او جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی‌ماند مگر آنکه داخل جنّت می‌گردد بل هیچ شیئ مراقب نفوس خود بوده که کلّ دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلّف جوید از امر او تخلّف جسته پناه برده به خدا از آنچه شما را از مبدء امر دور کند و اعتصام جسته به حبل او که هر کس اعتصام ورزد به طاعت او در کلّ عوالم نجات یافته و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم

الباب السّادس من الواحد الخامس

فی حکم اموال التی تؤخذ فی ذلک الدّین ان یکن فیه من شیئ لم یکن له عدل لن یملکه الّا نقطة البیان و ان غربت الشمس فلیحفظنّ لمطلعها

عند من يتّجر لادونه و انّ مادون ذلک يؤخذ اوّلاً عنه عدد الهاء من بهاء کلّها ثمّ ليأخذنّ منه الذين قد فتحوا باذن و اليهم کلّ علی قدر مايستکفيه و انّ مازاد ليبلغنّ الی الفقراء و يصرّفنّ فی البقاع و ان يؤتی کلّ نفس ولو کان الطّفل فی بطن امّه خير من ان يصرف فی البقاع موهبةً من الله انّه کان وهاباً منيعاً

ملخص اين باب آنکه هرگاه خداوند عالم منّت گذاشت بر مؤمنين به فتح بلادی که اختيار اسلام نکرده آنچه ما لم يکن له عدل است حقّ نقطه بوده و هست مادامی که شمس حقيقت به او راجع می‌گردد و اگر غروب فرمود نزد مؤمنين از مؤمنين بيان سپرده تا يوم ظهور حقّ که رد نمايند به سوی من يظهره‌الله آنچه در نزد ايشان است و بر احدی حلال نيست تصرّف در او مثل آنکه مال حجّت خدا را علماء به غير اذن او گرفته و تصرّف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قيراطی تصرّف نموده‌اند جزای آن نار است از برای ايشان کلّشيئ لله هست و اقرب به خداوند از نقطهٔ مشيّت کی است و آنچه قبل از حقّ حجّت خداوند بر ذمّه کسی تعلّق گرفته حلال نيست بر او قدر قيراطی و اگر داده به کسی مجزی نيست اگرچه به اعلم اهل آن زمان بوده و تفريط

نموده در حقّ حجّت خداوند که بلا اذن او به دیگری داده و معطی و آخذ هر دو در نارند چه آنکه صاحب او حیّ و احقّ است بر آن چیزی که خداوند در قرآن موهبةً به او عطا فرموده از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که به غنا مستغنی گردد ولی هرکس خواسته که خود را از نار نجات دهد خود داده والّا حجّت خداوند غنی بوده و هست و کلّ از بحر جود او هستند که خلق شده‌اند چگونه و ما یتفرّع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت است سؤال کرده می‌شود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجّت بنا کردی به اذن کی کردی و همین حرف از برای او اشدّ است از هر عذابی نزد اولوالعلم اگر روح ایمانی در او باشد والّا هزاران هزار که آیهٔ کلّ شیئ هالک الّا وجهه را بشنوند گویا نشنیده‌اند کلمه‌ای ولی نزد عارف بالله اگر کلّ ما علی الارض را دهد نزد او بهتر است از اینکه یوم قیامت سؤال کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده و غیر ما لم یکن له عدل به قدر بهاء ها از کلّ گرفته می‌شود و از قبل حروف واحد ترویج اهل بیان می‌گردد از اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد والی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا می‌فرماید هر نفسی را آنچه شأن و لایق او است از موهبت محبوب او و اگر

زیاد آمده صرف بقاع مأمور بها می‌گردد یا آنکه به کلّ اهل بیان سهمی عطا می‌شود اگرچه طفل شش ماهه باشد در بطن امّش در مشرق ارض یا مغرب آنکه این اقرب است از صرف در بقاع اگر مرتفع شده باشد والّا ارتفاع آن مقدّم است این است امر خداوند در این باب و ثمرهٔ آن اینکه در یوم ظهور من یظهره‌الله آنچه کلّ ما علی الارض شیئیّت دارند از او است که در جای خود ولی اهل بیان حقّ‌الله را شناخته که آنچه از اوّل ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دیناً و چه دنیاءً قدری حیا نموده که بر او حزنی وارد نیامده از عبید خود و حقوقی که نقطه حقیقت از برای او مقدّر فرموده از او ممنوع نداشته از کلّ ما لم یکن له عدل که مالک نمی‌گردد چنین شیئ را الّا او زیرا که او است آیهٔ لیس کمثله شیئ خداوند و هر شیئی که به این وصف در صقع خود رسد لایق او است نه دیگری از ذروه علوّ گرفته تا منتهای دنوّ ختم گردد لعلّ در وقت ظهور بر خاطر مبارکش حزنی وارد نیاید از خلقی که به جود او شده که حزن او معادل نمی‌شود با حزن کلّ شیئ زیرا که کلّ شیئ به او شیئ شده و همچنین رضای او معادل نمی‌شود با رضای کلّ شیئ زیرا که رضای کلّ شیئ به او خلق شده قسم به او که از او در

علم خداوند اعظم‌تری نبوده و نیست که یک اشاره طرف او اعظم‌تر است نزد خدوند از عمل کلّ شیئ اگر به اعلی علوّ امکان خود رسیده باشند زیرا که وجود کلّ به او است چگونه و عمل کلّ و همچنین الاقرب فالاقرب من حروف الحیّ ثمّ الاسماء و الامثال ثم النبیّین و الصّدیقین و الشهداء و المقربین کلّ علی قدر ما قد قدّر له لکلّ درجات من عند ربهم و کلّ له عابدون و اگر آیه لیس کمثله شیئ نزد مؤتمنین بیان نتوان حفظ نمود و متغیّر گردد فرض است بر ایشان که بهاء آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را از هر الفی مائه برداشته باشند تا آنکه سنّت گردد در ما بین کلّ که کلّ از کلّ به این منهج منتفع گردند و گمان نمی‌رود که جایی که حجّت خداوند این نوع عمل فرماید دیگری تجاوز نماید زیرا که در اوامر او کلّ فضل بوده و هست   و لا حول و لا قوة الّا بالله العلیّ العظیم

الباب السابع من الواحد الخامس

فی انّ الله قد اذن لمن دان بالبیان فیما یشترن من کلّ شیئ ممّن لم یدن بذلک الدّین لانّ اذا خرج من ملک هذا و دخل فی ملک هذا یطهّر اعظاماً لنسبة ذلک الدّین

ملخص این باب آنکه موهبه‌ای خداوند به اهل بیان عطا فرموده که اگر کلّ ما علی الارض را می‌دادند سبیلی به سوی او نداشته و آن این است که به قطع نسبت از دون مؤمنین به بیان و وصل نسبت به مؤمنین طاهر فرموده ما یبیع و یشتری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلاً اگر گلی بر ید یکی از نصاری باشد همینقدر که به مؤمنی دهد فی‌الفور طاهر می‌گردد و اگر رد کند مادامی که در ید او است حکم اوّل جاری می‌گردد و به مجرّد انتقال طاهر می‌گردد اگرچه سبب فصل هم به هم رسد که یک نفس دون مؤمن هدیه از برای مؤمنی فرستد از حینی که ذکر می‌کند که این از برای فلان مؤمن است طاهر می‌گردد اگرچه سنین معدوده باید بگذرد تا آن که به آن نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شیئ نیکویی هست مؤمنین به بیان تحصیل لعلّ یوم ظهور حقّ شیئ به محضر مالک وجود خلق رسد که محبوب او افتد زیرا که هرچه لطافت در ملک ظاهر شود رشحه‌ای است از

بحر لطف جود او   و انّ الله جلّ و عز لم یوصف باللطف و انّه هو اجلّ و اعظم من ان یذکر بما یقترن به دونه اذن لطفه لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کلّ الاسماء و الامثال تستدلّون

الباب الثامن من الواحد الخامس

فی انّ لکل نفس ان یقرء آیات البیان و عدم جواز نقصها عن عدد الواحد و من لم یقدر یقول الله الله ربّی و لا اشرک بالله ربّی احدا تسعة عشر مرة

ملخص این باب آنکه خلق بیان را تصوّر کن مثل نفوس مؤمنه به آن چگونه هر نفسی در حدّی واقف و به شأنی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این بحر هرچه می‌خواهی غوص نموده و لآلی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده ولکن قرائت آن را از روی روح و ریحان نموده هر قدر که فؤادت متلذّذ می‌گردد تلاوت نموده و کمتر از عدد واحد اذن داده نشده   سرّ آن این است که از مظاهر واحد تجاوز ننموده لعلّ به برکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت به هدایت ایشان مهتدی گردید و کلّ

بیان را مثل مایه فرض کن که کسی به کسی می‌دهد تجارت کند مالک آن من یظهره‌الله است که به نفوس مؤمنه به نقطهٔ بیان سپرده که به او تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نگوید به هر جزئی حکمی بمالانهایه نفوس در آن متبحّر هستند چنانچه امروز می‌بینی اگر کسی مسئلهٔ طهارت قرآن را درس گوید چگونه به آن تجارت دین و دنیا می‌کند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که می‌خواهد حساب از مردم پس بگیرد همه خود را عمیاء می‌کنند و در یوم ظهور من یظهره‌الله تصوّر کن که این جنّت را برپا نموده که آن روز اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب وجود خود را و ما یتفرع بر او را از مال خود ممنوع مکن چنانچه آن روز هم مثل امروز می‌بینی در بیان یکی می‌گوید قاضی بیان هستم یکی شیخ‌الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه به این اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشر نموده محتجب چه یوم ظهور من یظهره‌الله الی مالانهایة تلاوت بیان می‌شود ولی از منزل آن محتجب ولیکن تصوّر نمی‌کنند که در حین نزول بیان

مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمی‌کنند چون امروز می‌بینند عزیز است کلّ به اسم عزّت او مفتخرند ولی همین قرآن بود که در بیست و سه سال نازل شد و ظاهر است که در آن روز نسخه لایقی تمام نشد والّا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در رداء مبارک خود به مسجد نمی‌آورد به آن نحو که مذکور است قسم به ذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور من یظهره‌الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آن که هزار مرتبه بیان را تلاوت کند قدری تعقّل نموده ببینید که امروز آنچه در اسلام هست درجه به درجه منتهی می‌گردد تا به مبدء که کتاب‌الله هست ختم می‌شود همین قسم یوم ظهور من یظهره‌الله را تصوّر کن که مبدء دلیل بر ید او است و محتجب به شئون مؤتفکه مشو که او اجلّ از آن است زیرا که کلّ شئون دلیل متفرع می‌گردد بر کتاب‌الله و او به نفسه حجّت است زیرا که کلّ از اتیان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم منطق و نحو و صرف و فقه و اصول و امثال آن هستند که اگر مؤمن به کتاب‌الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها می‌شود پس ثمر در نفس حجّت است نه در شئون مایتفرع و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که

اطاعت کنند من یظهره‌الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نمایید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع گفته الله الله ربّی و لا اشرک بالله ربّی احداً که اگر از روی بصیرت گوئید بلا ریب در یوم قیامت مهتدی به هدای حقّ خواهید شد و ثواب کلّ بیان عطا کرده خواهد شد والله یؤتی الفضل من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

الباب التاسع من الواحد الخامس

فی انّ یذکر فی کلّشیئ اذا اراد ان یستعمله اسم من اسماء الله سرّاً و جهراً او التفاتاً

ملخص این باب آنکه از آنجایی که هیچ شیئ شیئیّت ندارد الّا بالله عزّ و جلّ و یومی از برای او مقدر شده که در منتهای کمال خود رسد که ما فی‌الامکان او بالفعل در او ظاهر گردد و آن وقت لایق می‌گردد که اسم‌الله بر او ذکر شود در حدّ او نه در فوق رتبه او و از آنجایی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کلّ شیئ را به منتهای کمال خود ظاهر گردانند اذن فرموده

ایشان را که هر شیئ را به حروف اسم او به اسماء الله جلّ و عز خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شیئی نبیند الّا طلعت ظهور مشیّت را که در او دیده نمی‌شود الّا الله مثلاً منتهی‌الیه رتبهٔ جماد سنگ است در سین او نبیند الّا سبّوح و در نون او الّا نور را و در کاف او الّا کریم را چه ذکر کند به قول یا چه خطور کند به قلب او یا آنکه التفات کند بر او به غیر آنکه به لسان گوید یا به قلب خود خطور دهد و اگر نتواند به ذکر بسم‌الله الامنع الأقدس ذکر کند که خداوند جلّ و عز از او قبول می‌فرماید آنچه را که اراده فرموده در این امر که هیچ شیئی در او دیده نشود الّا من یظهره‌الله که مبدء اسماء و صفات الهی است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت هیچ صاحب انیّتی اظهار انّیت خود نکند و در خود نبیند الّا او را که او قائم به او بوده و هست نه این است که تواند او را در خود دید بلکه مثل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می‌بیند و حال آنکه شبح او است کلّ ما یقع علیه اسم شیئ را در نزد من یظهره‌الله همین قسم تصوّر کن از عالم تجرد گرفته تا منتهی‌الیه تحدّد که آنچه در او است از شبح شمس ظهور او است قبل از ظهور او زیرا که لم یزل غیر او ظاهری نبوده و نخواهد بود و دوست

می‌دارد یومی که ظاهر گردد نبیند در علم خود الّا آنکه کلّ به منتهی‌الیه کمال خود در بیان عروج نموده و نیست ذرّه طینی در قعر بحری الّا آنکه او مالک او گشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او و کلّ مرایائی گشته‌اند از برای استعداد طلوع شمس که به مجرّد اشراق ضیاء او که آیات او است کلّ دلالت کنند بر او این است ثمرهٔ این حکم اگر نفسی تعقل نماید   والله ینوّر قلوب عباده المتّقین

الباب العاشر من الواحد الخامس

انّ الله قد قدّر الیها کل للرّجال و الدّوائر للنساء یکتبون و یکتبنّ فیهما ما یشاؤن من البیان

ملخص این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدّر فرموده و بر ایشان آنها را منّت گذارده و آن هیکل است از برای رجال که ظاهر او هاء و باطن او واو است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هرکس هرچه تواند از بحر جود او اخذ کند که آنچه در آن

هیکل نوشته شود اثر آن در نفس آن نفس ظاهر می‌گردد الحرف بالحرف و النّقطة بالنّقطة و از برای مظاهر باء دائره قمص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را پنج واحد قرار داده و هر واحدی را واحد که مدلّ باشد بر حروف لله بانّ لله ما فی السّموات و الارض و ما بینهما و الله بکلّ شیئ محیط تا آنکه بر صدور افئدۀ ایشان قمص شمس حقیقت متجلّی گردد لعلّ در یوم ظهور آن نیّر اعظم دلالت نکنند الّا بر او و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند در او از کلمات مشرقه از شمس وجود ذکر کنند که هرچه در آن ذکر کنند اثر آن در آن نفس ظاهر می‌گردد الحرف بالحرف و النقطة بالنقطة اگرچه بدء این دائره بر آن نهجی است که امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمه‌ی ها را نموده در نقطه فرد و در مایؤخذ حیّ و در الف قیوم و در باء سلطان و در جیم قدّوس ذکر نموده و از این جهت است که بسم الله الامنع القدس در این ظهور ظاهر کرده که از رتبۀ نقطه تا به جیم مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر به آنچه از آن بحر جود منتشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه می‌کند اگر مشیّت‌الله بر جریان آنها جاری شده باشد و ثمرۀ این دو حکم این است که کلّ بیان خلق عالم اکبر

است و همینقدر که در هیکل یا دائره ظاهر شد و از حدّ هاء تجاوز ننمود لعلّ در سنین خمس ظهور من یظهره‌الله به شرف ایمان به آن شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در هیاکل و دوائر نوشته شده تمجید او است و تنزیه او از آن‌چه غیر دوستان او می‌گویند و اگر کسی نزد او باشد از عطیّه جود او و ثمر آن را ظاهر نگرداند در خطوط خمس یا ستّ یا بیوت واحد چگونه در حقّ او ذکر ثمر شود و حال آنکه ثمرۀ وجود خود را باطل کرده و این از برای این است که کلّ اهل بیان از حدود خمس بیرون نروند زیرا که در هیکل خمس محیط بر واو است و در دائرۀ واو حافظ هاء است این است مراد از نزول او لعل مردم به این دو عطیّه عظمی و موهبت کبری در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اولوالهیاکل در هاء و اولوالدّوائر در واو به کلّه منقطع گردند اگر چه کور اگر ترقّی نماید خمس سنین به خمس شهر خواهد رسید بل به خمس اسبوع بل به خمس یوم بل به خمس ساعت بل به خمس دقیقه بل به خمس عاشره از تاسعه و هرقدر که توان ذکر نمود در قرب او زیراکه نبوده بین مشیّت و ما ینشئی بینونیّت عزلت بل لم یزل قد خلق الله بینهما بینونیة الصفة مثل النّار و احراقه می‌شود که نار مستحقّ گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح

مستضئی گردد و نور او منوّر نکند امکنه که در آن مستضئ گشته و همچنین تصوّر کن کلّ امثال محبوبه را از جوهر وجود گرفته تا منتهی‌الیه حدّ حدود و نظر مکن در هیچ شأن در کلّ این دوائر و هیاکل الّا هیکلاً واحداً مثل آنکه الآن آنچه در قرآن می‌بینی در او دیده نمی‌شود الّا هیکل رسول‌الله ص که اگر او نبود کینونیّت اون متذوت نمی‌گشت در ایمان به او و مظاهر او و آنچه از قبل‌الله بر او نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن به عین یقین این جوهر واحد را که ساری است در کلّ شیئ که اگر در یوم ظهور من یظهره‌الله در هیکلی غیر هیکل او دیده شود آن به نفسه محتجب از او شده ولیکن او اظهر است نزد او از خود او به او و آنچه او می‌کند قصد نمی‌کند الّا او را اگرچه در حین احتجاب بر او کند این است معنی الی الله یرجع الامر کلّه ان انتم تعلمون

الباب الحادی و العشر من الواحد الخامس

فی صلوة المولود و المیّت یکبّر خمس تکبیرات فی صلوة المولود و یقرء بعد الاوّل تسعة عشر مرّة انّا کلّ بالله مؤمنون و فی الثانی انّا کلّ بالله موقنون و بعد تکبیر الثّالث انّا کلّ بالله محیون و بعد الرّابع انّا کلّ بالله ممیتون و بعد الخامس انّا کلّ بالله راضیون و یکبّر ستّة تکبیرات فی صلوة المیّت یقرء تسعة عشر بعد الاوّل انّا کلّ لله عابدون و فی الثّانی انّا کلّ لله ساجدون و فی الثّالث انّا کلّ لله قانتون و فی الرّابع انّا کلّ لله ذاکرون و فی الخامس انّا کلّ لله شاکرون و فی السّادس انّا کلّ لله صابرون

ملخّص این باب آنکه آنچه حکم خداوند عالم به اصالت نازل فرموده موهبه‌ای است از قبل او از برای من یظهره‌الله و کلّ بالتّبع در ظلّ ظلای احکام الهیّه وارد می‌آیند و از آن جمله اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذکر چه انثی صلواتی مرتفع گردد به پنج تکبیر تا آنکه اسم‌الله بر آن ذکر شود لعلّ اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از مؤمنین به من یظهره‌الله گردد و هم در حین صعود او به مقام خود حکم فرموده به شش تکبیر در صلواة واحدی تا آنکه مدلّ باشد که بدء آن از هاء بوده و رجع آن الی الواو است لعلّ یوم قیامت به اوّل من آمن به من یظهره‌الله ایمان آورد و شئونات ملکیه او را

محتجب نگرداند زیرا که این امر به غایت بر غیر موحّدین صعب است چه بسا آن نفس معروف نباشد و کلّ خود را معروف می‌دانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجرهٔ حقیقت در ایمان به آن نفس هویت ثابت نماند الّا آنچه ظاهر است و حال آنکه کلّاً به اعمال قرآن عمل می‌کردند و حال آنکه حکم دون ایمان در حقّ آنها در صدر اسلام جاری گشت از نزد همان نفس در نقطهٔ بیان هم همین قسم تصوّر کن که هرکس داخل در باب شد به باب از روی بصیرت نجات یافت به این عمل نه به اعمال دیگر زیرا که آن نفسی است که بدء کلّ شیئ از او است بالله و عود کلّ شیئ به سوی او است بالله چه کم نفوس که از حین ظهور شجرهٔ بیان نظر به عرفان خود نموده و از آن محتجب گشته و حال آنکه عندالله کلّ مکلّف بوده به آن‌چه مکلّف شده‌اند و نزد خداوند اعلی و ادنی سواء بوده و هست و امروز که می‌بینی که کلّ مؤمنند به امیرالمؤمنین علیه‌السلام به واسطهٔ آن است که خلاف ندیده و در دون محبّت او پرورش ننموده والّا اگر همین نفوس در صدر اسلام می‌بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده می‌دیدی چنانچه در این کور خداوند منّت گذارد بر مؤمنین به عدد اسم رحمن از برای او شئون محبّت به هم رسیده و

این به واسطهٔ نفس نقطه بوده که اگر به او منتهی می‌گشت امتحان مردم معلوم می‌شد که مؤمن خالص اقلّ از کبریت احمر است امر به این صلوات از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب نگردد بعد کلّ اعتقاد نموده ولی در یوم ثمره ظاهر می‌گردد که چقدر صعب است بر من علی‌الارض که به نفسی که عقد قمیص نداشته داخل در ایمان به خداوند شوند آن‌چه که در امیرالمؤمنین شنیده‌ای خود ممتحن نگشته و تا دیده گنبد طلا و عزّ او را در نزد کلّ دیده‌ای و اگر در یوم او واقع می‌شدی و در آن ثلاثه می‌بودی آن وقت صادق بودی و حال آنکه آن روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حقّ ایشان ننموده این است مبدء اختلاف در هر ظهوری طوبی از برای نفسی که ناظر به آن‌چه حجّت بر آن حجّت می‌کرده شود که آن وقت اقرب از لمح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در جنّت می‌گردند به ابواب آنها و می‌بینند سعه صراط را که اوسع است از مابین سماء قابلیّات و ارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم نلغزیده و متمسّک به حبل کتاب گشته که هادی است کلّ متّقین را والله یبدؤ کلّ شیئ ثمّ یعیده و انّ الی الله کلّ یرجعون

الباب الثانی و العشر من الواحد الخامس

فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهم

ملخّص این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم می‌گردد این هم محکوم به حکم می‌گردد والّا آنکه متلذّذ می‌گردد یا متألّم او است به این جسد نه نفس این از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حقّ او به منتهای حفظ او که آنچه سبب کره او گردد بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش خود ناظر است بر این جسد و اگر عز این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر دون این را مشاهده کند بر او وارد می‌آید آنچه وارد می‌آید از این جهت است که امر به اعظام و احترام آن به غایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مسطور گردد که شیئی که سبب کره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه ننماید این است ثمرهٔ این امر کذلک یمنّ الله علی من یشاء من عباده انّه هو المهیمن القیّوم و اذن به خاتم عقیق داده

شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید و از نار محتجب و در ظلّ نور مستقر باشد و هرکس بر ید او باشد خاتمی است که اسم‌الله بر او منقوش باشد اگر مؤمنین به بیان است و عاملین به حدود آن حقّ است بر خداوند که او را داخل در جنّات خود فرماید و از فضل وجود خود آنقدر به آن کرامت فرماید که راضی شود و من اصدق الله حدیثا لو انتم بالله و آیاته توقنون ثمرهٔ این حکم آنکه چون عود کلّ به سوی مظاهر تکبیر می‌گردد که عنصر تراب ذکر می‌شود در آن و منتهی عروج تراب اوّل رتبه او حجر است تا آنکه به منتهی رتبه صفا که حدّ بلوریّت هست رسد که آن وقت اسم صمد در حقّ او ظاهر شود لعلّ در حین عود کلّ در چنین اجساد جوهریه ذاتیّه مستقر گردند و مدّل بر حقّ شوند به تکبیر او والله یهدی من یشاء بامره انّه عزیز المنیع

الباب الثالث و العشر من الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصیّة للاموات علی ما امر فی البیان

ملخّص این باب آنکه هیچ فضلی من الله در حقّ عباد اعظم‌تر از این نبوده که اذن داده ایشان را به عبادت خود و تعلیم ایشان فرموده تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر خود را و اذن داده که در وقت موت کتاب وصیّتی نوشته شود متضمّن بر اقرار به وحدانیّت او و عدل و این خلق و امر از برای او است و اقرار به نقطهٔ الهیّه و حروف حیّ او و اظهار حبّ و مظاهر اسماء و امثال او و استیعاذ از آنچه دوست نداشته و ندارد محبوب او و آنچه که تمنّا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند به من یظهره الله که اگر مشیّت او تعلّق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حقّ او نازل شده و حفظ آن به ورّاث او است که یداً به ید الی من یظهره‌الله رسیده بر احسن خطّ و الفت حسن زیرا که طول ظهوری تا ظهوری مبین است و حفظ مابینهما نزد کلّ اسهل از هر شیئ است ولی منتهای دقّت نموده که العیاذ بالله ظهور حقّ نشود و او محتجب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند که این امر ظاهر است که در نزد ظهور حقّ هر نفسی به شیئ مغترّ است ولی نمی‌داند که مایه اغترار او از خود آن حقّ است از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت به خود نمی‌دهد از جهت علوّ ظهور خود مثل ظهور رسول‌الله ص که

ظهور عیسی ع را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را به آن ظهور معروف کلّ نفرموده والّا شبهه نیست که اهل بیان به آنچه دین ایشان ثابت شده به کمال ماینبغی عمل کرده و می‌کنند ولی یوم اخذ نتیجهٔ محلّ کلام است مثل آنکه کلّ در حین موت لا اله الّا الله می‌گویند و می‌روند و در این ظهور ظاهر به ملک که به امر قبل او این کلمه را در حین موت می‌گوید ولی مظهر این کلمه که مدلّ علی الله هست در جبلی به غیر حقّ مسطور این است که کلّ اعمال هباء منثورا می‌گردد همین قسمت کلّ کتاب وصیّت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند به وحدانیّت خواهید داد و خواهید گفت لا اشرک بالله شیئ ولی یوم ظهور نفوس خودتان مظهر شرکی است که نفی کرده‌اید و ملتفت نیستید این است که یک دفعه دین خود را باطل می‌کنید و مشعر نمی‌گردید قدری ترحّم بر خود نموده که عملی که می‌کنید از روی بصیرت باشد لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدء این کتاب من الله هست ولی بما نطق به النقطه و رجوع آن الی الله هست ولی بما یرجع الی من یظهره‌الله چه بسا که می‌نویسید ولی به کسی که می‌نویسید نمی‌شناسید و او خود را به شما می‌شناساند به حجّتی که دین کلّ بر پا است ولی

حجاب‌های انفس خودتان مانع می‌گردد مثل آنکه امروز کلّ اهل قرآن به امر قبل او عمل می‌کنند ولی از محقّق امر محتجب مانده با وجودی که حجّت اوامر قبل را مشاهده می‌نمایند به نحو اشرف ولی ملتفت نمی‌شوند نه این است که آنهایی هم که این کلمات را می‌بینند ملتفت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان می‌کنند که اگر ظهور حق شود اقرب خلقند به سوی او ولی همین نفوس در هر ظهوری هستند که در آخر آن ظهور به اعلی درجهٔ آن دین رسیده‌اند ولی باز واقع می‌شود آنچه واقع می‌شود والله بصیر بما انتم تعملون

الباب الرابع و العشر من الواحد الخامس

فی بیان انّ المطهّرات انواع و هی النّار و الهواء ثمّ الماء و التّراب ثمّ کتاب‌الله ثمّ النقطة و آثارها ثمّ ما قد ذکرالله علیه ستّته و ستّین مرّة و ما یجفّفه الشمس و ما یتبدّل کینونیّه ثم کلّ من یدخل فی ذلک الدّین فاذاً یطهّر و کلّ

ما نسب الیه ثمّ ما نزل من ایدی غیر اهل ذلک الدّین الی ایدی اهل الدّین فان قطع النسبة عنهم و اثبات النسبة الیهم یطهره

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم از فضل و جود خود امر به مطهّریّت مظاهر معدوده فرموده که اگر نفسی کلّ ما علی الارض را فدا می‌داد سبیلی بر یکی از آنها نداشت و کلّ بامرالله من عند الشجرة از مطهرات گشته که حقّ واقع امرالله مطهّر است نه نفس شیئ بلکه شیئ عرشی است از برای آن امر که آن امر به آن شیئ ظاهر می‌گردد کسی که کلام او موجد مطهّرات است ببین که در حقّ عناصر جوهریة که مدلّ علی الله هست چه می‌گویند اگر به مذهب خود هم حکم می‌کردند سخنی بر ایشان وارد نمی‌آمد ولی خود از شدّت احتیاط از بس که آب استعمال می‌کند مرکّب می‌گردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهّر ماء است راضی نمی‌شود که حکم طهارت کند مثل اون مثل نفسی است که قتل سیّدالشّهداء ع را متحمّل می‌شود ولی سؤال از دم بعوضه می‌کند این است حدّ این خلق حیوان اگرچه اسم حیوانیّت هم لایق نیست به ایشان زیرا که حیوان ضرر به نفسی نمی‌رساند ولی اینها ظاهر است که چه می‌کنند خداوند امر فرموده به این مطهّرات تا اینکه دلیل باشد

از برای طهارت من یظهره‌الله و ادلّاء عزّ او ولی کی است که نظر به ثمره و مراد خداوند فرماید اگر کور قرآن می‌کردند امر به اینجا نمی‌رسید کور بیان هم خداوند عاقبت ایشان را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند تا بر آن امری وارد نسازند والّا شئون دین در هر ظهوری در جای خود حقّ است مثل آنکه ظهور رسول‌الله ص که شد هر کس داخل دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن به چیزی که این شئون در ظلّ آن واقع می‌شود که ایمان به او باشد این است که هر کسی شأنی را گرفته و از مبدء محتجب مانده اگر علم به مبدء از برای کسی هست و به عمل به او موفّق گشت شئون دینیّه و دنیویّه در آن ظهور از برای او هست والّا فانی می‌گردد کانّه لم یکن من قبل فی کتاب‌الله شیئاً و مظاهری که مطهّر است اوّل ایمان به بیان است که مبدّل می‌فرماید جسد او را به طهارت و ثانی نفس خود کتاب‌الله هست همین‌قدر که تلقاء آیه از آن واقع شد شیئ که عینیّت در او نباشد طاهر می‌گردد ثالث اسم‌الله هست که شصت و شش مرتبه که الله اطهر بر شیئی خوانده شود طاهر می‌گردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل آن به اهل بیان است پنجم شجرهٔ حقیقت است در یوم ظهور او و کلّ آثار او ششم عناصر اربعه

است هفتم شمس است هشتم ما یبدل کینونیته که کلّ این‌ها در وقتی است که عینیّت در آن نباشد و دمی که از دهن می‌آید به واسطه خلال یا مسواک اذن داده شده و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست می‌دارد مطهّرین را و هیچ شأن در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و پای حیوان که در بارش راه رود و داخل در حجره گردد عسر آن برداشته شه و خداوند در بیان دوست نمی‌دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست می‌دارد که کلّ با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کره نداشته باشد چگونه و دیگری و بأسی نیست بر نفس مصلّی اگر شعر حیوانی نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ می‌آورند و دسته‌های عاج و استخوان و امثال آنها کلّ اینها از برای این است که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعلّ یوم ظهور حقّ شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز خود را اعاده کنند ولی حین فتوی بر محقّق دین پروا نکنند چنانچه هرکس در کور قرآن قبل بود این معنی را مشاهده نمود کلّ آنهائی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات دقایق دین را می‌نمودند و همچنین در کور بیان هرکس بوده به

منتهای کمال این مطلب را مشاهده نموده که از برای یک مسئلهٔ جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حقّ که اصل دین به اون ثابت می‌گردد اگر ننوشته بود نفس حیوانی بود بلا موذی و حال آنکه خلاف بر حقّ نوشته به این چیزها خود را از حقّ محتجب نداشته و مغرور به این تقدّس‌ها نگشته که عندالله هباء منثورا می‌گردد الّا وقتی که مقترن شود به ایمان به حقّ گاه هست در پیش در علم اصول مخترع پانصد هزار بیت انشاء می‌کند که کلّ شئونات احتیاط دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تأمل می‌کند و اگر نفس تأمّل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمی‌کند و بر کسی که کلمه توحید که اصل دین است از بحر جود او طالع می‌گردد کسب می‌کند آنچه که قلم حیا می‌کند از ذکر آن ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند اقلاً به هرجا که عروج می‌کنید در مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر به نفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند لعل یوم ظهور حقّ کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که این است وصیّت حقّ به کلّ و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند زیرا که آن شمس حقیقت عفو و غفران او شامل است کلّ خلق را همینقدر

که شاهد نشد بر نفسی دون اظهار حبّ خود را از او لعلّ از بحر جود و فضل خود او را داخل به ایمان خود فرماید و منّت گذارد بر او به ذکر او اگرچه خود خبر نشود چنانچه در حین جزا در این قیامت نفوسی که از ایشان چیزی ظاهر نشده بود نقطهٔ حقیقت ایشان را جزا داد به آیات خود و حال آنکه یکی در بحر بود و یکی در برّ خدا دانا است که کی او خبر شود از جزای حقّ او را والله یجزی المحسنین

الباب الخامس و العشر من الواحد الخامس

فی انّ ماء الذی انتم به تخلقون قد طهّره الله فی الکتاب

ملخّص این باب آنکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود و آنچه دلالت بر او می‌کند از شموس متجلّیه در مرایا از شمس جود او به ذکر او کلّ را خداوند در ظلّ او مستظل فرموده و اذن ظهارت داده ولی دوست داشته و می‌دارد که تلطیف از آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام یسرنه در مقام عسر و ثمرهٔ آن اینکه کسی در حقّ آن نیّر اعظم و ادلّای

او دون خطور طهارت نکند که کلّ مطهّرات از بحر جود همین نطفه اوّلیه طاهر می‌گردد در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج می‌شود از ایمان لعلّ بر مظاهر حقّ در مابین آن ظهورین حزنی از این جهت وارد نیاید چقدر در قرآن تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفوسی که مدلّ علی‌الله بوده غیر حکم طهارت نموده و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایّامی که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سیّد اعلی الله درجته به منزل آمده در حین رجع صاحب منزل امر به غسل بابی که ید آن شجره طهارت به او رسیده بود نمود و حال آنکه در شریعت ایشان دو شیئ یابس در حین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که از حکم دین خود تجاوز می‌نمایند به زعم احتیاط و حال آنکه اصل می‌رود چگونه که فرع باقی ماند   ان یا عبادالله فاتّقون

الباب السادس و العشر من الواحد الخامس

فی انّ لله ما لم یکن له عدل ما دامت الشمس مشرقة یحضر بین یدی الله و ان حین ما یغرب اذن من الله لکلّ نفس ان یملکه الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا لا یحلّ علیها ینبغی ان یردّ الیه عدد الواحد لا فوق ذلک ان یتملّک و الّا لا یکلّف بهذا و ان کان من احد یخرج من یدیه من صنعه لم یکن له عدل فاذا قد عفی عنه فضلاً من الله فی حقّه ان کان غنائه من ذلک و الّا یلزمه لانّ الله قد اغناه من ملکه من محلّ آخر لا یضطرّ بهذا و ان یضطر قد عفی عنه فضلاً من الله علیه انّه فضّال کریم

ملخّص این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دوست می‌دارد که در میان اهل بیان ظاهر شود حبّ ایشان بعضی بعضی را و هرچه ایشان در مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اوّل یا آخر ترقّی یا تنزّل نمایند ردّ یکدیگر نکنند زیرا که هرکس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف هست خوب است و اگر نفسی در بیان ردّ نفسی از اهل بیان کند بر او واجب می‌گردد نود و پنج مثقال از ذهب که رد کند به سوی من یظهره‌الله نه غیر او و کسی را نمی‌رسد که از او مطالبه کند الّا به او بلکه مابین خود و خدا بر ذمّه او تعلّق می‌گیرد آن شمس حقیقت می‌خواهد عفو می‌فرماید

می‌خواهد اخذ می‌کند مراد خداوند از این حدّ این است که کسی جرئت نکند در بیان که ردّ نفسی کند به ذکر دون ایمان والّا درجات هرکس به قدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر موقفی که هست اگر از برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروع واقع شود و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعلّ یوم ظهور حقّ کسی دون ذکر محبّت در حقّ آن نیّر اعظم راضی نگردد لعلّ به این واسطه اهل بیان در یوم قیامت هلاک نشوند و به حبّ او که جوهر کلّ ایمان است نجات یابند و چون که او است آیه‌ی لیس کمثله شیئ خداوند از این جهت امر فرموده که هر شیئی که در ملک او به این حدّ رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست آنچه که لایق او است از ملک او الّا به اذن او بعد از ادای مظاهر واحد از او و از حین غروب اذن داده شده بر مؤمنین که از قبل او خود مستملک شوند و شاکر شوند محبوب خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عشر عشر ثانیه‌ای صبر در او الّا و آنکه ردّ کند به مالک او از ملک او آنچه که به مقام کمال رسیده من کلّ ما قد بلغ الی منتهی حدّه من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد

اذن له من جوده قبل ظهوره و من لم یوف بامرالله یوم ظهور الحقّ ان یمنع قلم لیس له عدل فعلیه فرض خمس و تسعین مثقالاً من ذهب لئلا یقدر ان یحجب من امرالله من احد ان ینفق فی دینه و اذن داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر می‌گردد که بر او شیئی نباشد تا آنکه کلّ در سعه رحمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید در حین ظهور رد کند به مالک او هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در امر او خواهد نمود کدام عزّ از این عظیم‌تر است که مملوکی به اطاعت مالک خود مفتخر گردد و این نیست الّا از فضل او که اذن داده بر خلق خود والّا او غنیّ مطلق بوده از ما سوای خود به نفس خود و کلّ از بحر جود او خلق شده‌اند و بر دو کفّ فضل و عدل او هستند و لله ما فی السّموات و الارض و ما بینهما و الله غنیّ منیع نه این است که آن نفسی که منع می‌کند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شأن نمی‌خواهد عمل کند الّا از برای خداوند الا و آنکه محتجب می‌گردد در نزد هر ظهوری عرفان رضای او را این است که باطل می‌گردد آنچه که به گمان خود لله می‌کند والّا حینی که باطل می‌گردد از ملک خداوند بیرون نرفته و لله است کلّ شیئ و از

این سرّ است که هرچه بر حقّ وارد می‌آید از او است و از برای او قصد می‌شود ولی چون صاحب او محتجب گشته بر او وارد می‌آید نه این است که در حین احتجاب حجّت‌الله در حقّ او بالغ نباشد که اگر حجّت در حقّ او بالغ نبود محکوم به حکم نمی‌گشت در حین ظهور رسول ص حجّةالله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان به همان حجّت دین ایشان ظاهر ولی چون محتجب مانده باطل گشته اگرچه آنها بر قلب خود خطور نمی‌دهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال آنکه امر ظاهر است این قسم می‌گردد که در نزد هر ظهور حقّ سلسله ظهور قبل به گمان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محتجب می‌مانند و خداوند منّت می‌گذارد بر هر که خواهد به هدایت خود زیرا که آن هدایت اعزّتر است نزد خداوند از هر چیز زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هرگاه او باشد و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده و نیست و از برای او در جنّت آنچه به او وعده داده شده خواهد رسید زیرا که خلق جنّت را مثل خلق کلّ شیئ فرض کن آنچه مایمکن در امکان او است خداوند در

او خلق می‌فرماید زیرا که او بوده بر هر شیئ قدیر و به کلّ شیئ محیط و ما من اله الّا الله انّا کلّ له مخلصون

الباب السابع و العشر من الواحد الخامس

فی ذکر الواجب فی کلّ شهر بان یذکر الله فی کل یوم خمس و تسعین مرّة الله ابهی فی یوم الاوّل الله اعظم فی الثانی الی ان ینتهی بالله اقدم فی یوم التاسع و العشر آخر یوم الشهر

ملخّص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابهی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله اکبر یا امثال این نوع کلمات ممتنعه لعلّ در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدّسه به شرف هدایت آن نیّر اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز به هدایت حروف حیّ مهتدی گردد نه این که این اسماء را بخواند و از ادلّاء بر آن محتجب گردد زیرا که مثل این اسماء مثل کینونیّات ادلّاء علی الله است همین قسم که این حروف دلالت می‌کند بر اینکه

خداوند اعظم‌تر از این است که وصف کرده شود همین قسم این کینونیّات دلالت می‌کند بر اینکه خداوند اعظم‌تر از این است که نعت کرده شود نه این است که حروف واحد از حدّ مثالیّت خود تجاوز نمایند زیرا که سبیلی از برای احدی به سوی ذات ازل نبوده و نیست و آنچه در امکان ممکن خلق او است و حروف واحد ادلّاء اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده نمی‌شود الّا الله وحده وحده و در مقامی که آنها دیده می‌شوند خلق‌الله اند و در مقامی که دیده نشود در ایشان الّا الله آن وقت حروف حقّند ان یا عبادالله تتّقون که در آن‌ها غلوّ ننموده اگرچه هرچه غلوّ کنند نتوانند ادراک کنند ایشان را و هرچه دنوّ کنند در حقّ ایشان در اقرار عبودیّت ایشان بوده و هست ولی علوّ ایشان به مرآتیت افئدهٔ ایشان هست که دلالت نمی‌کند الّا علی الله وحده از این جهت حروف تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را قرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی به ایشان که حین نظر محتجب می‌گردی بل همین قسم که در حروف الله‌اکبر نمی‌بینی الّا الله را در آن کینونیات هم مشاهده نمی‌شود الّا الله قل کلّ خلق لله و کلّ له عابدون

الباب الثامن و العشر من الواحد الخامس

فی البیع و الشری اذا تحقق الرضاء بینهما بایّ نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع و الشری من صغیر او کبیر و یجوز التنزیل بین من یتّجر علی ما یرضی بین المشتری و البایع و هو الی اجل علی بهاء و ان ینقص له بهاء

ملخّص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری بتحقق رضا بینهما و اذن فرموده صغیر و کبیر و حرّ و مملوک را همینقدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع و شری صحیح می‌گردد در بیان اگرچه به اشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجّار را در تنزیلی که دأب است امروز مابین ایشان و بر آنکه تناقض و تزاید به اجل در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ شاکر باشند لعل در یوم ظهور حقّ در بیع آیت شمس حقیقت و شرای مادون او به او به رضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد لعلّ بذلک ینجی یومئذ کلّ العاملون

الباب التاسع و العشر من الواحد الخامس

فی بیان انّ المثقال تسعة عشر حمّص و انّ بهاء تسعة عشر حمّص من الذهب عشرة الف دینار و بهاء تسعة عشر حمّصاً من الفضّة الف دینار و من یصغّر لم یکن علیه شیئ و من یکمل عنده علیه الحول و لم یبلغ مقدارهما علی عدد حروف الطّاء حین اخذ الهاء خمسمأة و اربعین مثقالاً فمثل ذلک فاذاً بعد ذلک من کلّ مثقال ذهب خمس مأة و من الفضة خمسین یؤتی ملک البیان ان لم یتجاوز حدوده و ماله ان یسئل الّا ان یأتی من یقدر لعلّ بذلک ینصر من یظهره‌الله و یکوننّ بذلک من الشاکرین

ملخّص این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از اینکه ملک او در نزد غیر موحّد نباشد اذن داده بر اینکه کلّ به کسی که والی ایشان است در نصرت دین ایشان هرگاه یک حول گذشت و مقدار آن از پانصد و چهل مثقال گذشت و واحدی مصغّر نشد بر ید مؤمنی که به نوزده قسمت رسیده باشد بر اینکه از هر مثقال ذهب که نوزده نخود می‌باشد پانصد دینار و از هر مثقال نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار به ملک بیان داده شود لعل در یوم ظهور من یظهره‌الله از بحر جود او مستغنی گشته و بر او حزنی وارد نیاورد اگرچه به نفی اقرب کلّ به خود او باشد و این از حقوق‌الله بوده از برای من

یظهره‌الله که در آن سرّ قاف نزد اولوالالباب مشهود است ولی از برای منتظرین ظهور خود اذن داده لعل در آن وقت حزنی بر او وارد نیاید و مضطر نگردد که از حدودالله تجاوز نماید و نفسی از او محزون گردد چه آنکه در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب‌تر نبوده از نفع نفسی به نفسی اگرچه به ادخال سروری در قلب او باشد و هیچ عملی ابعدتر نبوده به ضرّ نفسی نفسی را اگرچه به ادخال حزنی در قلب او باشد نه این است که به اسم او کنند آنچه می‌کنند و یوم ظهور او اسمش را احتیاط گذاشته و در تصدیق او تأمل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض است به اسم همان مشیّت اوّلیه که در هر ظهوری به اسم نبیّ آن ظهور ظاهر گشته می‌کنند آنچه می‌کنند ولی ظاهر است در این ظهور که کلّ ظهورات نزد او شبحی است چه واقع شد بلکه آنچه ضرّ از منسوبین به ظهور قبل او ظاهر گشت از منسوبین به ظهور قبل قبل او نگشت اگر آنها تصدیق نکرده ضرّی هم بر شیعیان او وارد نیاورده ولی از مدّعیان انتساب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کلّ عدالت او را مشاهده نمایند شبهه‌ای نیست که در اطاعت معبود خود مؤمنین به حقّ ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگرچه در این ظهور بر خیط رضاءالله حرکت کند از فتح

ما علی الارض مستغنی می‌گردد که بر مستظلّین در ملک خود منّت گذارد و از حقوق‌الله بر ایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای خداوند ما علی الارض بوده و هست که اگر کلّ در نصرت او قدم گذارند کلّ مستغنی شوند و اذن داده شده که مقدار هر مثقال ذهب نوزده نخود گردد و همچنین فضّه و بهاء هر دو به آنچه ظاهر است امروز و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را به نوزده صرف شود که بر ایدی مؤمنین بیان غیر فضّه و ذهب متقلب نگردد تا آنکه کلّ در سعه فضل حقّ شاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد اولوالافئده مخزون گشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کلّ اسرار توحید را به عین یقین مشاهده می‌کند و در حینی که هیچ اخذ نشده حدّ ها را در مقام خود در جائی که بیان قاف شده در ظلّ ما یستحق داخل آورده اگرچه از برای تجّار در این حکم در بهاء ذهب و فضّه امروز نقصی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع می‌گردد و اگر بر ذمّهٔ کسی بوده یک قران بر او است که بیست و هشت نخود دهد نه بهاء آن را و همچنین در ذهب بیست نخود دهد نه بهاء آن را الّا آنکه به همین بیع و شری شود کلّ اینها از برای این است که نفسی در سبیل حقّ محزون نگردد در یوم ظهور آن لعلّ در حین

ظهور امری واقع نشود که خلق نار گردد در نفوسی که در بیان حکم ایمان بر آن‌ها می‌شده والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین هیچ جنّتی از نفس عمل به اوامرالله اعلی‌تر نبوده نزد موحّدین و هیچ ناری اشدّ از تجاوز از حدودالله و تعدّی نفسی بر نفسی نبوده اگرچه به قدر خردلی باشد در نزد عالمین بالله و آیات او و الله یفصل یوم القیمة بین الکلّ بالحق و انّا کلّ من فضله سائلون

الباب الاول من الواحد السادس

فی نظم البیان لا یزید علی تسعة عشر جلدا یکتبن فی ثلاثة الاولی الآیات و الاربعة المناجات و الستته التفاسیر و ستّته صور العلمیّه و انّما الابواب فی کلّ ذلک من الواحد الی المستغاث و ان تکون مع کلّ نفس صحیفة لو لم یکن من اقلّ عدد الالف خیر له من الآیات لیتلونّ به کیف یشاء و انّما البیت ثلاثین حرفا و انّما الاعراب عشرة یحسب

ملخّص این باب آنکه هیچ شیئی نزد خداوند محبوب‌تر از اعتدال نیست حتّی آنکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حقّ او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهجی باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای دقت نظر در آن نظر کند به قدر ذکر شیئی اوّل آن را از آخر زیاده نبیند جایی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینکه از نوزده جلد زیاده نگردد و در کلّ با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اوّل آن زیاده نبیند نه این است که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر می‌شود بلکه اعدل از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظهٔ اعداد حروفیه شود که این قسم در حق خلق ممکن نیست به کلّ آنچه نازل شده و نه در اوّل و نه در ثانی امر نشده و اسم بیان به حقیقت اوّلیّه اطلاق بر آیات وحده می‌گردد زیرا که او است حجّت عظمی و بیّنه کبری که دلالت نمی‌کند الّا علی‌الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق به مناجات و در ثالث به تفاسیر و در رابع به کلمات علمیّه و در خامس به کلمات فارسیّه می‌گردد ولی کلّ در ظلّ آیات ذکر می‌گردد اگرچه

آن سرّ فصاحتی که در اوّل ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کلّ نتوانند درک نمود ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کلّ کینونیات مشابه با حروف واحد گشته باشد و در بحر وحدانیّت سائر باشند لعلّ یوم ظهور حقّ توانند به ضیاء شمس حقیقت مستضئی گردند و به قرب افئدهٔ خود نزد آن نیّر اعظم حاضر شوند بدون شئون دینیّه و دنیویّه که ظاهر است و در هر یک اگر از کلّ مراتب خمس ذکر شود بر منتهای اعتدال محبوب است نزد حقّ اگرچه در ثلاث اوّل ماء غیر آسن جاری است و در رباع بعد لبن لم یتغیّر طعمه و در ستّه بعد خمر توحید و در ستّه بعد ما یذکر فی الرکن التکبیر جاری ولی در هر یک کلّ ظاهر و باطن بوده و هست بلکه در هر حرف ناظر مشاهده می‌کند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرین می‌گردد نه اثنین سرّ آن اینکه در این واحد دیده نمی‌شود الّا مثال واحد بلا عدد از این جهت است که به قرب فؤاد خود نزد واحد اوّل توانند حاضر شد در اوّل ظهور قیامت نظر کن در بیان اگرچه امر شده که مجلّد شود ولی کلّ از

مبدء ظهور یک ماء بوده که در کلّ این حروف واحد همان حیوان است نه این است که خالقی غیرالله یا رازقی دون آن یا ممیتی یا محیی سوای او باشد بلکه این واحد اوّل خلق او است که دلالت می‌کند در صقع امکان به وحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود والّا آن وحدانیّت ذات لایعرف بوده و هست و مقترن به ذکری نمی‌گردد و آن داخل عدد نبوده و نیست و معروف نمی‌گردد به هندسه و ثمرهٔ این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کلّ مؤمنین به بیان به هدایت حروف واحد مهتدی گردند ولی مغرور نگشته به حبّ نقطه و حروف حیّ که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت و به هدایت آنها مهتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته والّا نظر کن چقدر نقطه قرآن و حروف حیّ آن را مدّعی دوستی و طاعتند و حال آنکه از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگشته در آن ظهور هم مثل این ظهور فرض کن و مراقب باش که به شیئ در آن روز محجوب نگردی که کلّ بیان و ارواح آن در نزد من یظهره‌الله مثل حدیقه است در کف او چنانچه امروز کلّ قرآن و ارواح آن اگر از نقطه بیان بلی در حقّ کلّ نازل شود در رحمت حقّ بوده و هستند و اگر لا جاری

گردد حکم آن ظاهر نظر کن ببین که از حدیقه هم خفیف‌تر است یا نه   این است حکم واقع عندالله اگرچه در ظلّ هر حرفی هزاران هزار نفوس مستظلند که هر یک به امری از اوامر قرآن مفتخر و معزّزند ولی کلّ به همان یک خیط قائم است که اون بر ید منزل قرآن بوده نه بر ید غیر آن تصور کن اگر رسول خداوند یک آیه نازل فرموده بود که کلّ مؤمنین به انجیل داخل در رحمتند کسی می‌توانست حکم دون رحمت در حقّ آنها کند و حال آنکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه رسد به کلّ و همینقدر هم که نفرمود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حدّ خود ماندند این است جوهر کلّ علم که به یک بلی کلّ زنده می‌گردند و به یک لای او کلّ فانی می‌گردند به حقّ نه به شئونی که تصوّر کنند به قهر یا به غلبه یا شئون دیگر که متصوّر است بلکه این حکم حکم حقّی است که فوق آن متصوّر نه که بر صرف کما هی کلّشیئ جاری می‌گردد منتهای جدّ و جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نکرده که کلّ بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم‌تر به آنچه نازل فرموده از کلّ خلق زیرا که روح کلّ در قبضه او است و در نزد کلّ نیست الّا شبحی اگر بر حقّ مستقر باشند والّا که لایق

نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق نکند حقّ را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او سبحان‌الله عن ذلک بلکه از برای او علم نبوده و علم اون است که علم به خدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و مادون آن را اطلاق علم اولوالافئده ننمایند چنانچه در زمان عیسی ع ظاهر به این اسم همینقدر که اقرار به نبوّت حضرت عیسی علی نبیّنا و علیه السّلام نکرد ثمری نبخشید در حقّ او و همچنین تصوّر کن نزد ظهور من یظهره‌الله که اگر کلّ اهل بیان در جوهر علم مثل او گردند ثمر نمی‌بخشد الّا به تصدیق به او فلتعتبرن ان یا اولوالعلم ثمّ ایّاه تتّقون و در نظم آیات ترتیب آن سوره به سوره از یک آیه گرفته تا به اسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در نزد هر نفسی یک صحیفه که اقلاً هزار بیت باشد از شئون بیان هرکس به آنچه متلذّذ است و هر سی حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب می‌گردد و مثل کلّ بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من یظهره‌الله اگر از کلّ خواهد اخذ نماید آنچه به ایشان داده قدر شیئی صبر ننمایند نه اینکه یکی به مسئله فروع آن محتجب گردد و یکی به اصول آن و یکی به شئون حکم و یکی به

شئون عزّ بلکه کلّ از او است و راجع به او می‌گردد و او را شناخته به آیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که به قدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در مابین خود و خدا تأمّل می‌کنید همان آیتی که مابین خود و خدا به آن توجّه می‌کنید مثال او است که در افئدهٔ شما است به او از او محتجب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده‌اید و مراقب بوده که اگر او نشناساند خود را به اسم خود ولی به شئون دیگر به آیات خود می‌شناساند کلّ را که بر هیچ کس به قدر شیئی حجّت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است که رسول او بر او وارد می‌گردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمی‌کند و فی‌الحین داخل نار می‌گردد و حال آنکه بیانی که به او عمل می‌کرده از نفس او بوده و کتابی که بر او نازل فرموده به آیات خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن موهبه خداوندی است در آخرت به او که اعظم‌تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او نازل فرموده از مکمن جود و غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست که به اون متدیّن به دین اسلام است ولی از مُنزل و مَنزل علیه محتجب است چه بسا بهاء قرآن آن هزار مثقال ذهب است ولی

به شیئی از مُنزل و مَنزل علیه محتجب می‌گردد که اگر بداند راضی می‌شود که کاش خلق نشده بود که از ثمره وجود خود بی‌نصیب گردد کمال دقّت را نموده که صراط ادقّ از هر شیئی است ولی به علم به آن اوسع از هر شیئی است والله یبدو کلّشیئ ثمّ یعیده قل انتم بما نزّل الله فی البیان لتقونون و علم بیان منوط است به علم نزول آن از اوّل آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اوّل نازل شده طبق احکام قرآنیّه است و بعد مقادیر بیانیّه در آن ظاهر گشته نه این است که به اوّل از آخر محتجب گردند یا به آخر ناظر شده و نظر در اوّل ننموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور در صقع خود مذکور بوده و هست ولی هرچه بدیع‌تر می‌گردد مراد الهی در آن ظاهرتر است و کلّ بیان قول نقطه حقیقت است چنانچه کلّ دین عرفان او است و علم به اوامر والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب الثانی من الواحد السادس

فی انّ حکم البئر حکم الکرّ و قد ارتفع حکم الکرّ و امر الکلّ بماء طاهر و انّ الماء طهر طاهر مطهّر فی نفسه لنفسه و یغیره بنفسه اذا لم یتغیره الثلاث و انّ حکم بعضه حکم کلّه و بالعکس

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم به وجود و فضل خود حکم ماء کأس را مثل ماء کثیر فرموده تا آنکه کلّ در سعه فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بئر بما یقع فیه عمل می‌نمودند مرتفع فرموده ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر سهل باشد و هیچ بیتی نیست که در آن حوض بنا نشود مگر آنکه ملائکه در آن عبور نمی‌کنند اگر امر از قبل‌الله شود به کره عبور می‌نمایند کلّ اهل بیان در این فضل دقّت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و سریان حکم طهارت در این ماء ظاهر نشده الّا به حکم ماء بحر توحید که همین قسم که یک قطره آن مدلّ علی‌الله هست کلّ هم مدلّ علی‌الله هست و ماء به نفسه طهر و طاهر و مطهّر بوده و هست و در حین تطهیر استیلاء ماء بر آن شیئ بهتر است از وقوع آن شیئ در آن زیرا که در آن کره ظاهر است و در اوّل مرتفع نظر نموده که کلّ تطهیر در قول‌الله بوده که

به واسطهٔ آن ماء طاهر می‌گردد و اگر در یوم ظهور حقّ حکم فرماید به طهارت شیئی مستعجب ندانسته که قول او مطهر است نه نفس شیئ اگرچه ظهور اون نمی‌شود الّا به امر او گویا دیده می‌شود که کلّ اهل بیان به طهارت حکم قبل او در ماء با منتهای اجتهاد عمل می‌نمایند ولی در یوم ظهور آن به همان شئون محتجب می‌گردند مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که در طهارت جسد خود به ماء جسدی منتهای جدّ و اجتهاد می‌کنند و در طهارت جسد ذاتی به ماء توحید محتجب می‌گردند که طاهر کنند خود را بدان که در هر فؤادی که حبّ غیرالله در آن باشد طاهر نیست عندالله و هم‌چنین هر روح و نفس و جسدی که حبّ دون حروف واحد و من یحّبهم در او باشد طاهر نیست عندالله زیرا که حکم طهارت جسد بر طهارت جسد ذاتی می‌گردد که آن به ایمان طاهر می‌گردد نه غیر آن که اگر غیر این بود امروز هیچ ملّتی از ملّت نصاری در ظاهر جسد تلطیف زیاده نمی‌نمایند و حال آنکه حکم آنها ظاهر است و همین قسم حین ظهور من یظهره‌الله طاهر نموده کلّ خود را به ایمان به او که اگر یومی هزار مرتبه در بحر داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت جسدی نمی‌شود چگونه ذاتی گردد

به این تقدّسات از حقّ محجوب نگشته چنانچه امروز محجوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار بیت در او تصنیف می‌نماید ولی در جائی که تأمّل در آن طهارت کینونیت او را مبدّل می‌کند از حکم طهارت پروا نمی‌کند بلکه فتوی می‌دهد بر آنچه قلم حیا می‌کند که بر آن جاری گردد منتهای دقّت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو را با منتهای کمال داشته باشید لعلّ در یوم ظهور حقّ توانید به ضیاء شمس مستضیئ گردید و اگر آن شمس حقیقت در آنی به آنچه متصوّر است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم شود بر کلّ حقّ است که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امروز می‌کنید از امر قبل او است و در نزد او در هر حال مبدء امر سواء است و حکم بعض از ماء حکم کلّ او است و به جاری نمودن آن بر شیئ که عینیّت بر آن باقی نمانده باشد دو مرتبه طاهر می‌کند آن را ولی در وقوع آن در ماء یک مرتبه کافی است اگر مائی باشد که نفس بر آن کرهی نداشته باشد در قلّت والّا به چنین مائی محبوب نیست تطهیر و اگر مائی شیئی دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت از نفس ماء مرتفع نمی‌گردد

الّا آنکه حکم ماء در اون نشود و از شیئی طاهر اگرچه متغیر گردد طاهر است و اگر مخلوط به تراب گردد حکم مضاف به او نمی‌شود و با ماء مضاعف تطهیر جائز نیست تا آنکه اغنیاء بر فقراء اظهار ارتفاع ننمایند والّا نزد خداوند امر اقرب از لمح بصر است ولی هیچ شیئی محبوب‌تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء را با منتهای طهارت حفظ نمایند که اگر علمی احاطه کند که این ماء کأس بر ارض غیر طاهری گذشته بر قلب مؤمن لطیف گوارا نمی‌آید و اینکه بعد از تغییر حکم به طهارت شده جهت سعه کلّ است و الّا کدام نفس است که میل کند به قرب به آن تا آنکه به تطهیر رسد و نزد خداوند محبوب نیست دقّت در طهارت را که مورث امری می‌گردد که آخر ضرر به آن نفس می‌رساند بلکه نفس مؤمن اجل‌تر است از اینکه شیئی او را متغیّر سازد بلکه اوامر طهارت کلّا از برای این که نفوس تربیت شوند بر شأن لطافت و طهارت به شأنی که هیچ نفسی از نفس خود به شیئی مکروه نگردد چگونه رسد به دیگری لعلّ در یوم ظهورالله واقع شود و کرهی از او مشاهده شود که دون رضای او دون رضای خدا است و رضای او رضای خدا است و در هر حال سزاوار است که عبد مؤمن به عواطر قوّهٔ شامّه خود را حفظ نماید

که رایحهٔ دون حبّی استشمام ننماید و همچنین در سرّ خود روایح دون مؤمنین را استشمام ننماید که از رضای محبوب خود باز ماند و ملتفت نشود قل انّما الماء یطهرکم باذن ربّکم ان یا عباد الله فاشکرون

الباب الثالث من الواحد السادس

فی انّ الله قد حکم بان یبنوا عباده فی کلّ قریة من بیت حرّ

ملخّص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کلّ از برکت حکم رسول‌الله ص به این نعمت متلطّف بوده‌اند و در حقّ مبدء حکم راضی شدند آنچه ظاهر است از این جهت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الّا آنکه در آن محلّ تلطیفی بنا کنند به نحوی که اگر یومی مؤمنی مبتلا گردد تواند به منتهای حدّ تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن به قدری که امر شده در تلطیف در اوامر دیگر نشده و نهی شده که کسی شیئی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر کمال اون داشته باشد مثلاً اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آن را به کمال آنچه در آن ممکن است

نرساند هیچ آنی بر آن شیئ نمی‌گذرد مگر آنکه ملائکه طلب نقمت می‌کنند از خداوند بر او بلکه ذرّات آن بنا هم طلب می‌کنند زیرا که هر شیئی در حدّ خود وصول الی ما ینتهی در حدّ خود را تمنّا دارد و همینقدر که کسی مقتدر شد و در حقّ اون ظاهر نکرد از او سؤال می‌شود لعلّ که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت برگذرد به ارضی مشاهده طاعت خود را از مؤمنین به خود نماید و امر شده در این دین ابوابی که مایتعلق هر مقامی است به نحوی ظاهر سازند که انسان طویل تواند بلا خفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شأنی که به آن مرتفع می‌گردد مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعلّ در یوم ظهور حقّ شیئی که سبب حزن گردد در ملک او مشاهده نشود زیرا که کلّ ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من یظهره‌الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سن ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر گردد از کلّ خلق که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الّا به ظهور بعد چنانچه در این ظهور هرکس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد سال را نگذاردند

که از حدّ باب تجاوز نماید و اگر موفّق نگشت به اظهار ثمره وجود خود خود بنفسه محتجب ماند ولکن در ظهور حقّ منتهای سرعت نموده که امرالله اسرع است از هر شیئی و در حین استماع ظهور کلّ علی ما یمکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر قدر لمحه‌ای فصل به هم رساند محو می‌گردد کلّ آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود الّا آنکه در ثمرۀ بعد ظاهر شود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان و ان طال علیه الزّمان

ملخص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ می‌فرماید کذلک در ظهور حرف هاء جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هاء قرار داده زیرا که اشراق این کلمه بر این حدود خمسه اقرب‌تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این قطع به قطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت انفس شدند همین قسم هم در اراضی امرالله

نزد اولوالعلم ظاهر است و در پنج مراتب توحید افئده اهل آن متعارج الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توحید ان لا اله الّا هو در مرایای افئده مسبّحین مشرق می‌گردد و در عین مظاهر توحید ان لا اله الّا انا در افئدهٔ مقدّسین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الّا الله در افئدهٔ موحدین و در خاء مظاهر افئده ان لا اله الّا انت در افئده مکبّرین و در میم مظاهر افئدهٔ معظمین در مرایای لا اله الّا الذی خلق کلّ شیئ بامره مستضیئ اگرچه در هر ارضی کلّ این مراتب ظاهر بلکه در هر ذرّه ولی حکم بر ظهور است و ایصال مدد از مبدء تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیّه صعود نمایند و به جنّات خمسه در اسماء خمسه و به حدود هاء در هیکل انسانی تعبیر می‌گردد که اگر کسی نظر کند در کلّ ارض خطوط ها را در این خمس ملاحظه می‌کند ولی این حکم مستقرّ است الی ظهور من یظهره‌الله آن وقت از محلّ اشراق مبدء می‌گردد زیرا که در ظهور فرقان مکّه مبدء اشراق اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع به قدر ذرّه‌ای ما لا یحبّه الله نماند که اگر قدرت مشاهده می‌شد هر آینه امر می‌شد که از مافوق ماء الی حدود مرتفعه بر آن از

الماس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شیئی محبوب محیط نگردد ولی حال که در قوّه این خلق ممتنع است الّا ان یشاءالله و ثواب یک نفس بر این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان به حقّ مستقر باشد والّا در ظلّ اخذ ظلّ کن و هرگاه ممکن بود که سور کلّ از یاقوت احمر گردد هر آینه امر الهی جاری می‌گشت که هیکل هاء در اراضی ممیّز باشد از کلّ ارض و قطعی که محلّ اشراق ظهورالله شده مرتفع گردد بر کلّ آن و این قطع مرتفع نمی‌گردد الّا آنکه قبول سجده از برای قطع من یظهره‌الله نموده والّا خلق نمی‌شد این است افتخار آن بر کلّ ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار قبول ایمان به او را نمی‌کردند خلق نمی‌شدند در هر شأن سائل از فضل او بوده که آنچه سزاوار بحر جود او است بر کلّ ممکنات اشراق فرماید که مدد کلّ از او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع می‌شود کلّ در ظلّ اقیموا الصلوة حشر می‌گردند و از او ممدّ می‌گردند و اگر کلّ ما علی الارض هم متحمّل می‌شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور بر پا نشده بود الی مالانهایه مدد می‌داد مصلّین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است علوّ امرالله و سموّ حکم او که کلّ به آن مهتدی

می‌گردند و آن کلمه در مقام خود مثل شمس در نقطهٔ زوال مستقرّ است و هیچ شیئی را خداوند خلق نفرموده اعزّ از جوهر علمی که مقترن با عمل گردد و هیچ علمی نیست الّا علم به مبدء امر و احاطهٔ شئون مایتفرع بر او الی یوم رجع کلّ به سوی او زیرا که فرق مؤمن با غیر او نفس علم است نظر کن مؤمنین به قرآن به علم آنکه اون کتاب‌الله هست مؤمن شده‌اند و مادون آنها از کلّ ما علی الارض به عدم علم دون مؤمن گشته‌اند و همین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان می‌دهد از برای او به حقّ و یکی بر او کرد آنچه کرد به غیر حقّ این نیست الّا محض علم والّا در صورت انسانی هر دو به ظاهر هستند مثل حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل مرآت همینقدر که مقابل شد حکایت می‌کند از او و مثل غیر مؤمن را مثل حجر فرض کن که هر چه شمس بر او اشراق کند امکان تعکّس در او نیست این است که آن جان فدا می‌دهد و آن بر او می‌کند آنچه می‌کند ولی اگر خدا خواهد آن سنگ را هم مرآت کند مقتدر است ولی خود به نفسه راضی شده که اگر می‌خواست بلور شود هر آینه خداوند او را خلق می‌فرمود بر صورت بلوریّت چنانچه در آن روز آنچه سبب ایمان مؤمنان گشت بعینه

همان سبب هم از برای او بود و لیکن چون محتجب بود به همان سبب محتجب شد چنان‌چه امروز ظاهر است که مقبلین به حقّ به بیان مقبلند و محتجبین به همان محتجب و همین قسم در یوم ظهور من یظهره‌الله فرض کن که آنچه شیئیت در امکان هست یا بعد متکوّن می‌شود به او است اگرچه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه در گهواره از برای شیر گریه کند که همان وقت مدد کلّ از او بوده و هست آنچه که بوده از ظهورات قبل او است و آنچه می‌شود از ظهورات بعد او است و آن شیئ واحدی است که مثل آن مثل شمس است اگر بما لاعد طالع گردد واحد به ذات است در صقع ابداع و اگر غارب گردد واحد به نفس است در علوّ اختراع و کلّ به ضیاء او مستمدّ از عالم افئده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حدّ جماد که منتهی الیه ظهور فیض است منتهی گردد و الله یسکن فی غرف الرضوان من یشاء من عباده انّه کان ذا فضل عظیما

الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان یسلّمن الرجال بالله اکبر و یجیبنّ بالله اعظم و النّساء یسلّمن بالله ابهی و یجیبنّ بالله اجمل

ملخّص این باب آنکه جوهر کلّ قرآن در مظهر تکبیر ظاهر و خداوند عالم آن را نازل به فناء بیان نموده و آن اول شجره است که تکبیر گفت خدا را در ملکوت سماوات و ارض و مابینهما و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم‌تر است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این سرّ محتوی امر شد در بیان سلام به تکبیر بر خدا و جواب به ذکر تعظیم او گردد و همچنین در اولوالدّوائر به الله ابهی و در جواب به الله اجمل کلّ ملاقات کنند یکدیگر را و ثمرهٔ آن آنکه لعل در یوم ظهور من یظهره‌الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لایق تقمّص اکبریّت و اعظمیّت و ابهائیّت و اجملیّت در ابداع از این که وصف کرده نشود و نعت کرده نشود و ثناء کرده نشود و تمجید کرده نشود لعلّ قائلین به قول خود توانند که اقبال به آن شمس حقیقت نمود و همچنین در کلّ اسماء و امثال و این حقیقت واحده در حول نفس خود متحرّک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می‌بینی که کلّ ظهور اسلام از او بوده و همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر

کلّ را در حرف آخر مشاهده می‌کنی که دیده نشود در آن عود الّا نفس بدء اگرچه به ظهور رکن تکبیر ظاهر بود ولی مدلّ بر تسبیح بود فؤاد او و همان یومی که اظهار علوم خود می‌نمود مدد آن از همان نقطه قرآن بود زیرا که آنچه تنطّق می‌کرد راجع به آن می‌شد اگرچه آن روز آن مظهر در بین یدی‌الله بود ولی او و کلّ ممدّ از او بودند به ظهور قبل او و همچنین در ظهور بیان تصوّر کن که کلّ آنچه هست از او است و دقّت کرده که بر او وارد نیاید بلکه از برای او شود نه بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای آن نفس است والّا سایر را چه حدّ که نقطهٔ حقیقت در حقّ آنها این امر نماید ولی چون در لیل‌الیل چشم‌ها نبیند او را لعلّ کلّ به برکت آن محزون نشوند و کلّ به واسطهٔ آن در بحر جود سائر شوند تا یومی که خود را بشناساند به خلق خود و بفرماید که منم همان صاحب بیانی که امروز کلّ به احکام آن عمل می‌کنید و اینکه کلّ در یوم قیامت در ظلال نارالله نمی‌توانند داخل شوند الّا من شاءالله از این جهت است که می‌بینند پر شده سموات و ارض و مابینهما از اوامر قبل او و چون او را در آن هیکل به غیر عین او نظر می‌کنند محتجب می‌شوند و اگر به بدء همان هیکل نظر کنند محتجب

نمی‌شوند همین صلوتی که امروز می‌بینی که احصا نمی‌توان نمود مستظلین در ظلّ او را در مبدء امر نظر کن در کتب که چه کردند که قلم حیا می‌کند از ذکر آن و همین قسم در بیان ببین و همین قسم در ظهور من یظهره‌الله مشاهده کن تا آنکه محتجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت محتجب از سرّ وحدت نگردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین می‌کنند به اسم دین رسول‌الله ص می‌کنند و در شمس حقیقت که مبدأ اسلام از قول او است قدری تفکّر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم حجتی باشد بلکه اهل حقّ آن زمان منحصر بود به مؤمنین به انجیل و کلّ موعود بودند به اسم آن حضرت و وصف آن و خدا دانا است که چقدر ها به اسم عیسی ع اظهار دین او را می‌کردند و آن شمس حقیقت به روایتی هفت سال و به روایتی نه سال اظهار قرآن را کماهی نتوانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور من یظهره‌الله که وقتی که اون ظاهر می‌گردد کلّ مؤمنین به بیان در ذروهٔ ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائلند ولی به مجرد ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان به او محتجب نشد صدق ایشان ظاهر و الّا اقرب از لمح بصر کلّ هباء منثورا می‌گردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل او است

منتهای دقّت را نموده که در آخر هر ظهوری به ارتفاع آن ظهور از مبدء ظهور محتجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود والله یصلّی علی الذین هم آمنوا بالله و آیاته و هم بلقائه یوم القیمة موقنون

الباب السادس من الواحد السادس

فی حکم محو کلّ الکتب کلّها الّا ما انشئت او تنشئ فی ذلک الامر

ملخّص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیّات افئده و ارواح و انفس و اجساد بدیع ظاهر می‌شود همین قسم اثماری که از این اشجار محبّت ظاهر می‌گردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی به آنها مسترزق نشوند فی‌الحین موت ایشان را درک می‌کند کدام موت غیر محبوب است که از حکم دون ایمان عظیم‌تر باشد نظر کن ببین به شهادتین مسلم مسلم می‌گردد و حال آن که همین شهادتین در زمان عیسی ع بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها نمی‌شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من یظهره‌الله جائی که در مبدء امری که

اسلام به آن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون ما یتفرع علیه آن از این جهت است که امر شده بر محوّ کلّ کتب الّا آنکه در اثبات امرالله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول‌الله در کتب سماویّه اگرچه کلّ حقّ بوده و من عندالله ولی نزد ظهور فرقان کلّ مرتفع شد و حکم غیر حقیّت بر مؤمنین به آنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جائی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مرآت بالنسبه به شمس گویا دیده می‌شود من یظهره‌الله می‌نویسد به کلّ کلمهٔ شهادتین را به اسم خود و او است جوهر کلّ دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی‌الحین مؤمن به او نگردد آنچه در بیان مالک شده محو می‌گردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور من یظهره‌الله آثار نقطه و آنچه در ظلّ او و مستدل بر او شود اثمار این جنّت وحدانیت است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حقّ متحمّل می‌شوند آنچه متحمّل می‌شوند این است مراد حقّ چنانچه حین ظهور رسول‌الله ص در غیر مؤمنین به او همین حکم بود اگرچه آنها مسترزق بوده‌اند به آنچه من

عندالله بر عیسی ع نازل شده بود قسم به ذات مقدّسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم من یظهره‌الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم‌تر است از کلّ بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می‌شود اگرچه به نفس آیه واحده باشد و بر غیر او نمی‌شود اگرچه به اعلی درجهٔ علوّ بیان رسیده باشد الّا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محتجب نمانده از رزق بدع خود در ظهور من یظهره‌الله و محتجب نمانده به مثل آنچه اهل فرقان ماندند زیرا که به ارزاق قبل او مسترزق هستند و به ارزاق بدع او محتجب که این است جوهر کلّ علم و عمل اگر توانید درک نمود والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب السابع من الواحد السادس

فی النّکاح و عدم جواز المهر ازید لاهل المدائی علی اکثر من خمس و تسعین مثقالا من الذهب و لاهل القری خمس و تسعین مثقالاً من الفضّه و لا اقل من تسعة عشر فی کلتیهما و لا ینبغی الصعود و لا النزول الّا واحدا واحدا

بالعدد لا بنفس الواحد و يرفع الانقطاع و يثبت الاقتران بعد الرضاء بكلمة يذكر فيها كلمة لله

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلّی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و به رضای مرء و مرئه و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است به حکم او و به طوری که در مواقع خود مفصّل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این آیه را انّنی انا لله ربّ السموات و ربّ الارض ربّ کلّشیئ ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین با آنچه مقدّر شده از حدود مهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره او اگر از برای او باشد حکم اقتران ثابت می‌گردد و خداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن که مراد اهل شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد لله فوق آن و اقلّ آن بر نوزده مثقال عدد واحد و در ترقّی و تنزّل واحداً واحداً مزید شود یا نقص شود که از پنج حدّ تجاوز نمی‌کند که اوّل یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قری به همین قسم در

فضّه مقدّر شده من عندالله که به فوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل می‌گردد و به کمتر از آن اگر قدر عشر عشر قیراطی باشد باطل می‌گردد و این قسم امر شده تا آنکه کلّ مکلّفین در فضل و سعه رحمت حقّ باشند و اموال خود را از سبل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر الوف الوف بخشند بر یک‌دیگر بأسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقتران حرجی نیست بر آن این نوع حکم شده که کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ باشند و نظر کنند به آنچه که حلیّت اقتران بر آن منعقد می‌شود که کلمه لله باشد لعل در یوم ظهور من یظهره‌الله از مرآت این کلمه که مدلّ علی الله هست تجاوز ننمایند که اگر کسی در حین ظهور این ایمان به او نیاورد اگرچه لله گوید باطل می‌گردد حکم او الّا آنکه آن روز به امر او ثابت شود آنچه می‌شود از مواقع دین چنانچه کلّ ملل چنان گمان می‌کنند که لله می‌کنند آنچه می‌کنند ولی از برای خدا اگر بود چرا مردود می‌شد و همین قسم در اسلام اگر کلّ در ظهور ائمه ع از برای خدا می‌کردند چگونه باطل می‌گشتند و همچنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر کسی لله عامل بود منحرف از مرآت او نمی‌شد کلّ که می‌بینی که می‌گویند لله می‌کنیم یا آنکه آیه و انّ صلوتی و نسکی و محیای و

مماتی لله ربّ العالمین می‌خوانند عندالله کاذبند والّا حکم دون لله در حقّ ایشان نمی‌شد بلکه به زعم خود از برای او می‌کنند ولی بر او می‌کنند آنچه می‌کنند این است که کلّ اعمال به عرفان همین قبول می‌گردد و باطل می‌گردد و اگر در بیان الی حین ظهور کلّ عمل کنند لله عاملند لله زیرا که در ظلّ مرآت او مستقرّند عندالله مقبول می‌گردد عمل ایشان ولی در نزد ظهور من یظهره‌الله اگر از برای او کردند لله کرده‌اند والّا ما جعل الله بین الحقّ و الباطل ثالثاً هرکس از برای او کند در ظلّ الّا الله محشور می‌گردد و هر کس از برای غیر او کند در ظلّ نفی محشور می‌گردد ولی در هر حال کلّ طائفند حول این مرآت مثلاً آنچه که امّت عیسی ع می‌کنند به گمان خود از برای خداوند می‌کنند به واسطهٔ عیسی ع که آن زمان مرآت مدلّ علی الله بوده ولی حین ظهور رسول‌الله اگر از نصاری کسی ایمان به آن حضرت آورد آن بوده که از برای خدا عامل بوده والّا کذب کلّ عندالله ظاهر گشت به چیزی که نزد رسول‌الله ص ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال از برای او تغییری نبوده و نیست و شهادت بر شیئی به شأن قبل از شهادت در آن ذکر می‌شود و موصوف به این وصف مظهر او می‌گردد که مشیّت اوّلیه باشد که در هر ظهور

ما شهد او ما شهد خداوند است و ما شهد ذات غیر او کسی عالم به او نیست و او لم یزل و لایزال شاهد بر کلّ شیئ بوده قبل از وجود او و شهادت او بر کلّ شیئ قبل از وجود او مثل شهادت او بر کلّ شیئ است بعد از وجود او لا یعلم احد کیف هو الّا هو سبحان الله عمّا انتم تشهدون و هیچ شیئی سبب نجات نمی‌گردد الّا آنکه کسی در لله صادق باشد و همین قسم سبب احتجاب نمی‌گردد مگر آنکه در نزد نفس خود به گمان آنکه از برای خدا است محتجب گردد والّا هیچ نفسی نیست که مابین خود و خدا بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان می‌کند که لله است و حال آنکه لدون الله بوده از این جهت است که باطل می‌گردد اعمال آن نظر کن در نزد ظهور من یظهره‌الله که کلّ عاملین از برای خداوند در بیان به حجیّت آیات‌الله عامل شده‌اند و آن روز هم که همان حجّت هست چگونه می‌شود که از برای او عامل نشوند چنانچه در حین ظهور بیان به کلّ اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی آنکه از برای خدا نبود نتوانست تصدیق کند و آنکه بود فی‌الفور تصدیق کرد این است که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان می‌فرماید عباد خود را که بشناسد خود ایشان را به خود ایشان آنچه از برای او کرده‌اند یا غیر او

کرده‌اند چنانچه نزد ظهور رسول‌الله ص شناسانید هر نفسی که در انجیل مدّعی بود که از برای خدا به دین عیسی ع عمل می‌کند و همانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر لله عامل بوده‌اند و متدیّن به دین عیسی ع و ماسوای آنها از برای خدا عامل نبوده‌اند و متدیّن به شریعت عیسی ع روح‌الله مدیّن نبوده والّا خداوند عالم اعزّ و اجلّ از آن است که کسی از برای او عمل کند و داخل نار شود و همچنین نزد ظهور بیان مشاهده کن آنچه از اهل قرآن داخل در آن شد لله بوده والّا لدون الله که در هوای خود گمان می‌کرده که لله می‌کند ولی عندالله از برای دون او می‌کرده و مراتب دون و اسماء آن نزد مؤمنین به بیان ظاهر است که اطلاق هر دون خیری در آنجا شده و از آنجایی که عمل از برای خدا کردن منوط است به عمل از برای ظاهر امر او در قرآن اگر کسی عمل کرده است از برای مظاهر امر حقّ که محمّد ص و آل محمّد ع و ابواب هدی باشند از برای خدا کرده والّا الی الله راجع نمی‌گردد و مرآت لله در قبل رسول‌الله ص بوده که مرایای ثمانیة و عشر به تجلّی شمس جود او در آنها مرآت لله گشته‌اند از برای خداوند و کلّ عاملین از برای خداوند چون در ظلّ مظاهر امر او مستظل گشته عندالله مقبول گشته آنچه از

برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمهٔ توحید آن بلا اقتران به ذکر مظهر امر قبول می‌شود هر آینه عمل آن هم از برای لله بدون عمل از برای مظهر امر قبول می‌گردد مثل می‌زنم در انجیل و فرقان تا در بیان و من یظهره‌الله بر تو سهل گردد مثلاً شهادت توحید در انجیل مقبول نمی‌شد الّا به شهادت بر عیسی روح‌الله ع و همچنین شهادت عیسی ع مقبول نمی‌شد الّا به شهادت حروف حیّ آن در آن زمان اختصاص به حیّ از برای این است که کلّ مدلّ بر این واحد شوند تا آنکه اثنین نبینی والّا کلّ آنچه در انجیل می‌بینی تکثّر همان واحد اوّل است اگرچه یک نفسی باشد که در مشرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود از برای حروف واحد آن ظهور عمل می‌کرد زیرا که آنچه راجع به آن می‌شد راجع الی الله می‌شد حال آنکه کلّ از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که مایرجع به سوی ایشان مایرجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول‌الله ص به او ایمان نیاورده کلّ آنچه از برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد که آن واقع از برای لله و حروف واحد آن ظهور کرده والّا عندالله صادق نبوده که اگر صادق بود موفّق بر ایمان به رسول‌الله ص و ایمان به

حروف حیّ او می‌شد و حال آنکه می‌بینی کرور کرور از برای خدا به حروف واحد در انجیل عمل می‌کنند و حال آنکه در نارند و از برای غیر خدا می‌کنند و همچنین در قرآن نظر کن از اوّل ظهور آن تا سنه هزار و دویست و هفتاد هر کس از برای خدا عامل بود عبادی بودند که از برای محمّد و آل محمّد ص و ابواب هدی بودند که اگر کسی در حقیقت اولیّه از برای محمّد ص بود و در حقیقت ثانویه از برای امیرالمؤمنین نبود صادق نبود در این که او است از برای خدا و همچنین الی مایتنهی الی آخر الابواب ولی از حین ظهور بیان اگر کسی از برای خدا بوده به محمّد ص و مظاهر امر او اون است که از برای خدا بوده به نقطه بیان و مظاهر امر آن و همچنین در یوم من یظهره‌الله خواهی دید که کلّ می‌گویند که ما از برای خدا عاملیم و به حروف واحد مؤمن ولی اگر حین ظهور به او از برای خدا عمل کردند هر آینه صادقند و الّا فی‌الحین باطل می‌گردد آنچه مابین خود و خدا از برای خدا می‌کنند چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین به بیان که به سبب نسبت به سوی او حکم لله در آنها جاری می‌شود زیرا که آن آیتی که عبد مابین خود و خدا توجّه به آن می‌کند و مشاهدهٔ جمال‌الله در فؤاد خود

می‌کند و قصد لله می‌کند در هر عمل آن آیتی است که از من یظهره‌الله بوده در افئدهٔ کلّ قبل از ظهور او و اون آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که شجره حقیقت ظاهر آن بر جهت عبودیّت بر افئدهٔ کلّ تجلّی می‌کند ولی کینونیّت آن بر آیات افئده متجلّی می‌گردد که در آنها دیده نمی‌شود الّا الله وحده وحده که اگر این نباشد چگونه می‌شود که عبد مابین خود و خدا لله می‌کند و مظهر حقیقت از او قبول نمی‌کند زیرا که آنچه مابین خود و خدا می‌کند شبه آیه حقیقتی است که از آن شمس حقیقت در او مشرق شده مثلاً اگر رسول خدا تنطّق نفرموده بود که عمل کنید لله هر آینه کسی عارف بود که عمل کند لله اگر گوئی به عبارت دیگر می‌گفتند در همان نظر کن که آن هم به آن رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا آنکه منتهی شود به بدء که بدئی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف منتهی شود به ظهورات بعد که نهایتی از برای او نیست مثلاً حینی که نفسی مابین خود و خدا بر نقطه بیان حزن وارد می‌آورد آن آیتی که مابین خود و خدا به آن عمل می‌کند و قصد لله می‌کند آیتی است که از شمس جود او در او متجلّی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب می‌گردد ولی در ظهور قبل اگر

بگوئی این آیه به واسطهٔ رسول‌الله ص هست تصدیق می‌کند زیرا که غیر از این نشنیده و ندیده و در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در حین اقتران دو نفس که لله عمل می‌کردند مثلاً سیّدالشّهداء ع چون که از برای رسول خدا ص می‌کرد از برای خدا بود ولی آنکه بر آن حضرت وارد آورد پیش خود لله می‌کرد و حال آنکه لدون‌الله بود و آن آیتی که او مابین خود و خدا در او نمی‌دید الّا الله را در آنوقت آن حضرت آیهٔ تکوین آن آیت بود در حقیقت خامس که اگر کشف غطا می‌شد می‌دید که آنچه خود لله می‌کند به او می‌کند و از برای او اگرچه محتجب بود و بر او کرد کلّ این تطویل از برای این است که لعلّ یوم ظهور من یظهره‌الله پیش خود ننشسته که ما لله می‌کنیم آنچه می‌کنیم که این آیه که شما توجّه به او می‌کنید الی الله شبحی است از شمس جود او در آیهٔ کینونیات شماها که از ظهور قبل او متجلّی شده و در ظهور بعد اگر تقابل به هم رسانید از برای او خواهید بود چنانچه قبل از برای نقطهٔ بیان بوده‌اید والّا مابین خود و خدا از برای خدا نکرده‌اید زیرا که خداوند امر فرموده که آنچه از برای من کنید راجع به من نمی‌گردد الّا آنکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمود ذات ازل را بلکه اگر درک کنید مظهر

او را در امکان خود درک نموده‌اید ظاهر در این مظهر را مثلاً وقتی که نفسی که آمر به امر این جبل شد مابین خود و خدا نظر نمود امری را و حکم نمود ولی همان مابین خود و خدای او که او به آن صعود نموده آیتی است که به ظهور قبل همین کینونیّت در او است که چون آن را نشناخته این نوع نموده که اگر می‌دانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور اخرای او که آیه که در کل مسلمین است که به او توجّه الی‌الله می‌کنند از او بوده هر آینه راضی نمی‌شد که بر قلب او خطور کند و چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز مابین خود و خدا به رسول‌الله متقرّب الی‌الله هست در یوم من یظهره‌الله هم همین قسم کلّ مؤمنین به بیان مبتلی می‌شوند که پیش خود گمان می‌کنند که لله می‌کنیم ولی بر آنکه می‌کنند شمس تکوین آن آیاتی است که قبل به آنها متقرّب به خدا شده‌اند و در انفس متجلّی شده و نمی‌دانید که اگر بدانید هیچ ناری از او اشدّتر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال آنکه از اوّل عمر تا آخر عمر به آن آیتی که در او است از محبوب کند آنچه می‌کند اگر از برای خدا کند ببین چقدر امر عظیم است که اشخاصی که واقعاً لله می‌کنند در آفاق که

از برای محمّد ص و مظاهر امر او باشد و در انفس که به آیاتی که از حروف واحد فرقان در آنها متجلّی است می‌کنند ولی چون از سرّ امر محتجبند این است که لدون‌الله واقع می‌شود در این ظهور که اگر لله بود فی‌الواقع تخلّف در ظهور بدع از شمس حقیقت نمی‌ورزید بلکه آنچه وارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدع حکم لله در حقّ آنها نمی‌شود الّا آنکه داخل این ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن ببین هیچ تسع تسع عشر عشر آنی بر خلق نگذشته مگر آنکه کتابی من عندالله بوده که به او متدیّن به دین او بوده‌اند و در آن ظهور عاملین به او لله عامل بوده‌اند اگر عمل به آنچه در او بوده طبق مانزّل فیه می‌کرده‌اند حال نظر کن تا ظهور فرقان که کلّ آنچه لله می‌کرده‌اند به آن کتب چگونه لدون‌الله شد که اگر لله بود لابد در ایمان به فرقان داخل می‌شدند و همین قسم در ظهور من یظهره‌الله بالنسبه به ظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله باشد ظاهر نمی‌شود لله بودن اون مگر آنکه از برای حروف واحد باشد حکم ما یتکثّر در شبح شبح در صقع خود حکم واحد واحد بر او جاری می‌گردد که در یوم ظهور من یظهره‌الله کلّ بیان یک واحد به معنی عدد است که آن واحد راجع

می‌شود به واحد بلاعدد که همان نفس من یظهره‌الله باشد و بعد حروف حیّ به او متجلّی می‌گردند و بعد واحد اوّل متکثّر می‌گردد تا یوم ظهور اخرای من یظهره‌الله که در حین ظهور او کلّ باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الّا واحد بلاعدد که نفس او باشد چنانچه امروز کلّ مؤمنین به قرآن اشباح آن واحد اوّل است که منتهی می‌شود به حروف حیّ و از او منتهی می‌گردد به رسول خدا ص نظر کن در سرّ وجود و حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت مگیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلافاصله مگیر از این جهت است که کلّ در نزد ظهور حقّ به شمس حقیقت نتوانند مهتدی شد همین قسمی که فیض وجود به ایشان رسیده به مرایائی که تقدّم بر آنها جسته همین قسم هم در هدایت مثلاً نظر کن ادنی نفس برّی را که اگر خود بنفسه به شمس حقیقت برخورد نتواند به هدایت او مهتدی شد چونکه در رتبۀ دنوّ واقع گشته اگرچه در آن رتبه هم اگر ناظر شود به مبدء امر فی‌الفور می‌تواند ولی چون آن در نظر او نیست ظهور اون از برای او صعب است مگر آن که راجع شود به عالم قریه خود و آن عالم به عالم فوق خود تا کم‌کم منتهی شود به کسی که می‌تواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم‌کم از آن

منتهی شود تا آنکه به کسی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم‌کم ترقّی کند تا آنکه به کسی رسد که کلام رسول ص را می‌فهمد و آنوقت بر عالم افئده وارد گردد که بتواند کلام‌الله را فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد می‌شود فی‌الحین خاضع می‌گردد و علوّ رسالت او در نزد اون لاشیئ می‌گردد ولی بر آن برّی اگر یومی یک کتاب نازل شود که خاضع از برای شمس حقیقت نمی‌گردد زیرا که این همه حجب واسطهٔ فؤاد او بوده که تا خرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در هر شأن آیات‌الله نازل می‌گردد ولی بر سکّان او ثمری مترتّب نمی‌گردد که اگر کشف غطا به خرق حجب که نفوس واسطه باشند شود فی‌الحین در صقع خود مؤمن بالله و آیات او می‌گردند چنانچه جوهر کلّ وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونیّت او بود که مقترن با کلّ نتوان ذکر کرد چگونه به شئون دیگر رسد این است معنی ما یضمر علی قلب النّبی افضل من عبادة الثقلین زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرّد حین نزول آیات خاضع و خاشع می‌گردد و اقرار به وحدانیّت خدا می‌کند ولی آن نفسی که به هزار واسطه نفس به او مهتدی شده حین استماع مندک

نمی‌گردد بلکه تعقّل نمی‌تواند نمود چگونه که ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود به او ای شهدای بیان محتجب نگشته در نزد ظهور که مثل شماها همین قسم است که ذکر شد به وسائط مالانهایه عرفان کلام حقیقت را نموده‌اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن مستبعد نگشته اگر مستقرب نمی‌گردید که کلّ کینونیّات و اعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه است در کفّ او یقلّبه کیف یشاء بما یشاء کسی که مرایای کینونیّات شماها را از ظلّ لله بیرون می‌برد و لدون الله می‌کند به چیزی که محتجب می‌شوید از او چگونه است حال اعمال شماها نزد او فلتتفکّرن فی خلق افئدتکم ثمّ علیه تستدلّون کلّ این بیان‌ها از برای این بود که اقتران‌ها لله شود نه لدون الله که اگر ثمری در ملک مترتب شود لله باشد گویا دیده می‌شود که حین ظهور من یظهره‌الله که کلّ مابین خود و خدا لله می‌کنند و حال آنکه او لدون الله در حقّ ایشان حکم می‌کند الّا کسی که از برای او کند که او لله عندالله کرده و همچنین در بیان اگر کسی از برای حروف واحد کند لله کرده تا منتهی شود به حکم ادنی ذرّ که اگر از برای ارتفاع بیان است لله می‌گردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نصّ خاص منقطع نشد از مظاهر امر آنچه به آن اوامر شده لله شده

ولی از حین انقطاع آنچه طبق اوامر آنها شده لله شده مثل علمای فرقان که کلّ طبق کتاب‌الله و آثار رسول و ائمهٔ هدی و ابواب هدی عمل نموده در این ظهور هم تا نصّ منقطع نگشته آنچه شود به او لله است ولی بعد از انقطاع آنچه طبق او شود لله است از حروف واحد تجاوز نکرده لعلّ در یوم ظهور قیامت توانید به هدایت آنها مهتدی گشت همین قسم که لله ثابت نمی‌گردد الّا آنکه شیئ و لرّسول‌الله باشد و همین قسم از آن مبدء گرفته تا آنچه اوامر آن منتهی گردد لله صدق نمی‌کند الّا آنکه از برای مظاهر امر او گردد و هرکس مطابق آنچه در بیان است عمل کند شبحی از حروف بیان می‌گردد تا منتهی شود به آخر وجود و کمال تراقب را داشته که در نزد ظهور من یظهره‌الله آنچه لله کرده‌اید لدون الله نشود که اگر از برای او شد لله و للنقطه بوده و الّا باطل می‌گردد هذا ما وصیّکم الله ربّکم ان انتم به تعملون

الباب الثامن من الواحد السّادس

فی انّ من استدل بغیر کتاب‌الله و آیات البیان و عجز الکلّ عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزةً بغیرها فلا حجة له و من یدّعی الآیات فلا یتعرضّنه احد و لابد ان یقرئنّ ذلک الباب فی کلّ تسعة عشر یوما مرّة واحدة و یتفکرن فیما نزّل فیه باللیل و النّهار

ملخّص این باب آنکه اگر کسی به غیر آیات‌الله احتجاج کند بر حقیّت نقطهٔ بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگرچه در هر ظهور کلّ شئون شجرهٔ حقیقت مقطّع غیر او است از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی‌بیند علوّ آن را و در آیات به نحوی است که اگر کلّ خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجّت را واحد قرار داده لعلّ یوم ظهور من یظهره‌الله در حقّ او لم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل شده دون احتجاج به آن نبوده که اگر کلّ بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان سهل‌تر بود از اقرار به حقّ از شئوناتی که خود روایت می‌کنند و حجّتی در کتاب‌الله از برای آنها نیست بلکه اگر تعارض کند عمل به آنچه در کتاب‌الله بوده امرالله بوده و هست و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعلّ در ظهور من یظهره‌الله محتجب نشوند به شئونی دون شئون آیات که اعظم

حجج و براهین بوده و هست نه اینکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید مثل آنکه هر روز صبح دعای عهدنامه را می‌خوانید و از بس که العجل العجل گفتید بر خود مشتبه کردید دون حبّ را بر انفس خود و گمان کردید که حبّ او را دارید و حال قریب به سه سال متجاوز است و امرالله ظاهر شده تا آنکه امروز محل مقصود خود را در جبل قرار داده‌اید و حال آنکه بر آن حجّتی که دین کلّ مسلمین بر او برپا است ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که اتیان به آیه‌ای نماید و اینقدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیرالله نمی‌تواند آیه نازل فرماید همین‌قدر که دیدید این نوع حجّت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل فرماید اگر در حجّت دین خود موقن بودید این امر را تعقّل می‌کردید زیرا که امر او دو شقّ بیرون نیست خداوند عجز کلّ را در قرآن نازل فرموده چون نظر می‌کنید این نفس را هم در کلّ می‌بینید امتناع بر خود راه می‌دهید این است که محتجب می‌گردید با آنکه به همان قسم که خداوند نازل فرموده در بدء همین قسم هم نازل می‌فرماید

در عود اگر به این نظر نظر کنید اقرب از لمح بصر تصدیق می‌کنید چون نظر در خلق می‌کنید می‌گوئید امتناع دارد بلی از خلق امتناع دارد ولی من عندالله امتناع ندارد زیرا که هر قسم به قدرت کاملهٔ خود جاری می‌فرماید و ظاهر است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت کلّ یقین نمودند بر عجز کلّ حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه‌ای ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلّم و شئونی که در نزد اهل علم متصوّر است با وجود این امتناع که غیر از من یظهره‌الله کسی نتواند مدّعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادّعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی معترض نگردد او را لعلّ بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال کلّ یک دفعه باطل نمی‌گشت زیرا که اگر نفسی بر حقّ از برای حقّ نگردد ولیکن بر او هم نگردد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کلّ شود الّا بر نفس او حال هم اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسب امری ننموده که سبب حزن او باشد اگرچه در واقع غیر او باشد اگرچه این تصوّری است محال ولی

همین‌قدر که ذکر اسم او گردد بر صاحبان حبّ او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه زیرا که امر از دو شقّ بیرون نیست یا او است و حال آنکه غیر او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب حقّ کرده باشد و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد واگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نمایند إجلالاً لاسم محبوبهم و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن به هم رسید در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجز کلّ دلیل است بر فقر و احتیاج به سوی او سبب این امر این است لعلّ در یوم ظهور حقّ قدم‌های ایشان بر صراط نلغزد و به آیهٔ شبحی که در افئدهٔ ایشان است بر مکوّن وجود خود به آن آیه حکمی نکنند که یک دفعه کلّ کینونیّت و اعمال آنها باطل گردد و خود خبر نشوند اگر کلّ بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حقّ را بر ایشان ظاهر فرماید و القای حجّت و دلیل در قلوب ایشان فرماید به ادلّه ظاهره که از قبل او مشرق می‌گردد تا اینکه مؤمنین توانند در حقّ او اظهار یقین نمود و دون آنها توانند

اظهار وقوف نمود که وقوف در حقّ دون حقّ است و کافی است کلّ اهل بیان را اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کلّ ما علی الارض به آیات مشرقه در افئده ایشان از شمس حقیقت انّا لله عاملون می‌گویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر به مکوّن آن آیات بالله عزّ و جلّ نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل است مابین کلّ شیئ تلک حجة الله قد تمّت علیکم ان یا عبادالله فاتّقون

الباب التّاسع من الواحد السّادس

فی انّ استعمال لباس الحریر حلّ فی کلّ الحال و کذلک الحکم فی استعمال الذهب و الفضّه

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده به لبس حریر هر نفسی را در هر شأن و همچنین در استعمال ذهب و فضّه تا آنکه کلّ در این جنّت به آنچه سبب سکون قلوب عباد است رسیده و منتهای شکر الهی را در یوم

ظهور به ایمان به من یظهره‌الله ظاهر سازند زیرا که اگر کلّ ما علی الارض را انفاق می‌نمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند ولیکن خداوند عالم عزّ و جلّ از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آن را و حزنی از برای نفسی نباشد در عدم وصول آن به آن که به محض حبّ خداوند اجر و ثواب آن را مضاعف می‌فرماید و در آخرت به او کرامت می‌فرماید و اگر نفسی بر نفسی به شیئی از این ظهورات خواهد افتخار کند یا ارتفاع ورزد محتجب می‌گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن که خداوند منّت گذارد بر عبد به ظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع به خلق زیاده نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزّی بر این ظهورات نیست الّا به ایمان به من یظهره‌الله که اگر شرف به این اسباب می‌بود امروز در نزد نصاری زیادتر از هر ملّتی است و حال آنکه حکم ایمان نمی‌شود چگونه حکم شرف شود ولی اگر اقتران با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حقّ عبد و هرگاه نفسی مالک شود اسبابی از ذهب یا فضّه و به اون نفسی را زنده کند بهتر است از برای او از آنچه مالک شده و به اون متلذّذ است در رضای محبوب خود زیرا که قلوب مؤمنین است محلّ رضای

حق و شبهه‌ای نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند اقرب‌تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شیئ را و متلذّذ به او است ولیکن این در وقتی است که نظر به حدود خلق نشود و اگر نظر به حدود خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی شکّی نیست که رضای عالی اعظم است عندالله از رضای سلسله تحت مثلاً اگر شیئ که من یظهره‌الله به او فرحناک شود نفس او به او نزد خداوند اعظم‌تر است از این که کلّ وجود فرحناک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کلّ الاسماء و الامثال الی ان ینتهی الی ذرّ الوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی در لیل نتوان تمیز داد زیرا که کلّ مدّعی علوّ و قرب به حقّ هستند و کسی نمی‌داند مقام کسی را الّا شجره حقیقت که آن هم اظهار نمی‌فرماید مقام خلق را این است که سزاوار است که به حکم اوّل کلّ عمل کنند تا آنکه بر هیچ نفسی حزنی وارد نیاید در فوق ارض از نفوسی که مؤمنند بالله و آیات او کذلک یرفع الله عنکم ثقلکم و یأذن لکم فی الکتاب بما انتم به تشکرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی انّ لکلّ نفس فرض بان ینقش علی عقیق الاحمر هذه الآیه

قل الله حقّ و انّ مادون الله خلق و کلّ له عابدون

ملخّص این باب آنکه هیچ شعاری در بیان از این محبوب‌تر نیست نزد خداوند که در ید او انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حقّ و انّ مادون الله خلق و کلّ له عابدون ثمرۀ آن اینکه شهادتی است از قبل نقطه حقیقت بر این که خداوند لم یزل و لایزال حقّ بوده و هست و مادون آن خلق او بوده و هست لعلّ در یوم ظهور حق به آن حق که محقق هر حقی است اقرار کند بر اینکه مادون خداوند خلق او است نه اینکه این خاتم بر ید او باشد و حق ظاهر شود و ثمره این آیه را نزد آن حق ظاهر ننماید و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیقت آن نکرد همین خاتم شاهد می‌گردد بر او و باطل می‌گرداند آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در امکان تصدیق به حق شده به واسطۀ حقیّت او بوده ولی چون ظهور حقّ از برای اهل حقّ جنّت و دون آن

نار است این است که کلّ ممتحن می‌گردند در آن روز و او است مرآت الوهیت و شمس ربوبیّت که مدلّ بوده علی الله وحده وحده و اگر نفسی خواهد خود را در حرز حقّ داخل نماید بر عقیق مدوّری امر نماید که نقش شود به هیکل دایره معروفه که پنج واحد است و در اول آیةالکرسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حروف بسمله و در رابع اسماء ستّه و در خامس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف متجاوز نباشد و اگر در دائره اوّل و ثانی هم حروف تسعة و عشر را نویسد محبوب است نزد حقّ ولی کلّ اینها در صورتی است که در ظهور من یظهره‌الله درک نماید که چه نقش نموده زیرا که اوّل همان حروف واحد اوّل است که در حیّ متکثر می‌گردد تا آنکه در رتبهٔ خمس به عدد لله ظاهر می‌گردد و اگر ایمان به حروف حیّ من یظهره‌الله آوردی همین‌قدر که در واحد اوّل داخل شدی به حول و قوه خداوند الی مالانهایه هم که مکثّر شود داخل خواهی شد اگر در ظهور نقطه بیان بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی که کلّ به هدایت همان حروف اولی مهتدی شدند و مهتدی نیست الّا مثال مهتدی این است که الی مالانهایه که تکثّر به هم رساند نیست مگر همان واحد اوّل این است خلق

تکوین کلّ ذرّات و همچنین شئونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محتجب مگرد از شمس ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شبه او را دوست دار که اسمی است که مدلّ بر او است و هر شیئی را که دیدی که مدلّ بر او نیست اگر ذره طینی باشد که در ملک غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای من یظهره‌الله هست لله است و آنچه از برای دون او است لدون‌الله و همچنین در نقطهٔ بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطهٔ فرقان همین قسم بود و قبل قبل او در نقطه انجیل الی آنکه منتهی گردد به بدیع فطرت اول و همین قسم که از من یظهره‌الله ترقی نماید الی مالانهایه نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من اله الّا الله انّا کلّ له مخلصون

الباب الحادی و العشر من الواحد السادس

فی انّ لا یجوز ضرب المعلم الطفل ازید من خمسة خفیفة و قبل ان یبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقاً و بعد فلا یجوز ازید من خمسة لا علی

اللحم بل یضرب علی اللباس و ان یزیدنّ علی الخمسة او یضرب علی اللحم یحرم علیه التقرّب الی زوجته تسعة عشر یوماً حتی و ان نسی و ان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالاً من ذهب و قد اذن الله للصبیان التلاعب فی ایّام العید بما فی ایدیهم و ان یستقرّن کلّ نفس علی کرسی فانّ حین الّذی یستقر علی الکرسی او سریر او عرش لا یحسب من عمره

ملخّص این باب آنکه در هیچ حال خداوند دوست نمی‌دارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه آنکه ضرّی به او رسد و نهی شده کلّ را که طفل قبل از آنکه به خمس سنین نرسیده او را در تأدیب به لسان نمایند و بر او حزنی واقع نسازند و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب خفیف تجاوز نکنند آن هم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند و بر شئون دون وقر جاری نسازند چنانچه دأب این زمان است و اگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم بر او حلال نمی‌گردد اقتران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز از حدودالله را دهد بر آن نفس مضروب و دوست می‌دارد خداوند که در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آن وقت از عمر او محسوب نمی‌گردد ثمره این اوامر این است لعلّ بر آن نفسی که کلّ از بحر

جود او منوجد می‌گردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلم نمی‌شناسد معلم خود و کلّ را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شمس حقیقت را و در نقطهٔ بیان بیست و پنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدّر فرموده باشد از عمر لایعرف که همان ایام خوشی او است اگرچه کلّ منتظر اویند ولی چون به او ناظر نیستند لابد بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا قبل از نزول فرقان همه به حسن کمال و دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها نگفتند که قلم حیا می‌کند که ذکر کند و همین قسم نظر کن در نقطهٔ بیان شئون قبل از ظهور او در نزد اشخاصی که می‌شناختند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز پانصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی می‌گویند که قلم حیا می‌کند از ذکر او ولیکن اگر کلّ به آنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا که اگر بنا شد کسی کسی را محزون نسازد آنهم نفسی است در میان خلق اگر به آنچه کلّ بر او خلق شده‌اند اقدام نورزند بر دون آنهم قریب نگردند که هیچ فضلی اعظم‌تر از این نبوده و نیست اگرچه دیده می‌شود که ایام سرور او ایام قبل از

ظهور او است اگرچه ظهور او در بحبوحه خلقی خواهد بود که به حبّ او متیّم بوده و هستند ولیکن مثل امروز ببین کلّ به اسم او می‌کنند آنچه می‌کنند و بر او راضی می‌شوند آنچه می‌شوند ان یا عبادالله تتقون

الباب الثانی و العشر من الواحد السادس

فی انّ الطلاق لا یجوز الّا و ان یصبر المرء مع المرئه سنة واحدة لعلّ یصلح بینهما و ان لم یصلح حلّ علیهما و کلّما اراد ان یرجع حلّ له الی تسعة عشر مرّة و لا یشترط فیه الصبر بعد الرجع الّا شهراً

ملخّص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس به کلمه لله وصل فرمود شئون دون شجره محبّت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجرهٔ محبّت نبوده و نیست تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمی‌گردد و بعد از اضطرار و اظهار آن به آن حقّ است بر آنکه یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبّت ظاهر گشت که مرتفع شده والّا آن وقت جایز است به کلمه‌ای که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد

حلال است بر آن رجع و از حین افتراق تا حین رجع حقّ است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آنکه عدد نوزده ختم شده حلّ است بر آن اقتران و همین قسم تا عدد واحد نرسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثنینیت می‌گردد و در جنّت حکم اثنینیت نبوده و نیست زیرا که کلّ از نفس واحد خلق شده و همینقدر که رتبه واحد کامل شد باید بدء واحد دیگر شود نه اثنین که اگر الی مالانهایه واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین می‌گردد و بر نفس واحد اثنین این است سرّ حکمت آن اگر کسی خواهد تعقّل نماید و ثمرهٔ این باب آنکه ناظر شوی به مبدء حکم که اگر در یوم ظهور مبدء حکم باشی به همین حکم او و از او محتجب نگردی مثل آنکه امروز می‌بینی که در ظلّ هر حکمی از احکام قرآن الی مالانهایه نفوس به برکت او حاکمند ولی یوم ظهور کلّ در نزد قول او لا شیئ می‌گردند اگر راجع نگردند به قول او والّا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چقدر امر صعب است نزد کسی که از مبدء محتجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که به مبدء راجع گردد   طوبی للمتّقین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث و العشر من الواحد السّادس

فی انّ بیت النقطة لا یجوز ان یزید ابوابه علی خمس و تسعین و بیوت الحروف علی خمسة

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صعق یوم قیامت به خود آمده دوست می‌دارند که طلب تقرّب نمایند به سوی خداوند به واحد اوّل اگرچه همان روز یوم بدء گردد کلّ لا شیئ می‌شوند ولی چون در میان نیست امتحان ظاهراً کلّ مدّعی وصل به محبوب و رضای اون می‌شوند از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توانند داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در جنّت اعلای از آن نیست و اذن داده نشده که بیت نقطه از نود و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مرآت لله از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و می‌گردد و اذن داده نشده از برای حروف حیّ تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامعه بر ملک او و این مراد است از آنچه خداوند نسبت به خود داده نه این شئون دنیویّه که

کلّ با آن مفتخرند و هرکس تشابه به هم رساند به آنها در حدّ خود لایق می‌گردد که در حقیقت ثانویّه اطلاق بر آنها شود تا آن که منتهی گردد به آخر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل می‌شوند اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر ادلّاء از درجات نبیّین و صدّیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن عندالله و عند اسمائه ظاهر می‌گردد مثلاً نظر کن در ظهور رسول‌الله ص تا مدّت‌ها که کسی ایمان نیاورد که به زیارت رود و حال می‌بینی که سالی هفتاد هزار نفس می‌رود ولی امروز که امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمی‌رود که آنچه می‌بینی چون مایهٔ عزّ و افتخار شده می‌روند این است که عمل‌های کلّ یک دفعه هباءً منثورا می‌گردد چونکه از روی بصیرت نیست زیرا که به همان حجّتی که به آن در صدر اسلام ثابت شد رسالت او امروز که همان حجّت من عندالله هست چگونه است که کلّ محتجب مانده و همچنین در قرآن نظر کن که در حین نزول در بحبوحهٔ فصحا چه کلامها که گفتند و بعد کلّ مؤمنین که آنها را شنیده تعجّب نموده که آیا می‌شود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید و کلّ اظهار ایمان نموده و

قرآنهای مطرّز ببهاء الف تمام نموده ولی امتحان شدند همانها که اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات‌الله تا امروز اگر کسی خواهد شمرد تواند احصا نمود مؤمن خالص را و حال آنکه همین نفوس اگر آن روز بودند می‌گفتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز هستند و می‌بینند که آیات‌الله مثل بحر از مبدء جود ظاهر می‌گردد و باز ذکر جنون می‌کنند و حال آنکه خود به درجات مالانهایه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کلّ می‌کنند این است حدّ مردم مثل به نقطه و آثار آن زدم تا آنکه حروف حیّ را توانی فهمید می‌بینی امروز که کرور کرور تعزیه‌داری حرف خامس می‌کنند و سبب آنکه قبل حرف خامس بود غیر از کلام رسول‌الله هست و حال آنکه در قرآن هم به نهج آیات نازل نشده و اگر شد هم امروز بر ید مردم نیست چگونه است که یک نفر نمی‌تواند از صراط بگذرد و حال آنکه کرور کرور به اسم او می‌کنند آنچه می‌کنند این است که کلّ هباءً منثورا می‌گردد که هر روز مثل همان روز شهادت بود می‌دیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کور ترقّی نموده همین قسم که درجات جنّت مرتفع گشته در آنجا هم تنزّل نموده این است که در لیل امتحان نیست که همه منم

منم‌های ایشان به عرش می‌رسد ولی روز قیامت که می‌شود همان‌ها به صعق اوّل می‌روند که به صعق ثانی نمی‌رسد و صعق یک امر موهومی نیست مثلاً همان حروف که از مبدء رسالت اخذ نموده در بدء امر به هرکس رسانده و فی‌الحین تصدیق نکرده در صعق رفته زیرا که آنها به همان حجّتی که دین آنها برپا بوده به آنها خواستند برسانند حجیّت مظهر آیات را و باز به این همه فضل و رحمت که از مقام نقطه‌ئیّت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعلّ از صعق نجات یابند و توانند متحمّل شد اگرچه آخر همان ظهور اوّل است نزد اهل حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را این است حدّ زائرین که امروز هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشته و زیارت لقاءالله که کلّ از برای آن خلق شده‌اند چنانچه صریح آیه ثالثه اوّل سوره رعد است کسی کماهی نکرده زیرا که در امکان لقاء ذات ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاءالله در قرآن مراد لقاء شجرهٔ حقیقت است که در کلام او دیده نمی‌شود الّا آیات قرآنیّه و این در حقیقت اولیّه از برای او است زیرا که غیر او نمی‌تواند به این نحو آیات‌الله را از مبدء امر اظهار نماید حتّی حروف حیّ و کلّ اسماء و امثال و آنچه در حدّ خلق است از مؤمنین امری که در قرآن

اینقدر اهمّ ذکر شده که سبب خلق کلّشیئ شده ببین که یک نفر ملتفت نیست ولی مقابر موتی که به درجات بسیار منتهی می‌شود به کلام مبدء شب و روزی کرور کرور بر او داخل و خارج می‌شوند این است که کلّ لایشعر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده نمی‌رفت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل به قول رسول‌الله ص ثابت است و نبوّت او به حجتی که بر ید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدء که کلّ منتهی به او می‌گردد و از او نشر می‌کند محتجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه بر حروف واحد وارد شود از خلق می‌دانی که مدّعین به حبّ آن حروف و زائران آن صادقین از دون آن چقدرند که کلّ در هوای نفس خود حرکت می‌کنند نه لله اگرچه به زعم خود لله می‌کنند ولی عندالله لدون‌الله صدق می‌شود امر نشده به این بقاع مامور بها لعلّ در یوم بعث آنها که اطلاق رجع می‌شود اگر صادق بوده وفا کنی چقدر صرف می‌کنی به آن که زیارت جسد ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است و می‌توانی به لقاء آنها فائز گردی نمی‌کنی که اگر هم بخواهی بکنی در نزد خودت مثل کوه احد می‌گردد و می‌خواهی منّت گذاشت بر مزور خود و حال آنکه خود تعب

می‌کشیدی و به زیارت تربت آن مشرّف می‌شدی و مراجعت می‌کردی و به آن افتخار بر کلّ می‌نمودی که اگر در این صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی ولیکن در لیل الیل بکن آنچه توانی ولی اخذ ثمره کن که در یوم قیامت آنچه کرده‌ای باطل نگردانی و اگر در بیان کسی زیارت کند این قبور واحد را و در یوم قیامت به زیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل می‌شود آنچه کرده و همچنین در قرآن ببین و اخذ حکم کن و محتجب مشو از مبدء و به وجود امثال و اقران عامل مباش بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگرچه شریک از برای تو نباشد مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیرالمؤمنین ع کسی مؤمن به رسول‌الله ص نشد واقعاً خالصاً و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول‌الله ص خارج نمی‌گشت که سه نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن به جوهر امر که دین به آن دین می‌گردد چه آن اشخاص آن روز در مدینه به کلّ احکام قرآن عمل می‌کردند ولی حکم ایمان از برای همان ثلاثه ماند که نظر بما یثبت به الدین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند به احکام قرآنیّه مثل آنکه در آن زمان کلّ بودند ولی حکم دون ایمان می‌شد و ثمری نمی‌بخشید این است جوهر علم

و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حیّ در قیامت بعد اگر توانی درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم ثمر خود را عالمی می‌دانی که صد نفر در مجلس درست نشسته و حروف حیّ را وحده می‌بینی بلکه لایعرف این است که نمی‌توانی که آن روز زیارت نمود و باطل می‌کنی آنچه کرده‌ای و ملتفت نمی‌شوی که دینت به حبّ او از قبل برپا بوده و امروز به شئون مایتفرع علی الاصل محتجب می‌گردی و اگر نظر کنی در آن روز هیچ حجّت از برای تو نیست عندالله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف واحد را واحد کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از روی بصیرت عمل نکرده محو می‌گردی و ملتفت نمی‌شوی و قبض روح می‌شوی و داخل در نار می‌شوی و بر قلبت خطور نکرده که قیامت برپا شد و حروف واحد رجوع کردند و قضایای الهی در حقّ کلّ خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجایی که مغرور به مقام خود بودی از کلّ محتجب ماندی این است که توکّل بر خدا نموده که از مبدء امر محتجب نگردی که اگر آن ثابت گردد کلّ شئون ثابت می‌گردد و الّا کل باطل می‌گردد و شبهه‌ای نیست که فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمی‌شود الّا به کلام یا نوشتن و اگر

در آن نظر کنی درجات مالانهایه در همان علم می‌بینی که کلّ ثمر نمی‌دهد الّا علم به خدا مثل آنکه امروز در غیر شیعه چقدر عالم از هر فن هست و تو که یکی از مسلمین به حقّ هستی حکم ایمان بر آنها نمی‌کنی چگونه می‌شود که بصیر لطف حکم کند و علم بالله را هم موهوم مبین که آن علم به مظهر ظهور است در هر ظهور که حجّت بر ید او باشد والّا کسی نیست که مؤمن به خدا نباشد بلکه از یوم آدم تا امروز کلّ ملل دون حقّه که هستند کلّ مؤمن به خدا هستند و به رسول خود در آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می‌بود هر آینه از ظهورالله محتجب نمی‌ماندند و این است مراد از آیهٔ شریفه ربّ لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیراً که امروز می‌شنوی که می‌گوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده کذلک اتتک آیاتنا فنستیها فکذلک الیوم تنسی یعنی همان حروف واحدی که به آنها مؤمن بودی در قبل به اسمائی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا نکردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشتی و مراد نه اعمای ظاهر است کلّ را می‌بینی که با این

عین می‌بینند بلکه کلّ با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد عین قلب است که با آن محبوب خود را بینند و شناسند امروز بر تو صعب است عرفان به نقطهٔی بیان ولی نظر کن در نقطهٔ فرقان شبهه‌ای نیست که امّت عیسی ع کلّ منتظر احمد موعود صلّی الله علیه و آله بودند همچنین که تو منتظر ظهور آخر ائمه علیهم السّلام بودی اگر بگوئی کلّ نبودند در فرقه مسلمین هم کلّ بر یقین نیستند اگرچه در آنجا کلّ بودند منتظر و در اینجا کلّ هستند که بعد از ظهور کسی نشناخت او را این است که چشم قلوب ایشان نمی‌دید که بشناسند محبوب خود را والّا اگر می‌شناختند هرگز از قول عیسی منحرف نمی‌شدند بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود ص گذشت و هنوز چشم قلوب ایشان کور است و نمی‌بینند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه‌چیز را می‌بیند بلکه از حدّت بصر در دوربین بلادی که در فوق ارض است در قمر می‌بینند و احصا می‌کنند و اگر به دقّت نظر کنی شاهد می‌شوی در سنهٔ هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت که اوّل ظهور حقّ بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افئده گرفته تا آنکه منتهی شود به این ارض ظاهر جسد و اوّل ظهور جوهر ایمان در

آن نفوسی بود که از برای طلب حقّ حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حقّ را شناخته چه در آن ارض حقّ را احدی نشناخت الّا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین‌الله بوده و نمی‌توان که حقیقت را درک کرد الّا بعین او و از این جهت ظهور محبوب خود را شناخته و به آیات آن یقین نموده بر حقیّت او اگرچه نمی‌دانستند که این همین موعود است زیرا که شناختن آن به عین او می‌شود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود به ظاهر اگرچه در باطن بود این است که یکی مقبل می‌شود می‌بیند و یکی اعمی است منحرف می‌شود و نمی‌بیند و همچنین تصوّر کن از ظهور نقطهٔ فرقان تا منتهی‌الیه درجهٔ ایمان چگونه می‌شود در صحرای کربلا یکی جان می‌دهد و یک کند آنچه شنیده‌ای این است یکی می‌بیند و یکی نمی‌بیند و به گمان خود لله می‌کند ولی علی‌الله وارد می‌آید که اگر بداند بر حقّ می‌کند راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه در مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی به آخر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سیّد چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان سرّ وحدت قبل است که منتهی شد به آخر ظهور که غیر مقبلین در

نفی منفی و مقبلین چون چشم افئده ایشان باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کلّ ایشان هم چشم افئده ایشان باز بود که اگر چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کلّ را تربیت نمی‌نمود مگر از برای طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاءالله در یوم قیامت ولی باز برگشت آخر وجود که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین به همان واحد اوّل و حال آنکه کلّ ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان می‌کردند که حقّ با ایشان است و حال آنکه از این اعداد مالانهایه بر فطرت اصلیّه واقعیّه بر طلب حقّ برنیامد الّا همان حروف واحد و حال آنکه کلّ از غایت اجتهاد و ورع به اعلی درجه یقین رسیده بودند و هزار و دویست و هفتاد سال فلک بر حول ایشان گذشت کلّ این ظهورات از برای این است که در کور بیان با بصیرت باشی لعلّ در یوم ظهور حقّ که ثمره بیان است توانی بعین‌الله او را شناخت و به عین واحد به هدایت ایشان مهتدی گشت و به عیون مدله علی‌الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبة به لیل مثل غرس شجره‌ای است که در یوم قیامت وقت اخذ ثمرهٔ آن است که قبل از آن هنوز به بلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی ع غرس شجرهٔ انجیل که شد به کمال نرسید

الّا اوّل بعثت رسول‌الله ص که اگر رسیده بود یک روز زودتر همان روز یوم بعثت می‌شد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هفتم و آنچه اشجار در انجیل ثمر کرد در بیست و سه سال ظهور بود که وحی در میان و حکم‌الله می‌شد و حکم واقع که من قبل الله هست نازل می‌گشت و بعد از غرس شجرهٔ قرآن کمال آن در هزار و دویست و هفتاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی‌الاوّل می‌بود به پنج دقیقه بعد ظاهر نمی‌شد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علوّ عرش خود ناظر است و نظر می‌کند بر شجره‌ای که غرس فرموده در افئده و ارواح و انفس و اجساد خلق همین‌قدر که دید از شجره توان حدیقه توحیدی چید اوّل ظهور می‌گردد و از ورای حجب کنت کنزاً مخفیا حبّ احببت ان اعرّف را نازل تا آنکه به آن خلق خلق شود تا ثمره آنکه عرفان به او است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اوّل دین معرفة‌الله هست و از آنجائی که معرفة‌الله ظاهر نمی‌گردد الّا بما وصف‌الله به نفسه من لسان رسوله این است که منوط است به معرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا به منتهی‌الیه وجود منتهی گردد و آنچه اثمار شجرهٔ قرآن است تا عروج شجرهٔ بیان باید ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در آن ثمر نبوده

والّا ظاهر می‌شد زیرا که گل‌چینان این جنّت ملائکه مسبّحین‌اند نظر می‌کنند بر کلّ خلق اگر بینند بر شجره حدیقه حبّ محبوب ایشان هست می‌چینند و آن هدایت او است به عرفان مقصود نه غیر آن و همچنین در یوم ظهور من یظهره‌الله آنچه که از بیان به او ایمان آورد و به حروف حیّ او همان اثمار بیان است و حال آن که راضی نمی‌گردد بر آن که ذکر شود در ایشان شجرهٔ بلا ثمری که اگر در علم خدا گذشته لایق است بر آنچه او را لایق اگرچه پناه داده شده کلّ را به شمس حقیقت که پناه به آن نفع می‌بخشد ایشان را که آن عین پناه به خداوند است والّا چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاء او را نشناخته گویا پناه به خدا نبرده زیرا که کلمهٔ اعوذ بالله را کلّ می‌گویند حتّی در حقّ همان هم که نازل شده چنانچه در صدر اسلام خود می‌خواند ولی چون پناه به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نبرد که عین پناه به خداوند است پناه داده نشد از دون نار عرفان والّا هر امّتی که می‌بینی این کلمه را به لغت خود می‌گویند و حال آنکه حدّ ایشان ظاهر است و نزد هر ظهوری پناه به خدا پناه به او است و نزد هر بطونی پناه به اوامر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آن وقت ظهور قبل و اوامر آن پناه نمی‌دهد

او را الّا به ظهور بعد و اوامر او و همیشه مراقب اوّل ظهور باش که اگر به قدر تسع تسع عشر عشر تاسعه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور می‌گردی چنانچه امروز خود می‌گوئی بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام می‌شوند این بود ثمره زیارت حروف واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود و در این قیامت از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود والله یختصّ برحمته من یشاء و الله ذوالفضل العظیم

الباب الرّابع و العشر من الواحد السادس

حکم الله فی حین تحویل الشمس

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایّام یومی را منسوب به خود فرموده و آن را یوم‌الله خوانده و ضامن شده هر که حقّ و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کلّ سال جزا دهد او را و یک مثقال ذهب صرف در آن مثل سیصد و شصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد و همین قسم در کل اعمال و شئونات

خیر جاری نموده امرالله را و آن یومی است که شمس منتقل می‌گردد از برج حوت به حمل در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مثتغاث و در این بین هرکس هرچه تواند اذن‌الله از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده تلذّذ به آلاء و نعماء متعدده در حین واحد تا آنکه حقّ آن شیئ کامل گردد نزد آن نفس و همچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلای آن و همچنین در عادت لیل و نهار بر یک نعمت متلذذ شوند در مجلس واحد و تعدد آلاء و نعماء را به تعدد مجالس قرار دهند که این اقرب است به تقوی عندالله و اذن داده شده که در لیل به عدد کلّ حول این آیه را تلاوت نمایند شهد الله انّه لا اله الّا هو المهیمن القیوم و در نهار آیهٔ شهد الله انّه لا اله الّا هو العزیز المحبوب یا آنکه آیهٔ شهد الله که در آن ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عندالله و آن یوم یوم نقطه است و هیجده روز بعد از آن ایّام حروف حیّ است که اشرف است از ایّام هیجده شهر که هر یومی منسوب به یکی از احکام کلّ شیئ است که کینونیات کل ادلاء بر توحید حقّند و در ظواهر چونکه ذکر نبی و وصی در این کور

نمی‌گردد به مؤمنین اطلاق می‌شود الّا یوم قیامت که هر کس را شجره حقیقت به هر اسم که خواهد ذکر می‌کند و غیر از آن کسی نمی‌شناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اوّل صوم جایز نیست بلکه به ابواب واحد دخول در جنّت واجب و کلّ این ظهورات از برای اینکه در یوم من یظهره الله که یوم اوّل یوم او است و مثل او مثل شمس است در نهار به او هدایت یافته نه آنکه مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشت و کسی که این یوم از برای او خلق شده در حزن بود و حال آنکه این یوم به نسبت به او عزیز گشته و هر شیئ در یوم قیامت ظاهر می‌شود بر هیکل انسان حتّی دقایق و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهور و سنین و فوق آن تا آنکه به مطالع آیات ازلیّه و ظهورات قدمیّه منتهی گردد که آن وقت اجلّ از این است که ذکر حدود خلقی شود لم یزل الله کان عالما و قدیما و لم یزل الله کان حاکما و قدیرا

الباب الخامس و العشر من الواحد السادس

فی انّ الله قد امر بان تقیموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم من یظهره‌الله من بعد بلقب القائم و الحکم علی اعدام من یحزّننه من فوق الارض بما یمکن

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کلّ را که در نزد استماع ذکر من یظهره‌الله به این اسم هر نفسی برخیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجلالاً له من کتاب‌الله و اعظاماً له من نقطة الاولی لعلّ در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که کلّ اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کلّ عمر خود هروقت شنید برخیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او به او برسد که او منم یا آنکه خود او بر او وارد شود و بگوید منم و حجّت اقامه کند به آیاتی که دین او به او برپا است و فی‌الحین خاضع نگردد از برای قرآن و ساجد نگردد از برای منزل بیان کلّ اعمال غیب او باطل می‌گردد که گویا هیچ نکرده و اگر برعکس باشد ثمر می‌بخشد او را و اگر خواهد عفو می‌کند او را اگر دون حبّ در ایّام غیب خود بر او شاهد شده اگرچه هرگز محبّ نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقت در این نموده که لابد ملاقات خواهید کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید ولی از

برای مسمّای این اسم نکنید آنچه از برای اسم او می‌کردید اگرچه اگر بدانید خواهید کرد ولی بر خود اشتباه وارد می‌آورید چنانچه در ظهور رسول‌الله ص کلّ منتظر او بودند ولی در حین ظهور شنیدی که با او چه کردند و حال آنکه او را در خواب می‌دیدند به آن خواب افتخارها می‌کردند و همچنین در ظهور نقطه بیان که کلّ از برای اسم او قائم می‌شدند و از برای ظهور شب و روز تضرّع و ابتهال می‌نمودند و اگر در خواب می‌دیدند او را به آن خواب افتخارها می‌نمودند ولی حال که به اعظم حجّتی که دین ایشان به اون برپا است ظاهر شده و منتظرین ظهور او لایحصی است کلّ بعد از استماع آیات او در خانه‌های خود مستریح نشسته و او الآن در این جبل ماکو است وحده قدری مراقب خود شده ای اهل بیان که این طور واقع نگردد که از برای او شب و روز گریه کنید و از برای اسم او قائم گردید و حال که یوم اخذ ثمره است که از قیام به اسم سبیلی به سوی مسمّی به هم رسانید این قسم محتجب مانید در خاطر آورید سلوک منتظرین رسول‌الله ص را و آنچه بر او وارد شد از منتظرین به او و مگو که در دین نبودند امروز می‌گوئی که در دین نبودند والّا آن روز در میان خود به گمان خود در اعلی درجه فضل و دین

خود عامل بودند و گمان دون حقّ بر خود نمی‌بردند مثل آنکه امروز می‌بینی که کلّ به اعلی درجه فضل و دین خود عاملند و خطور دون حقّ از برای خود نمی‌کنند و خواهی شنید آنچه که بر نقطهٔ بیان وارد آمده زیرا که قضایای قیامت فرض شده که کلّ بنویسند و ثبت کنند لعلّ در قیامت بعد به آن مهتدی شوند و خواهی درک نمود من یظهره‌الله را و اگر قرار گذارید ای اهل بیان کلّاً که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر نفس خود نمی‌پسندید و حقّ را به باطل جلوه ندهید یا برعکس که آن حقّ محض است و اگر در ظلّ او مستظل نگردید در دین باطل می‌گردید لعلّ بر آن حزنی وارد نیاید و کلّ اعمالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده‌اید تا آن روز باطل نگردد توکّل بر خداوند نموده که از این خیط بیرون نرفته لعلّ بر مقصود خود چون که نمی‌شناسید حزنی وارد نیاورید در ایّام بطون او و در ایّام ظهور که او می‌شناساند کلّ را نفس خود را به آیات و کلمات خود ولی کلّ به آن یقین نمی‌کنید که بشناسید او را از این جهت محتجب می‌مانید و هیچ حجّتی نیست از برای کسی که یقین نکند به او بعد از استماع آیات این است صراطی که کلّ به آن در جنّت می‌شوند و محتجبین به آن داخل در نار می‌گردند که هیچ جنّتی اعظم از آن خلق نشده

بلکه او اجل است از اینکه به جنّت و وصف جنتیّت وصف شود زیرا که خلق جنّت به امر او می‌شود و اگر می‌خواهی در بدء جنّت نظر کنی نظر کن در بدء دین اسلام که هرکس داخل می‌شد داخل در جنّت بود و الّا در نار و درجه به درجه جنّت مفصّل گشته تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او اصحاب رضوان و جنّت بوده‌اند و دون او در نار تا آن که منتهی شد به آخر ابواب که نصّ خاصّ منقطع گشت هرکس بر مرادالله و مراد اهل بیت بود در جنّت بود و هرکس قدر جوی منحرف بود در نار تا اینکه به ظهور اسم باطن باطن خلق جنّت را بین و حکم دون جنّت بر کسی که نشناخت او را و عارف نگشت به حقّ او ذکر کن و بعد مبدء جنّت را بیان بین و تا ظهور من یظهره‌الله متّبعین را از منحرفین بشناس و حکم جنّت و نار را به عین شهود ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنّت و نار و پناه بر در هر حال از نار دون ایمان که همین سبب در نار آخرت می‌گردد و همچنین در ایمان که همین سبب رضوان اکبر می‌گردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب دارد او را و در آن خلق نشده حزنی و

آنچه که عبد محبوب ندارد علم به آن را یخلق الله ما یشاء بامره انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا

الباب السّادس و العشر من الواحد السّادس

فی انّ لا یحلّ السّفر لا حد الّا اذا اراد بیت الله او بیت النقطة بعد استطاعة او اراد ان یتحجّر او یرید ان یزور حروف الحیّ اذا استطاع علی الروح و الرّیحان او اراد ان ینصر احداً فی سبیل‌الله و من یجبّر احد علی احدٍ فی سفرٍ او یدخل بیته بغیر اذنه او یرید ان یخرجه من بیته بغیر اذنه حرّم علیه زوجته تسعه عشرا شهراً و ان یتّعد احد عن ذلک الحکم و لم یعمل به فعلی شهداء البیان ان یأخذوا عنه خمس و تسعین مثقالاً من ذهب حیث لامردّ و اذا اراد ان یجبّر احد علی احد فرض علی من علم او یطّلع ان یحضر و یمنعه و ان علم و لم یحضر فیحرم علیه زوجته تسعة عشر یوماً و لم یحلّ له بعد انقضاء التسعة و العشر الّا و ان یأتی تسعة عشر مثقالاً من ذهب ان استطاع و الّا من فضّه و ان لم یقدر علی الفضّه فالیستغر الله تسعة عشر مرة الی ان یقدر و ینفق

الی شهداء البیان لینفقوا علی من یؤذّن باعلی صوته ثمّ علی الفقراء و المساکین من اهل الدّین و الکتاب کلّ علی حسب شأنه و لا یسافر احد دون سفر الواجب من الحجّ او الحضور بین یدی النّقطة الّا اذا اراد ان یزور او یتحجر فلا ینبغی له ان یطولن ایّام سفره و ان اراد ان یطول فعلیه ان یرفعن ما یتعلقنّ به من کینونیّته خلقت من ذاته او لا یطولن اکثر من ثمانیة و ثلثین شهراً الّا لمن یتحجّر فی البحر فانّ له اذن علی قدر خمس و تسعین شهراً و لا یحلّ علیه فوق ذلک و من یتجاوز من ذلک الحدّین ان یقدر علیه عن ینفقن اثنی و مأتین من مثقال من ذهب والّا اثنی و مأتین مثقالا من الفضّه

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده سفر به سوی بیت و مقعد نقطه اگر استطاعت از برای او باشد و زیارت مقاعد حیّ و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن داده نشده و در تجارت هرگاه ما خلق عنه نزد او باشد بأسی نیست از برای او و اگر نبوده زیاده از دو حول در برّ اذن داده نشده الّا آنکه سبیل آن قدر همین باشد که آن وقت از برای او اذن‌الله است زیاده از آن و در بحر زیاده از پنج حول اذن داده نشده و مبدء حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقتدر است دویست و دو

مثقال ذهب و الّا از فضّه بر آن‌طوری که حکم شده داده باشد که از حدودالله هست و ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور من یظهره‌الله در حین استماع سفر کند به سوی او و مقدّم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کلّ بیان از برای او است و اینکه بابی است از ابواب ظهور دین قبل که او در ظهور بعد آن اگر مجدد نشود حکم ایمان نمی‌گردد و سفر جایز نیست الّا بعد از استطاعت بر روح و ریحان الّا در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب می‌گردد اگرچه بر نعلین باشد زیرا که از برای او خلق شد چگونه می‌توان از ثمره وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد به خلق وجود خود و امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را به غیر اذن او یا آنکه یک قدم او را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود به غیر اذن او بیرون آورد بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدّی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض است که جزای تعدّی او نود و پنج مثقال ذهب در حقّ او حکم نمایند و هر نفسی که عالم شود جبر نفسی نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال نمی‌گردد بر او اقتران و بعد از انقضاء او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد والّا از فضّه و اگر نه نوزده

مرتبه استغفار کند که آن وقت حلال می‌گردد بر او اقتران و بعد از استطاعت احدهما بر او است انفاق به سوی شهداء بیان که ایشان بر اهل احتیاج انفاق کنند بر نفوس خود اگر مکلّف دانند والّا بر مؤذنین و اهل احتیاج از مؤمنین در هر موقف که هست محمود است و ثمرهٔ این آنکه لعلّ در بیان بر نفسی غیر حقّی وارد نیاید لعلّ که عادت کلّ گردد و بر مقصود یوم ظهور او حزنی وارد نیاید که اگر نه از برای او بود حکمی بر هیچ نفسی نمی‌شد به استحقاق بلکه کلّ از بحر جود او هست که در زمرهٔ تکلیف بیرون می‌آیند والّا اکثر را حدّ اهمال است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امرالله نمی‌نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و می‌دارد که کلّ با منتهای حبّ در جنّات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی به قدر نَفَسی حزنی وارد نیاورد که کلّ در مهد امن و امان او باشند الی یوم القیمه که آن اوّل یوم ظهور من یظهره‌الله است و خداوند عالم هیچ نبیّ را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل نفرموده مگر از کلّ اخذ عهد از ایمان به ظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدّی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و هست و هرقدر که منازل اقرب و اخفّ گردد

عندالله محبوب‌تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دو روز رود بر خدا است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقّت شود طلب نقمت می‌کند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حدّ هر حیوانی را که بعد از ورود مالک او در بیان غیر از اخفّ از تحمّل او بر او وارد نسازد که نفعی که از آن بر می‌دارد از برای او ثمری نمی‌بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال و آنچه مترتّب کلفت و مشقّت است ممنوع بوده و هست الّا سبل روح و ریحان بر مقادیری که من قبل الله مقدّر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده و هست و اگر نفسی نفسی را در سبیل رضای حقّ یک قدم سوار کند ثواب یک حجّ در نامه عمل او نوشته می‌شود و کدام فضل است از این عظیم‌تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر را کلّ مبدّل کنند بر روح و ریحان قطعه‌ای می‌گردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده به واسطه احتجاب کلّ بوده که به ملاحظه‌های نفع جزئیّه تعب بر نفس خود و دیگران وارد می‌آورند و الّا اگر بر روح و ریحان می‌بود آن نوع حکم نمی‌شد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن حکمی که قبل شده چنین کور درجه به درجه ترقّی کند که کلّ

نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد والله یحفظ من یشاء فی السبل باذنه انّه کان علی کلّ شیئ حفیظاً

الباب السّابع و العشر من الواحد السادس

فی حکم طهارة ما یخرج من الفاره و عدم فرض التحرّز عنه و کذلک الحکم فی الحیوان الّذی یطیر باللیل و الّذی یسمّونه بابابیل

ملخّص این باب آنکه آنچه صعب شده بود بر کلّ مؤمنین از ما یخرج من الفاره او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینکه بأسی نیست ولی از جهت لطافت و نظافت تحرّز محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمی‌گردد و در هر حال نظر بر مطهّر مطهّر کرده که محتجب از مبدء نمانی که در یوم ظهور من یظهره‌الله ذکر دون طهارتی نمائی که از اجلّ از این است بلکه قول او مطهّر است و در هر شأن در مکامن طاهره و مطهّر بوده و هست و از یومی که اوّل از برای آن نبوده الی آخری که آخری از برای او نیست در سماء طهارت

و ارض لطافت بوده و هست و هیچ شیئی او را متغیّر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین امّهات او صفوة خلق بوده و مکمن طهر و طهارت طوبی لمن یدرکه یوم القیمة علی طهارة من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن و العشر من الواحد السادس

فی عدم جواز النّظر لاحد الی کتاب احد الّا للمتحجّرین اذا اذنوا بعضهم لبعض او علموا برضائهم

ملخّص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته و چه سر باز چه کتب علمیّه و چه حسابیّه و چه کتب مکتوبه بعضی به سوی بعضی الّا هر وقت که داند رضای او را یا اذن دهد او را که آن وقت حلال می‌گردد بر او و این نهی نشده الّا آنکه کلّ تقمّص قمیص حیا پوشیده که اگر درک کنند یوم قیامت را با شجرهٔ مقصود سلوکی نگردد که دون سبیل حیا باشد   و الله یعصمنّ من یشاء من عباده عمّا لا یحبّه انّه کان علی کلّ شیئی وکیلا

الباب التّاسع و العشر من الواحد السّادس

فی انّ لکلّ نفس فرض ان یجیب اذا یکتب الیه و یجیب اذا یسئل عنه و ما یتفرع علیه

ملخّص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی به سوی کسی خطّی نویسد بر اینکه او را جواب دهد و فصل محبوب نبوده به خطّ خود یا به خطّی که امر کند و همین قسم اگر کسی سؤال کند بر مستمع واجب است جواب به آنچه دلالت کند لعلّ در یوم ظهورالله کسی از آن نیّر اعظم محتجب نگردد در حینی که نازل می‌فرماید من قول الله الست بربّکم کلّ بگویند بلی زیرا که فرض جواب از برای اینجا شده ولی سرایت می‌کند تا به منتهی‌الیه ذرّ وجود و همچنین کتب شبهه نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کلّ کسی به واسطهٔ احتجاب خود محتجب نگردد از ردّ جواب محبوب خود که به اجابت کینونیّت او خلق می‌گردد در ذرّ افئده به اقرار به وحدانیّت و در ذرّ ارواح اقرار به نبوّت و در ذرّ انفس اقرار به ولایت و در ذرّ

اجساد اقرار به بابیّت و نزد هر ظهوری مجیبین از صامتین ممتاز می‌گردند و الّا در ظهور قبل که کلّ مجیبند مثل آنکه امروز می‌شود که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و آنچه ما یتفرع بر او است از ولایت و احکام قرآنیّه بلکه متصوّر نمی‌شود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین به اجابت ممتاز می‌گردند و عبد بصیر آن است که در کلّ عوالم و مراتب اجابت حقّ را نماید اگرچه به اجابت به کتاب باشد یا به لسان یا به عمل که این اقوی است و از برکت اجابت آن نفس کلّ مأمور شده‌اند بر اجابت یکدیگر حتّی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او به آنچه می‌شود و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر متفرسین لازم است اجابت او و همچنین اگر مقاعد آن محلّ اجابت باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود ادراک می‌کند واجب است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده ننماید لعلّ در یوم قیامت که ابصار قلوب نمی‌شناسند محبوب و مقصود خود را الّا من‌شاءالله بر او من حیث لا یعلم حزنی وارد نیاورند که یک دفعه ما یثبت به الدّین مرتفع شود و او به شئون ما یتفرع علی الدّین محتجب مانده

باشد چنانچه در هر ظهوری هر که محتجب می‌ماند همین سبب می‌گردد او را ولکن الله یهدی من یشاء بهفضله انّه کان بکلّ شیئی محیط

الباب الاوّل من الواحد السّابع

فی تجدید الکتب اذا انقضی علیها اثنی و مأتین حولاً و محو ما کتب من قبل او انفاقه الی احد

ملخّص این باب آنکه در هر ظهور خداوند دوست می‌دارد که کلّ شیئ جدید شود از این جهت امر فرموده که در هر دویست و دو سال یک دفعه هر نفسی مایملک خود را از کتب مجدّد کند به اینکه در ماء عذب ریزد یا آنکه به نفسی عطا کند لعلّ عین عبدی بر حرفی نیفتد که کره از نظر به اون داشته باشد لعلّ در یوم قیامت شجرهٔ حقیقت ظاهر حرفی را نبیند بر صورت غیر محبوب لعلّ روح آن هم در ظلّ آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حرفی که نوشته می‌شود هفتاد هزار ملک بر او موکّلند و همچنین حین محو که حفظ می‌کنند او را و اگر امروز نظر کنی در ارض می‌بینی که یک حرف از

قرآن را چقدر از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست می‌دارند که نظر بر او کنند بل در هر شیئی چنین مشاهده کن و همچنین برعکس و در بیان هیچ شیئی را ظاهر مکن الّا بر علوّ صنع و کمال لعلّ یوم قیامت نظر محبوب خود بر او برافتد و دون حبّی شاهد نگردد بر خلق که خود که نظر کلّ ملائکه در ظلّ نظر او است و کم شیئی می‌خواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجرۀ حقیقت گردد بلی اگر شیئی که فوق ارض مثل آن نباشد آن شیئی است که لایق شده از برای آیه لیس کمثله شئ و کلّ خواهند کرد بیان‌های خود را مجدّد ولی مراقب بوده نزد ظهور شجرۀ حقیقت از هر ارض که مشرق گردد که به آن در یوم ظهور مسترزق و متلذّذ شوند که ماقبل ذریعه‌ای بوده از برای آن ظهور و آیتی بوده از برای وصول به آن مقصود و هیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را نویسد با ایمان به او به احسن خط الّا آنکه واجب می‌گردد از برای او آنچه محبوب او است عندالله و مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اوّل خطّ ابهی و آخر اعلی و مابینهما به درجات ذکر و گویا مشاهده می‌شود در ظهور که صاحبان ادراک بهم می‌رسد که نوزده قلم را شیرین

نویسند ولی کمال در یکی بهتر از اقتران است و استکمال در کلّ علو کمال است اگر مقرون گردد به رضای محبوب ازل و مقصود لم‌یزل و الّا امروز دیده می‌شود که کتب مالانهایه در اسلام به احسن خطّ نوشته شده ولی آثاری که ثبت حقّ و نافی دون می‌گردد که کلّ کتب قبل اگر در نزد یک حرف اوّل اون اقرار به ایمان نکنند قبول نمی‌گردد از ایشان کینونیّت ایشان و چگونه حسن کتابت آنها رسد و حال آنکه آن آثار مثل بئر معطل و قصر مشیّد مانده و جمال او نزد اهل افئده احسن از جمال مذکور به اسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیّوم اسماء به عدد نفس قیّوم که عدد اسم یوسف علیه‌السّلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و حال آنکه از بدء ظهور تا امروز چقدر کتبها نوشته شده که دون ایمان به او ثمر نمی‌بخشد و در وقت ظهور من یظهره‌الله همین قسم کلّ محتجب خواهند بود الّا من‌شاءالله کمال دقّت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الّا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم‌تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظلّ آن نوشته شده نظر کن در مبدء قرآن که اگر در یوم ظهور رسول‌الله کسی یک حرف آن را می‌نوشت حکم ایمان بر او می‌شد اگر مؤمن به او بود ولی اگر کلّ انجیل و

آنچه در دین عیسی ع انشا شده در ظلّ انجیل ثمری نمی‌بخشید از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود بصیر شو که محتجب نمانی که هیچ شیئی در آن ظهور محبوب‌تر از آن نیست که آثار او را به احسن خطّ نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کلّ که آنچه از آن مبدء جود مشرق می‌گردد کلّ مؤمنین به بیان داشته باشند زیرا که او است بیان آن روز و بر اعلی نهجی که در بیان متصوّر است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت حاضر نماید که کلّ مسئول عنه از این بوده و هستند چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او و تکثّر آثار او اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدا را و اگر مثل امروز هستند که هرکس در بیت خود محتجب لا یکلّف الله نفساً الّا بعد ان یقدر و لتتوکّلنّ علی الله ثم یوم القیمه به آیات الله توقنون

الباب الثّانی من الواحد السّابع

فی النّیة حیث ینبغی ان لا یعمل احد من عمل الّا و یقولنّ بلسانه انّی لا قومّن او اقعدن لله ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ کلّ شیئ ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین و ان یقرء بقلبه یجزی عنه

ملخّص این باب آنکه هیچ عملی عمل نمی‌گردد الّا آنکه لله واقع شود و از این جهت امر شده که هر عاملی حین عمل گوید انّی لاعملنّ هذا لله ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است از او ولی لله واقع نمی‌گردد عمل مگر آنکه معرفت به هم رسانند به شجرهٔ حقیقت که این آیه آیتی است از آیات او و به آیه او در نفس خود از او محتجب نگردید در یوم قیامت چنانچه در قرآن هرکس عامل از برای رسول‌الله ص و حروف حیّ او بود عامل از برای خدا بود و محبوب نیست که کسی عملی کند از برای کسی الّا آنکه لله کند و لله نمی‌شود الّا آنکه از برای آن ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عاملند کلّ از برای خدا می‌کنند به امر عیسی ع اگرچه تا قبل از روز رسول‌الله ص لله بود ولی حین ظهور لدون‌الله می‌شود بلکه در آن ظهور باید از برای رسول‌الله ص کند که آن وقت لله ثابت می‌گردد و همچنین عبادی که در بیان عاملند از

برای خدا و این آیه را می‌خوانند اگر در یوم ظهور من یظهره‌الله از برای او
عمل کردند لله کرده‌اند و الّا باطل می‌گردد که گویا هیچ عمل نکرده‌اند این
در صورت اصل دین است دیگر فرع آن را خود اخذ کن و شئون دنیایی که
باید لله شود خود ادراک نما مثلاً غذا تناول می‌نمائی و قصد می‌کنی که از
برای خدا می‌کنی و حال آنکه از شجره که مدلّ علی‌الله هست محتجب
هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره مشرق گشته و راجع به آن
می‌گردد در ظهور اخرای آن و گاه هست که خود از اون منع می‌کنی آنچه از
برای او در نفس خود می‌کنی و همین قسم کلّ شئونت را مشاهده کن در
دنیا که می‌گوئی از برای او است و از او محتجب هستی و همچنین شئون
دین را ملاحظه کن تا به جوهر کلمه توحید منتهی گردد اگر در یوم ظهور من
یظهره‌الله از برای او عمل کردی لله کرده‌ای چه گفتن لا اله الّا الله باشد و چه
آب خوردن و الّا اگر از برای او نکنی اگر لا اله الّا الله بگوئی در نار می‌روی
و اگر آب بیاشامی شراب دون جنّت آشامیده‌ای از این علم جوهر بسیط است
که حین ظهور رسول‌الله ص حکم شد که کلّ ملل لدون‌الله عاملند اگرچه کلّ
به کتاب خدا و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و الآن هم هستند که ظاهر

است سرّ آن این است که همان مطاع از یوم آدم همان رسول‌الله هست و کلّ کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شده که در حقیقت از ظهور قبل محجوب مانده و از کتاب او چونکه نشناخته که این همان است که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج نگردانی از حروف واحد و کلّ را قائم به حروف اوّل بینی بلکه در آنها غیر از ظهور او ظاهر نبینی در لیل الیل لله عامل بوده ولی حین ظهور من یظهره‌الله اگر کلّ اعمالت از برای نقطه کنی که لدون‌الله می‌شود زیرا که نقطه بیان آن روز همان من یظهره‌الله است نه دون آن و همچنین حروف حیّ همان حروف حیّ او است که تو از برای آنها عامل بوده‌ای چگونه می‌شود وقتی که ظاهر می‌شوند عامل نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر به گمان آنکه لله می‌کنند غرق می‌شوند و لدون الله می‌شوند و خود ملتفت نمی‌شوند الّا من یشاءالله این یهدیه که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او و از این که مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کلّ ما علی الارض زیرا که به هدایت بعد از موت داخل جنّت می‌گردد ولی بما علی الارض بعد از موت آنچه مستحقّ است بر او نازل می‌آید این است که

خداوند دوست می‌دارد که کلّ را هدایت کند به کلمات من یظهره‌الله ولی نفوس مستکبره خود مهتدی نمی‌شوند بعضی به اسم علم و بعضی به عزّ و هر نفسی به شیئی محتجب می‌گردد که در نزد موت هیچ نفع نمی‌بخشد او را کمال دقّت نموده که از صراط احد من السّیف و ادقّ منّ الشعر به هدایت هادی کلّ مهتدی گشته لعل آنچه از اوّل عمر تا آخر لله می‌شود یک دفعه لدون‌الله نشود و خبری نشنوی و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب الثالث من الواحد السابع

فی انّ اداء الدّین واجب فوری

ملخّص این باب آنکه قرض دادن به مؤمن عندالله محبوب بوده و هست و همچنین ادای قرض که واجب است و احبّ است نزد خداوند از هر چیزی اگر تواند رد نمود و فصل در آن جایز نیست و ثمرهٔ این حکم آنکه همین قسم آیات تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و تکبیر و کلّ شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا فرموده به خلق خود در حین ظهور او ردّ او و اجب از

کلمه توحید گرفته تا منتهی‌الیه شئون تحدید که اگر کسی فوراً در حین ظهور ردّ کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد الّا و آنکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چقدر بعید است نفسی که حقّ نفسی را ردّ ننماید چگونه است حقّ‌الله که عبد به آن مؤمن شود ولی در حین ردّ اظهار ایمان خود کند و از مدیّن دین و معطی آن به آن محتجب ماند این است حدّ خلق اگر به عین یقین نظر کنی   والله یحکم بالحقّ و انّه هو خیر الفاصلین

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده در هر حولی که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بدء آن از اوّل لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود و تنقیص و تضاعف در او نبوده و نیست و مراد از آن آنکه به یک اسم از اسماءالله متلذّذ شود و در حین التفات اسم دیگر اذن داده نشده و حین نسیان بأسی نیست لعلّ یوم قیامت به برکت این عمل تواند به اسم واحد

تصدیق نمود و از هدایت او محتجب نگشت و گویا دیده می‌شود که شجره حقیقت ظاهر که مبدء کلّ اسماء و امثال است ولی سکّان بحر تخلیص به تخلیص خود محتجب زیرا که این از برای وصول به او است و آن به همین محتجب می‌گردد مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت‌الله هست تا منتهی شود به آخر مسائل فروعیه وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است در حین طلوع آن ولی ببین که هر نفسی به یکی محتجب شده چنانچه امروز می‌بینی و از مقصود که ثمرهٔ کلّ است باز مانده و ملتفت نیستند و در حین عدم التفات حجّت‌الله بر کلّ بالغه بوده و هست زیرا که اگر تدبّر نمایند به همان حجّتی که مدیّن به دین اسلام شده به همان توان تصدیق حقّ نمود اینکه می‌بینی از اوّل عمر تا آخر به دین خود عمل می‌کنند و خطور دون حقّ در حقّ خود نمی‌کنند به جهت آن است که ممتحن نمی‌گردند و حجّت در میان ظاهر نیست و الّا همان کلماتی که صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته می‌شد می‌گوید همان نفس چنانچه در بلوغ و کمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود همان کلماتی که خود تعجّب می‌نمودند که چگونه می‌شود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گفتند این

است که عامل از روی بصیرت در هر شأن کم بوده و اکثر چون در این دین تربیت می‌شوند در آن اظهار ایمان می‌کنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس   واللّٰه یخلّص الّذین آمنوا باللّٰه و آیاته عن ذکر دونه انّه قویّ منیع

الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجره لن یحلّ لاحد ان یدیّن بدین الّذی قد دان به قبل ظهورها و اذا سمع فلیحضر حتی یأمره بماشاء و انّ قبل ان یحضر فلیعمل بما عمل من قبل ولکن حین ما حضر لینقطع عنه کلّ الدّین الّا ما یأمر به

ملخّص این باب آنکه آنچه سبب نجات می‌گردد عرفان ظهور است و همچنین برعکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری اوامریست که از قبل او به نفس آن ظهور ظاهر می‌گردد نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمنین به ظهور قبل اگر به ظهور بعد مؤمن می‌گشتند حکم ایمان بر آنها می‌شد و الّا فانی می‌شد آنچه از برای ایشان بود قبل و همچنین در نزد ظهور من یظهره اللّٰه کلّ

دین اتباع او امر او است زیرا که رضای خداوند عزّ و جلّ ظاهر نمی‌گردد الّا به رضای او و بعد از ظهور وقوف بر آنچه از قبل بوده ثمر نمی‌بخشد دقیق شو در امر دین خود لعلّ در یوم قیامت توانی نجات یافت از فزع آن روز که آن روزی است که حجّت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتسرعنّ فی حین الظهور لا قبل ذلک و لا بعد هذا ان انتم تحبّون ان تفلحون

الباب السّادس من الواحد السّابع

فی عدم جواز اخذ اسباب الحرب و آلتها الّا فی حین الضروره او وقت المجاهده الّا الّذین هم یصنعون

ملخّص این باب آنکه اسبابی که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب نیست عندالله الّا در یوم اذن یا از برای عبادی که به صنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی که سبب خوف نفسی شود داخل جنّت نمی‌گردد سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعلّ در یوم قیامت کلّ بر هیکل انسانیّت و شئون لایقه به آن باشند لعلّ عین شمس

حقیقت بر شیئی شاهد نگردد دون رضای خود را زیرا که نمی‌دانی تو از جوهر وجود خود محتجب می‌شوی و چه بسا راضی می‌شوی که باشد با غیر رتبه خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم‌تر نبوده و نیست نظر کن نفسی که غیر از راسخ در علم کلام او را نتواند فهمید که ائمهٔ هدی باشند در جبلی ساکن گشته که یک کلمه لغت جنّت که لسان عربی است نمی‌توانند اهل آن تکلّم نمایند چگونه که بفهمند ببین که در حقّ جوهر وجود چه می‌شود قسم به ذات مقدّس الهی که اگر کسی ملتفت شود فی‌الحین منفطر می‌گردد و علم کلّ به این اشدّ اخذی است من‌الله ایشان را که با کسی که در هر شأن به او مؤمنند و به او متوجّه و بدء کلّ از او بوده به امر او و عود کلّ به سوی او است به امر او این نوع وارد شود ولی نفوس مؤمنه احصاء می‌کنند اخذ حق را که از برای لقائی که کلّ از برای او خلق شده حال این نوع وارد آید که در جائی ساکن گردد که یک اهل فؤاد نباشد که او را به عین او بیند الّا من‌شاءالله و از این جهت است که حرام شده در بیان اقتران نفسی با غیر سنخ خود و بر عرفی که کلّ بر او ظاهرند بر کلّ است ملاحظه آن علما در سلسلهٔ خود و حکّام در سلسلهٔ خود و تجار در سلسلهٔ خود و سایر کسّاب در

حد سلسلهٔ خود تا آنکه هیچ نفسی نبیند غیر جنس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درک نماید الّا عیونی که غیرالله را نمی‌بینند چگونه کلّ خلق توانند درک نمود کمال تراقب را داشته که یوم قیامت را درک خواهید نمود و بر جوهر وجود واقع نشود چیزی که در ساحت او مذکور نیست کسی که از لسان کینونیّات کلّ شیئ کلمه سبحان‌الله می‌شنود که به او تسبیح و تقدیس خداوند کرده می‌شود بلکه مادون آن نزد ساحت قدس او نفی می‌شود چگونه لایق که غیر کلمهٔ حبّ شنود یا آنکه غیر مقعد عزّ مشاهده نماید نه این است که در آن روز نشنوی و عالم نگردی بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمی‌دانستی ولکن ظاهر را شنیدی که عبادی که ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت پا زده از فضل او به عرفان او واصل گشته هر آینه چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بر نهج ظاهر است و الّا اگر نظر به واقع کنی که شب و روز غیر او مذکور نیست نزد تو در علوّ فؤاد تو و آنچه می‌کنی به او می‌کنی و از برای او و حال این قسم محتجب می‌شوی فلتتقّنّ الله ربّکم الرّحمن عن کلّ ما یحزن به الا نفس ان یا عبدالله کلّکم اجمعون

الباب السّابع من الواحد السّابع

ینبغی لمن یدرک من یظهره‌الله ان یسئل من فضله ان شاء و منّ علیه فلیشرفنّ مقعد بتراب نعلیه

ملخّص این باب آنکه همین قسم که کینونیّات کلّ وجود بالنّسبه به شمس وجود مثل شبح در مرآت است کذلک مشاهده کن حدّ کلّ شیئ را و بدانکه هیچ نفسی عندالله و عند اولی‌العلم اعزّ از شجرهٔ حقیقت نبوده و نیست و از آنجایی که ظاهر می‌شود بر صرف ربوبیّت و کلّ نتوانند چون که نمی‌بینند واقع را از برای او ساجد شد امر شده در یوم قیامت که یوم ظهور او است کلّ از فضل او طلب نمایند آنچه سبب عزّ ایشان گردد لعلّ از ثمرهٔ وجود که لقاء او است کلّ محروم نگردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کلّ نیست و نه این است که نظر به اقتران کنی زیرا که اگر کلّ ماسوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان دارد به این نوع عزّ ثمره وجود خود را اخذ نمائی هر آینه معادل نمی‌شود با تسع تسع عشر عشر آنی از او زیرا که شیئیّت

کلّ از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را به ذکر دون او و همچنین در کلّ شئون این سرّ حقیقت را جاری کن تا آنکه از مبدء کلّ خیر محتجب نگردی اگرچه این امر اعزّ است از هر شیئ ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک نمود چنانچه عبادی که به اسم تقمّص قمیص عزّت را پوشیده نتوانید چگونه می‌شود در حقّ او توانید درک نمود این از برای این است که اگر بر غیر آن ظهور ظاهر گردد لعلّ هیچ نفسی از ثمرهٔ وجود خود محتجب نگردد و الله یمنّ علی من یشاء من عباده انّه کان ذا فضل عظیماً

الباب الثامن من الواحد السّابع

فرض علی الکلّ ان یکتب من مطلع شهر الی شهر آخر واحدا فی واحد ممّا یحبّ من اسماءالله کالله اکبر او اعظم او اظهر و نحوه و قد اذن ان یحسب من اوّل العمر الی آخره ثم یکتب ما فات عنه و ان مات فعلی ورّاثه ان یکتبوا له ممّا قضی علیه من العمر

ملخّص این باب آنکه بر هر نفسی امر شده در هر شهر یک واحد در واحد پر کند و حساب آن از حین انعقاد نطفه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر وراث او است و ثمرهٔ آن آنکه لعلّ در یوم ظهور شجره حقیقت تکثّر کند مؤمنین به او را زیرا که کینونیّات افئده ممدّ است من الله به این اسماء و همین قسم که ذکر کرد مدد شیئی را سبب می‌شود که کم‌کم به رتبه جسد رسد و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کور ثمر آن اینکه لعلّ واحد اوّل مکثّر گردد تا آنکه پر شود سموات و ارض و مابینهما از آنکه در یوم ظهور کلّ نبینند در آن واحد الّا این واحد را به نحو اشرف که قدم یکی بر صراط نلغزد که اگر همین واحد را در حین ظهور واحد قرآن می دیدند احدی از مسلمین از صراط منحرف نمی‌شد و کلّ این واحد بدرجاته منتهی می‌شود به واحد اوّل کلّ عالم را واحد واحد کن و مدد هر درجه تحتی را از درجه فوق قرار بده تا آنکه رسد به یک واحد همان واحد اولی است که کلّ مکلّفند به معرفت آنها و در آن واحد مبین الّا واحد بلا عدد که حرف اوّل باشد تا آنکه نبینی مرایا الّا طلعت شمس وحده را این است جوهر توحید و سرّ تجرید گویا دیده می‌شود که سرّ واحد جریان بهم می‌رساند تا آنکه در کلّ

شیئی جاری می‌گردد حتّی عدد قلم در قلمدان عدد واحد می‌شود که مظهر نقطه در بین اقلام بهاء کلّ را دارد و اگر کسی جاری کند و در بهاء واحد اوّل بهاء کلّ را قرار ندهد نشناخته است واحد اوّل را و حقّ او را در صقع او عطا نکرده مثلاً اگر بهاء یک قلم نوزده مثقال فضّه باشد باید بهاء هیجده قلم هیجده مثقال باشد و بهاء آن را بهاء کلّ واحد قرار دهد که کلّ ممدّ از او هستند این است که در بعث آن بعث کلّ ذکر می‌شود و در حشر آن حشر کلّ و در عرض آن عرض کلّ و در جزای آن جزای کلّ مثل آنکه امروز می‌بینی در اسلام آنچه هست مدد دین به اسم محمّد ص و مظاهر او و ابواب هدی است و همچنین در دنیا کلّ به ایشان مستمدّند این است که کلّ اعداد متکثره به این واحد قائمند و آن واحد به واحد اوّل که بلا عدد است قائم و اون بنفسه بالله عزّ و جلّ قائم و بعد از رتبه واحد اوّل مراتب مالانهایه هست از برای رتبه واحد که غیرالله احصا نتواند نمود   والله یخلقنّ ما یشاء و یکثرنّ واحد الاوّل کیف یشاء بامره انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا

الباب التّاسع من الواحد السابع

فرض علی کلّ ملک یبعث فی ذلک الدین ان یبنی بیتاً لنفسه علی ابواب خمسة قبل التّسعین و بیتاً علی ابواب التسعین

ملخّص این باب آنکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد سزاوار است دو بیت بنا کند به اسم من یظهره‌الله و محلّ قرار خود قرار دهد و عدد ابواب اوّل از نود و پنج متجاوز نشود و ثانی از نود تا آنکه سرّ حقیقت در رتبهٔ جماد هم سرایت کرده باشد که لسان کینونیت او که کماهی ظاهر او است ناطق گردد که لله است ملک السّموات و الارض و مابینهما لعلّ در یوم ظهور از شهادت طین کمتر شهادت ندهد در حقّ او و از او منع ننماید آنچه از برای او است که شبهه نیست که موت کلّ را درک می‌کند و اگر بر ایمان و نصرت او رود اسم خیر او می‌ماند الی یوم القیمة و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقتی چنین صاحب ملکی به دین خود عامل بوده باشد و الّا مثل به آن زده می‌شد و الّا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب ملک بوده در هر ملّت به اسم ظاهر در آن ملّت من الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور من

یظهره‌الله مایه افتخار را سکّان عصر او بردارند که اسماء ایشان الی یوم القیمه به خیر ذکر شود عندالله و الّا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته و هنوز یکی در یوم قیامت پیدا نشده که ضرب‌المثل شود و الّا کلّ در هر ملّتی که هستند علی ما هو فیه لله عامل بوده‌اند ولی چه ثمر که در یوم ظهور شجره حقیقت که آیات‌الله اوراقی است از شجره محبّت او محتجب ماند چنانچه در عصر ظهور بیان انقطاع او به جائی رسیده که به گمان اینکه حقّ نزد کسی است تفویض نموده به او و کسی که ما علی الارض و نفس او به اسم او می‌کنند آنچه می‌کنند ظاهر است که در جبل ماکو ساکن نموده اثر این حکم آنکه لعلّ یوم ظهور شجرهٔ حقیقت مثل این بیوت متکثّر شده باشد لعلّ بیت او واقع شود نه این است که در بدء ظهور حجّت او بالغ نباشد بلکه حجّتی که خداوند به نقطه بیان عطا فرموده تا امروز بر ید احدی از اوّلین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات‌الله را نویسد و فرستد که به یک آیه آن حجّت بر منزل علیه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد به لسان آیات من عندالله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات قبل بوده مخاطب غیر رسول‌الله ص نشده و بر کسی آن حضرت نازل نفرموده آیه به نحو کتابت

بلکه اگر نازل فرموده به لسان اعراب مصطلحه آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجت و تمامیّت نعمت ببین چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که به یک آیه آن کلّ مؤمنین عمل می‌کنند و اگر ما علی‌الارض عامل شوند لایق بلکه اگر قیامت برپا نشود و کلّ عامل باشند متحمّل ولی نازل می‌شود بر قلوبی که ناظر به سرّ وجود و جوهر دلیل در مبدء شهود نیستند و ملتفت نمی‌گردند و فی‌الحین لله ساجد نمی‌گردند و حال آنکه این همان است که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیة‌الله قبل در حقّ او نازل شده و بعد نفوسی که می‌شنوند و سجده نمی‌کنند نازل شده چنانچه نصّ آیه شریفه است و اذا اسمعوا آیات‌الله لا یسجدون و با وجود این خطور دون ایمان در حقّ خود نمی‌کنند و حال آنکه به قدر حکم جبل در حین خشوع عندالله به آن نمی‌شود و حال آنکه شبهه نیست که آیات بعد اعظم‌تر است از آیات قبل بمالانهایة لها بها منها الیها اگر کلّ مؤمنین بیان در حین استماع یک آیه ساجد شوند و گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نکنند لایق است که گویند از مؤمنین به آن هستند زیرا که همان آیه‌ای‌ست که الست بربّکم بر کلّ می‌خواند و کلّ اعمال از برای رضای او بوده و آن وقت

اخذ ثمره و امتحان صادقین است قسم به خداوندی که وحده وحده لاشریک له بوده و هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کلّ بیان را در لوح حفظ او بین عینی خود بیند و به آنچه که در امکان ممکن است به اعلی درجه فضل و تقوا رسیده باشد و کتاب آن شمس حقیقت بر او نازل شود به نهج آیات که عجز او را به او بنمایاند نزد خود اگر به قدر طرف عینی صبر کند در پیش خود و نگوید به قلب خود و لسان خود هذا من عندالله لاریب فیه انّا کلّ بالله و آیاته موقنون قدر خردلی عندالله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده سر جوی به او نفع نبخشد و فطرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب اون جبل می‌بود باید از خشیةالله متصدع گردد و حال آنکه این حکم در درجه قبل او است که در قرآن باشد چگونه است و آیات اون که نزد منزل آن چنین نفسی ابعدتر از جبل می‌شود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی‌بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد و حال آنکه متصوّر نمی‌شود که چنین نفسی بهم رسد که کلّ بیان را تواند حفظ نمود یا به کلّ عامل بود این بر صورت امتناع مثل ذکر شد که کلّ خلق حدّ خود را در نزد آن ظهور دانند و از جبل

خود را سخت‌تر نگیرند و به گمان خود هروقت ذکر محبوب خود را می‌شنوند مثل بحر رقّت می‌کنند ولی جائی که باید خاضع شود که اجابت کینونیّت او خلق می‌گردد کانّه لم یسمع می‌شوی ای اهل بیان مراقب خود بوده که مفرّی نیست کلّ را در یوم قیامت و طالع می‌شود بغتةً و حکم می‌کند بر آنچه خواهد ادنای وجود را اگر خواهد اعلی می‌کند و اعلای وجود را ادنی می‌کند چنانچه در بیان کرد اگر ملتفت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان می‌شود نه این است که نشود چنانچه همینقدر که رسول خدا ص خواست امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را ولی خود گرداند اگرچه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند لابد ثابت می‌گردد زیرا که همان امری است که دین قبل به او ثابت شده و بعد هم به او ثابت می‌شود و غیرالله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کلّ به امر او عاملند اگر طبق امر او عامل شوند والّا که محل حکم نمی‌گردد والله یرفع من یشاء من عباده انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا

الباب العاشر من الواحد السابع

فلتحرّزن کلّ نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولّده و لا ینبغی لاحد ان یترکه

ملخّص این باب آنکه در اسماءالله هیچ اسمی تعادل نمی‌کند عدد آن با اسم مستغاث و آن اعلی ثمره اسماء است که به منتهی‌الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الّا واحد اوّل و در واحد اوّل نیست الّا واحد اوّل که در قرآن رسول‌الله ص هست و در بیان ذات حروف السّبع و قبل از قرآن عیسی ع بود و بعد از بیان من یظهره‌الله اعراش در ظهورات مختلف ظاهر می‌شود و الّا مستوی بر اعراش که معرّی از حدّ حدود است همان مشیّت اوّلیّه است که اعراش او را متغیّر نمی‌کند و هیچ اسمی اعلی عدداً از اسم مستغاث نیست در رتبۀ اسماء و بر عدد اللّهم که اعداد طرح کنی واحداً بعد واحد عدد اسم احد ناقص می‌شود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث را عدد اسم حیّ زائد می‌آید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدلّ بوده علی‌الله از این جهت امر شده که کلّ از حین انعقاد نطفه محرّز کنند آن هیکل را به

هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد زیرا که از مبدء ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چقدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بدء وعود آن در اسم اغفر شد به نقص عدد اسم هو در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود هروقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای افئدهٔ مسبحین می‌شناساند خود را به کلّ باذن الله عزّ و جلّ زیرا که از برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الّا بالله عزّ و جلّ ثمرهٔ آن اینکه کلّ اسماء چون طائفند در حول اسم‌الله و کمال کلّ اسماء به بلوغ این اسم است لعلّ کلّ نفوس در بیان به بلاغ مایمکن برسند که در حین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را درک نمود و طائف حول او گشت و مراقب باشند که از آن عدد تجاوز نکنند که اگر به آن عدد رسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده شجره حقیقت بر او است رجوع به سوی او اگرچه یقین ننماید لعلّ از نار نجات یابد به این فضل و هیچ فضلی در بیان از این اعظم‌تر نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من یظهره‌الله نجات دهند و در ظلّ نور او ساکن

شوند زیرا که ظهور او مبدء خلق کینونیّات است در ذرّ افئده بعد از تمامیّت ذرّ اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که در هیکلی دو هزار و یک اسم نوشته شود کافی است در تحرّز لعلّ به این سبب از ظاهر در اسماء محتجب نماند و غیرالله نبیند و شاهد نشود الّا به رضای محبوب خود فلتحرّزن انفسکم لله ربّکم ثمّ باسمائه الحسنی کلّها فانّ له الخلق و الامر فی ملکوت السّموات و الارض و مابینهما لا اله الّا هو العزیز المحبوب

الباب الحادی و العشر من الواحد السّابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر و الامر بالجلوس علی الکرسی

ملخّص این باب آنکه نهی شده از صعود بر منابر و امر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا آنکه کلّ از شأن وقر بیرون نرفته و اگر محلّ اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کلّ توانند استماع نمود کلمات حقّ را و ثمرهٔ آن اینکه لعلّ یوم ظهور حقّ کسی به افتخار تعلّم نزد آن مبدء علم متعلّم گردد و چه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راسخون در

علم که ائمه هدی هستند غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند کلّ که تعلّم اختیار نمود بلکه هر علمی که ما یقع علیه اسم شیئ است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الّا جوهر وجود و این کلامی هم که می‌بینی ابداع آن می‌شود در صقع آن به نفس آن والّا مقام ذات او اجلّ است از ذکر اقتران به حروف و هیچ لذّتی اعظم‌تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن را و لم و بم در حقّ کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند همین قسم که کینونیّت او مظهر الوهیّت و ربوبیّت است بر کلّ شیئ همین قسم کلام او مظهر الوهیّت و ربوبیّت است بر کلّ شیئ همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیّت است بر کلّ کلام‌ها که اگر آن انسانی می‌بود متکلّم هر آینه می‌گفت انّنی انا الله لا اله الّا انا و انّ ما دونی خلقی ان یا کلّ الحروف ایّای فاتّقون و حال آنکه می‌گوید به لسان کینونیّت خود آنچه گفت و می‌شنود آن را کلّ شیئ که اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری کلّ کتب سماویه قبل باید به او مؤمن گردند چنانچه نفوس مؤمنه به آن کتب باید به آن مظهر مؤمن گردند و از این است که به یک آیه واحده حجّت او بر کلّ ما علی الارض بالغ است بر هر

ذا لسانی به لسان او که اگر امروز یکی از امّت آدم باشد به آن عرض کرده می‌شود یک آیه واحده به مثل آنکه عرض کرده می‌شود بر اوّل من آمن بالبیان و به آن گفته می‌شود که کلّ ما علی الارض عاجزند از اتیان به او اگر فی‌الحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در قول و اگر العیاذ بالله تأمل نمود و یقین ننمود به کلام خداوند بر او است که بر ما علی الارض عرض کند همین‌قدر که عجز کلّ را دید و حال آنکه می‌بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر قول او و از حین استماع تا آنکه به درجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده و اینکه کلّ می‌گویند یا اصدق‌الصّادقین در حین ظهور اگر تصدیق شجره حقیقت را نمودند و در حین تلاوت آیات آن تأمل در تصدیق او نکردند یا اصدق‌الصّادقین گفته‌اند والّا عمل ایشان مکذب قول ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او و نوری است از انوار او که مدلّ بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف به این وصف نمود زیرا که اگر صدقی در امکان متصوّر است به صدق او است و حال آنکه به اعلی صوت خود ندا می‌فرماید کلّ خلق را که کلّ می‌گوئید یا اصدق‌الصّادقین چرا تأمّل در تصدیق آنچه نازل می‌شود

دارید این است که یک دفعه قلم بر دور عالم می‌گیرد الّا من شاءالله و کلّ ملتفت نمی‌شوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات را که شنیده‌اند و اگر بگویند عبادی که صادقند غیر از به اتباع قرآن صادق گشته که چنین نیست و اگر بگویند که این آیة آیةالله نیست و کلّ عاجز نیستند کو کسی که اتیان نموده بر فطرت و حال آنکه مثل بحر از آن بحر جود نازل می‌گردد این است که کلّ به ایمان به او صادق و تصدیق کلام او ولی اسمی را که عطا فرموده است به یکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق اون می‌کند از او منع می‌نمایند که اگر منع نمی‌نمودند هیچ ظهوری تکذیب کرده نمی‌شد در حین ظهور این است که کلّ به اسم او صادق ولی منع او را از مسمّی می‌کنند و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر کسی بگوید شمس در مرآت صادق است به ضیاء خود در حدّ خود ولی در شمس سماء نگوید چقدر محتجب است مثل رهبان هم در زمان رسول‌الله ص همین قسم است که به اتباع دین عیسی ع اونها را صادق می‌گفتند ولی از شمس حقیقت که کلّ ادیان حول خاتم او طائف است نمی‌گفتند و می‌خواستند که از صدق شبح در مرآت اگر حقّ می‌بود تصدیق کنند شمس سماء را و حال آنکه حین خطور دون تصدیق رسول‌الله

ص شبحیّت شمس از آنها مرتفع شد و همچنین در ظهور بیان ببین و همچنین در ظهور من یظهره‌الله ص دقیق شود که به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که مثل، مثل آنست که ذکر شد بلکه او را به خود او تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بالله و بر این اصل کلّ فروع آن را جاری کن و صدقوا الله بالله و حبّبوا الله بالله و اطیعوا الله بالله و اتبعوا الله بالله و همچنین کلّ اسماء و امثال را در آن روز مشاهده کن و ببین امر چقدر دقیق است که اگر حین ظهور شجره بیان کلّ ما علی الارض مؤمن بودند به قرآن و در حین آیهٔ اولی کلّ تصدیق نمی‌کردند او را هر آینه کلّ عندالله کاذب می‌شدند و همان صادق بود ببین امر چقدر لطیف است امروز می‌خواهی به اشخاصی که مبدء علم او فهم کلمات عبادی است که به او ایمان آورده تصدیق کنی او را این است که نشناخته‌ای محبوب خود را و در لیل سیر کرده و الّا اگر شناسی کلّ عالم را اگر لا بگوید لا می‌گوئی و اگر بلی گوید بلی می‌گوئی زیرا که آنچه قبل صدق فهمیده‌ای به اتباع قول او شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور به علماء آن ظهور محتجب می‌شوند و حال آنکه از ورای امر غافلند که به یک قول لای او کلّ اینها غیر صادق می‌گردند مراقب

باش ظهور حقّ را که در یوم ظهور به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که کلّ تصدیق‌های ایشان در نزد او به یک بلی تصدیق صرف می‌شود و به یک لا دون آن نظر کن در قرآن که اگر رسول خدا ص یک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه‌ای هر آینه امروز کلّ تصدیق می‌کردند آن طایفه را به تصدیق رسول‌الله ص و اگر برعکس برعکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهدات حقّ است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کلّ موعودین به احمد ص که تصدیق نکردند رسول‌الله را به قول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین داشتند که از دین عیسی ع منحرف نبودند ولی عندالله صادق نبودند که اگر صادق می‌بودند ایمان به رسول‌الله ص می‌آوردند و همچنین در نزد ظهور من یظهره‌الله بین که کلّ کاذبند الّا عبادی که تصدیق کنند او را چه اعلای من علی الارض باشد و چه دون آن زیرا که تصدیق حقّ به قول او است و کلّ صادق می‌گردند به اتباع به آن شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان می‌فرماید خلق خود را به آنچه که دین ایشان به آن برپا بوده و سبب تقرّب اون به سوی خداوند بوده والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب الثّانی و العشر من الواحد السابع

فلا ینبغی من یعمل لله ان یشرک به شیئا

ملخّص این باب آنکه در هر ظهور حقیقتی هرکس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و هر کس از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و حروف حیّ او و کلّ مؤمنین به او اذن داده نشده اگر کسی عملی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه دأب اون بوده از ذرّهٔ گرفته تا ذرّه منتهی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه مایتفرّع بر وجود آن اگرچه او اجلّ از این بوده و هست چنانچه دأب ظهور حقیقت در فرقان و بیان نبوده ولی این حدّ عباد است و ثمرهٔ وجود ایشان در یوم معاد و الّا شبهه نیست که شجرهٔ حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی او را نمی‌شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف می‌گردد به شأنی که باز میسر نمی‌شود اطاعت این امر الّا از برای مدرکین مگر در ظهور او کلّ ترقی نمایند که اختلاف واقع نشود در ایمان او و دون

آنکه وقت ثمرهٔ بیان از برای ایشان ثابت می‌گردد آن وقت هم در شئون معدوده چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحده عمل کردن این نیست الّا محض عرفان کلّ حدّ خود را و الّا حقیقتی است که در ملک آن هزاران هزار مظهر غنا و استغناء است از برای آن ولی چون رایحه دون توحید در این اعمال می‌وزد از این جهت نهی شده والله یؤت الفضل من یشاء من عباده انّه کان وسّاعاً علیما

الباب الثالث و العشر من الواحد السّابع

فیما فرض الله علی کلّ عبیده ان یکون عندهم تسعة عشر آیة ممّن

یظهره الله فی ایّام ظهوره بخطّه

ملخّص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم‌تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقترن گردد به خطّ شجره حقیقت که اسم‌الله بر او ذکر می‌شود مثل آنکه آیات‌الله می‌گوئی در آن هم شأن‌الله می‌گویی آن وقت اعزّ از هر شیئ عزیزیست عندالله و عند اولی‌العلم و یک صفحه که نوزده آیه باشد به خطّ

آن بر کلّ اهل بیان فرض شده تملّک آن را که هیچ جزائی در یوم قیامت معادله با آن نمی‌کند که اگر کسی کلّ ارض را مالک باشد و بدهد و اخذ چنین لوحی کند بهاء آن زیاده است عندالله و عند اولی‌العلم زیرا که برات نجاتی است من عندالله از برای آن نفس و اگر العیاذ بالله دون مقبل باشد برات نار او است تا قیامت دیگر مثل اینکه هرچه در این ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلی ثمره وجود ایشان شد و به آن در جنّت مفتخرند و هرچیز بر غیر مؤمنین نازل شد همان حجّتی است من الله از برای او که به آن در نار مخلّد می‌گردد الّا اذا شاءالله چه به خطّ آن باشد و چه به آثار آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آینه حافظ کلّ آثار او می‌بود به احسن خطّی که در امکان فوق آن متصوّر نباشد ولی چون ممتنع است دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کلّ بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کلّ مرتفع می‌گردد و آن می‌ماند تا ظهور دیگر در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان به او ثواب آن اعظم‌تر است از آنکه کلّ آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظلّ او انشاء شده نویسد و همچنین عروج کن از ظهوری تا

ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدئی از برای او نبوده و گویا دیده می‌شود که کتب آن شمس حقیقت نازل می‌گردد بر مؤمنین به او و استقبال می‌کنند حامل آن را اعزّ از استقبال عزیزی عزیز خود را و قائم می‌شوند از برای آن ایشانند ارکان دین و شهداء یقین نه مثل آنکه از مؤمنین به قرآن در این ظهور می‌بینی که نزد حضور قرآن قائم می‌شوند و از شجرهٔ حقیقت که منزل او است محتجب مانده‌اند چنانچه دأب غیر اثنی عشریه چنین است بلی این عمل لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و جوهر علم نزد اهل آن ظاهر است که اگر کسی درک کند ظهور را اینها شئون مایتفرع بر او است و درک خواهد نمود کلّ خیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سورهٔ توحید را از کتاب‌الله می‌نوشت بهتر بود از اینکه انجیل و کلّ کتبی که در ظلّ او انشاء شده بود نویسد و همچنین حین ظهور تا نقطه حقیقت را سریان ده لعلّ از مقصود محتجب نگردی فلتملکنّ خیر شیئ قد خلقه الله اذا اذن الله لکم ثم ایّاه تشکرون و بدانکه این حکم ارتفاع فضل او است و الّا کسی قابل نیست به استحقاق عطاء او را و بر کلّ سؤال از فضل او

است و بر او نیست الّا آنچه مشیّةالله تعلّق گرفته یؤتی من یشاء و یمنع عمّن یشاء ولکن الله یؤتی النّاس کلّهم اجمعون اذا هم بالله و بآیاته یوقنون

الباب الرّابع و العشر من الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الّا عندالله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الّا

فاستغفروا لله سرّاً عند انفسکم

ملخّص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم قیامت عند من یظهره الله او ما اذن جایز است و الّا استغفار باید کرد خدا را در هر حال مابین خود و او که اگر عبدی به آنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز مستحقّ است به استحقاق کینونیت خود چگونه که بر شئون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار می‌کنی از او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمی‌شود الّا به استغفار از مظهر امر که شجرهٔ حقیقت باشد و همچنین حروف حیّ او در یوم ظهور او و الّا به عدد کلّ شیئ اگر استغفار کنی ثمر نمی‌بخشد از برای تو چنانچه در لیل و

نهار می‌کنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد خداوند است زیرا که در این مکان سبیلی نیست از برای خلق به سوی خدا الّا به ابواب واحد که منتهی می‌گردد به واحد بلا عدد که آن باشد که مکوّن کلّ اعداد لانهایه قبل و بعد است و همچنین در حروف واحد حرف سین را سزاوار نیست الّا استغفار نزد باء و همچنین میم را الّا استغفار نزد سین و همچنین حرفاً به حرف تا واحد اوّل تمام شود که آن وقت تکثّر آن را نتوان احصا نمود از این جهت امر به استغفار منقطع می‌گردد الّا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که مابین خود و خدا کند و از حدود بیان تجاوز نکند خداوند قبول می‌فرماید استغفار آن را تا حین ظهور و آن وقت قبول نمی‌شود الّا نزد ظاهر به ظهور و همچنین کلّ اعمال و اطوار را تصوّر کن و قدر دان یوم ظهور را که کلّ حول آن طائف می‌گردد و استغفرالله فی کلّ حین و قبل حین و بعد حین

الباب الخامس و العشر من الواحد السابع

فی وجوب السجده عند باب مدینة یطلعن فیها نقطة الالهیه اعظاماً

من الله له انّه هو العزیز المحبوب

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که کلّ نفوس از ظلّ آیات الوهیت و ربوبیّت خلق شده همیشه در علوّ و سموّ سائرند و چونکه چشم حقیقت‌بینی ندارند که محبوب خود را بشناسند محتجب می‌مانند از خضوع از برای آن و حال آنکه از اوّل عمر تا آخر عمر به اوامر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و خاضع بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینونیّت ولی در حین ظهور آن که می‌شود کلّ نظر به خود می‌کنند و از او محتجب می‌مانند زیرا که او را هیکلی مثل خود می‌بینند حال آنکه سبحان‌الله عن الاقتران مثل آن هیکل شمس سماء است و آیات آن ضیاء او است و مثل کلّ مؤمنین اگر مؤمن باشند مثل مرآتی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن به قدر همان است این است که امر شده مدینه‌ای که آن از آن طالع گردد کلّ ساجد شوند نزد باب آن و همچنین ارضی که محلّ ظهور آن گردد مثل آنکه محلّ طلوع مدینهٔ فاء می‌گردد و محلّ ظهور حصن

معروف واجب است بر کلّ نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و حین ظهور امر قبل منقطع می‌گردد و به اذن ظاهر در آن ظهور آن روز حکم می‌شود اگرچه هیچ شیئ نیست مگر آنکه ما له و علیه او از شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر می‌شود نه حین ظهور مثالاً یوم ظهور من یظهره‌الله خضوع خلق آن را در نقطه بیان ظاهر می‌شود چه مبدء ظهور مقام نطفه ظهور است اگرچه نطفه ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کلّ نتوانند احصا نمود این است که این نوع بیان می‌شود و الّا نظر که کنی هیچ نفسی نیست که به سبیلی اطاعت نکند خالق خود را و همان خضوع او است از برای شجره حقیقت اگرچه محتجب مانده و طاعت او عین عصیان می‌گردد در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل عامل بودند خاضع بودند به قول عیسی ع از برای رسول‌الله ص در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمی‌شود و همچنین آنچه امروز در قرآن عمل می‌کنند از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطهٔ بیان به آنچه می‌کنند ولی چون نمی‌شناسند شمس حقیقت را از این است که از ایمان به اون محتجب مانده نه آن است که او خواهد که کلّ

مؤمن به او شوند ولی نجات کلّ در ایمان به او است و او بنفسه غنی است از ایمان بماسوای خود مثل آنکه اگر کلّ به رسول‌الله مؤمن می‌شدند خود ایشان نجات می‌یافتند و الّا آن شجره بنفسه همیشه در جنّت بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید به من یظهره‌الله خود مؤمن می‌گردید و الّا او غنی بوده از کلّ و هست مثلاً اگر در مقابل شمس الی مالانهایه مرآت واقع شود تعکّس برمی‌دارد و حکایت می‌کند از او و حال آنکه او بنفسه غنی است از وجود مرایا و شمسی که در آنها منطبع است این است حدّ امکان نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کینونیّات و ذاتیّات و نفسیّات خود را در حبّ واحد مرآت نموده لعلّ در یوم ظهور حقیقت به واحد اوّل منطبع گردید و حجاب واقع نشود واحد ثانی یا الی مالانهایه که این است فضل عظیم و فوز کبیر اگر قدر دانی و الّا ثمرات وجود خود را باطل نموده‌اید بِأَیدی خود امروز سالی هفتاد هزار نفس به زیارت بیت‌الله می‌رود که به امر رسول‌الله شده ولی آمر آن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل مکّه بود و حال آنکه آمر اقوی از نفس امر است این است که این همه خلق که الآن می‌روند از روی بصیرت نیستند که اگر می‌بودند در ظهور رجع او که اقوا از ظهور قبل او است

موفّق می‌شدند به امر او و حال آنکه می‌بینی که چگونه واقع شده که به امر قبل او مدیّن به دین هستند و شب و روز سجده می‌کنند خدا را به او و حال در جبل محلّ سکون آن شده و حال آنکه افتخار کلّ به ایمان او است چنانچه می‌بینی که امروز کلّ مفتخرند به ایمان به او در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون‌الله بر آن حکم می‌شود به او محتجب مانده چنانچه ایمان مؤمنین به انجیل حین ظهور رسول‌الله دون ایمان حکم شد و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل او را و بدان که در نزد هر ظهوری سنن ظهورات قبل او بمالانهایة قبله از آن ظاهر می‌گردد حتّی آنکه آن زمانی که آن ظهور به خیّاطی در آن ظهور ظاهر بوده در این ظهور جوهر می‌گردد اگرچه به یک مرتبه باشد و همچنین کلّ مواقع را مشاهده کن و محتجب ممان تا آنکه فائز گردی به ثمرهٔ وجود خود و لم یزل باقی باشی در جنّت جود او هذا من فضل الله علیکم لعلکم بین یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز دو فرسخی به نجف سجده کنید یا در بحر که به فراسخ متعدده ممکن است احتراماً لقبّته المطهره و حال آنکه امر نبود در دین اسلام ولی حین ظهور کسی یک دفعه از برای او سجده نکند در بین یدی او و اگر از این

گذشته و بر اون هم ظلمی وارد نیاید راضی می‌گردد این است که در یوم ظهور کلّ ممتحن می‌شوند و اگر تعقّل کنند و به عرفان نفس خود ظهورالله را تصدیق کنند کلّ نجات می‌یابند ولی چون نمی‌کنند حجّت بر ایشان بالغ می‌گردد و خود در احتجاب می‌مانند و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب السادس و العشر من الواحد السابع

فی انّ الله قد فرض علی کلّ ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجعل احد علی ارضه ممّن لم یدن بذلک الدّین وکذلک فرض علی النّاس کلهم اجمعون الّا من یتّجر تجارة کلیّة ینتفع به النّاس کحروف الانجیل

ملخّص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عندالله بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن به بیان را و در نزد ظهور من یظهره‌الله غیر مؤمن به او را و ثمرهٔ آن آنکه در یوم قیامت شجرهٔ حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر می‌گردد دون مؤمنین به خود را و در ارض

جنّت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حدود جنّت غیر رضای خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من یظهره‌الله در مؤمنین به آن نشود چنانچه در این ظهور در حقّ حروف حیّ که کلّ به آثار قبل ایشان کلّ اظهار علم خود را می‌نمودند و اصل دین ایشان به حبّ ایشان ثابت بود راضی نشده به آنچه از برای دیگران راضی شده ببین چقدر کلّ محتجب محشور می‌شوند و حروف حیّ چقدر بینا و مراقب باش که مثل این نوع در حقّ هیچ نفسی نشود که هیچ شیئ به مثل آن نهی نشده لعلّ در یوم قیامت به اتباع این حکم نجات یابی و بر حروف واحدی که اصل دین خود را به آنها ثابت کردی حزنی وارد نیاوری زیرا که نمی‌شناسی و در حینی که نمی‌شناسی امارات حقّه در نزد ایشان هست که یقین کنی که ایشان حقّند و اگر از اهل فؤاد باشی که به استماع آیات از نزد ایشان می‌دانی که اوّل حشر قیامت است و حروف اسم واحدند یا دون آنها که امرالله را به کلّ می‌رسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر وجودی که مثل وجود اینها نفع مترتّب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آن وقت اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر وجودی که مثل وجود اینها نفع مترتّب شود از برای مؤمنین

در تجارت ایشان که آن وقت اذن داده شده و الّا نهی شده به اشدّ نهی لعلّ در یوم قیامت شجره حقیقت نبیند در ارض ایمان دون مؤمنین به خود را و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس به قدر همان در نار است الّا همان که اذن داده شده اگر تجارت کلیّه داشته باشد والّا ممنوع بوده و هست خصوص اگر بر شأن غیر عزّ باشد که مطلق اذن داده نشده فلتتّقن الله فی ذلک الحکم تتّقون و اگر نفسی نزد نفسی باشد حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حقّ او می‌شود و شرط تجالس طهارت دین است نه دون آن   و لتتّقن الله حقّ التّقی یا ایها النّاس کلّکم اجمعون

الباب السابع و العشر من الواحد السابع

فی قرائة یوم الجمعه هذه الآیه فی تلقاء الشّمس انّما البهاء من عندالله علی طلعتک یا ایّتها الشمس الطالعة فاشهدی علی ما قد شهدالله علی نفسه انّه لا اله الّا هو العزیز المحبوب

بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد از آنچه که در ایّام ستّه متحمّل بوده و هر عملی که در شب و روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایّام هفته به او داده می‌شود و از آنجائی که هر شیئ روح آن متعلّق به انسان است و شهادت هر شیئ شهادت انسان است از این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاهد گیرند بر آیه که مدلّ است بر توحید آن خدا را و ایمان آن به نقطه بیان و آنچه در او نازل شده لعلّ در یوم قیامت در بین یدی شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیّت خداوند در نزد او و بر حقیّت هرکس که متّبع او است که این است ثمره این امر اگر کسی تواند درک نمود والّا شبهه نیست که بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو می‌گردد اگر نگوید بین یدی‌الله و فرض است بر کلّ ادای همین کلمه در یوم ظهور بین یدی من یظهره‌الله در هر یوم جمعه هر کس که در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عمّا یفعل و کلّ عن کلّ شیئ یسئلون

الباب الثامن و العشر من الواحد السابع

فی انّ من یحزن نفسا عامداً فله ان یأتی تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان استطاع و الّا من الفضه و الّا فلیستغفرالله تسعة عشر مرّةً الّا اذا استأذن فأذن له فلا شیئ علیه و من یحبس نفساً یحرّم علیه ما یحلّ علیه من قبل الی حین ما یحبس و یهبط کلّ عمله و ما کان من المؤمنین و ان یرجع الی ما یحرّم علیه فی کلّ شهر تسعة عشر مثقالاً من الذهب و ان ما ینعقد لم یکن فی البیان

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل و جود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد از برای همان شجرهٔ حقیقت که لعلّ بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی نمی‌شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیّه بر او حدّ ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمی‌گردد و اذن داده شده در مقام اذن و از آن حدّ مرتفع گشته و بر ذهب و فضّه به عدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حدّ الهی و اگر مقتدر نباشد به عدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محلّ ظهورالله هست

و اگر حزنی بر او وارد آید مثل آن است که بر حروف حیّ وارد آمده و اگر بر حروف حیّ حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عزّ و جل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعد از حزن بر آنها نبوده و بر اولوالدوائر حکم مضاعف می‌گردد چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر به ابتهاج نیاورد نفسی را محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی نفسی را قدر ذکر شیئی حایل شود بر آن حدود الهیّه وارد می‌آید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدّت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمی‌شود و اگر کسی نزدیک گردد محال اقتران او بر او دون حلال می‌گردد و مادامی که حایل است از اون نفس حکم حلیّت بر محلّ اقتران بر او جاری نمی‌گردد و کلّ عمل او هبط می‌گردد اگرچه به اعلی درجه ورع و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر مالایحلّ علیه بر او از حدود الهیّه در هر شهر عدد واحد از ذهب وارد می‌آید و اگر منعقد شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد در بیان بر او می‌شود در کلّ حال مراقب بوده که شب و روز از برای

خدا ساجد نباشید و حایل شوید نفسی را که کلّ اعمال هبط گردد و ملتفت نشوید و لتتّقنّ الله حقّ التّقی لعلکم تفلحون و ثمره آن اینکه اهل بیان به این نوع تربیت شوند لعلّ در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه دأب ایشان است چه عبد از اوّل عمر تا آخر عمر در دین او مدیّن است و از برای لقای او عامل و می‌شود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون کند یا در حقّ او حکم حائلیّت کند و حال آنکه به ظاهر از همه اعلی‌تر باشد و اسباب هدایت از برای او جمع‌تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را و حال آنکه شب و روز از برای اشتیاق به آن محزون بوده و متضرّع بوده و اگر الوالحکم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه موسی بن جعفر علیهما‌السلام تغییر داده بودند لعلّ بر شجره حقیقت هم یوم ظهور چون دأب نبوده وارد نمی‌آمد و حال آن که چقدر بناها گذارده هر سلطانی حین سلطنت خود که هیچ ثمر بر او نبخشید یوم قیامت و اگر مثل این بدع را برداشته بود لعلّ سبب جریان حزن نفسی نشده بود همین چیزهائی که به غایت به نظر خفیف می‌آید اعظم‌تر می‌گردد در مقام خود از ما علی‌الارض و انفاق مثل او اگرچه شبهه نیست که او اولوالحکم بیان مواردی که وارد شده

بر شجره از حزن مرتفع خواهند نمود لعلّ در یوم ظهور حقّ مثل این موارد در رجع او واقع نشود اگرچه بترسید از نفس ظهور که کلّ به شبحیّت کینونیّت خود مغرور ولی اگر قرار گذاری که نفسی را محزون نکنی لعلّ بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان به خداوند محتجب نموده باشی ولیکن اگر العیاذ بالله بر شجرهٔ حقیقت حزنی وارد آید اعظم‌تر است از حزن کلّ شیئ که در امکان ممکن باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از درّه گرفته تا ذرّه منتهی شود زیرا که کلّ شیئ به او شیئ می‌گردد و او اجلّ از اقتران به شیئ است و بعد حروف حیّ الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اوّل واحد ثانی تا اینکه الی مالانهایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد مؤخر می‌آید و مقدّم می‌شود بر واحد ثانی مثلاً اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد به حقّ اعلی می‌گردد از اعلائی که ایمان نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل می‌شود و سافل عالی می‌گردد و برعکس عالی عالی‌تر می‌گردد و سافل سافل‌تر اگر تصدیق حقّ نکند والله یؤیّد بامره من یشاء من عباده انّه کان بکلّشیئ علیما

الباب التاسع و العشر من الواحد السابع

فی الصّلوة

ملخّص این باب آنکه اوّل صلوتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کلّ آن به عدد واحد وضع شد تا آنکه هر یکی باب جنّتی باشد در اطاعت حقّ که در آن نبیند الّا ظاهر در آن حرف را و در کلّ نبیند الّا واحد بلا عدد را تا آنکه بر اعناق کلّ آیه خضوعی و خشوعی باشد از برای من یظهره‌الله که اگر کسی به ظاهر مستنکف شود از طاعت او ولی به کینونیّت عابد بوده خدا را به او و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست و صلوة هر نفس در حدّ وجود او است مثلاً صلوة نقطه بالنسبه به صلوة حیّ مثل نقطه است بالنسبه به حروف حیّ و همچنین صلوة حیّ بالنسبه به حروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنسبه به حروف ثالث الی آنکه به آخر وجود منتهی شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز می‌گذارد و آخر وجود هم بر این حدود ظاهریه نماز می‌گذارد ولی صلوة کلّ نفوس نزد یک رکعت از صلوة حروف حیّ او لا شیئ است و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کلّ

اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من یظهره‌الله گوید مقترن نمی‌شود
با توحید کلّشیئ چه قبلاً چه بعداً چه سرّاً چه جهراً زیرا که او است ما شهدالله
علی نفسه و آنچه دیگران توحید می‌کنند از حروف حیّ و کلّ اعداد متکثّره
از واحد اوّل به او توحید می‌کنند اگر در اینجا نمی‌توانی تصوّر کنی نظر کن
در نقطه فرقان که صلوة غیر رسول‌الله ص از اشرف خلق که امیرالمؤمنین ع
بود تا منتهی شود به آخر وجود به امر او خلق شده چگونه می‌توان مقترن نمود
با صلوة او این است که هر شیئ حول نفس خود حرکت می‌نماید از حول
مبدء خود نمی‌تواند تجاوز نماید ولی در صلوة مخلوقه به امر او صلوة کلّشیئ
مقترن نمی‌شود با یک رکعت صلوة امیرالمؤمنین ع و همچنین الاقرب
فلاقرب الی ان ینتهی الی واحد الاوّل و بهاء کلّ در نزد صلوة او هست مثل
آنکه اگر بهاء اشیاء متکثّره را مجرّد کنی تا آنکه رسد به یک دانه جواهر کلّ
را دارد به بهائیّت نه بذاتیّت و همچنین صلوة امیرالمؤمنین کلّ صلوة را دارد
به بهائیّت نه به کینونیّت و همچنین در کلّ شئون نظر کن و همان صلوتی که
در بدء در حین نزول آن اعراب دستک می‌زدند امروز ببین که در سر محلّ
اقامه آن در بین علماء چقدر کلام واقع می‌شود تا آنکه در یک مسئله فرعیّه

متعلّقه به آن هزار بیت کمّلین علماء انشاء نموده ولی از این شئون محتجب ممان از مبدء مثل آنکه امروز کلّ مؤمنین به قرآن شب و روز هفده رکعت نماز واجب می‌کنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب می‌کنند ولی از مذوّت آن محتجب و بر آن وارد می‌آورند آنچه وارد می‌آورند و حال آنکه یومی که رسول خدا ص وضع نمود آن را نبود الّا حبل خضوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از برای یوم رجع خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الّا به توحید در مقام عبادت بشنو که بر آنچه وارد شد کلّ در مقام عبادت به او الی الله متوجّه و از نفس او حدود ظاهریّه صلوة را منع نمود و حال آنکه آنهایی که شب و روز در صلواتند چون که مقبل الی الله نشده حکم دون حقیّت در بارۀ ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یک شأن از شئون دین ایشان است بدان که در نزد هر ظهور شهادتین که آن مبدء دین است بدیع می‌گردد مثل آنکه در ظهور رسول‌الله ص لا اله الّا الله عیسی ع روح‌الله اگر کسی می‌گفت حکم اسلام بر او نمی‌شد الّا آنکه لا اله الّا الله گوید که مقترن است به محمّد رسول‌الله ص و همچنین در ظهور من یظهره‌الله لا اله الّا الله مقبول می‌شود که مقترن باشد به شهادت در حقّ او که اون بعینه

همان لا اله الّا الله و شهادت در حقّ نقطهٔ بیان است ولی آن روز به غیر آن ظهور مقبول نمی‌گردد به مثل آنکه در ظهور فرقان مقبول نگشت الّا آنکه مبدّل شد به لسان عربی و اقرار به نبوّت محمّدی ص جائی که در جوهر دین این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق به آن و امروز می‌بینی که هر نفسی به یکی از اعمال از مذوت آن محتجب مانده که اگر ناظر بودند کلّ بر جوهر دلیل و مبدء وجود هر آینه اقرب از لمح بصر از صراط تجاوز می‌نمودند و در این شئون محتجب نمی‌ماندند ولی از این شئون هم در غروب شمس محتجب ممان که اگر قدر جوی منحرف شوی شهداء بیان حکم دون علوّ ایمان خواهند نمود ولی نظر را هم همیشه به مبدء انداز که کلّ اینها نزد اون مثل خاتمی است که بر ید تو است حرکت می‌دهی آن را هر طور که می‌خواهی بل کسی را مصلّی می‌گویند که به حروف واحد موقن شود و عزّ را در امرالله بیند نه در نفس شیئ و محتجب نشود به نظر کردن در آن شیئ که اگر قابل نمی‌بود محلّ امر نمی‌شد و در حین صلوة قصد کند خدا را وحده وحده به ملاحظهٔ این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد از برای حرفی از حروف واحد اوّل آن وقت مصلّی بر او اطلاق شود اگر در

مقام امتحان برآمد و صادق شد در یوم قیامت والّا در لیل مقبول می‌شود از آن همینقدر که به این نظر ناظر باشد و باید عابد در مقام صلوة نبیند الّا معبود را و نظر نکند الّا به سوی خداوند وحده وحده لا شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محتجب می‌گردد و مقبول نمی‌شود عبادت اون باید توجّه کند به ذات اقدس الهی که لم یلد و لم یولد بوده و هست و کلّ شیئ دون او خلق او است و او شناخته نمی‌شود به کنه ذات او و موصوف نمی‌گردد به عزّ قدس کینونیّت او و مستحقّ عبادت و پرستش نیست الّا ذات او ولی در کلّ این شئون از ابواب هدی بیرون نرفته که به هر رکعتی فتح بابی از ابواب جنّت می‌گردد که عرفان به حروف واحد باشد در یوم ظهور آنها و آن جنّت اجلّ از این است که صور حدودیّه در آن باشد و آن جنّتی که در او صور حدودیّه هست از لباس حریر و اسباب ذهب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت و وصفهائی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اوّل مستمدند نه این است که محتجب مانی به اینها در نزد آن واحد اوّل که آنجا صرف حبّ و ظهور است و هنوز به مقام صور حدودیّه جوهریّه نیامده و وقتی که ظاهر می‌شود به مدد آن است نه غیر آن مثلاً اگر

امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفاء جنّت باشد نظر کن که ما یقوم به او حدیثی است که فرموده‌اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که حافظ این حدودات کلّ مستمدّ است از آن واحد اوّل اگرچه در صدر اسلام بین یدی او نبود الّا یک مصباح و همچنین در کلّ ظهورات مشاهده کن لعلّ در یوم قیامت محتجب نمانی و اگر در نزد اون واحد اوّل هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لایق است که بین یدی او مشرق شود ولی حافظ کلّ این صور حدودیّه از واحد متکثّره در صقع او است نه نفس واحد اوّل و نظر کن در ظاهر ملک و استدلال کن و کلّ خلق را واحداً واحداً فرض کن تا آنکه منتهی شود به واحد اوّل که رسول‌الله ص و حروف حیّ آن باشد در هر رتبه از تکثّر آن واحد هست که کلّ قائم به او است و همچنین صلوة کلّ خلق از حدّ خود متجاوز نمی‌گردد و کلّ صلوتها به نفس‌ها ساجدند از برای صلوة حروف حیّ و کلّ صلوة حروف حیّ به نفس‌ها ساجدند از برای صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند وحده وحده مثل به نفس صلوة زدم تا کینونیات را مثل اون بینی که معاینه اعمال مثل کینونیات است اگرچه صلوة آخر وجود

بعینه مثل صلوة اوّل وجود است ولی همین قسم که کینونیّت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اوّل وجود الّا در حدّ خود که آخر وجود باشد کذلک کلّ اعمال را مشاهده کن و در سه رکعت از اوّل صلوة توحید ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش رکعت بعد توحید عبادت و مبین در کلّ الّا الله وحده وحده لا شریک له را و همچنین کلّ واحد متکثّره را مثل واحد اوّل بین که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید کند نیست الّا آنچه که در واحد اوّل متجلی شده و مبین خالقی الّا الله و رازقی الّا الله و ممیتی الّا الله که در کلّ مرایا متجلّی نیست الّا شمس واحده و آن حقیقت مشیّت اوّلیه است که او به نفس‌ها مدلّ علی‌الله است و کلّ آنچه می‌کنند در مرایای خود به او می‌کنند و او بالله عزّ و جل و اگر ناظر شوی بر این نظر می‌بینی به عین یقین که شیئیّت کلّ اشیاء به مشیّت ظاهره در ملک است و نه این است که کینونیّت مشیّت به کینونیّتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر می‌گردد این است معنی ء انتم تزرعونه ام نحن

الزّارعون و همچنین مثل زدم به فرد ادنی تا اعلی را خود استنباط کنی و کلّ این مراتب را به مثل آنکه کف خود را می‌بینی ببین و به عرفان مگذران لعلّ در یوم قیامت توانی اخذ ثمر نمود والّا کرور کرور از حکما در معرفةالله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر ناظر بودند که ثنای کی را می‌نویسند و بر کجا وارد می‌آید و از کجا مشرق شده و در ظلّ چه ظهوری مستقر می‌گردد هر آینه در یوم قیامت نفع می‌بخشید ایشان را این است که در یوم قیامت کلّ عرفان‌ها اگر شهود شود ثمر می‌بخشد والّا در هوای فؤاد آن نفس می‌ماند و در مقام عبادت توجّه مکن الّا به سوی ذات غیب ازل که مستحقّ پرستش و عبادت است ولی از آنجائی که توجّه به آن مقترن است به اقرار بر آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او داخل شو در مدینهٔ توحید بلا آنکه غیرالله را بینی و اگر نفسی در حین عبادت نظر به اسم کند عبادت نکرده خدا را و محتجب مانده از مقصود الهی عزّ و جل بلکه کلّ اسماء مدلّ است بر اینکه نیست الهی غیر آن و معبودی سوای آن و هر شیئ که ذکر شیئیّت بر او می‌شود خلق او است و او است مستحقّ عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش تو او

را به هم نرسد و اگر در جنّت برد همچنین زیرا که این است شأن استحقاق عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم توحید نمی‌شود در حقّ تو و همچنین اگر نظر در جنّت کنی و برجاء آن عبادت کنی شریک گردانیده‌ای خلق خدا را با او اگرچه خلق محبوب او است که جنّت باشد زیرا که نار و جنّت هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است به استحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنّت اگرچه بعد از تحقّق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنّت رضای او بوده و هست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود از فضل و جود حقّ بر آنچه حکمت الهیّه مقتضی شده جاری می‌گردد و احبّ صلوة صلوتی است که از روی روح و ریحان شود و تطویل محبوب نبوده و نیست و هرچه مجرد و جوهرتر باشد عندالله محبوب‌تر بوده و هست و غیر از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکرالله هست که به روح و ریحان واقع شود که افضل عبادات و امنع درجات است و اگر کسی از یک رکعت نماز محتجب ماند لاجل کلّ ما علی الارض مغبون بوده عندالله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او

است اعلای از آن است و کلّ رکعات حیّ طاعفند حول نقطه وحدت که مبدء زوال و صلوة آن باشد و بدان که در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است و هیچ شیئ از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئ او را عاجز نمی‌کند و قادر است بر کلّ اشیاء و عالم است به کلّ شیئ قبل وجود آن مثل آنکه عالم است به کلّ شیئ بعد وجود آن و بیان آن در مواقع امر شده کلّ بر آنچه عابد بوده‌اند خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شاهد گشت و به استلذاذ به آن ملتذ فلتصلیّن باذن ربّکم ثمّ ایّاه تتقون و لا تعبدنّ الّا الله و انتم کنتم بآیات الله لموقنین

الباب الاوّل من الواحد الثامن

فی انّ مثل عمل من یظهره‌الله بالنسبة الی غیره کمثل الشّمس بالنّسبة الی النجوم

ملخّص این باب آنکه بدانکه مثل عمل من یظهره‌الله مثل شمس است و مثل اعمال کلّ وجود اگر طبق رضای خدا باشد مثل کوکب و قمر مثل اوّل من

قابل شمس الحقیقه بعرفانه و ثمر آن اینکه اگر در یوم ظهور شمس حقیقت کلّ وجود شهادت دهند به شیئ طبق رضای او شهادت او بین کلّ اینها مثل شمس است که با وجود آن آنها مذکور نتوانند شد و قول آن بسیار خفیف ولی عمل به آن در مبدء هر ظهور به غایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر به این نظر می‌بود اگر کلّ حروف انجیل بر حقّ می‌بودند معادل نمی‌کرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول رسول مثل شمس است و آنها در لیل مذکورند نه در نهار و همچنین اگر کسی ناظر به این نظر بود در نقطهٔ بیان حین ظهور قول آن را مثل شمس می‌دید و قول ماسوای آن را اگرچه حقّ بود مثل نور کوکب در لیل و همچنین در ظهور من یظهره‌الله اگر کلّ اهل بیان در حین ظهور او به قول او عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل کوکب نزد شمس بینند ثمره وجود خود را اخذ نموده و الّا حکم کوکبیّت هم بر آنها نخواهد شد الّا بر مؤمنین به آنکه در نهار محو صرفند و در لیل با نور این است ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کلّ علم و عمل همین است اگر کسی موفّق شود که اگر کلّ بر این نظر ناظر بودند در هیچ مبدء ظهوری ظاهر به ظهور حکم دون بقاء در حقّ خلق نمی‌نمود این است که کلّ

در لیل خود را می‌بینند که در حدّ خود نوری دارند ولی محتجب از آنکه مبدء نهار دیگر نوری نمی‌ماند از برای آنها بلکه مضمحل می‌شود نزد ضیاء شمس و مثل نور کلّ را علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء عمل من یظهره‌الله را کلمات او فرض کن که کلّ وجود را بر هم می‌پیچد و در ظلّ یک یاء نسبت قائم می‌کند و می‌گوید از لسان مجلّی خود که خداوند عزّ و جلّ باشد انّنی انّا الله لا اله الّا انا و انّ مادونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاتّقون و همین قسم اعمال او می‌گوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبدء امر است الی عود آن نظر کن در نجوم انجیلیّه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مستنیر گشته بودند که بعد از طلوع همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگرچه تا الآن هم به گمان نور هستند و عمل می‌کنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شده‌ای می‌دانی که بلا نورند و از ضیاء شمس حقیقت محتجب ماندند که رسول‌الله ص باشد و همچنین در مبدء هر ظهور تصوّر کن تا آنکه از ثمره وجود خود نزد لقاء محبوب خود محجوب نمانی و لتتفکّرن فیما یظهر من عندالله ثمّ مثل ما قد علمکم الله فی الکتاب تستدلون

الباب الثّانی من الواحد الثّامن

یجب علی کلّ نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوراقاً من القرطاس اللّطیفه و تسعة عشر خاتماً ینقش علیها اسما من اسماالله و ان لایورث من المیّت الّا ابیه و امّه و زوجته و ابنه و اخیه و اخته و ما علمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس ما له علی ما یعزّ به نفسه

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در هر هفت حرف تام می‌گردد که حروف اثبات باشد از این جهت حکم شده که ارث نبرد از میّت به سرّ حقیقت الّا هفت نفس چنانچه در رتبهٔ هر صفتی هفت رتبه توان خدا را به آن صفت خواند مثل اوحد و وحّاد و واحد و وحید و متوحد و موحد و موحّد از این سرّ است که این نوع تقدیر شده از مبدء امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری را و آنچه مناسب مراد او است الّا آنکه خدا را خواند به هفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی را عدد قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر می‌گردد و مقصود آن اگر لله و فی‌الله بوده مقدّر

می‌گردد که جاری شود و ثمره آن اینکه در یوم قیامت که کلّ احکام مقدّر
می‌گردد من عندالله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم
نگوید مثل آنکه حدود ارث که الآن در فرقان مبیّن است اگر مبدء ظهور بر
نفسی دون آن حدود حکم فرموده بود آن حکم رسول‌الله ص بود فرق این
است که آن روز که حکم فرمود امروز مالانهایه در ظلّ آن عاملند و آن روز
چون بر آن نفس وحده می‌شود صعب می‌گردد بر آن الّا آنکه نظر به مبدء امر
کند مثل یومی که حدود ارث در قرآن نازل شد معاینه آن روز هم مثل مبدء
این حکم بر آن نفس است و حال آنکه در یوم قیامت تا کلّ را ممتحن
نفرماید شجره حقیقت خود را معروف به اسم ظهور اوّل نمی‌فرماید کلّ باید
در درجه یقین و بصیرت به حدّی باشند که گر صد هزار نفس از برای طواف
بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومی که در آن یوم
اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لاتطوفوا
اگر کلّ فی‌الحین عمل کنند درک طواف نموده و الّا باطل می‌گردد کلّ
اعمال آنها زیرا که این طواف که الان از برای او جمع شده و می‌کنند به امر
او بوده در قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیرالله

تنوان مثل او نازل نمود و اگر حین ظهور نهی یک نفر بصیر باشد نظر به مبدء امر می‌کند و یقین می‌کند و او طائف بوده از برای خدا خالصاً له و کل همجی می‌گردند رعاع و این همان صراطی است که از برای یک نفر اوسع از سماء و ارض می‌گردد و از برای آنکه یقین نمی‌کند احدّ از سیف و ادقّ از شعر می‌گردد این است که در مبدء هر ظهوری اهل بصیرت آن اقلّ از کبریت احمر می‌افتد زیرا که اکثریّت به تبعیّت یکدیگر و ظهور عزّ در اوامر الهی عمل می‌کنند اگرچه واقعاً به امر حقّ بوده و از برای او ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب می‌مانند از امر بدع او و حال آنکه اوامر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حقّ باشند لعلّ اگر در ظهور واقع شود به آن اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع می‌شود مطیع به گمان خود اطاعت می‌کند ولی آن وقت عصیانست اطاعت مثل مؤمنین به انجیل تا قبل از ظهور رسول‌الله ص کلّ مطیع بودند خدا را در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی ع کما هی عمل می‌کردند ولی حین ظهور رسول‌الله ص اصل دین ایشان که کلمهٔ شهادتین بود به ظهور بدع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لا اله الّا الله و در مقام عیسی

ع روح‌الله محمّد رسول‌الله ص نازل شد و در ذکر مقام اوصیاء او علی و الائمه حجج‌الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی جائی که اصول دین او بدع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین اون این است سرّ قول مرحوم شیخ ارتفع قدره در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموه بود از آن کلمه‌ای که حضرت می‌فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمّل نمی‌شوند و حضرت صادق ع ذکر کاف در حقّ ایشان می‌کند بعد از نهی بسیار که نمی‌توانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بردار تو بر می‌داری فی‌الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا وکلّا و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت به او شنودند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آنجائی است که نظر به مبدء امر نمی‌کند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول‌الله می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول‌الله ص مشاهده کند بالنسبه به ظهور عیسی ع متحمّل می‌گردد و کلمه‌ای که اوسع‌تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیّات ولی چون نظر نمی‌کند ادقّ می‌گردد از برای او از شعر و احد می‌گردد از سیف نه این است

که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بردارد زیرا که این امری است ممتنع و لم یزل و لایزال نور آن حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور به اسم امیرالمؤمنین ع بوده و در این ظهور به آن اسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیرالمؤمنین ع در زمان رسول خدا ص همان وصیّ عیسی ع بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی به مبدء امر صراط اوسع می‌گردد از هر شیئ اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی ادقّ می‌گردد از هر شعری که تواند علم تو به او احاطه نمود و اگر کلّ مؤمنین به بیان بصیرت ایشان در حدّی رسد که کلّ در محلّی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در مابین این کلّ و امر فرماید نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنها اگر فی‌الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان جاری و الّا حکم ایمان از ایشان مرتفع می‌گردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است و بدانکه آنچه کلّ دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن مثلاً اگر فرموده بود این مظاهر ارث نبرند کسی را می‌رسید که تواند لم و بم گفت این است که کلّ از نزد او است و کلّ محتجب هستند از او مبدء وجود تا منتهی‌الیه ذکر

ایشان را عطا می‌کند لعلّ در یوم ظهور او به ثمره وجود که ایمان به او است فائزگردند ولی باز حیاء ننموده و در هر ظهوری محتجب می‌گردند محتجبین و حال آنکه در قرآن ذکر شده ثمرۀ خلق کلّشیئ در آیۀ شریفه الله الّذی رفع السّموات بغیر عمد ترونها ثمّ استوی علی العرش و سخّر الشمس و القمر کلّ یجری لاجل مسمّی یدبّر الامر یفصل الآیات لعلّکم بلقاء ربّکم توقنون اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطۀ فرقان است لعلّ به لقاء رسول‌الله ص که لقاءالله هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در هر دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیست و سه سال نازل شد در این ظهور ظاهر است که به یک اسبوع نمی‌کشد و حال آنکه ثمره خلق کلّ شیئ را می‌بینی کلّ به احکام قرآن عامل ولی از ثمرۀ وجود خود محتجب اگر در یوم ظهور به یک آیه از آیات بیان کلّ مؤمنین به قرآن یقین نموده بودند بر اینکه این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام بر او قرآن نازل شده لعلّ به مرادالله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کلّ لایشعر تلاوت می‌کنند و ملتفت نمی‌شوند به مراد الهی و حال آنکه بری است مظهر حقیقت از رؤیت

کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاءالله به یقین نداند اگر کلّ مؤمنین به بیان در ظهور من یظهره‌الله یقین کنند بر اینکه او بوده نقطهٔ بیان لعلّ به مرادالله در بیان فائز شده باشند و چونکه آن روز کلّ به نقطه بیان موقنند از این جهت ذکر مثل به او می‌شود و الّا تعالی شأنه هیکل ظهور آخرت را سزاوار نیست که به هیکل ظهور دنیا معروف کند خود را اگرچه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون آخرت اجلّ و اعظم است از این جهت به آن ذکر می‌کند ولی چون به ظهور قبل کلّ موقنند و عین ایشان حدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند به یقین از این جهت ذکر می‌کند به اسم ظهور قبل نفس خود را لعلّ اگر نفسی به منتهای حجب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول‌الله ص اگر کلّ مؤمنین به عیسی ع یقین می‌کردند که او است هر آینه به مراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می‌فرماید اسم مبدء ظهور قبل را لعلّ اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و به ثمرهٔ وجود خود فائز گردند فلتتفکّرنّ فیما خلق الله لکم و لتجعلنّ کلّ اعمالکم لله ربّکم لعلّکم یوم ظهوره بآیاته تؤمنون ذلک یوم من یظهره‌الله ان تؤمننّ به فانّکم انتم قد آمنتم

بالله و ما نزّل الله فى البيان و الّا قد احتجبتم عن لقاءالله و عمّا نزّل الله من قبل فى البيان و لا تصبرن فيه فانّ صبركم لم يكن الّا على النّار و انتم يومئذٍ لا تعلمون و ان تعلمون لا تصبرون ولكن ستعلمون و لمّا لا تخلصون لله انفسكم لا توقنون فلتخلّصنّ انفسكم لله ربّكم لعلّكم تستطيعنّ ان تخلّصنّ انفسكم لمن يظهرنّه بالحقّ على العالمين و لتراقبنّ اوّل الظهور ان لا تبصرنّ فى امرالله و تكوننّ عنده لمن الجديد بين فانّ هذا تذل انفسكم ان انتم بالله و آياته من قبل موقنون ما خلقتم الّا لذلک و ما امرتم بامر الا لهذا فلا تحتجبنّ عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد وكنتم بآيات الله لموقنين

الباب الثالث من الواحد الثامن

فى انّ بعد ظهور كلّ شيئ هالک الّا وجهه فى يوم القيمه فرض على كلّ نفس ان يستغفر من شجرة الالهيه بنفسه لا بغيره الّا له عذر حقيقى لا يمكن له ان يحضر بنفسه و يستغفر منه سواء ان يجيبه بكلامه او بخطّه و الّا يستغفر عن الله بسبب آخر من الخطّ و غيره

ملخّص این باب آنکه لابد یوم قیامت خواهد شد و شجره حقیقت ظاهر اگرچه به رضای فؤاد نمی‌توان در حقّ مؤمنین به بیان ذکر نمود کلمه‌ای که قبل ذکر شد شیئ هالک الّا وجهه لعلّ کلّ مراقب باشند و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود مبدّل نشود اثبات ایشان به نفی بلکه اگر امکان نفی هست مبدّل شود به اثبات ولی از آنجائی که این خلق مدهوش همیشه لایشعر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت را برپا فرماید و چنین کلمه‌ای که اشدّ از هر ناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کلّ از برای نجات عمل می‌کردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشد فرض که حاضر شوند بعد از علم به نزول این آیه و حکم آن و استغفار کنند نزد او و رجوع کنند به سوی او تا آنکه مبدل فرماید هلاک را به نجات که این است ثمره مشتغل به اعمال شدن که اگر بعد از استماع این حکم کلّ عمل خیر را کند باز از هالکین است الّا آنکه راجع شود و به همان قولی که هلاک گشته نجات یابد اگر نظر کنی در ظلّ این کلمه هلاک می‌بینی که کینونیّات و کلّ اعمال بضرب‌الله تمام شده که اگر آن روز کسی می‌خواست به این آیه عمل کند

یک ذی‌روح روی ارض نمی‌گذاشت زیرا که وجودی که هلاک شده عندالله چه ثمر از برای بقای او و حال آنکه حدّت عندالله و نزد اولوالعلم اشدّ از ثمره آن است که به عین بینی ولی چون در عالم حدّی نتوانی فهمید که از اوّل عمر تا آخر عمر از برای نجات عمل کنی و یک دفعه در ظلّ هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمی‌شود الّا از مبدء امر که اگر بعد از نزول این آیه به عمر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمر نمی‌بخشد الّا آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبدء اخذ کنی اگرچه به یک کلمهٔ قد انجیناک باشد که این تو را نجات می‌دهد ولی این همه استغفار تو را نجات نمی‌دهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کلّ اعمال منقطع گردی زیرا که کلّ را از برای نجات می‌کردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگرچه به اشاره باشد و اگر کلّ ما علی الارض را بدهی از برای اخذ چنین کلمه‌ای هر آینه انفع‌تر از برای تو خواهد بود تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمی‌دهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه‌ای نجات می‌دهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر بتوانی به اسرع آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن و اخذ کن که اگر از حین استماع

یک لمحه صبر کنی آن لمحه قبض روح شوی در هالکین خواهی بود و اگر تعجیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعلّ از مبدء جاری گردد کلمه‌ای که بعد از موت تو در جنّت باشی و نار تو مبدّل به نور گردد و این اقرب از هر امری است که به اقبال به آن کلّ اعمال مقبول می‌شود مبدّل می‌گردد سیّئه به حسنه اگرچه رایحه جدیدی می‌وزد از آن ولکن باز مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در هالکین روی و هیچ امری مثل این از برای اهل بیان فرض نشده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان و حدودات و امکنه تو را محتجب نکند از مبدء مثل آنکه بسا باشد در بیان اعلم از آنها باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملتفت نشده باشی تا آنکه موقوف او مبدّل شده باشد مثل آنکه در ماکو که محل ذلّ است به ظاهر واقع شود که اینها تغییر نمی‌دهد امرالله را تصوّر کن وقوف او را در این ارض مثل وقوف رسول‌الله ص در جبل مکّه که در قرآن این آیه را نازل فرمود کلّ اهل آن زمان در هالکین داخل شدند و عندالله و عند رسوله و عند اولی‌العلم و نزد هر نفسی که قرآن را تلاوت نمود به هلاکت ذکر شدند و حکم دون ایمان بر

ایشان شد و حال آنکه تا امروز هم به گمان خود در دین خود عاملند منتهی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من یظهره‌الله عامل باشند به اشدّ تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را عبد عمل می‌کند در راه خدا بلکه راضی به جان دادن می‌شود در راه آن لعلّ نجات یابد ولی بعد از آنکه از مبدء امر حکم هلاکت شود دیگر چه فایده منتهی عمل که می‌کند نزد او و اولوالعلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند به قبل او و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل می‌کنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده لعلّ در یوم قیامت هلاک نشوید و اگر شوید نجات یابید که تا شجره حقیقت طالع است کلّ امور ممکن ممکن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدیل الّا تا طلوع دیگر مثلاً اگر در ظهور فرقان بعد از نزول این آیه کسی از رسول‌الله طلب نموده بود نجات بعد از هلاک را شبهه نیست که آن مبدء وجود نازل می‌فرمود باذن‌الله قد انجیناک بعد ما اهلکناک فضلاً من لدنّا انّا کنّا فاضلین و به همین تا امروز در نجات بود تا امروز که مبدء ظهور بیان است نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب و کلّ مؤمنین بل نزد

ملائکه سموات و ارض و مابینهما بل نزد هر شیئی ولی حال هم که نشد از فضل مبدء منقوص نگشت شیئی بلکه آن نفس محروم ماند و همچنین در ظهور من یظهره‌الله تصوّر کن و مراقب باش دقایق و ساعات یوم قیامت را و محاسب باش از حین ظهور تا غروب به اعظم طوری که حساب می‌کنی مال خود را نزد دون خود که ثمره آن این است که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی ولیکن اگر از حسابی محتجب شوی که کلّ لا شیئ شود چه ثمر محاسبات دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم به ذات مقدّس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الّا نزد استماع این کلمه آب می‌شدند و هرگز خطور نمی‌کرد حیات بر قلب ایشان زیرا که می‌شود که از اوّل عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از مبدء نجات چنین حکمی نازل شود که محقّق‌الصدور است که من عندالله هست زیرا که عجز کلّ را می‌رساند و بدانکه عدد وجهه عدد اسم واحد است و هرکس در قرآن به محمّد رسول‌الله ص و حروف حیّ آن مؤمن بود از دون هالکین است در قرآن الی ظهور بیان و هر کس در ظلّ حروف واحد بیان آمد از دون هالکین است تا ظهور من یظهره‌الله و همچنین ببین هر ظهوری را بمالانهایه الی مالانهایه و عبادی که

واقعاً در ظلّ حروف وجه قرآن بودند شبهه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند به برکت حبّ ایشان و همان حبّ حروف واحد است در بیان و همچنین اگر واقعاً کسی در بیان در ظلّ حروف وجهه آن واقع شود در یوم قیامت نجات می‌یابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حیّ او نمی‌شود و اگر شود علامت دون ثبات او بوده در حروف وجهه بیان و همین سرّ از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است از امروز بمالانهایه الی مالانهایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهورالله مثل ظهور خلق نیست و حجةالله حجّتی است که کلّ ما علی‌الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتی که کور ترقّی نماید و به جوهر حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت به نفسه مدلّ است بر ظهور او و آن وقت ظاهر می‌گردد اعرفوا الله بالله زیرا که تا امروز هرچه ظاهر شده اعرفوا الله به حجته بوده نه این است که در حین اعرفوا الله بالله حجت نباشد محتجب نگردی از مبدء بلکه کور اینقدر ترقّی می‌کند که مسبّحین ملأ اعلی محبوب خود را در هر ظهوری بنفسه می‌شناسند بلکه حجّت را به او می‌شناسند نه او را به حجّت و بدان که معرفت‌الله در مقام اعرفوا الله بالله ثابت نمی‌گردد الّا و

اعرفوا الحروف الواحد به مراتب ذکرهم بما یظهر من عند واحد الاوّل اذ کلّ لم یکن الّا من تکثّر ذلک الواحد الاوّل افلا تتّقون و مراد از تکثّر تجلّی او است به او در صقع او به نفس او نه این است که حرف اوّل حروف حیّ شود یا حروف حیّ اعداد متکثّره شوند بلکه به هدایت واحد اوّل کلّ مهتدی می‌شوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی‌بینی الّا تجلّی اوّل وجود را به نفس او در حدّ او چنانچه ظاهر است ادنای خلق امروز مدیّن است به دین رسول‌الله ص که اعلای خلق است این است قصد از تکثّر کلّ اعداد از واحد اوّل و لتتوکّلن علی الله یوم القیمة لعلّکم تفلحون و مراد از این توکّل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده گریه کنی که خدایا من بر تو توکّل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکّل تو این است که شجرهٔ حقیقت که ظاهر می‌شود ایمان آوری به او و یقین کنی به آیات او که آن وقت توکّل بر خدا کرده‌ای و تضرّع تو نزد او مشمر شده والّا هیچ نبیّی مبعوث نشده الّا آنکه امّت خود را امر بر توکّل بر خداوند نموده و شبهه‌ای هم نیست که خداوند صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکّل کند نجات می‌دهد او را از هر شیئی که محزون سازد آن را ولی چه شده که این ملل

مختلفه در روی ارض همه بر دون حقّ مانده و حال آنکه کلّ خود را متوکّل علی‌الله می‌دانند به طوری که در مابین خود دارند هرکس به لسان خود قدری تعقّل نموده که امر به توکّل یا در کتاب‌الله هست یا امر رسول یا امر حروف حیّ یا امر متّبعین حروف واحد ولی ببین که کلّ راجع می‌شود به نفس ظاهر در ظهور مثل آنچه امروز هرچه در اسلام حقّی هست مبدء آن از رسول‌الله ص هست و حال آنکه الی مالانهایه از برای هر شأنی شئون هست و از برای بیان هر توکّلی الوف الوف می‌توان بیان نمود   و لتتوکّلن علی الله ثمّ بالله و آیاته توقنون

الباب الرّابع من الواحد الثامن

فی انّ کلّشیئ اعلاه للنّقطه و اوسط للحروف الحیّ و ادناه للخلق

ملخّص این باب آنکه اگر کلّ را تربیت کنند بر فطرت آیات و اعظمیّت حجّت آن عندالله و عند اولی‌الالباب لعلّ در یوم ظهور فاصله نشود بین استماع ایشان و ایمان ایشان به حقّ و این است جوهر کلّ علم زیرا که دون

این آیه اگر کلّ علم را دارا باشد لا شیئ می‌شود و حکم دون ایمان در حقّ او می‌شود و اگر هیچ علم نداشته باشد الّا همین جوهر کلّ علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهوری ظاهر است که اعلای خلق ادنی می‌شوند و ادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی‌تر و ادنی ادنی‌تر و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن ظهور هست از برای آن نفس مؤمن می‌توان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلاً اگر یک نفس بعد از سیصد و شصت نفر به من یظهره‌الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد واحد و همچنین این رشته حکم است و حدّ کلّ اعداد را ادراک کن و هر شیئ که عدل او ممکن نباشد از برای واحد اوّل است و همچنین درجه به درجه تا به کلّ اعداد منتهی می‌شود این است استحقاق هر موجود در مبدء وجود که اگر در یوم ظهور من یظهره‌الله سیصد و شصت و یک قطعه الماس نزد او باشد و هریک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد و سیصد و شصت و یک نفر در یک یوم به او ایمان آورند و فاصله شود بین هرکدام به قدر قول یک بلی او اگر خواهد عطا کند این اعداد را به آن اعداد همین قسم به درجات این اعداد عطا می‌کند و

همچنین در شأن سرالله را جاری بین و حکم‌الله را ظاهر لعلّ یوم قیامت سبقت گیری به اقرار بر تصدیق به حقّ در حین ذرّ الست بربّکم بقول بلی و دین حین هر ذرّی به ظهور اجابت آن و ملتفت باش که از برای هر شیئ ذرّی است که مثلاً اگر یک ذرّ از طین را بردارد و بفرماید که این طین وجود بدیع فطرت اوّل است یا به هر اسمی که ذکر کند اگرچه به نفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن نکند و اجابت نکنی او را در ذرّ طین که رتبه جماد و آخر وجود است اجابةالله ننموده اگرچه در رتبهٔ کینونیّت در حین الست بربّکم بلی گفته ولی در این صقع ناقص می‌گردد از رتبهٔ وجود خود چه فرق است که امر شود از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذرّه طین مقصود اطاعت امر او است نه آن و اینکه اگر آن وقت محتجب شوی از ذرّ طین به امر او محتجب مانده‌ای از سرّ وجود و اگر کلّ خیر کنی در ظلّ قول لم یسجد اوّل از برای آدم وارد شده و اگر بگویی کلّ اطاعت را می‌کنم و کرده باشی و کنی یا بکنی امرالله در حقّ تو نازل می‌شود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث ارید لا من حیث ترید اگرچه ممتنع است که شجره حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان اون را کلّ

نتوانند یقین نمود ولی این از برای عرفان عبد بود مواقع امر را که همان امری که به آن آمنوا بالله و آیاته شده و به همان امر لا تحزننّ نفساً شده اگرچه در منتهای وجود واقع باشد اگر ناظر به امر هستی چرا از یک امر محتجب و بر امری ثابت این است که تراقب کلّ اوامر الهیه از شئون تقوی بوده و هست ولی به شرطی که از مبدء امر محتجب نگردی در هر ظهوری والّا شبهه‌ای نیست که در آن ظهوری که هستی به اوامر آن عمل می‌کنی اگر متدیّن به دین خود هستی والّا خود عصیان خود را شاهدی و کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ثمره آن اینکه لعلّ در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر من یظهره‌الله محتجب نماند که اگر بر کلّ وجود امر کند امر او امرالله بوده و هست و هرکه لم و بم گوید در امر خدا گفته چه امر در کلّشیئ کند و چه در تسع تسع عشر دیناری کند که بهاء الف آن یک مثقال فضّه است در آن ظهور و لتعرفنّ حدود انفسکم ثمّ یوم القیمه بما قد قدّر الله لتقدّرون

الباب الخامس من الواحد الثامن

فرض علی من یقدر ان یأخذ ثلاث الماس عدد البسم و اربع لعلّ اصفر عددالله و ستّة زمرّد عدد الامنع و ستّة یاقوت عدد الاقدس ان یأخذها و یسلّم من یظهره‌الله

و حروف الحیّ فی یوم ظهورهم

ملخّص این باب آنکه در مواقع خود ذکر شده که کلّ وجود در بیان است و کلّ بیان در واحد اوّل و واحد اوّل در نقطه اوّل و از آنجائی که در یوم قیامت حشر کلّ بر درجات واحد می‌شود و کلّ این واحد به امر واحد اوّل است و در کلّ یک ماء حیوان دیده می‌شود که امرالله باشد و از این جهت امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار قطعه لعل اصفر و شش قطعه زمرّد اخضر شش قطعه یاقوت احمر در نزد او تشابه به واحد اوّل به هم رساند و اگر تواند در ظلّ ملک واحد اوّل وارد آورد و الّا در ظهور من یظهره‌الله به امر او به حروف حیّ او عطا کرده شود که این موهبه‌ای است من عندالله از برای واحد اوّل در آن ظهور و بهاء کلّ عدل بهاء واحد اوّل باید باشد تا مستدلّین از سرّ توحید محتجب نمانند و اگر در آن

ظهور کلّ به این طاعت مفتخر گردند به واحد متکثّر عطا خواهد فرمود مالک کلّ وجود و اگر کسی نزد او باشد و مشرق شود شجرهٔ حقیقت و قدر ذکر شیئی در حقّ او صبر نماید به قدر همان نار می‌گردد از برای آن و سزاوار است که مستدلّین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات و تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر و نار و هواو ماء و تراب و فؤاد و روح و نفس و جسد و نور ابیض و اصفر و اخضر و احمر در ظلّ حروف بسم الله الامنع الاقدس ملاحظه نمایند و چهار دعا از برای انوار اربعه ذکر شده که اعظم از کلّ دعاها است هر نفس که بر قرائت آنها موفّق گردد خیر دنیا و آخرت را درک نماید   والله یؤت الفضل من یشاء من عباده و لیؤتین من ملکه ما قدّر من عنده انّه کان جوّاداً محیطاً

الباب السادس من الواحد الثامن

فی اذن التّلطیف بان یطهّرن فی کلّ اربعة ایّام بان یدخلن بیت الحرّ و اخذ شعر کلّ البدن بالنّوره فی کلّ ثمانیة ایّام او اربعة عشر ایّام و اخذ الاظفار و استعمال الحنا کلّ البدن و کتب الرّجال علی صدورهم الرحمن و النّساء

اللهمّ و النظر فی المرآت فی کلّ یوم و لیلة

ملخّص این باب آنکه در بیان اذن داده شده به تلطیف و نظافت به اعلی ما یمکن در امکان و اگر در چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و مایتجمل به المرء نماید محبوب بوده عندالله و هست و تطهیر البسه و تلطیف آن هرچه اقرب‌تر شود اقرب به تلطیف بوده و هست و حنا اذن داده شده چه کلّ بدن چه بعض آن اگر بر صدور که محلّ حبّالله هست به کلمه اللهمّ در اولوالدوائر و الرّحمن در اولوالهیاکل بر احسن خطّ به اسباب آنکه منطبع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بر زیاده از این کلمتین هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی را به فصل حرف حا ذکر شده و بر یدین و رجلین اگر دأب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او ولی در کلّ بدن اذن داده شده زیرا که اخذ هیچ شعری نمی‌شود مگر آنکه هفتاد نوع بلا از بدن او مرتفع گردد

باذن‌الله و سزاوار است عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن حسن خود والّا استغفار کند محبوب خود را که کلّ کینونیّات در فطرت اوّلیّه به احسن جمال خلق شده و اگر حجابی به هم نرساند از ظهور آن بر صورت خلق کینونیّت مصوّر می‌گردد و این که در لیل معروف به نهی است مبدء آن من کتاب‌الله ذکر نشده و در هر شأن عبد باید بر شئونی باشد که اگر آن حین شجرهٔ حقیقت ظاهر شود و آن بین یدی‌الله واقع شود کرهی از شیئی به شیئی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر این نشده الّا لاجل یوم ظهورالله که اگر نفسی بین یدی‌الله واقع شود دون شئون لطافت نزد او نباشد که غیر حبّی خداوند شاهد شود بر او و در بیان نهی شده از هر چه حجاب لطافت شود حتّی اگر نفسی بر جسد خود علم به ذرّه بهم رساند یا در لباس خود عدل همین که مکروه داشته باشد او را نزد نفس خود محبوب نیست که بین یدی‌الله به آن حال نازل شود لعلّ کلّ در بیان مربّی به این تربیت شده لعلّ در یوم ظهور حقیقت ما یکره در مؤمنین به خود مشاهده ننماید کور درجه به درجه و شیئاً فشیئاً ترقّی می‌نماید که اگر کسی قمیصی پوشد و عرق کند تبدیل می‌کند او را چگونه که با اون صبر کند ولی

هنوز به آن درجه اهل این ظهور نمی‌توانند سیر نمود اگر به فاصله تلطیف ابدان تلطیف البسه هم شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هرچه زودتر محبوب‌تر بوده عندالله و اگر کسی را ممکن نشود حزنی از برای اون نباشد که به حبّ اون تلطیف را به او عطا کرده می‌شود ثواب آن ولی بر هر نفس حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و می‌شناسد کلّ را و می‌بیند او را ولی کسی او را نمی‌شناسد و به عین او او را نمی‌بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق می‌شود در کلّشیئ چه بسا در بیتی که هست نه پدر می‌شناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور رسول‌الله بین قبل از بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر خلق خداوند که در ظلّ او سائرند از حین ظهور روح در آن علم دارد به نفس خود تا منتهای شأنی که روح به عرش دیگر تعلّق گیرد و می‌بیند کلّ را که کلّ به اسم او می‌کنند آنچه می‌کنند از اوّل وجود تا آخر و کلّ به شیئیّت او قائمند ولی کسی عارف نمی‌شود او را الّا آنکه بشناساند او را نفس خود به آیات خود و نمی‌شناساند الّا حین ظهور

خود که حکم عرفان بر کلّ شود و آیات عزّت از مطلع قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاءالله یوم ظهوره و کان علی شأن لم یشهد الله علی ظاهره دون ما یحبّ انّه کان لطافا لطیفا قل الله الطف فوق کلّ ذا لطف لن یقدر ان یمتنع عن ظهور لطفه من احد لا فی السّموات و لا فی الارض و لا مابینهما انه کان لطّافا متلطّفاً لطیفا

الباب السابع من الواحد الثامن

فی الچاپ و الامر به

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در ظلّ او انشاء شود بر طبق او الی ظهور من یظهره‌الله که آن وقت اگر کلّ به شأنی مقتدر شده که توانند به احسن خطّ حفظ کلمات‌الله نمود که امر خواهد فرمود والّا آنچه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمی‌ماند عندالله در آنکه بیانی نزد آن نباشد که به آن مذکّر شود من یظهره‌الله را به احسن خطّ نه به آنچه دأب این زمان است که

هر خطّی که می‌رسد چاپ می‌زنند به جایی رسیده که بهاء هدیه قرآن بیست و هشت نخود فضّه شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کلّ مؤمنین می‌بود هر آینه اذن داده نمی‌شد ولیکن حال که کلّ در فضل و جود حقّ ساکن هستند به اذن او ولی هرکس تواند که بیان را به احسن خطّ نویسد بهتر است از برای اون تا آنکه مالک گردد چاپ خوب آن را ذلک من فضل‌الله یختصّ به من تشاء من عباده والله ذو الفضل العظیم بدانکه احترام قرآن نیست الّا به احترام نسبت او الی‌الله بنفسه و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کلّ ارواح در قرآن راجع می‌شوند به ارواح حروف حیّ آن چنانچه بدء ایشان هم از آن حروف است چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست به قول اهل بیت و ابواب اربعه است در غیبت است چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست به قول اهل بیت و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد به حقّ و کلّ حروف حیّ راجعند به نقطه فرقان که رسول‌الله ص باشد و آن راجع است الی الله بنفسه و عود او الی‌الله است بما یعود الی نفسه زیرا که امکان از حدّ امکان تجاوز نتواند نمود و همچنین در بیان کلّ ارواح علیّین او راجع می‌گردد به باب اوّل که من

یظهره‌الله باشد و کلّ ارواح دون علیّین او راجع می‌گردد به اوّل دون حقّ که ساجد نشود از برای او و همچنین کلّ کتب سماویه را مشاهده کن که احترام کلّ به نسبت او الی‌الله هست لم یزل حیّ بوده و هست به اینکه از ظهورات قبل مرتفع می‌شود و متّصل می‌گردد به ظهورات بعد شبهه‌ای نیست که انجیل کتاب خداوند بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقّه آن رفع شد به سوی قرآن و آنچه که نشد از دون ارواح علیّین انجیل بود که مانده و همچنین در بیان آنچه که داخل بیان شوند از مؤمنین به قرآن ارواح آن در علیّین بوده و الّا دون آن ذکر می‌شود و همچنین در بیان آنچه که به من یظهره‌الله ایمان آوردند ارواح علیّین اون هستند و اگر نفسی بهم رسد که ساجد نشود او است کلّ دون علیّین و لتصنعنّ فیما انتم به تهتدون علی احسن خطّ انتم علیه تقتدرون

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تبعیض الشعر فی الرّاس للبنین و اخذ شعر الوجه لقوته و الصلوة

فی العبا لادونه من الجبّه فانّه لا یحبّه اللّٰه

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده به تبعیض شعر رأس و اخذ آن از وجه لاجل قوت آنکه بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و محتجبین از عباد عبادی هستند که از امر الهی محتجب مانند و اذن داده شده صلوة در عبا به شأنی که ظاهر نشود از یدین الّا رؤس انامل که اقرب به وقر بوده و هست و صلوة در جبّه محبوب نبوده و نیست الّا حین اضطرار که آن وقت اذن داده شده کلّ این شئونات از برای آنکه لعلّ در یوم قیامت شیئی دون حبّ‌اللّٰه ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا آنکه مستدلین استدلال نمایند جائی که به جسد عرضی خداوند راضی نشود دون حبّ را چگونه است حکم اجساد ذاتیّه و انفس و ارواح و افئده که محال تجلّی واحد اوّل است فلتتقن اللّٰه ان یا اولی التّقوی یوم القیمة لعلّکم تفلحون

الباب التاسع من الواحد الثامن

و لیکتب کلّ نفس اسمه و ما قد عمل من خیر و دونه من اوّل ظهور الامر الی یوم غروبه و لیحفظنّه الاوصیاء الی یوم یظهر فیه الشجره

ملخّص این باب آنکه از مبدء ظهوری تا ظهور دیگر اذن داده شده که هر نفسی نویسد در کتاب خود به خط خود یا به خط دیگری آنچه در بیان کسب نموده و همچنین اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده تا آنکه در قیامت بعد عاملین در ظهور قبل جزا داده شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند والّا می‌شود که ظاهر شود و اون هنوز مثل قبل عمل می‌کرده باشد چنانچه هزار و دویست و هفتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها به انجیل عمل می‌کنند همچنین در نزد هر ظهوری مشاهده کن امرالله را و محتجب ممان که یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع می‌گردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت برپا می‌شود در آن ارضی که قیامت بر پا می‌شود خود اهل آن مطلع نمی‌شوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمی‌کنند از این جهت به ایشان نمی‌گویند مثل ظهور رسول‌الله ص چونکه نتوانستند متحمّل شد به غیر مؤمنین نفرمودند ظهور قیامت را و آن یومی است بسیار عظیم شجره‌ای که لم یزل نطق او انّنی انا الله لا اله الّا انا بوده ظاهر می‌شود

و کلّ محتجبین گمان می‌کنند که آن نفسی است مثل خود و اسم مؤمن که در ملک او الی مالانهایه به ادنی مؤمنین به او در ظهور قبل او صدق می‌شود از او منع می‌نمایند چنانچه در ظهور رسول‌الله ص اگر آن حضرت را مثل یکی از مؤمنین زمان خود می‌دانستند چگونه هفت سال در جبل حایل می‌شدند مابین او و بیت او و همچنین در ظهور نقطهٔ بیان اگر این اسم را منع نمی‌کردند چگونه می‌توانستند در جبل ساکن کنند و حال آنکه کینونیّت ایمان به قول او خلق می‌شود این است که چون اعین افئده ندارند نمی‌بینند و آنها که دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته والّا یومی است مثل کلّ ایّام الّا آنکه ظهورالله در آن ظاهر است و ثمره امر این باب آنکه لعلّ در آن روز چشم او باز باشد که بیند محبوب خود را و در آن روز تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن می‌شود و آنچه که نقطهٔ بیان باید نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد به سوی آن و خداوند او را نازل فرمود به من این است آنچه او کسب نموده در قیامت کلّ هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند نویسند لعلّ ذکر ایشان یوم قیامت بین

یدی‌الله مذکور شود اگر توانند در آن روز در نار توحید داخل شوند و الّا شب و روز گریه می‌کنند و محبوب ایشان ظاهر می‌شود و نمی‌شناسند مثل آنکه منتظرین احمد موعود را کلّ نصاری منتظرند و تضرّع از برای ظهور او می‌کنند و حال آنکه هزار و دویست و هفتاد سال است که از ظهور آن می‌گذرد بینا باش به عین فؤاد خود آن روز که محتجب نمانی و قیامت بر پا شود و تو خبر نشوی که بر خداوند است اخبار تو ولی اگر شنوی و او است اخبار من یظهره‌الله اگر قبول کنی و لتتوکّلن علی الله ربّکم الرّحمن ثمّ ما تکسبّن من خیر و دونه من قیامة الی قیامة تکتسبون

الباب العاشر من الواحد الثامن

فی انّ الّذی ربّی فی الطّایفه حل له النظروا لتکلم سواء کان ذکرا او انثی و اذن لمن یرید ان یتکلم مع النساء اوهن مع الرّجال علی قدر ما یثمر بینهما و ان

لایتجاوزان علی قدر ثمانیة عشرین کلمة خیر لهما

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده هر نفسی که در طایفه‌ای تربیت کرده شود بر نظر و تکلّم سواء آنکه بر هیکل هیکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلّم مرء بامرئه به قدری که کفایت کند در ظهور ثمر و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب به تقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف اون است نه عرف ظاهر مثل آن که صد هزار خانه ایل را یک طایفه گویند لعلّ یوم قیامت به سعه این امر از اخذ فیض از مبدء نفسی محتجب نگردد و اگر شجره محبّت ازدیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور لم و بم گفته نشود فلتتقنّ الله حقّ تقاته لعلّکم تفلحون

الباب الحادی و العشر من الواحد الثّامن

فی غسل المیّت ثلاث مرّات علی ذلک الترتیب الاوّل الرأس و تقول یا فرد ثمّ البطن و تقول یا حیّ ثم الیمین و تقول یا قیوم ثم الشمال و تقول یا حکم ثم الرجل الایمن و تقول یا عدل ثم الرجل الایسر و تقول یا قدوس بماء او بماشاء من کافور و سدر لیکفننّه بخمس لبس و یجعل الخاتم فی یمینه بما

هو مکتوب علیه فی الرجال و لله ما فی السّموات و الارض و ما بینهما وکان الله بکلّشیئ علیماً و فی النساء و لله ملک السّموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کلّشیئ قدیراً

ملخّص این باب آنکه کلّ احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدء تا منتهای آن ماء توحید را در کلّ بر یک نهج جاری می‌بیند و اذن داده شده در مقام غسل میّت یک مرتبه واجب و الی الثلاثه او الخمسه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید در پنج رتبه ذکر می‌شود در لا اله الّا هو و لا اله الّا انا و لا اله الّا الله و لا اله الّا انت و لا اله الّا الّذی و چنین نفسی اگر در ظهور می‌بود و در سنه اوّل موقن می‌گردید به ظهور توحید هر آینه الی سنه خمس منتهی می‌گشت به آخر مراتب توحید از این جهت است که یک دفعه واجب گشته و مراتب رباع کلّ خواهند متحمّل شد اگر عسری نباشد و اذن داده شده از رأس و بطن و یدین و رجلین و در حین اشتغال به ثناء و حمد الهی ذاکر گردد او را و به آنچه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن لایق است که به همان نحو غسل داده شود بر ایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسّر است بماء ورد یا طیب

دیگر معطّر نمایند و اذن داده شده در کفن به پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جائز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد و قدری تربت از قبر اوّل و آخر با او دفن نمودن سبب می‌گردد که حزنی مشاهده ننماید بعد از موت و در جنّت الهی به آنچه ما یحبّ او بوده و هست متلذّذ گردد و بر ید یمین او خاتمی منقوش اذن داده شده در رجال و لله ما فی السّموات و الارض و مابینهما و کان الله بکلّشیئ علیماً و در نساء و لله ملک السّموات و الارض و مابینهما و کان الله علی کلّشیئ قدیرا و تقلب میّت را در هر حال به شأنی نموده که دون وقار و سکون در حقّ او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام مؤمن است و اسماء ستّه یا مطلق اسم‌الله از اوّل انتقال آن تا آخر به قلب یا به لسان مشتغل گردد و بدان که موت مثل حیات است اگر میّت به ایمان به آن ظهور قبض روح شود در جنّت الهی متلذّذ خواهد بود والّا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامت نشود و قبض روح نفسی شود و در نار رود و ملتفت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول‌الله ص تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان به او قبض روح شده در جنّت داخل نشده و همچنین از اوّل ظهور بیان هر نفسی که در آن

قبض شود خداوند است قابض آن به ملائکه که موکّلند بر او و داخل جنّت می‌گردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد و اگر در غیر ایمان به بیان قبض روح شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع به او نمی‌بخشد و اگر بعد از موت او کلّ خیرات از برای او شود که نفع به او نمی‌بخشد الّا آنکه ایمان آورد به خداوند و آیات او و اطاعت نماید محبوب خود را به آنچه در بیان نازل فرموده لعلّ آن وقت درک کند او را رحمت الهی و در جنّت خلد مخلّد گردد و مراقب باش ظهور من یظهره‌الله را که اگر شنوی ظهور او را و به قدر اینکه بگوئی بلی تأمل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خدا در نزد هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صعق‌های یوم قیامت بیرون نروی که صعق‌های آن روز ظهورات حزنی است که وارد می‌شود و آیات ممتنعه است که ظاهر می‌گردد در حقّ ظاهر به ظهور یا ارياح جنّتی است که از صبح ازل می‌وزد بر هیاکل افئده کلّ موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کلّ را مشاهده می‌کنی و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد و شئون دیگر در این باب نازل شده که خواهی شاهد شد بر او در لوح آن قل الله

یتوفّیکم بامره و لیأمرنّ الملائکة ان یقبضنّ عباده المؤمنین و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض می‌فرمایند به امر خداوند روح غیر مؤمن را هم شیاطین قبض می‌نمایند چنانچه هرکس در ظلّ بیان عروج نماید قابض روح آن ملائکه عالیند و هرکس در غیر بیان موت او رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نمی‌آیند زیرا که مؤمن مسّ نمی‌کند او را چگونه به ملک رسد و اگر کشف قطا شود از عیون شیاطین آنها هم نمی‌کنند از شدت حرارت نار در آن الّا آنکه چون در حجابند قبض روح می‌کنند و بخزنۀ نار می‌سپارند و روح مؤمن بین یدی‌الله حاضر می‌شود و همین قسم روح دون مؤمن در حدّ خود خداوند نظر بر او نمی‌افکند و امر می‌فرماید به نار که اون را بگیر و توکّل کن بر خداوند که موت تو را درک نکند و از برای خداوندی که عبادت کرده‌ای چون بر سبیل نبوده جزا داده نشوی یوصیکم الله فی انفسکم ثم کلّ عباده لعلّکم تتقون

الباب الثانی و العشر من الواحد الثامن

فی احکام محلّ الضّرب

ملخّص این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن به شصت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیست و نه سال بر او است که وارد شود در آن محلّ در هر سنه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد تخلیص نماید خود را و در آن محلّ پنج رکعت نماز امر شده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل می‌کند و عفو شده بر سکّان غیر این حد و اگر نشده بود که می‌توانست از امرالله منحرف گردد ببین فضل حقّ را و مشاهده کن حدّ خلق را خدا دانا است که در این سبیل چقدر ها صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بردارد و همین قسم در ظهور مبتلا خواهید بود کلّ عمل می‌کنید ولی از مبدء امر محتجب و کلّ از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محتجب و اگر بر احتجاب راضی می‌شدید این حدودات بر کلّ جاری نمی‌شد حال یکی محتجب می‌شود و کلّ خلق به او محدود به حدود الهی می‌گردند و اگر در یوم ظهور من یظهره‌الله همّت کنید بر ایمان به خدا که ایمان به او است و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبّت خدا که محبّت او است و رضای او که رضای خدا است امری نازل

نمی‌شود که کلّ تا یوم قیامت به اون حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر مایشاء و مشیّت قاهره او بر مایرید لعلّ در یوم قیامت مراقب خود باشید که محتجبین این ظهور را رد نکرده و خود از آنها محتجب‌تر شوی مثل آنکه امروز محتجبین از رسول خدا را رد می‌کنید و خود محتجب‌تر شده‌اید و لتتّقنّ الله حقّ تقاته ان لا ترضن لاحد دون ما ترضنّ لانفسکم لعلّکم یوم القیمة علی الله لا تحکمون

الباب الثالث و العشر من الواحد الثامن

اذن ان یکبّرنّ علی النقطة خمس و تسعین مرة فی اولیها و اخریها

ملخّص این باب آنکه چونکه شجره حقیقت مرآةالله بوده و هست و در او دیده نمی‌شود الّا الله از این جهت امر شده که در حین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اوّل و نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در غیر آن از پنج تکبیر زیاده اذن داده نشده زیرا که حروف حیّ از آن واحد بلا عدد ظاهر می‌گردد و کلّ مراتب اعداد متکثّره واحداً واحداً از واحد اوّل متجلّی

می‌گردد لعلّ در یوم قیامت در حین ظهور شجره حقیقت اگر عامل لله بوده در آن مرآت کلّ حروف حیّ را مشاهده می‌کنی نه بطوری که در نفس حروف مشاهده می‌کنی بلکه قدرت صرفه بر تجلی به آنها که مدلّ گرداند آن مظاهر را بر ذات خود و همچنین کلّ مراتب اعداد را به لسان می‌گوئی لله عاملم ولی آن روز ظاهر می‌شود اگر صادق بوده اگر در حین ظهور من یظهره‌الله از برای او عمل کرده لله عامل بوده و الّا صادق نبوده در عمل خود هر مؤمنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل می‌کرده از برای او عامل خواهد بود و الّا عمل او لدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول‌الله ص اگر نفسی عامل بود لله از حروف انجیل از برای رسول‌الله اظهار ایمان می‌نمود و همین‌قدر که نشد علامت این است که خالص نبوده و همچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خدا هست نفسی است که عمل می‌کند لله به اتباع او و الّا خالص نبوده که اگر خالص می‌بود لدون الله نمی‌شد فلتتّقنّ الله یوم ظهوره لعلّکم تفلحون

الباب الرابع و العشر من الواحد الثامن

فی انّ لکلّ نفس ان یتلو من آیات البیان فی کلّ یوم و لیلة سبعمأة آیة و ان لم یقدر فلیذکر الله سبعماة مرة

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که توحید در حرف ذال منتهی‌الیه عروج او است و سرّ آن اینکه عدد هفت اللهمّ که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر می‌گردد و اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب هفتصد آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند هفتصد مرتبه الله اظهر بگوید و ثمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود به من یظهره‌الله تا کینونیّت آن لایق شود که مدلّ شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن گردد اگر خارج از حدّ عدد گردد و نبیند الّا واحد بلا عدد را نه این است که این امری باشد سهل بلی اسهل است از هر شیئی اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنّت است و دون مؤمن اصحاب نار و جنّت را معرفت من یظهره الله یقین کن و طاعت او و نار را وجود من لم یسجد له و رضای او چه در آن یوم خود گمان

می‌کنی که از اهل جنّت و مؤمن به او هستی ولیکن محتجب می‌شوی و در اصل نار مقر تو است و تو خود نمی‌دانی تصوّر کن ظهور او را مثل ظهور نقطهٔ فرقان که چقدر از حروف انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنّت نبود تا پنج سال الّا امیرالمؤمنین ع و هر که در آن یوم مؤمن به حضرت بود سراً و کلّ اصحاب نار بودند و گمان می‌کردند که اصحاب جنّتند و همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیّه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر نقبا گرفته شد در ارض صاد که به ظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه آن لا یحصی عبادی هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهرگیری گندم پاک‌کن او قمیص نقابت را می‌پوشد این است سرّ کلام اهل بیت ع در ظهور که می‌گردد اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من یظهره‌الله بین اشخاصی که خطور نمی‌کند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را و کلّ به تبعیّت ایشان می‌کنند در ورع چه بسا اصل نار می‌گردند اگر ایمان به او نیاورند و عبادی که کسی خطور شأن در حقّ ایشان نمی‌کند چه بسا به شرف ایمان قمیص ولایت از مبدء جود می‌پوشند زیرا که به قول او خلق

می‌شود آنچه در دین خلق می‌شود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن مثل آنکه در ظهور رسول‌الله ص اوصیاء به قول او وصی گشتند ببین کسی که قمیص جود ولایت عطا می‌کند خلق او در حقّ او اسم مؤمن که در ادنی خلق او است بر او منع می‌کنند قسم به ذات مقدّس لم یزل که اگر کلّ اهل بیان مؤمن شوند به آن شمس حقیقت مثل آنکه اوّل من آمن به او به او مؤمن شود هر آینه می‌پوشاند او را قمیص اسم خود که در کینونیّت او دیده نشود الّا او و اگر اسم او عظیم است اعظم می‌کند و منسوب به خود می‌گرداند و در کتاب نازل می‌فرماید الله لا اله الّا هو الاعظم الاعظم ببین کسی که این است بحر جود او که لا شیئ محض را از ساحت فنا به ساحت قدس بقائی می‌رساند که در کینونیّت فؤاد او دیده نشود الّا اسم او اگر در ظاهر در مشیّت او دیده نشود الّا مشیّت مهظر او این است جود فیاض لم یزل و منّان لایزال که هر کس را خواهد قمیص فنا پوشد چون بیند که عابد است او را ولی از او محتجب چون از مظهر ظهور او محتجب چنانچه دید رسول خدا ص که کلّ مؤمنین به انجیل خدا را می‌پرستند و مؤمنند به آنچه او نازل فرموده ولی چون دیدند محتجبند از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خداوند است از

این جهت حکم لدون‌الله کرد در حقّ ایشان و همچنین در نقطهٔ بیان بین و همچنین در ظهور من یظهره‌الله که اگر کلّ در آن روز نظر به مبدء دلیل و جوهر بسیط کنند یک نفر از اهل بیان نمی‌ماند که تصدیق نکند او را مثل آنکه اگر در ظهور نقطهٔ فرقان کلّ موقن بودند به قرآن از قبل هر آینه یک نفر نمی‌ماند الّا آنکه حین استماع آیات‌الله اقرب از لمح بصر از صراط می‌گذشت نه این است که منّتی باشد شما را ای اهل بیان به ایمان به او بلکه اگر ایمان نیاورید خود لدون الله می‌شوید بلکه همّت کرده ایمان آورده که لله شوید و از نار به نور مبدّل شوید والّا او غنی است از کلّ ماسوی مثل آنکه اگر امروز کلّ ما علی الارض ایمان آورند به بیان خود از نار نجات می‌یابند و داخل در جنّت می‌شوند و از ذکر لدون الله که اشدّ از هر نار است نجات می‌یابند و داخل در جنّت لله می‌شوند که اعظم از هر جنّت است و از ذکر کاف نجات می‌یابند و در ظلّ ایمان داخل می‌شوند و الّا نقطه حقیقت لم یزل و لایزال غنی بوده است از کلّ شیئ و کلّ مفتقر بوده‌اند به سوی او به وجود کینونیّت خود که اگر کلّ ما علی الارض در یوم ظهور رسول‌الله ص ایمان آورده بودند خود از نار نجات یافته بودند و حال هم که نیاورده خود در نار مخلّد مانده در هر

ظهور خود همّت نموده که خود را نجات دهید از نار ظهور قبل و الّا ظاهر به ظهور مستغنی است هیچ شیئ نیست الّا آنکه و به کینونیّت از برای او ساجد است لله عزّ و جل اگرچه خود محتجب باشد و در یوم ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه به ظهور قبل او مؤمن است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند از بهر خدا سجده و بر مظهر آنچه نباید کردند این است که یک دفعه کلّ اعمال لدون الله می‌شود و عامل ملتفت نمی‌شود چنانچه کلّ ملل به همین حجب محتجب مانده و در نزد هر ظهوری لایق است که کلّ به آن ظهور مؤمن شوند زیرا که کلّ به آن قائمند و لتتلونّ البیان علی لحن الحزن فی آناء اللیل و اطراف النهار لعلّکم باسم الله تجذبون ثمّ لاسماءالله تحزنون

الباب الخامس و العشر من الواحد الثامن

فی انّ فرض لکلّ احد ان یتاهل لیبقی عنها من نفس یوحّد الله ربها و لابد ان یجتهد فی ذلک و ان یظهر من احدهما ما یمنعها عن ذلک حلّ علی کلّ

واحد باذن دونه لان يظهر عنه الثمره و لا يجوز الاقتران لمن يا يدخل فى الدّين و من كان مقترناً بنفس يحبّ عليه الافتراق اذا شاهد منه دون الايمان بالبيان و لم يحلّ عليه او عليها شيئ الّا اذا يرجع فى البيان و قبل ان يرفع امرالله فى يوم من يظهره‌الله

اذن للمؤمنين و المؤمنات لعلّهم يرجعون

مخلّص اين باب آنکه در اين عالم اعظم ثمراتى که خداوند بعد از ايمان به او و حروف واحد و آنچه در بيان نازل فرموده داده اخذ ثمره‌ايست از وجود خود که بعد از موت آن آن را ذکر کند به خير و امر شده در بيان باشد امر حتّى آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در هر طرفى مشاهده شود اختيار اقترانى به اذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعلّ ورقى شود از اوراق جنّت اگر ايمان آورد به من يظهره الله و الّا ورقى مى‌گردد از اوراق نار و اگر موجود نشود اولى است عدم آن از وجود آن بهتر است و حلال نيست اقتران الّا با نفسى که ايمان آورده باشد در هر ظهورى به ظاهر آن ظهور و اگر احدهما

اختیار ایمان نمایند اقتران اذن داده نمی‌شود از برای آن و منع کرده می‌شود از آنکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک کلّ شیئ خداوند است عزّ و جل و اذن نداده بر غیر مؤمن تملیک شیئی و آنچه بر ایدی غیر مؤمنین می‌بینی به غیر حقّ است که اگر حقّ مقتدری باشد نفس‌های ایشان را از ایشان منع می‌کند الّا آنکه ایمان آورند چگونه مایملک ایشان الّا قبل از ارتفاع کلمةالله که بدء ظهور است اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه ولی حین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمی‌تواند ورق جنّت با ورق نار قرین شود زیرا که کینونیّت آن مدد از نفی می‌برد و کینونیّت آن مدد از اثبات و آن لا شیئ محض است و آن با شیئیّت صرف است به امرالله و سزاوار است بر کلّ نفوس مشرقه در بیان که از برای خود ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا آنکه مکثّر شود مراتب اعداد تا آنکه در بحر لانهایه داخل شود چه در بدء هر ظهوری اعداد نهایه است که درجه به درجه الی مالانهایه منتهی می‌شود هزار و دویست و هفتاد سال قبل را نظر کن که محمّد ص بود با امیرالمؤمنین از مؤمنین به قرآن و امروز ببین می‌توانی احصا نمود این قسم است که الف مالانهایه ترقی می‌کند و بلاغی از برای آن نبوده و نیست و همچنین مبدء

ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن به باء نبود احدی و کم‌کم هیاکل حروف بسمله تقمّص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اوّل تمام شد و بعد مشاهده کن تا امروز که چقدر مکثر شده این واحد قسم به ذات مقدّس لم یزلی که اگر مبدء ظهور اسباب ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از مؤمن نبود زیرا که حقیقت نارالله هست که اگر کلّ داخل شوند در ظلّ او به نار حبّ او مسبّح می‌گردند و محمّد و موحّد و مکبّر بلا آنکه از ملک او شیئی منقوص گردد یا بر ملک او شیئی زائد شود زیرا که از برای خدا بوده آنچه در سموات است و ارض و مابینهما چه ظاهر شود که مظهر حقیقت به ظاهر اظهار فرماید یا آنکه کلّ به اسم او اظهار نمایند و درجه به درجه خواهی دید تا آنکه از حدّ بلاحدّ و از نهایة بلانهایة مشاهده کنی خلق جنّت بدع را و لتتوکّلن علی‌الله ثمّ فی ایّام الله تصبرون

الباب السادس و العشر من الواحد الثامن

فیما کتب علی کلّ نفس من کلّ ما یتملّک من مأة مثقال ذهب من بهاء کلّ شیئ تسعة عشر و واحدة لله ان کانت الشمس طالعة فلیفوّض الیه لیقسمنّ بین حروف الواحد کلّ واحد مثقال اذا شاء و الّا الامر بیده لایسئل عما یفعل و هم یسئلون و ان کانت الشمس محتجبة و یکون للحروف الواحد ذریّة یوصّلن الیهم و الّا یصرف فیما یقترنان بین نفسین و ان کان یصرف العبد لولده او بنته و مثقال النّار یحفظ لمن یظهره الله او یصرف فی البیان و یتلو بنفسه و یحفظنه کعینیه لیردّن الی صاحبه

ملخّص این باب آنکه بعد از آنکه شیئی به بهاء صد مثقال ذهب رسید بر مالک اون است که نوزده مثقال به حروف واحد و یک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید و اگر لیل طالع شد به ذریّات آن حروف می‌رسانند کلّ و اگر نباشد به آن مقترن می‌سازند بین دو نفس را و مثقال نار را حفظ می‌نمایند تا به من یظهره‌الله رد شود و در نزد ظهور او منقطع می‌گردد حکم اقتران و عطاء به ذریات الّا باذن اون ثمره این آنکه اگر در آن روز حکمی فرماید به مثل اینکه آن روز اطاعت می‌کنند بر کلّ است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت رسول خدا ص

می‌نمایند در کلّ احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری در یوم ظهور اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین به او زیرا که آن یوم لقاءالله هست دیگر کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که نداء می‌رسد من قبل الله که از برای تو است دو هزار و یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود   طوبی لمن یذکر ابویه بذکر ربّه انّه لا اله آله الّا هو العزیز المحبوب

الباب السّابع و العشر من الواحد الثامن

فی انّ الفضّة و الذهب اذا بلغا بما انتم توزنون ستة الف و خمس مثقال فاذا خمس و تسعین مثقالا للنقطه و لیاخذن الله عنکم و کلّ عنه یسئلون و

لتردنه الی من یظهره‌الله و تحفظنّه کعینیکم

ملخّص این باب آنکه از آن جائی که هیچ عزّی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در هر ظهوری بین مؤمنین به آن ظهور افتخار بعضی به

اطاعت خداوند بوده نه به شئون دیگر زیرا که شئون دیگر در نزد اهل هر ظهوری و حال آنکه حکم حقّ بر او نمی‌شود بوده و هست و اگر بخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظر کن که گاه هست از اوّل عمر تا آخر بلا وضوء که مستحبّ است نمی‌ماند به اینکه افتخار کند که من نظر به آسمان نکردم الّا با وضوء بلی این عزّ است اگر مقترن با ما یبثت به الدّین باشد که معرفةالله و معرفت ظاهر به امر او از نزد او باشد و الّا کینونیّات مبدّل می‌شود از نوریّت به ناریّت چگونه و اعمال رسد و بدانکه بعد از آنکه عدد ذهب و فضّه به عدد کلّ حروف رسد با عشر غیبیّه شش هزار و پنج می‌شود که اگر ستّه را تنزّل دهی به شش می‌رسد و آن وقت اوّل حرف اشاره‌ای می‌شود که یاء باشد از این جهت امر شده بعد از بلاغ این دو به این حدّ نود و پنج مثقال از هر یک لله برداشته شود و در ظهور نقطه چه در اولی و چه در اخری به اذن او عمل شود و در مابینهما به نوزده نفر از اولوالطاعه که اذن دهد بر هر یک عددها قسمت شود ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت می‌ماند و مؤمنین به آن عمل می‌کنند و از هر تجارتی اعظم‌تر بوده و هست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت

دیگر حال نظر کن جود نقطه بیان را بین اگر بعد از بلاغ عدل آن را حکم کرده بود می‌توانستی لم و بم گوئی اگر مالک می‌بودی و از اهل جنّت که اطاعت خدا را می‌نمودی آن وقت مشاهده می‌نمودی که به یک حکم چقدر جود در حقّ تو و کلّ خلق شده زیرا که اگر کلّ من علی الارض مؤمن شوند و خواهند داخل جنّت شوند به اطاعت اوامر الهی هر آینه بر کلّ ببین چقدر حکم وارد می‌آمد و حال ببین چقدر جود شده این است که هرچه هست از مبدء است و کلّ غافل مثلاً اگر رسول خدا ص امر فرموده بود که در هر سنه یک مرتبه حجّ کن با استطاعت آیا مستطیع مؤمن می‌توانست منحرف شود بلکه تقرّب می‌جست نزد خداوند به اطاعت و نزد خلق افتخار می‌کرد در ظهور طاعت و همچنین کلّ احکام را مشاهده کن که کلّ در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی می‌کند تا یوم قیامت به حقّ نه به دون حقّ و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان می‌کند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز می‌کند تا یوم قیامت دلیل آن اینکه اگر رسول خدا فرموده بود ذریّه فلان نفس مؤمن بر کلّ است که او را غنی کنند که یکی از حدود دین است امروز ببین که چقدر به او داده

بودند که صدق غنا شود و اگر فرموده بود که باید سلطان از قبل من ذریه فلان باشد مؤمنین می‌توانستند منحرف شد و تا یوم قیامت از برای او باقی می‌ماند و اگر می‌فرمود ذریّه این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز ببین که عزّت او چه قسم بود و حال آنکه می‌بینی که فرموده و لله علی النّاس حجّ البیت سالی هفتاد هزار نفس می‌روند و حول طین می‌گردند این است علوّ امر خدا و استقلال آن بر ماسوای خود و همچنین اگر برعکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر می‌شود الی یوم القیامة ببین یک ذکر ابی لبهی را بدون حبّ نازل کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب ببین که اسم او نیست که به قدر یک اسم ذکر ندارد و اگرچه در سلسله دون حقّ باشد هیچ فقری از این بالاتر می‌شود که به قدر ذکر اسمی هم نماند و همچنین شئون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مظاهر حکمیه که به گمان یک ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون می‌آورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطاع آنها به اسم حقّ برپا است که می‌گویند از اسلام است این مطاع و حال آنکه واقع عندالله و عند اولی‌العلم لدون‌الله حکم می‌شود ببین بعد خلق را که از مبدء امری که از قیامت است تا قیامت محتجب و به گمان یک روز لذّت

اگرچه لدون‌الله باشد چگونه جان می‌دهد این نیست الّا عدم بصیرت آن و ادراک آن و الّا نفس بصیر و مؤمن دقیق چگونه از قیامت تا قیامتی می‌گذرد که در جنّت باشد و یک روز را می‌گیرد که در نار باشد به قدر همان یک روز در بعد و تا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون‌الله و نار در حقّ او شود بدانکه نجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را می‌خواند به سوی خود اگر مقبل شدند نجات می‌یابند و الّا در نار می‌مانند و از آنجائی که دعوت خدا ظاهر نمی‌شود الّا به دعوت ظاهر به ظهور او و همچنین اجابت خداوند ظاهر نمی‌گردد الّا به اجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمی‌کنند خدا را به ظاهر در ظهور بعد و مظاهری که می‌خوانند کلّ را به سوی او و مدل بر او هستند از حروف حیّ و هر واحدی که دلالت کند بر واحد اوّل از نار نجات نمی‌یابند مثلاً اگر در حین ظهور رسول‌الله ص کلّ ما علی الارض اجابت کرده بودند او را و اوامر آن را کلّ از نار نجات یافته داخل جنّت می‌شدند زیرا که آنچه در آخرت حکم می‌شود از نار و جنّت بر حکم این عالم طائف می‌گردد و از این جهت در دین اسلام امر شد به قهر لعلّ اهل نار را به قهر داخل جنّت کنند و

امر شد به شدّت حبّ در مابین خود لعلّ تقمّص قمیص اهل جنّت را پوشند و اگر نفسی در بیان به قهر کلّ ما علی الارض را داخل در بیان کند کلّ را از نار نجات داده داخل در جنّت نموده و این است فضل در حقّ ایشان قسم به ذات مقدّس الهی که اگر در ظهور من یظهره‌الله کلّ اطاعت نمایند او را یک نفر در نار نماند الّا آنکه کلّ داخل در جنّت شوند و کلّ ما علی الارض قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در لیل الیل تضرّع و ابتهال و به اسم او اظهار دین و دنیا می‌نمایند و شب و روز از برای لقای او گریانند و در تضرّع ولی وقتی که خود را می‌شناساند به خلق خود که اعظم جنّتی است که فوق آن جنّتی متصوّر نیست زیرا که اوّل دین معرفةالله است و معرفت‌الله متصوّر نیست الّا به معرفت او عبادی که به آیه مستودعه در نفوس ایشان از ظهور قبل او لله عمل می‌کردند برمی‌خیزند و آنچه لایق نیست متحمّل می‌شوند اگر خطور کند بر قلب ایشان دون حقیّت او اعظم است از هر عصیانی نزد خدا و کلّ اعمال را یک دفعه محو می‌کند کانه لم یکن شیئاً چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدی کلّ مؤمنین به انجیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بر آن شمس

حقیقت در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت حتّی آن که فرمود ما اوذی نبیّ مثل ما اوذیت با آنکه کلّ از برای ظهور او تضرّع و ابتهال می‌نمودند که به قول عیسی در حقّ او عمل کنند ولی حمد خدا را که در آن روز نبودی ولی در ظهور نقطه بیان بودی که کلّ مؤمنین به رسول‌الله ص منتظرند ظهور مهدی موعود را زیرا که این حدیث از رسول‌الله ص هست و عامّه و خاصّه بر آن متّفقند و شبهه‌ای نیست که جوهر ایمان منحصر بود به اثنی عشریه و قطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را اثنی عشریه می‌گویند و به ظاهر ارض فارس را دارالعلم می‌گویند با وجود آنکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشناخت او را و بعد از شناختن ظاهر است حدّ بعد ایشان که همان کافی است در ذلّ ایشان و حال آنکه شب و روز العجل العجل می‌گویند در بیان همین قسم ببین و مغرور مشو که کلّ می‌گویند مؤمن به آن هستیم که این همان کلّی است که در بدء نقطهٔ بیان بود و به عینه در بدء نقطه فرقان و حال آنکه نقطه بیان به شأنی ظاهر شد که هیچ طفلی نمی‌تواند انکار کند و حال آنکه کلّ می‌گفتند و یقین داشتند که قرآن کتاب خدا است و نبوت نبی و ولایت ولی حجیّت ابواب و کلّ احکام

دین اسلام به آن برپا بود و کلّ آن را اعظم معجزه رسول‌الله ص ذکر نموده بودند و یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیرالله نمی‌تواند مثل آن ظاهر کند و در عرض یک هزار و دویست و هفتاد سال یک آیه کسی مثل اون نیاورد و همین‌قدر که ظاهر شد مثل آن حجّت و مثل بحر بلا تعطیل از بحر جود خود نازل نمود کلّ از آنجائی که باید یقین کنند که من عندالله هست و امکان ندارد من عند غیرالله به نصّ قرآن و ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه من دون‌الله هست و کردند آنچه کردند ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که کلّ به اسم او کنید آنچه می‌کنید و از او محتجب مانید و اگر محتجب مانید بر نفس خود ظلم وارد آورده‌اید اگر بر او حزنی وارد نیاورید و اگر العیاذ بالله بر او دون حقّی وارد شود بر خدا وارد آورده‌اید و حال آنکه شب و روز از برای او سجده می‌کنید و از اوّل عمر تا آخر می‌خواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمی‌توانید متحمّل شد نه از صغر او که یک دفعه می‌بینید یک نفسی که او را می‌شناخته‌اید و چه بسا که پدر و مادر و اولی‌القرابه او بوده‌اید ظاهر می‌گردد و ناطق به کلام انّنی انّا الله لا اله الّا انّا این است که کلّ یک دفعه منفطر و متحیر می‌شوید از علوّ امتناع اون

شمس حقیقت و سموّ ارتفاع آن طلعت ربوبیّت و اگر نظر از جوهر دلیل که آیات‌الله است بر ندارید و آنچه قبل در قرآن گفتند نگوئید و آنچه بعد در بیان گفتند نگوئید لعلّ اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید والّا حکم آن با نفوس خودتان اگر کسی حکم بر خدا کند چه حدّ دارد که قسم به ذات مقدّس الهی که عبادی که بر او حکم می‌کنند اشدّند از نفوسی که در این ظهور بر او حکم کردند الآن چقدر بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول‌الله ص ذکر وجود خود کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد می‌آیند و امروز هستند اشخاصی از روی بصیرت و همچنین در ظهور من یظهره‌الله مؤمنین به او از روی بصیرت می‌بینند حکم محتجبین را بعیدتر از محتجبین در این آیه ظهور هر آینه تو امروز ذکری از معروفین مکّه و مدینه می‌کنی یا می‌دانی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد می‌آیند بالنسبه به این ظهور همچنین در ظهور من یظهره‌الله که اگر ذکر باطلی بماند لاجل ذکر حقّ است آن را نه اون بنفسه لایق ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تعقّل نموده و از جوهر دلیل نظر برنداشته لعل در آن روز نجات یابی والّا حاملین هر ظهوری حمل اعمال

خود را می‌کنند لایشعر به گمان آن که از برای خدا می‌کنند و لتتقن الله حقّ تقاته ثمّ بامرالله توقنون

الباب الثامن و العشر من الواحد الثامن

فی الصّوم و لتذکروا الله فی تسعة عشر یوماً من کلّ حول آخره و انتم صائمون

ملخّص این باب آنکه اوّل مراد خدا را بدان از صوم که ثمره آن چه چیز است و آن این که در ظهور قرآن اگر می‌بودی و از رسول خدا ص سؤال می‌نمودی سبب فرض او را هر آینه جواب می‌فرمود به آنچه ذکر می‌شود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون‌الله هست مثلاً در زمان رسول خدا ص اگر دوست نمی‌داشتی هرکس که او را دوست ندارد و نبودی از برای هرکس که از برای او نباشد و صائم می‌شدی ثواب صوم از برای تو عطاء می‌شد و همچنین حرفاً به حرف در حرف واحد قرآن بیا و جاری کن تا منتهی شود به حرف آخر که جامع ظهورات کلّ واحد است که اگر صائم از دون آن می‌بودی هر آینه در آن روز صائم از برای خدا بودی و

همچنین نظر کن در نقطهٔ بیان اگر شنیدی ظهور را و بر قلبت خطور کرد دون حقیّت آن اصل دین تو مرتفع می‌شود چگونه به صوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در حین استماع حجّت بر تو بالغ بود زیرا که آن کسی که به تو گفت به آیات احتجاج به تو نمود و همین‌قدر که محتجب ماندی احتجاب از اجابةالله بوده در ذرّ رابع زیرا که ظاهر به آن ظهور بود و خود را به ظهور یکی از ابواب ذکر نموده بود این است که در ذرّ رابع ذرّ اوّل ظاهر بوده زیرا که در همان ذرّ کلمه انّنی انا الله لا اله الّا انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند سیر نمود و یقین نمود به اینکه آخر عین اوّل است و ظاهر عین باطن در رتبه اوّل نه در رتبه ثانی زیرا که اسماء هر رتبه در رتبه او است تجاوز از حدّ او نمی‌کند مثلاً نظر کن در ملک اوّل از اوّل وجود ذکر می‌شود تا آخر وجود ولی آن اولی که در آن‌جا ذکر می‌شود نتوان مقایسه نمود با اوّلی که در آخر وجود ذکر می‌شود و همچنین کل مراتب اسماء و امثال را مشاهده کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شدی از حبّ دون حروف اوّل شو که در کلّ حروف دیده نمی‌شود الّا همان یک حرف و چون که حکم بر واحد اوّل می‌شود نه بر اعداد متکثّره هرکس از برای ایشان است

صائم بدان و هرکس از برای دون ایشان است دون صائم و در وجوه ایشان ابواب جنّت را مشاهده کن و در عدد واحد در ظلّ ابواب نار که حقیقت صوم از ایشان است مثلاً در یوم ظهور امیرالمؤمنین علیه‌السّلام کلّ صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی می‌شد که در حبّ او بودند و از دون حبّ او صائم و در هر ظهوری کلّ اهل آن ظهور به احکام آن ظهور عاملند ولی در بدء ظهور بعد مرتفع می‌شود حکم اصل آن چگونه به شئون او رسد این که ذکر می‌شود مرتفع می‌شود در ظهور بدع به آن ظهور ظاهر می‌شود و الّا نه این است که مرتفع شود و اگر کسی در این ظهور در حبّ آخر بود شهرالله را صائم و الّا کلّ در آن حدودی که هستند مطیعند ولی چه ثمر اگر کل مؤمنین به قرآن صائم نشده بودند و بر آن آنچه واقع شده بود نشده بود نزد خداوند احبّ بود از آنچه صائم شده‌اند و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر مایقوم به الدّین ایشان حکم ارتفاع نمی‌شد و حال اگرچه به شئون دین عامل بوده‌اند حکم ارتفاع می‌شود و در حین صوم حقّ است بر صائم که مراقب شود رضاءالله را که از آن محتجب نگردد که اگر در حین صوم شجره حقیقت طالع شود و حکم نماید بدون آن فی‌الحین اطاعت کند چه این صومی که

الآن می‌گیرد به امر او بوده در ظهور قبل و همچنین کلّ اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجادله اگرچه علما باشد و ظلم اگرچه قدر قیراط باشد و حکم بر خدا عاصم شو نفس خود را و در حکم ثلاثه آخر دقیق شو که از مبدء ظهور تا اوّل ظهور دیگر هرکس حکم بر نقطه نموده همان حکم علی‌الله هست که مبطل بوده و همچنین حین ظهور من یظهره‌الله شبهه‌ای نیست که کلّ اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل می‌گردد مبدء دین ایشان چگونه رسد به حکم شأنی از شئون آن و از طلوع تا غروب مراقب باش و در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ به عدد اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده الّا الی الزّوال که اگر تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنه بلی و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر جزئی از اجزاء اوامرالله که اگر کلّ ما علی الارض جمع می‌شدند نمی‌توانستند تسع تسع عشر عشر آنی به حقّ دون آن حکم کنند و حال ببین بحر جود الهی را که چگونه متلاطم گشته در حقّ عباد خود بلا استحقاق ایشان که اگر به محض استحقاق بود هر آینه در آن حجبی که بودند بودند و مبدء عرفان

فضل او بوده که اگر خود را نشناسانیده تا قیامت دیگر کلّ عامل بودند و لتصومن لله ربّکم لعلّکم یوم القیمة عمّن لم یؤمن بمن یظهره الله تبعدون

الباب التاسع و العشر من الواحد الثامن

اذا ذکر اسم الشجرة فصلّوا علیها و اذا ذکر حروف الحیّ فسلموا علیهم و اذکروا الله محمّداً و مظاهر امره فی کلّ لیلة جمعه و یومه اثنی و مأتین مرةّ ثمّ اذکروا الله فیهما اربعة الف مرة یا الله

ملخّص این باب آنکه هر وقت ذکر شود من یظهره‌الله صلوات فرستید بر او و هر وقت ذکر شود حروف حیّ او ذکر بها کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر می‌شود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب و روزی است که اعمال در آن مضاعف می‌گردد و ذکر کنید من یظهره‌الله و حروف حیّ آن را دویست و دو مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهار غین نه این است که سجده کنید و بخوانید و کسی که ذکر او ذکرالله هست و ذکرالله ذکر او است و معرفت او معرفت خداوند است و

معرفت خداوند معرفت او است محتجب مانی نظر کن در رسول‌الله ص که چقدر لیالی و ایّام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و مؤمنین به انجیل کلّ خدا را می‌خواندند به لسان خود آیا ثمری بخشید ایشان را همچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح به ذکر خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب به ارتفاع گشته در سماء ظهور و هنوز آنها سر از سجّاده خود حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه بر آن خوانده شود می‌گوید مرا از ذکر خدا باز مدار ای محتجب تو ذکر خدا را می‌کنی و از کسی که این ذکر را تجلّی در تو نموده چرا محتجبی اگر قبل نازل نفرموده بود فاذکروا الله کجا تو می‌دانستی که ذکر کنی و کجا می‌کردی بدانکه اگر ذکر کنی من یظهره الله را آن وقت ذکر کرده‌ای خدا را و همچنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آن وقت آیات خدا تو را نفع می‌دهد والّا چه ثمر در حق تو از اوّل عمر تا آخر عمر یک سجده کن و همه را بذکرالله بگذران ولی مؤمن مباش به مظهر آن ظهور ببین نفع می‌بخشد تو را ولی اگر شناسی او را و عارف شوی به حقّ او و بگوید قبول کردم کلّ عمر تو را در ذکر خود هر آینه ذاکر بوده‌ای او را به منتهای ذکر زیرا که تو عمل می‌کنی از برای آنکه خدا

قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمی‌گردد الّا به قبولی ظاهر به ظهور مثلاً اگر امری را رسول خدا ص قبول نمود خدا قبول فرموده والّا در هوای نفس او عامل مانده و الی الله راجع نگشته و همچنین اگر عملی را نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده زیرا که سبیلی از برای امکان به سوی ذات ازل نیست الّا آنکه آنچه نازل می‌شود از مظهر ظهور شود و آنچه صاعد می‌گردد الی مظهر ظهور شود و حمد خدا را که یک نفر متعقّل دیده نشده که ذکر تقبّل کند و حال آنکه از اوّل عمر تا آخر آن عملی کند با منتهای جدّ و اجتهاد و اگر از او پرسی از برای چه می‌کنی می‌گوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمی‌شود الّا به قبولی حجّت آن آیا کلمه داری از حجّت او که فرموده باشد قبول کردم این است که کلّ لایشعر عمل می‌کنند ولی از ثمره آن محتجب بلی کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور من یظهره‌الله از او نصّ داشته باشد بر قبولی او و او را لایق که بگویند عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرده والّا چه ثمر کلّ ما علی الارض عمل می‌کنند به آنچه بر او هستند از دین خود ولی نظر کن به آن مبدئی که قبول خداوند ظاهر می‌گردد که گویا در ظهور رسول الله یک متفرّس نبود که از او طلب کند غیر

عارفین به او تقبّل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل می‌شد به لسان وحی زیرا که تقبّل خداوندی نمی‌شود که به لسان بشر باشد که اگر به لسان خود رسول‌الله ص باشد تقبّل او است نه تقبّل خداوند مبدئی که آیات‌الله مثل بحر از آن مشرق می‌گردد در جبل مستور نموده و شب و روز از برای خدا عمل می‌کنند ببین رایحه‌ای از رایحه شعور بر ایشان وزیده و حال آنکه ثمره کلّ اعمال ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر نمی‌گردد الّا به لسان آیات که عجز کلّ ماسوی را برساند چنانچه امروز قرآن عجز کلّ وجود را می‌رساند حال هرچه می‌خواهی عمل کن ببین اگر به قدر یک پر کاه ذکر قبول در حقّ او شد این قسم است که در ظلم لیل حرکت می‌کنید و ثمر نمی‌بینید از اوّل عمر تا آخر عمر از برای خدا عمل می‌کنی و یک دفعه از برای آن مظهری که عمل راجع به او می‌گردد نمی‌کنید که اگر می‌کردید در یوم قیامت اینطور مبتلا نمی‌شدید ببین امر چقدر عظیم است و کلّ چقدر محتجب قسم به ذات مقدّس الهی که کلّ ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من یظهره‌الله و عمل از برای او است فریب به نفس خود مدهید که از برای خدا عمل می‌کنیم که لدون‌الله می‌کنید که اگر لله کنید از برای من یظهره‌الله

خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود والّا سکّان این جبل هم که هیچ نمی‌دانند شب و روز لا اله الّا الله می‌گویند چه ثمر دارد در حقّ ایشان قدری تعقّل نموده که از مبدء امر محتجب نگردید که کلّ اعمال دنیای شما نزد خود شما راجع به دین شما می‌شود و کلّ اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند می‌شود و قبول خداوند ظاهر نمی‌شود الّا به قبول من ظهر او من یظهره‌الله که لسان آیات از او ظاهر گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است و او اثنین نمی‌شود و اینکه می‌گوئی قبول ابواب قبول ائمه است و قبول ائمه قبول رسول‌الله است لاجل این است که آن شجره این‌طور قبول کرده و همچنین که حزن نفس مؤمنی را حزن نفس خود شمرده و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده که اگر آن نبود ثمر مترتب نبود همیشه نظر بر مبدء امر نموده که کلّ شئون در ظل او ظاهر می‌گردد و آن اثنین نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه بلا عدد است و آن واحد با عدد به امر او واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمی‌شد و لتوحّدوا الله ربّکم الرّحمن خالصاً ثمّ بالله بالحقّ تعلمون

الباب الاوّل من الواحد التاسع

فی انّ عزّ کلّ الارض لله و فرد کلّ مدائن لله و انّ بیوت التی یومئذٍ تنسب الی الملوک من یصلی فیها من اولی البیان فلیصدق بمثقال من فضّة الا و ان لیسکنّن فیه ما ینسب الی حروف الواحد او شهداء البیان و فی کلّ مقاعد العزة فلتخلّیون عنها علی عدد الواحد مقام نفس اذا کان الارض واسعة و الا الواحد بلا عدد لیکفینّ العاملین و لابد ان یلحق محلّ ما قبض من النقطة فی احد الحرمین و یبنی علی ذلک المقعد

بیتاً من المرآت لیذکرن الله و یصلینّ فیها

ملخّص این باب آنکه عزّ هر ارضی لله بوده و راجع می‌گردد یوم ظهور به من یظهره‌الله او بما اذن و همین قسم عزّ مداین و امکنه که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند بر او است که یک مثقال فضه انفاق کند تا آنکه ساکن نشود در آنها الّا شهداء بیان و مظاهر واحد و هر مجلس عزّی که منعقد گردد بلاعدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی

گذارده که اگر آن ساعت من یظهره‌الله با حروف حیّ ظاهر گردند کسی مقترن نگردد به جواهری که از بیان اخذ می‌شود در آن ظهور و اگر مجلسی وسیع نباشد محلّ یک نفس اذن زیاده داده نشده و همچنین هر مقعدی محلّ یک نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده می‌شود که در بیت خود من یظهره‌الله هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع می نمایند او را چون که نمی‌شناسند او را لاحترام او به اسم او ولی او می‌شناسد کلّ را و می‌خندد بر عبادی که از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه می نمایند ولی یوم ظهور او از محتجب می‌مانند بانیّات خود و طین ما قبض من النقطه امر شده که در یکی از حرمین واقع گردد و بر آن حجره‌ای از مرآت مرتفع شود که در آن مصلیان صلواة خود را ادا نمایند تا آنکه امارتی باشد در نزد خلق بر اینکه نقطه بیان عبدی بوده مخلوق و مرزوق و مولود و موروث و آنچه من الله تکلّم نموده از او است نه از او که کسی غلوّ ننماید و از حدّ عبودیّت تجاوز نکند چه سائرین در بیان سیر و عروج ایشان را نتوان اقتران داد به سائرین در قرآن چگونه رسد ما علی الارض ولی کلّ این سیّاران طائفند حول سیّاران در ظهور من یظهره‌الله زیرا که حقّ در آن روز به ایشان ثابت

می‌گردد نه بدون ایشان و لتتّقنّ الله فی کلّ ما نزّل من عنده فانّ امرالله فی الاعلی مثل الادنی یا عبادالله فاتّقون

الباب الثانی من الواحد التاسع

من یکن له خطّ لم یکن له عدل فی ایّامه فلیکتبنّ الف آیة لله و لیوصینّ بان یوصلنّها الی النقطة لیخبریه الله برحمته یوم القیمة انّه کان بکلّ شیئ علیماً

ملخّص این باب آنکه اگر در ظهور بیان صاحب قلمی به هم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او و از هر نوع خطّی که هست از ابهی گرفته تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که آن هم بلاعدل باشد نوشته شود و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و وصیّت نماید که در یوم ظهور من یظهره‌الله نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را به آنچه نزد او است از آیات خود و مذکور گردد به این سبب نزد محبوب خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حین نوشتن به آن بر شهداء بیان است که بهاء الف را به او برسانند و

اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که از برای خدا عمل کند بهاء قرار دهد در عمل خود و از شئون خمسه نقطه بیان چه آیات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون علمیّه و چه کلمات فارسیّه هرچند نویسد مقبول خواهد بود و ثمره آن اینکه اگر در یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگردانند الّا به آثار من یظهره الله که حرام شده برایشان قلم گردانیدن بر هر کلمه الّا کلمات او لعلّ در آن یوم یک نفس لله عمل کند که بهتر است از کلّ آنچه در لیل نوشته می‌شود و هیچ خطّی در این ظهور محبوب‌تر نزد ظاهر به ظهور نبوده الّا خطّ شکسته حیوان نه میّت زیرا که اکثر با تعلیم می‌نویسند ولی میّت است نه حیوان حسن آن با حیوان بودن آن است که مثل آن بالنسبه به خط نسخ در حیوانیّت مثل جوان است با کامل هر شیئی در حدّ خود محبوب بوده نزد خداوند و هست و لتعلّمنّ ذریاتکم ابهی الخطوط و امنعها عندکم لعلّکم بذلک یوم القیمة عند ربّکم تفتخرون

الباب الثالث من الواحد التّاسع

و لله من كلّ ملک او سلطان يبعث فی ذلک الدّين بيت من المرآت لنفسه يكتب آيات الله و كان بين عينيه تلک الآية المذكوره فی الذّيل

ملخّص اين باب آنكه وجود خلق نشده‌اند مگر از برای يوم ظهورالله كه آن در عرف بيان به قيامت ذكر می‌شود و آن از اوّل ظهور شجره حقيقت است تا غروب آن مثلاً در نقطه فرقان بيست و سه سال بود حدّ آن يوم كه كلّ از برای آن روز خلق شده بودند و مثل آن ايّام مثل شمس است بالنّسبه به ستارگان و همچنين مثل اهل آن ظهور بالنسبه به ظاهر مثل همين است از اين جهت است كه در آن ظهور عارفين به آن قلم را جريان ندهند و حيا كنند از تصانيف و تآليف و انشاءآت خود و ظهورات و بروزات خود زيرا كه اگر در نهار نجمی طالع شود هر آينه ذكر نوری از برای آن می‌شود و همچنين است اگر اعلم علمای زمان من يظهره‌الله بعد از ظهور آن كلمه‌ای انشاء كند معاينه مثل آن همين خواهد بود و همين قسم كه نقطه شمس حقيقت بوده آثار آن هم بالنسبه به آثار شمس آثار است اين است كه تا آخر وجود اگر مرآت شوند تعاكس در آنها ظاهر می‌شود از شمس آثار بلكه كلّ مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده كه كلّ در ظلّ او آنچه توانند عروج

نمود و اگر کلّ عالم جمع شوند و عروج نمایند به عرفان حرفی از آن نتوانند رسید و ذکر شده در حقّ اولوالقدرة از میم و سین در بیان بر اینکه مقعد مرتفعی از مرآت از برای نفس خود ظاهر سازد در بین عینی او مکتوب شود ذکری که مدلّ باشد بر اینکه اگر من یظهره‌الله ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کلّ خلق گردد و الّا ادنی لعلّ در آن یوم مراقب خود باشد که به چند صباح محتجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا آخر عامل بوده و هست و ثمر نمی‌دهد آن را الّا آنکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید دین اون را به آنچه رضای او است والّا خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفتند و اثری از آن نخواهد ماند الّا ذکر دون حقّ و احتجاب از محبوبی که از برای او می‌کرده آنچه می‌کرده و به اسم او در بیان معزّز بوده که اگر حزنی بر من یظهره‌الله وارد آید انتقامی که ممکن است از کلّ شیئ از اون گرفته می‌شود و اگر نصرت کند فضلی که در حقّ کلّ شیئ جاری می‌گردد در حقّ او نازل می‌شود زیرا که اگر اقدام به حزن او ننماید احدی را نمی‌رسد بر این زیرا که این زمان این قسم بوده که علما را حکمی نبوده الّا به اعانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت

خلق و حدود ایشان و اگر عالمی در آن ظهور مبادرت نماید بر دون رضای او مثل اون است که بعد کلّ وجود را متحمّل شده باشد و هر ناری که از برای لدون‌الله خلق شده از برای او می‌شود زیرا که انظار کلّ از اعالی و ادانی راجع می‌گردد به علمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حقّ نخواهند شد و اگر بر حقّ حزنی وارد آید به سبب انحراف آنها می‌شود که کلّ چنین می‌دانند که آنها بر حقند و حال آنکه لدون‌الله بوده و هستند عندالله اینست که آن ناری که به کلّ می‌رسد اوّل به آنها می‌رسد و بعد از آنها به دیگران چنانچه اگر مقبل باشند فضل الهی اوّل به ایشان می‌رسد و بعد به دیگران نیکو درجه‌ای است درجه علم اگر علم به من یظهره‌الله و رضای او باشد والّا بدترین درجات است عندالله و عند کلّ شیئ که اگر یک کلمه نمی‌دانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم به کلّ شیئ داشته باشد و علم به من یظهره‌الله نداشته باشد که کلّ شیئ به امر او لباس شیئیّت را می‌پوشند چه آن وقت که یک کلمه نمی‌داند اگر مقبل شود که طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته و الّا هرکس که به علم او تابع بوده داخل در نار است و همچنین اگر به علم او تابع حقّ شود به واسطه او داخل جنّت

می‌گردد ولی از آنجائی که اتّباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن می‌شود از حقّ از این جهت نبودن علم از برای او انفع‌تر است از بودن الّا و آنکه خالص باشد از برای خدا که بلکه به علم خود تواند نصرت حق نمود در یوم ظهور آن و به سبب آن نفسی ایمان به حقّ آورد در حینی که نظر می‌کند و عجز خود را در آیات الهی می‌بیند فی‌الفور سجده می‌کند و اعتراف می‌کند بر اینکه این است آیات من یظهره‌الله که کلّ موعود به آن بوده حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید به او که به ثمره وجود خود فائز گردیم و از لقای الهی محتجب نمانیم که از برای او خلق شده‌ایم و عمل نکرده‌ایم الّا از برای همین ذلک من فضل الله علینا انه هو الفضّال الکریم و بدانکه اگر یقین کنی چنین می‌کنی ولی چون نمی‌توانی یقین نمود به حجب نفس خودت این است که می‌مانی در نار و ملتفت نمی‌شوی اگر در یوم ظهور آن غیر از آنکه ایمان به او آوری کلّ خیر کنی نجات نمی‌دهد تو را از نار و اگر ایمان به حقّ آوری کل خیر از برای تو ثبت می‌گردد در کتاب خدا و به آن تا قیامت دیگر در جنّت متلذّذ خواهی بود و ملتفت باش حقّ التفات که امر بسیار دقیق است در حینی که اوسع است از سموات و ارض و مابینهما مثلاً

اگر کلّ منتظرین به قول عیسی ع یقین نموده بودند ظهور احمد رسول‌الله ص را یک نفر منحرف نمی‌شد از قول عیسی ع و همچنین در ظهور نقطه بیان اگر کلّ یقین کنند به اینکه همان مهدی موعودی است که رسول خدا ص خبر داده یک نفر از مؤمنین به قرآن منحرف نمی‌شوند از قول رسول خدا ص و همچنین در ظهور من یظهره‌الله همین مطلب را مشاهده کن که اگر کلّ یقین کنند که این همان من یظهره‌الله است که نقطه بیان خبر داده احدی منحرف نمی‌شود نه این است که حجّتی باشد بر یقین نکردن ایشان در حقّ او و اگر حجتی از برای رهبان انجیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان هست از برای آنها هم خواهد بود به منتهای دقّت دقّت نموده که از دقّت خود محتجب نشوی و به عین او او را شناخته تا آنکه به عرفان او فائز گردی ذکر این کلمات از برای آنکه در آن روز کلّ مراقب خود شوند از اعلی و ادنی لعلّ در ذکر فنا داخل نشوند و از ذروۀ لقاء محتجب نمانند   فلتراقبنّ الله ثمّ ایّاه تتّقون

الباب الرّابع من الواحد التاسع

كتب الله على النّاس ذكر السّر قل كلّ عنه يسئلون

ملخّص این باب آنکه کلّ علم علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل باشد که به واسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد اینکه امر به تقوی و ورع یا شئون دیگر شده کل راجع به این می‌گردد مثلاً اگر نفسی مبتلا به فقر و قناعت کند و صبر عزّ او نزد نفس او باقی می‌ماند و محزون نمی‌شود و ایّام فقر آن که بگذرد شیئی مشاهده نمی‌کند ولی اگر اظهار کند منتهایش این است که سببی از دیگری به هم رسد که به آن رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از آن که نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمی‌شود با ذلّ نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کلّ صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه امر شده ذکر سرّ از برای آن است که مراقب به ذکرالله باشی که قلب تو همیشه حَیَوان باشد که از محبوب خود محتجب نمانی نه اینکه به لسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد به ذروه قدس و محلّ انس لعلّ اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی‌الحین تعاکس بهم رساند زیرا که او است مبدء هر خیر و به او راجع

می‌شود کلّ امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثمر نمی‌بخشد تو را الّا آنکه به ذکر او ذکر کنی او را که او است ذکرالله در آن ظهور زیرا که آن ذکری که می‌کنی به واسطه امر نقطه بیان است و آن ظهور کینونیّت نقطه بیان است در آخرت که بمالانهایه الی ما لانهایه اقوی است از ظهور اولای آنکه اگر چنین ذکر کنی سرّاً به ایمان به او ثواب اون نود و پنج مرتبه مضاعف می‌گردد بر ذکر جهر تو ولی در یوم ظهور ذکر کن حق را جهراً که آن روز افضل است ذکر او جهراً از نود و پنج ذکر سراً این است جوهر ذکر نزد ذاکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلتذکرن الله سرّاً بما انتم علیه مقتدرون و مراقب باش تعلّقات قلب خود را که درجات آن بلانهایه بوده و هست و اگر از اهل مراقبه بوده‌ای می‌دانی که آن هم در شدّت سرّ حکم آن مثل جهر می‌شود تا آنکه در نوم و یقظه ذکر قلب آن بر نهج واحده می‌شود و با وجود بلاغ به این رتبه اگر درک نکنی شمس حقیقت را نفع نمی‌دهد تو را و اگر درک کنی و این نباشد نفع می‌دهد تو را و کثرت ذکر محبوب نیست چه سرّاً و چه جهراً بلکه اگر یک ذکر کنی بر روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و معیار آن را هرکس در نفس خود می‌داند غرض ذکر من

یظهره‌الله است و عبادی که در این ظهور به هم رسیده که مدّعی احکام مراقبه بودند عندالله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر به این اسماء بلا حقیقت نگشته که همان عبادی که مدعی بودند در این ظهور محتجب ماندند و آنهائی که ناظر به این جهات نبوده بلکه اسم مراقبه را هم نشنیده به اقبال خود نجات یافتند فلتراقبنّ انفسکم و لتذکرنّ الله فی سرّکم و جهرکم و انتم بذکرالله تسکنون و لاتدعون ما لاینفعکم یوم القیمة عند ربّکم الّا و انتم بین یدی الله تسجدون ذلک بین یدی من یظهره الله ان یا اولی الذکر تتّقون

الباب الخامس من الواحد التاسع

و لله علی کلّ نفس تسعة عشر یوماً یخدم النقطة فی رجعها و یعمی باذنها اذا یأذن و الّا حلّ علی صاحبه و کان الله ذا فضل عظیما

ملخّص این باب آنکه آنچه لفظ شیئیّت بر او اطلاق می‌شود من الله هست به مشیّت ولی آنچه که مظهر مشیّت در هر هیکلی قرار داده از آیات خود

نوزده آیه است که فوق آن مکثّر او است و احصا نتوان نمود از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آیتی که در نفس او است بین یدی‌الله باشد به امر او که ثمره اصل دین او عندالله ظاهر شود تا آنکه رسد به فرع آن یوم اول از برای نقطه و ایّام حیّ از برای حروف حیّ و از اول یوم قیامت تا آخر آن این حکم بر کلّ مؤمنین به بیان هست از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمی‌گردد الّا آنکه اذن بر ارتفاع دهد که آن وقت مرتفع می‌گردد ولی منتهای آنچه مایمکن در امکان است در یوم هر آیه نموده که مثلاً امروز بالنسبه به یک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محلّ تربت آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز ببین چقدر در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام زیارت می‌کنند ولی خود امیرالمؤمنین ع در ظهور رسول‌الله ص چگونه بود بالنسبه به آن حضرت آنچه دارا است از او است از عزّ و علوّ حال ببین تو چگونه می‌توانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی که می‌بینی امروز از اعلی و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفند و اموال خود را صرف می‌نمایند بر اینکه نسبت تربت ایشان بر ایشان خوانده شود و حال آنکه کلّ این عظمت‌ها در ایشان به

واسطه امری است که از مبدء بوده که قول رسول‌الله ص باشد حال ببین که تواند در آن محضر حاضر شد و حال آنکه اگر کلّ وجود یک نفس بود و آن نفس از اوّل بلا اوّل تا یوم ظهور آن ساجد بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر به استحقاق او می‌کرد هر آینه اذن به رفع رأس آن نمی‌داد شمس حقیقت چنان کینونیّتی است که عظمت کلّ شیئ نزد آن اصغر از ذرّه است و با وجود این کلمات او را نظر کن ببین خلق خود را چگونه تربیت می‌کند لعلّ کلّ منقطع شوند به سوی خالق او و خالق کلّ شیئ و رازق او و رازق کلّ شیئ و ممیت آن و ممیت کلّ شیئ و محیی آن و محیی کلّ شیئ اگر علم باطن باطن را درک کنی و به آن عمل کنی از روی یقین توانی لایق حضور منوّر نورگشت به فضل او نه به استحقاق خود والّا اگر نزد او حاضر شوی و در مقام لا اشرک بالله شیئاً نباشی نتوانی به رضای واقع او یک خطور نمود چگونه و عمل و حال آنکه کلّ خلق به شئونی که خود مابین خود عمل می‌کنند آن روز عمل کنند هر آینه محبوب ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می‌بینی الوف الوف صرف می‌کنند در راه بیتی که نسبت به خود داده ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل آن خلق می‌شود بیت اگر

نفسی متصاعد گردد به سوی او ظاهر است فلتتقنّ الله ثمّ فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی به غیر استحقاق او هر آینه محتجب خواهی بود از امر او و اگر عزّ عرفان او را خواهی لایق نبوده که در بساط عزّ او داخل شوی ببین تو را که بر لنگره عرش می‌زنند صفیر بلکه از این هم اعظم‌تر بدان بلکه قول او عرش را عرش می‌کند و او متعالی است که موصوف شود به این وصف و منعوت گردد به این ذکر در حینی که دون موقف عزّ بینی که از آن به ظاهر ادنی مشاهده نکنی مثل آنکه در حرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حقّ حرفی که محلّ ظهور آن شده نازل شده سبحان من هو الاعلی و لیس فوق کفوه و سبحان من هو الادنی و لیس دونه مثله چگونه لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود اینها در سبل معارف و جواهر توحید است که ذکر می‌شود ولی در سبیل حدود ظاهریّه آنچه دأب آن ظهور است به اعلی ما یمکن در امکان خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر از حدود ظاهر تجاوز نکنی ولی اگر به غیر از نظر توحید بر او نظر کنی حکم حیوانیّت در حقّ تو خواهد کرد و اگر لم و بم العیاذ بالله گفتی مثل آنست که در حقّ خود او گفته‌ای زیرا که شبهی از برای

او نیست که ضرب‌المثل شود اگر گویم نقطه بیان ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور ابطن است مرا چقدر که توان ذکر نمود او را و اعظم علوّ و امنع سموّ اذن ذکر خود او است که خلق را داده و الّا تقدیس کرده می‌شد از هر ذکری و تنزیه کرده از هر شأنی و آن با این علوّ عظمت و ارتفاع و سموّ جلالت و امتناع عندالله بوده و هست فتعالی الله عما یصف الواصفون علوّاً عظیما

الباب السّادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یعزنّ طائفة التی یخرج نقطة الحقیقه عن بینها اذا هم بها مؤمنون

ملخّص این باب آنکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل‌تر نیست الّا آنکه محلّ ظهور می‌شود و همچنین هیچ اسمائی اقرب به خداوند نیست بعد از حروف واحد الّا آنکه محالّ انس شجره حقیقت می‌شوند ولی اگر ابعد از خلق ایمان به او آورد اقرب خلق می‌گردد چنانچه در حروف واحد بخواهی

نظر کن و اگر قبل بخواهی نظر کن در اقرب در فرقان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از اقرب شود اقرب‌تر مثل آنکه از امیرالمؤمنین ع در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است چنانچه در حروف واحد شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر می‌فرماید در ملک خود و هیچ ابی که از آن بهتر نباشد از برای او اختیار می‌فرماید و هم امّی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از برای او اختیار می‌فرماید و همچنین کلّ شئون دیگر را ملاحظه کن که یک وجود است و آن بحر جود کلّ به همان زنده و کلّ به همان میّت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده و الّا میّت چه اعلای خلق باشد و چه ادنی که نسبت او به کلّ اشیاء سواء است ولی خداوند نازل فرموده کلّ بهاء و ضیاء خود را بر ابوین او قبل از خلق ایشان و صلوات بر ایشان نازل فرموده قبل خلق سموات و ارض و مابینهما و آن همان صلواتی است که از آن مولود بر ایشان نازل می‌شود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقتران و آنچه در امکان ممکن ظهور مشیت اولیه است بظهورها نه به ذاتها و او است کینونیت مشیّت که در او دیده نمی‌شود الّا الله جلّ و عزّ و محبوب ازل جلّ و عز هرکس از برای او است از برای خدا است و هر کس از برای او نیست

لدون‌الله بدان و کلّ وجود را نزد آن بحر جود قطره‌ای از بحر جود آن دان و درک کن او را یا به حب درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع نشود والّا اگر به قدر تسع تسع عشر عشر تاسعه شنوی و بلی نگویی نخواهی بعد از موت او را درک نمود و بدان که طاعت او نفس طاعة‌الله هست و محبّت او نفس محبّة‌الله هست و در کتب کلمات محتجب ممان در یوم ظهور آن که کلّ سبب وصول به او است و اگر آن باشد و کل نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد هیچ شیئی نبوده و نخواهد بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او به نورانیت نظر کنی قل الله یکفی من کلّ شیئ و لا یکفی عن الله ربّک من شیئ لا فی السّموات و لا فی الارض و لا مابینهما انّه کان علّاماً کافیاً قدیرا و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت ننمائی به عدد اسم قدیر مگر آن که مشاهده اجابت نمائی از مبدء امر زیرا که خداوند بوده اقرب به تو از نفس تو به تو و قادر بوده بر هر شیئ و عالم بوده و هست به هر شیئی که اسم شیئیّت بر آن تعلّق گیرد بعد از آنکه از لسان کینونیت خواندی او را حروف این آیه در ملک او بوده و هست سبب می‌گردد که ظاهر نمایند اسباب

اجابت را از قبل او ولی نظر مکن الّا الی الله که کلّ مادون او خلق او است والله غنی منیع

الباب السابع من الواحد التاسع

فی المنهیات من بیع الانغوزه و الورق الزّقوم

بدانکه اصل منهیّات حروف نفی اولی است و همین قسم هر چه در ظلّ او آید در نفی داخل می‌شود و بدانکه هر کس لمن یظهره‌الله نباشد لدون‌الله هست و هرکس از برای او باشد لله است و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهوری اگر ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظرکن و نهی شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که از سمت خراسان حمل می‌شود که رایحه غیر طیّبه دارد و امثال آن بهر نوع که منقلب گردد و اگر خواهی حدّ اوّل و ثانی را ببینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیّب است راجع می‌شود به این دو و آنچه طیّب است راجع می‌شود به محمّد و علی علیهماالسّلام و اسبابی که متعلّق می‌گردد به اینها

نهی شده لاجل آنها و پناه بر در هر حال به خداوند واحد عزّ و جل و اسماء و امثال آنکه مثل دون مؤمن مثل همین است و بدانکه هر شیئ خیری که در علم‌الله بوده و هست در ظلّ شجره اثبات است که من یظهره‌الله باشد و دون آن در ظلّ نفی و این معنی را به کون آورده به عین ظاهر مشاهده کن در ظهور او لعلّ محتجب نمانی از طلعت او و ساجد شوی از برای خدا از برای او و اقرار کنی به آنچه من قبل‌الله نازل می‌فرماید و جمع کنی آثار آن را به احسن خطّ و اطرز صنع که آنچه از قبل او نازل می‌گردد از کلمات ظهورات جنّت ازلیّه است که بر هیاکل افئده ممکنات مستشرق می‌گردد در هر ظهوری ابکار حدائق آن ظهور را اخذ کن و به آنچه در امکان ممکن است نصرت و اطاعت لعلّ از نفی خارج گردی و در اثبات داخل شوی که این است رحمت واسعه الهی که بر هر شیئی تعلّق می‌گیرد و موهبه جامعه او که بر هر شیئ احاطه نموده قل الله انهاکم عن النّفی و ما ینسب الیه و امرکم و کلّ شیئ بالاثبات و ما ینسب الیه لعلّکم یوم القیمة تتّبعون الله ثمّ بامره تهتدون قل کلّ له ساجدون و بدان که وجود نفی بنفسه ذکر نمی‌شود الّا به ذکر اثبات که اگر مشاهده نفرماید شجره حقیقت در یوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را

نازل نفرماید و آنچه ذکر می‌شود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فنای نفی است نه دون آن مثلاً نهی از این دو شیئ که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است نه نفس آن و همچنین در کلّ مراتب وجود مشاهده کن بحر جود را و اتکال کن بر خداوند خود در هر شأن که او است بهترین حافظین

الباب الثامن من الواحد التاسع

فی حرمة التریاق و المسکرات و الدواء مطلقا

ملخّص این باب آنکه کلّ شئون دون حبّ از دون حق بوده و هست و کل شئون حبّ از حقّ بوده و هست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقاً تا آنکه مطهر کنی خود را از هر شیئ که لدون‌الله بر او ذکر شود و بدل نمائی در مواقع ضرورت به آلاء لطیفه و نعماء طیّبه که شئون شجرهٔ محبّت بوده و هست و حکم آن در کلی مثل جزئی است مثل آنکه احتراز از یک نفس دون مؤمن مثل کلّی او است ولی خداوند عالم عزّ و جل در هر حال به شأنی تجلّی فرموده که کلّ وجود او را ساجدند و کلّ به حبّ او

راغب و به طاعت او صاعد و هیچ ذرّه‌ای نه مگر آنکه به کنه کینونیّت عابد است او را و ناطق است به لسان خود ولی در این ظهور هر شیئ که از شئون شجره محبّت نیست محبوب نبوده و نیست و هر شیئ که بوده محبوب بوده و هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری اذن داده شده اهل آن را که با دون مظاهر حق مدارا نموده لعلّ ثمری از وجود ایشان اخذ شود به ایمان به حق زیرا که امکان در هر نفسی هست اگر خود بنفسها محتجب نشود و لتستعیذنّ عما لا یحبّه الله بالله ربّکم الرّحمن ان انتم تحبّون ان تفلحون

الباب التاسع من الواحد التاسع

فی حرمة صلوة الجماعة الّا صلوة المیّت فانکم تجتمعون ولکن فرادی تقصدون

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که در جماعت ثابت است آنکه امام محقّق‌الوقوع باشد در اینکه از حروف اثبات است و از آنجائی که آخر هر ظهوری کلّ خود را چنین جلوه داده که مظهر اثباتند نه نفی ولی بدء ظهور ظاهر می‌گردد که از مظهر نفی بوده از این جهت است که نهی شده تا آنکه کلّ لدون‌الله عبادت خداوند نکرده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورده باشد بالله و آیات آن و به شجره حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن وراء نفسی که آن الآن اظهار ایمان نکرده نمازگذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام واقعیّه نفس‌الامریّه زیرا که آن در آن روز لدون‌الله بوده که اگر نمی‌بود نمی‌شد و آنکه نماز کرده لله بوده که اگر نبود امروز مؤمن نمی‌شد این است یکی از احکام داودیّه که به باطن شده نه به ظاهر که اگر به ظاهر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محلّ کلام است که چرا بصیر نشد که بر نفسی مقتدی شود که لدون‌الله واقع شود ولی در صلوة میّت اذن داده شده زیرا که آن اعزاز مؤمن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب‌تر بوده و هست نزد خداوند ولی کسی مقدم نایستد کلّ در صفوف خود قائماً نمازگذارند بر او به قصد فرادی ولی در صورت جماعت

نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت برپا شد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدایی را که نگذارد کسی را که با مظهر نفس او نماز گذارد در ظهور اخرای او که لدون‌الله واقع شود و حال آنکه کلّ به اسم او مصلّی بوده‌اند و به قول او مصلّی ببین حدّ خلق را که با این همه اظهار حبّ و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفّق نگردد بر یک صلوة مثل آنکه با ادنای خلق شب و روزی پنج مرتبه می‌کند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن مراقب بوده یوم ظهور من یظهره‌الله را که این قسم محتجب نمانی که شب و روز به تمنای ذکر او سر برید و به احکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و یک مرتبه بغتةً طالع گردد تا آنکه به وقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را دهد که آن‌وقت کلّ محروم مانید و از ثمره وجود خود بی‌نصیب گردی اگرچه آن بحر جود صابر است که اگر یک نفسی در علم او باشد که وفا می‌کند به عهد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه اقامه عهد خود را کند ولی می‌شود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن تو را بیدار کنند و خود محتجب شوی چنانچه رسول خدا ص ظاهر شد و عبادی که در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و تا امروز در

خواب هستند زیرا که بر او بود که بفرماید منم احمد موعود ص و اقامه حجّت فرماید به آیاتی که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین می‌بود هیچ حجّتی در هیچ ظهور تکذیب کرده نمی‌شد نظر کن در فرقان که یقین به آن داری که چقدر مذمّت شده عبادی که از رسول‌الله ص تمنّا نمودند آنچه نمودند حتّی آنکه گفتند تأتی بالله و الملائکة قبیلا که از آن اعظم‌تر ذنبی از برای ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند منزه بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه تکوّن به هم رساند و تا حال هنوز منتظرین در انتظار مانده چه بسا قیامت من یظهره‌الله برپا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر خداوند مبعوث نفرماید مقتدر مهیمنی را بر خلق خود از مؤمنین به بیان والّا فضل کل وجود را درک خواهد نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند از برای رسول‌الله ص نازل فرموده بود بلکه بر خود خلق است که مظاهر امر واقع شوند و در نزد مبدع غیر از امرالله نیست مثلاً آنچه من قبل‌الله بود و لله علی النّاس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً بود ولی از خلق ارتفاع آن ظاهر به اطاعت ایشان امر خدا را و الّا همان عزّی که در امرالله بوده

هست نزد بصیر لطیف چه کلّ عمل کنند و چه عمل نکنند و لتصلین لله ربّکم الرّحمن لعلکم بآیات الله یوم القیامة توقنون

الباب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس

ملخّص این باب آنکه از برای هر شیئ تطهیری است در علم خدا و کلّ بذکرالله طاهر می‌گردند اگر مؤمن شوند به من یظهره‌الله و تطهیر افئده نمی‌شود الّا به ایمان به حروف ثلاث و ارواح الّا به رباع و انفس الّا به سداس و اجساد ذاتی الّا به مثل آن و کل تطهیر در کلمه توحید است که طاهر کنی این آیات واحد را از آیات در ظلّ آن نار و همچنین در هر شیئ مشاهده کنی اثبات و دون آن را تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دست تو قدر ذرّه‌ای سیاه شود تطهیر آن نمی‌شود الّا به آنچه در حدّ آن مقدّر شده و همچنین از ذروه وجود الی منتهای ذکر هر شیئی نظر کن تا آنکه محتجب نگردی از دوای هر داء و بدانکه تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات

بوده و هست مثلاً سمع خود را طاهر کن از این که ذکر دون‌الله نشنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین کلّ شئون خود را تا آن‌که در صرف جنّت حبّ پرورش کنی لعلّ درک کنی من یظهره‌الله را با طهارت محبوب نزد آنکه طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آن وقت طاهر خواهی بود به طهارتی که نفع بخشد تو را و بدانکه هر سمعی که کلمات او را شنود با ایمان به آنها داخل نار نمی‌شود یعنی چون که می‌بیند علوّ کلمات او را در عرفان او اختیار می‌کند او را و داخل حبّ نفسی که تصدیق او نمی‌کند نمی‌شود که آنچه در آخرت است ثمره این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او با ایمان به آن واجب می‌گردد بر آن جنّت و هر فؤادی که شاهد شود بر کلمات آن با ایمان به آن در جنّت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر لسانی که ناطق گردد به کلمات او به ایمان به او خواهد در جنّت بود و متلجلج می‌شود در آن به تقدیس و تسبیح لم یزلی که زوال و نفاد از برای ظهورات عزّ او و نفحات قدس او نبوده و نیست و هر یدی که بنویسد

کلمات اون را با ایمان به او مملوّ فرماید خداوند آن ید را از آنچه محبوب او است در دنیا و آخرت و هر صدری که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملوّ فرماید او را از محبّت خود اگر مؤمن به او باشد و هر قلبی که حبّ کلمات اون را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول‌الله اذا ذکرالله و جلت قلوبهم هر آینه محلّ نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود آن را خداوند در یوم قیامت به احسن ذکر و بدان که طهارت نفوس نه این است که کلماتی که خداوند نازل فرموده تلاوت بکنی زیرا که اوّل دین تو به کلمهٔ لا اله الّا الله ثابت می‌گردد با ذکر مظاهر واحد اوّل و ذکر بیان و حال آنکه دون کلمات علیین در حروف اول نفی است که در زمان ظهور خود را یکی از مطهّرین ارض نفوس می‌داند بلکه مراد از طهارت نفوس آن است که آنچه لدون الله هست از آن خود را طاهر گردانی و آنچه لله هست خود را به آن فائزگردانی ولی اگر رسد ظهور بیان به شأنی که دیگر ذکر لدون‌الله نشود آن وقت اگر دون کلمات علیین را تلاوت نکنی اذن داده می‌شوی و اگر خواهی که در کل عمر خود در بحر صرف محبّت و علیّین سیر نمایی داری زاد سفر زیرا که اگر کلّ وجود به یک کلمه‌الله اعظم سیر کنند کلّ می‌رسند به

مقصد که آن من یظهره‌الله باشد که او است ظاهر به ظهور این کلمه و بدانکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل می‌شود نه در نفس ظهور مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلیةً نه جزئیةً و همچنین نفی بیان ظاهر نمی‌شود الّا به ظهور من یظهره‌الله که کلّ آن روز مدعی اثباتند از برای او و تبری از نفی ولی خوش بود گر محک تجربه آید به میان که آن وقت چنین کلّ خالص شوند که سموات و ارض و مابینهما از عظمت آن خاضع گردد چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر در آن روز هستی خواهی دید که کل ماهیان بحر بیان به آن ماء زنده ولی از آن محتجب و لتطهّرنّ انفسکم علی حقّ ما انتم علیه مقتدرون *******

اتمام نزول بیان از حضرت ربّ اعلی

نگارش یحیی ازل

الباب الحادی و العشر من الواحد التاسع

فی انّ لا تبیعون عناصر الرّباع و لا تشترونها

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم جل اسمه از فضل غیرمتناهی و جود لایتناهی خود من اجل مخلوق خود عناصر رباع را آفریده و حلال نفرموده در بیان خریدن و فروختن آن را بل نهی فرموده در بیان که اجتناب ورزیده و جز به فرمان الهی عمل نکرده و امری اجرا ندارید خاک که رتبهٔ آخر از عناصر و فنای صرف در تحت اقدام شما است نهی آن از خریدن و فروختن نموده و همچنین آب را جاری داشته من اجل ارتفاع و امتناع ذوات شما و سبب حیات ظاهر در ابدان شما و هر چیز عالم در حیّز وجود بدان تربیت می‌شود سعی نموده که او را من دون بها میانهٔ خود اجرا داشته در بیع و شرا داخل ننمایند چه حیف است مایهٔ زندگانی خلق به دینار ظاهر فروخته گشته مخلوق دنی از آن تمتع بردارند و همچنین آتش و عنصر دیگر هوا را که در باطن آب مختفی و در ظاهر این هوا جلوه‌گر است اگرچه در ظاهر به دست شخصی

نبوده که یبع و شرای آن نموده لیکن چون سه عنصر دیگر که به بیع و شرا داخل گشت عنصر هوا هم در جزء لایتجزای آن محسوب است و به ظاهر امر دمیدن نفس و چیزی که سبب بر وزیدن باد بوده چه بعضی دمیدن انفاس خود را به اجرت معاوضه می‌کنند سعی نموده که انفاس خود را در سبیل خدا انفاق نموده هرگاه بر سر بیماری روند به خواندن و دمیدن من اجل خود مزدی قرار ندهند و هرگاه در ظاهر امر گویند که این عناصر از جمله خاک و آب بی‌بها میسّر نشود و بلا اجرت حمل آن نکنند یا آنکه از آب و خاک خراج گیرند در این صورت مزدی من اجل آورنده و خراج گیرنده قرار داده تا آنکه من دون قیمت بوده نه اینکه به این مبلغ خاک را فروخته و آب را بل فی سبیل‌الله لیکن نظر به زحمت سقا و آورندهٔ خاک مزدی من اجل آنها قرار نموده و همچنین آتش را هرگاه احتیاجی بدان شده چنانچه در کشتی‌ها به بعضی من دون قیمت نمی‌دهند ثمرهٔ این حکم آنکه لعلّ در روز ظهور مظاهر توحید و شجرهٔ حقیقت را به بیع و شرای نفوس خود داخل ننموده به این معنی که به انکار و ناسپاسی آن شجره و اغصان او را نفروخته و به اعراض خود نخریده بل در مظاهر لا اله الّا الله و توحید او به توحید و تسبیح و تهلیل

او را دیده و در لاحجة الا النقطة مظاهر تمجید و تمحید و در لا ادلة الاحروف الاولیّة مظاهر تهلیل و در لا ادلة للادلآء الا من یدل علیهم من بعدهم فی مظاهر التّکبیر در شئونات تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر غوص نموده جمیع این مطالع را در تصدیق به نقطهٔ بیان دیده در قیامت بعد در نفس من یظهره‌الله و مدلین بر او مشاهده نموده در جمیع مظاهر به انظار حقه و وحدت نظر نموده این مظاهر مرتفعهٔ حقه را به اعراض و انکار نفروشند چه اگر در این عوالم ظاهرهٔ خود این عناصر را به دینار داد و ستد نموده در آخرت به احرف عزّ خداوندی منتهی خواهد شد و نتیجهٔ این عمل بر اعراض و انکار خواهد افزود چنانچه سابقین از هر قوم این عناصر را فروخته و ثمرهٔ آن در ظهور بیان به نقطهٔ بیان منتهی شد چه بسا از نفوسی که مبالغ‌ها اجرت یک نفس گرفته‌اند و مزد خواندن و دمیدن را به دینار ظاهر قرار داده و آب را در بعضی مواقع و مواضع به چه قیمت‌ها فروخته با آنکه خداوند تعالی این بحور ماء و شطوط و بوادی و انهار و عیون و جباب را من اجل خلق خود قرار داده تا آنکه به آن رحمت غیرمتناهیهٔ او مستفیض به فیوضات لانهایه گردند ای اهلی بیان توحید و معارف خود را به این قیمت‌های کم و بضاعة مزجاة

نفروخته آن مظهر حقّ و صدق را به این نفوس فنای خود عوض نکنید ذلک ما توعظون به فی الآخرة سعی نموده که کلمهٔ توحید و تحمید و تسبیح و تکبیر را به این قلب بضاعت عوض نکرده تبدیل حقّ به اضداد مقابل نداده مانندی تلقای ظهور من اجل شجرهٔ حقیقت قرار نداده در مظاهر لا اله الّا الله و لا اله الّا هو و لا اله الّا انا و لا اله الّا انت و لا اله الّا الّذی و لا اله الّا ایاک و لا اله الّا ایای احرف مستدلهٔ بر ذات حروف سبع که نقطهٔ بیان بوده به اسم علی و نبیل مشاهده نمود از رتبهٔ مشیت تا رتبهٔ کتاب مراتب نقطهٔ حقیقت را در ظهور نقطهٔ بیان دریابند این است سرّ توحید در جمیع اسماء و صفات الهیّه هرگاه سیر مشیت را در هیکل اراده و خمسهٔ متعلقهٔ بر آن در نفس کتاب مشهود بینند و نظر به آنکه عناصر بتمامها در ظاهر به فروش نمی‌رسد و رتبهٔ هوا مشهود نمی‌گردد نهی شده اینکه نفوس که جامع عناصر است مطلق به خرید و فروخت داخل نشده اهل بیان مطلق از این عمل احتراز نموده نفس انسانی را نخرند و نفروشند این است نهی حقیقت در امر عناصر هرگاه بصیر بوده امرالله را جاری دارند   والله اعلم بعباده المهتدین

الباب الثانی و العشر من الواحد التاسع

فی انّ لم یبطل صلوتکم شعر حیوان و لاما لا ینفخ الرّوح فیه

فلتشکرون بذلک فی دین الله

ملخّص این باب آنکه ارتفاع جمیع وجود به حب و مودت نقطهٔ اولیه است و چون نفس مؤمن به آن مظهر حقیقت واصل شده و به دوستی او به اوج اعلی متصاعد گشته در همهٔ شئون خود مرتفع به ارفع درجات عروج گردیده به منتهی مقامات پیوسته و لطف و رحمت ایزدی را در ذات و صفات خویش مشاهده نموده در این ظهور خداوند مستعان آسان فرموده آنچه از پیش در امور صلوة بر عباد دشوار بوده بدین سبب لباسی که از پوست حیوانی بوده و در صلوة جایز نبوده استعمال آن خداوند رحمن از علو فضل و سعهٔ خود جواز آن بر عباد خود فرموده در این حال هرگاه ملبس آن لباس بوده یا آنکه موئی از آنها بر لباس ملتصق شده باشد در نماز حکمی نبوده و بأسی نیست و اگر در بطون امهات آن حیوانات حیوانی مرده یا آنکه بی‌روح بوده باشد و از پوست آن لباسی سازند چنانچه حال میانهٔ عالمیان متداول است بأسی نبوده

و حرجی بر مصلی هنگام صلوة نبوده چه مراد از صلوة توجّه به خداوند مستعان است که لم یلد و لم یولد و لا یعرف بشئ و لا یوصف و لایذکر و لا ینعت و لا یدرک بوده نه اینکه نظر الهی به لباس یا آنکه موی حیوانی بوده بل نظر خداوندی به خلوص نیّت و پاکی طینت و ضمیر بوده چه نفس مؤمن را مثل دریائی قرار فرموده که از هیچ‌چیز عالم پلید نگردد هرگاه نفس مؤمن به شهادت توحید او و اقرار به رسول او و آیت‌های او مطهر گردید و پاک از ریب کفر و نفاق گشت به شعر حیوانی پلید نگشته و نماز آن مرفوع الی‌الله است سعی نموده که خود را از ریب وسواس پاک گردانیده از غیر مطهرات باطنی پرهیز نمایند چه هر آنچه مبطل صوم و صلوة است دوستی شجرۀ نفی است و اتباع آن و اصل تقوی و طهارت و صوم و صلوة محبت نقطۀ اولیه است و اطاعت او هرگاه بصیرت داشته و مبصر در دین بوده از نفی و مایتعلق به احتراز نموده تا آنکه در روز قیامت به لقاء آن شجره و زهد و تقوای حقیقی که معرفت و مودت اوست مرتفع و ممتنع در ظاهر و باطن گردند نه اینکه مستمسک به زهد ظاهر گردیده ظاهر خود را به آب شسته و احتیاط نموده و هر ساعتی غسل نموده و در باطن غیر مطهر و پلید و ظاهر چون کور کافران

آراسته و زینت نموده و در اول عهود آن به سوگندهای مغلظه و کلام مغلق و در آخر سستی عهد و کذب گفتار و وعدهٔ دروغ مشهود گشته ای کاش به همین راضی بوده و شریک بر هلاک آن شجره نبوده و هرگاه لاشئ بوده بهتر بوده با آنکه وجود داشته و بر آن شجره واقع نموده آنچه جاری داشته چنانچه مشهود است و به عین ظاهر دیده می‌شود که نفوس مؤتکفه به کون آینده که فتوی بر آن ذات مقدس دهند و در ظاهر دین و کمال دیانت و احتیاط مرعی داشته و در باطن گرگ‌های درنده‌اند چنانچه مشاهده می‌شود که شجرهٔ حقیقت را به اسنان سوء خود دریده به اضراس افک خود و اظفار و مخالب شرک آن وجود مطهر را پاره‌پاره کنند این است که کلام الهی در فرقان حقیقت ناطق است اخاف ان یأکله الذئب و انتم عنه غافلون حال به نظر حقیقت نظر نموده به انظار راستی در ظاهر آن شجره و باطن آن متفکّر باشند می‌شود که آن نفس مطهر در میان شما آشکار شود و شما در غفلت نگران بوده در اغفال به سر برید یا آنکه از میان شما ظاهر گردد یا آنکه از ملک شما و شهر شما و قریهٔ شما یا آنکه در خانهٔ شما و چون چشم بینائی و دیدهٔ شناختن او در شما خلق نشده از انوار او محجوب بوده چنانچه دیدهٔ

نابینا از اشراق شمس محبوب و جز گرمی آن محسوس او نخواهد بود و همچنین کلامی که منسوب به او است به معانی آن بر نخورده جز لفظی نخواهید دید و به معارف او واصل نگشته در حجاب خواهید ماند جهد نموده که غطاء خود رفع نموده حجاب و قناع از خود دور گردانیده سرمهٔ معرفت در دیدهٔ باطن و ظاهر خود کشید این است آنچه خداوند مستعان در این ایام حقیقت خلق خود را نصیحت و اندرز داده تا آنکه به مواعظ و نصح او ماء و بکماء نگردانیده و خود را بلا بصیرت و نابینا نگردانند و محبوب نمانند اسهروا یا عباد و ایقظوا عن رقدة غفلاتکم و لتؤمنن بآیات‌الله فی کلّ ظهور و قبل ذلک و بعد ذلک و لتتقن الله فی کلّ شأن ثمّ انتم یوم ظهور الله تتقون و حمد و سپاس الهی به جای آورده در نعمتهای او شکر نموده در ظهور آلاء او حمد و در بلیات صبر و در ضراء و بأساء راضی از فضل و رحمت او بوده در جمیع امور و قضایا شاکر شوید

الباب الثالث و العشر من الواحد التاسع

فی انّ لا تخرقنّ کتابا ابدا

ملخّص این باب آنکه امری اهم از آن نبوده که انسان از حدّ حیا و وقر خود بیرون رود چنانچه در این ظهور مشاهده شده از سائران دین فرقان که آنهایی که سالها زحمت در دین کشیده و خود را حکم از نزد خدا دانسته فتوی بر نفس حقیقت داده و کتاب او را که نازل از لسان حقیقت گشته به دست خود پاره نموده و حکم بدون حق داده چنانچه مشهود از بعضی از آنها شده بل از ادنای آنها هم دیده شده است و این نبوده مگر آنکه اعالی آنها این طریق امر را جاری نموده تا آنکه ادانی با دنو دنائت خود آن امر غیر محبوب را در میان عباد جاری ساخته و چه بسا از اشخاص که الواح آن ذات احدیت را به دور انداخته یا آنکه پاره نموده و ریخته یا آنکه به آب انداخته چنانچه آیات کتاب عدل را در ارض فاء به چاه ریخته از اصل و فرع آن باقی نگذارده مگر اندک و به همان عمل در دنیا و آخرت معذب گشته و از خود جان پلیدش را درباخته و به نار ملحق شده و این عمل جاری شده تا به هر درجات و نقطه رسیده و کلیهٔ نفوس به همین عمل محجوب از لحظات قرب خداوندی گشته این ایام عمر قلیل خود را در ناسپاسی به سر برده‌اند پس

هرگاه اگر بصیرت داشته ای اهل بیان اقلاً در میانهٔ خود این عادت پلید را رفع نموده تا آنکه در بین نفوس شما این عمل سنت نگشته شاید که در ظهور آخر به نقطهٔ حقیقت منتهی نگردد و چه هرگاه اگر ترک این عمل نداشته در آخرت به نقطهٔ بعد منتهی شده و من یظهره‌الله در روز ظهور محزون خواهد شد و به اشجار حقیقت این امر زشت منتهی شد تا آخر بلا آخر باقی خواهد ماند جهد نموده اینکه کتابی را یا آنکه لوحی را یا آنکه کاغذی در میانهٔ خود به دور نینداخته و پاره ننموده و ترک این افعال را مد انظار خود داشته شاید که بدین‌وسیله نجات یافته و از نار هلاکت رهیده در نعیم لایزالی باقی مانده در آخرت رستگار گشته و این اعمال غیر لایق به شجرهٔ حقیقت منتهی نگردیده و شما خلق بیان عندالله بهترین خلق بوده و بین یدی‌الله معروف به نیکی و ترفیع اخلاق و تمنیع مقام و درجات خویش و اهل انصاف و مروّت در جمیع شئون و به آنچه خداوند در حقّ شما جاری داشته مبتهج به ابهاج مالانهایه گردیده خود را مرآت صاف و بلورهٔ بحت تلقای او نموده شاید آنکه تجلّی آفتاب حقیقت در ذوات افئدهٔ شما تافته از سنگ پست‌تر نبوده و از ذوات خود جوهرهای گرانبها بیرون آورید یعنی کلمهٔ ایمان و اخلاص و صدق و

یقین و محبت خالص تا آنکه به آن آثار روحانی انفس و آفاق و ارض ظلمانی را روشن و مضیئ نموده در اعلی معارج عزّ و هدی مستوصل گردید و من اقرب من الله امرا و حکما ان انتم تعلمون هرگاه به این تربیت متربی گشته ضر این اعمال در قیامت بعد به من یظهره‌الله راجع نشده و شما خلق بیان اهدی‌ترین خلق نزد خدا بوده‌اید   والله ولیکم و هو ولی المهتدین

الباب الرابع و العشر من الواحد التاسع

فی انّ کلّ اسبابکم من بعد ان تکمل تسعة عشر سنة ان تستطیعون انتم لتجّددون

مخلّص این باب آنکه دوست نداشته خداوند مستعان در میانهٔ خلق خود مگر هر شیئ لطیف و لیس کمثله شئ را که هر آنچه منسوب به آنها است و متعلق به وجود آنها تازه و پاک از هر عیبی بوده باشد به این سبب در هر زمان و وقت به اقتضای اوقات و احیان و زمان خداوند متعال رحمن از هرگونه چیزی که باعث ابهاج نفوس بوده مشهود عباد خود می‌فرماید چنانچه هر

فصل به عادت وقت گل و ریاحین و از هر نوع خلق و شکوفه‌های رنگارنگ و میوه‌های دلربا و اقسام چیزهای گوارا مختلفاً الوانه و ظهورات متقنه و به مقتضای ظهورات او آیت‌های تام و کامل و امارات مرتفعه و انبیای مرسل و شموس طالعه و نقاط ممتنعه و آنچه را که عقل آدمی تحیر داشته از هر چیزی یا آنکه هر نوع اختراعات و صنایع که از خلق او به شهود آمده بعد از اعطای قدرت او در نفوس آنها و عطای کامل و معرفت چنانچه مشهود جمیع وجود بوده بدین سبب امر فرموده شما خلق بیان را این که تازه نمائید اسباب ظاهر خود را و آنچه متعلق به نفوس شماست به آنچه توانید هرگاه مستطیع می‌باشید بعد از تمامی نوزده سال یعنی بعد از قدرت خود بر امری نه آنکه مستطیع نبوده و از دیگران طلب نمائید به نحوی که مایهٔ خذلان شما در وجود بوده و محبوب نزد خلق شده بل در زمان استطاعت و قدرت چنانچه امر به سایر احکام بوده و مأمور شده‌اید هرگاه استطاعت آن نداشته بر شما بأسی نبوده نظر بر آنکه شاید روزی شجرهٔ حقیقت بر شما گذشته یا آنکه در شهر و قریهٔ شما و ملک شما وارد گشته عین حقیقت او بر چیزی غیر لایق نیفتاده و نظر بر شئ مکروه نداشته بل اهل بیان در علو تربیت و سمو تذهیب

و حیا و زینت در ظاهر و باطن مرتفع شده تا آنکه در حق آنها نظر مرحمت فرموده مغفرت ایشان و هدایت آنها را از پروردگار طلب نموده به آن واسطه از نار احتجاب رهیده در نور ارتفاع و اقتراب داخل گردند پس سعی خود در هر امری از امور دین نموده ظاهر و باطن خود را به حلّی و زیور عدل آراسته گردانیده به عواطر مجد و بزرگی در بیدای سینای حقیقت انتظار قدوم آن نیّر اعظم اکبر ارفع را داشته به ظهورات شئونات مؤتکفه این خلق فنا از مبدع عزّت و بقا محتجب نگردند و به علوّ صفا و وفا پیوسته آن ذات حقیقت را در امکان اوجات خود دریابند این است علوّ افضال و انوال الهی در حق شما سالکین اعراش بیان تا آنکه به اکراس حقیقت واصل گشته در جمیع موارد ملحوظ انظار الهی گردید   ذلک ما یوصیکم ربّکم فی کتابه و یأمرکم بالهدی و الحقّ لعلکم بعد استطاعتکم بحکم الله تعلمون و فی دین‌الله ترفعون و تشکرون

الباب الخامس و العشر من الواحد التاسع

فلتکتبن ذکر البیان علی کل صنایعکم لعلکم ان تبقون فی ظهور حقیقة

فی دینکم بغیر حقّ لا تذکرون بین یدی شجرة الاولی

ملخّص این باب آنکه یاد نمائید و بنویسید اسم بیان و ذکر او را بر جمیع صنعت‌های خود آنچه در عوالم خود آشکار می‌نمائید و ذکر نمائید بیان را در کتاب‌های خود و در هر آنچه صادر می‌شود از نفوس شما از هر نوع صنعتی و کاری و هر جنسی که بوده و اسم الله را در جمیع شئون خود مذکور داشته نباشد از چیزی مگر آنکه به نام بیان نامیده در آن آثار اذکار الهی مندرج گردیده و هر نفس بعلو اجتلال و ارتفاع رسیده در خود آثار محبوب خویش را مشاهده نموده ظاهر خود را به ذکر او مشهور و در باطن به اسم او معروف و مذکور تا آنکه ارض و ما علیها جنّت واقعی گشته هر آنکه بر روی ارض بوده از مشاهدهٔ این امر منجذب به سوی شجره بیان گشته در اجتذاب و انجذاب حقیقی مستجذب الی الله گردد ای ساکنان بیان و سائران براری ایمان در این امر حقیقت غوص نموده در این غمر هویت غمس ورزیده لئالی جود و ارتفاع مشهود سازید هرگاه بر صنایع خود و اعمال ظاهری

دست‌های خود و اعمال ظاهری دست‌های خود اسم‌الله ذکر نموده جلوۀ انوار بیان در او ظاهر گردانیده در بین یدی‌الله به اسماء نیک و امثال نیکو مذکور بوده در اعلی درجات مرتفع بوده‌اید ثمرۀ این امر آنکه شاید هرگاه شما در ظهور حقیقتی باقی مانده باشید و نام‌های شما در علو ایمان مذکور بوده در آن روز حقیقت به غیر از نیکی و درستی نزد محبوب خود که شجرۀ حقیقت است در اولی و آخرت مذکور نگردیده خواه در ظهور اولای او یا آنکه در شئونات آخرت و هر ظهوری که طالع گردد نام‌های شما به نیکی ذکر شده و عندالله مرتفع بوده ممتنع به ظهورات ایمان گردید چه با اعمال دست‌های خود بین یدی‌الله حاضر شده نزد آن شجره ساجد گشته آثار هدی و تقوی را در جمیع مراتب ظاهر سازید چه ایمان شما به نقطه بیان ثابت بوده در آن روز ایمان و ایقان خود را عندالله واضح ساخته آشکار به معدن هدی و تقوی گرویده به نقطه حقیقت موقن شوید این است که پروردگار مهربان امر به این نوع عمل فرموده تا آنکه شما سالکان براری ایمان در روز وعد انجاز عهد نموده ذکر بیان و مافیه را در الواح صدور خود ثبت داشته ثبت امرالله بوده تلقاء آن شجره خاضع و خاشع گردیده مسئلت از فضل و رحمت و جود

لایتناهی الهی داشته خود را تلقای او مرآت صاف نموده جلیان لحظات او را در اقماص افئده خود به ظهورات لانهایات الهی مستشرق داشته در دنیا و آخرت به آثار عزّ او مسترفع و مستمنع گردید ذلک ما تلقون من ربّکم لعلکم بلقاءالله یوم الامر فی الاخرة ترزقون

الباب السادس و العشر من الواحد التاسع

فی انّ لا تضرّبن احدا ابدا

ملخّص این باب آنکه ساکنان ادیان ظهورات قبیله میانهٔ خود عادتی و سنتی قرار داده که به آن شیمه رویّه افعال ناشایست خود را بر حق جاری نمودند چنانچه میانه آنها ضرب بر نفوس و شتم و اذیت متداول بوده و تا کنون در اکثر از وحشیان عالم و اهل مداین و قری این سنت رذلیه باقیست به طریقی که عادت آنها در این ظهور به شجرهٔ حقیقت وارد شد و به همان سنت عمل نموده و در ارض شمس به مظهر توحید ناسپاسی نموده و آن نفس مقدس را به محل ضرب آورده به فتوای صاحبان تقوی و علم به گمان خود و اجماع

رؤسای خود در حکم تعزیر بر آن شجره واجب دانسته به هواهای خود عمل نمودند و بدین سبب سنت الهی بر این جاری شده که در آن محل حاضر شده و بما قدر الله فی الکتاب عمل نموده بر ضاربان آن وجود و فاعلان آن عمل ذکر ما تستحق به انفسهم را جاری دارند در این حال واجب است بر شما که ترک این عمل نموده و به هیچ‌وجه نفسی را اذیت ننموده و ضرب بر نفسی روا نداشته لعل در آخرت به ثمره این حکم برخورده بر من یظهره‌الله روز ظهور او وارد نسازید چه بسا نفوس که خلقی را آزرده و این سنت را جاری داشته و بسیاری از مردمان را به همین سنت پایمال سم ستوران نمودند آنچه در کتاب‌الله و سنن او امر شده بودند من اجل دزدان دزدانی و قاطعین طریق و شاربان خمر و صاحبان گناهان کبیره بود نه اینکه بر هر نفسی این عمل روا دارند این است که شما را نهی فرموده خداوند که ترک این عمل داشته مطلق میانهٔ خود جاری نداشته تا آنکه در روز ظهور و طلوع نار حقیقت از مشرق عدل به شجره احدیت راجع نگشته و چون قضاهای این ظهور واقع نگردیده و آن مرآت کینونیت از این نوع عمل محزون نگردند انما الامر یتنزل

من اجله و الحکم یصدر فی حقه و الکل یتلبس بجوده لبس الوجود یرفع بمنّه ذلک الفضل من عنده و الامر من لدنه لعلکم تشکرون

الباب السّابع و العشر من الواحد التاسع

فی انّ تضیفنّ فی کلّ شهر تسعة عشر نفسا و لو لاتقدرون بذلک تسقونهم مآء الواحد و ان لا تستطیعن بذلک بما لم یکن لکم

مقاما فلتبلّغون الی عدد الواحد ما تستطیعون من

نعم‌الله بینکم او ما تقدرون به

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم دوست داشته در بیان که در نهایت حب و رأفت با هم سلوک نموده و سنن الهی را میانه خود اجرا داشته جاری نموده هر ماه نوزده نفر از مؤمنین را ضیافت نموده اطعام آنها قرار داده به آنچه توانا می‌باشند و هرگاه اگر مستطیع نبوده و قدرت نداشته مآء واحد نوشانند و هرگاه بر این هم توانا نبوده نظر بلامکانی خود و بلا محل ضیافت

اگر مستطیع بوده به نوزده نفر آنچه توانا بوده از نعم و آلاء الهی رسانده و یا آنکه مآء واحد یا آنچه توانا بوده تا به این سنت مرضیه انجذاب و اجتذاب خود را آشکار نموده به سنتهای پسندیده الهی عمل نموده باشند این است صلاح امور شما در ظاهر و باطن ایام زندگانی خود هرگاه به لبّ الباب کلام و اعمال برخورید و بما یحب الله و یرضاه عامل شوید نتیجه این عمل و حکم و اثمار آن شاید روزی شود و آن ذات حقیقت بر یکی از شما وارد شده یا آنکه ادلاء حق نازل گشته و دوستان آن شجره ملتجی گردیده و به این عادت مرتفعه آنچه خالص از اعمال شما بوده الی‌الله راجع شده و به فوز این عمل به رضای الهی واصل شوید چه بسا نفوس که از این اعمال مرضیه از پیش معرض بوده و چه بسا مقبل و هریک در سنبلهٔ خویش ذاکر بوده و کل فی فلک یسبحون مشاهده می‌شود که در روز امر و ظهور آن نیر اعظم ساکنین عرش بیان در مضیف‌های خود نشسته و انتظار زمرهٔ مؤمنین را داشته و ناگاه شجرهٔ حقیقت و مطالع عز او در مقامات خود در آن مجمع حاضر شده از طعام آنها تناول نموده و از ماء واحد نوشیده و صاحبان مضیف تا ابدالآباد به ذکر خیر و صلاح یاد شده لم یزل و لایزال به اوامر و نواهی پروردگار خود

عامل و مفتخرند جهدی بلیغ در این سنت مرتفعه داشته و سعی نموده تا آنکه به این سنن و آداب عمل نموده و من اجل این اعمال در آخرت به شجرهٔ اول و آخر منتهی شده آن ذات غنی و بی‌نیاز از خلق با وجود بی‌نیازی خود از ضیافت‌های شما به اعمال حسنهٔ شما راضی گشته به آداب مستحسنهٔ ذوات مرتفعهٔ شما با انبساط خاطر نازل بر بساط شما گردیده و با ابساط وجود مراجعت فرماید جهد نموده و در این سنت سبقت گرفته و در این عادت پیش‌دستی نمائید این است ثمره اعمال شما که در ظاهر به رضای الهی واصل شده و در باطن مستحقین قوم و هر ضعیفی را دستگیری نموده به مرضات غیر متناهی پروردگار خود رسیده و عامل گشته‌اید ذلک الفضل من ربکم افلا تشکرون

الباب الثامن و العشر من الواحد التاسع

فی انّ لا تخرقون لباسکم و لا تضربون علی ابدانکم حیث

ما یموت منکم من احد ابدا ابدا

ملخّص این باب آنکه دوست نداشته خداوند مستعان بر اینکه در میانهٔ خود بدون وقر عملی را نزدیک شوید بدین سبب امر فرموده در بیان که هرگاه از شما کسی رحلت نماید و از جهان فانی به دار باقی شتابد لباس خود پاره نکرده بر سر و صورت و اعضا و جوارح خود نزده و هرگز در بین نفوس خود این سنت زشت جاری نداشته چنانچه عادت بعضی از امم بوده حتّی مشاهده گشته در بعضی اماکن از مؤمنین به فرقان فوق طاقت خود عزاداری نموده مردان ایشان ریش‌های خود کنند و زنان آنها سیاه پوشیده گیس‌های خود برند با آنکه در شریعت این سنّت نبوده و در آئین خدا مرضی و پسند نگشته بل از جهالت آنها باقی مانده است حال آنچه توانید اعزّ از میّت را در کمال خوبی نموده چنانکه در ابواب بیان در محل خود امر شده و زیارت آن نفس گذشته را چنانچه حکم شده مرعی داشته بر مقبرها رفته لیکن لباس پاره نمودن و زدن بر نفس خود را ترک نموده هرگاه بخواهید در بکاء بأسی نبوده و در جمیع شئون جاری است نتیجه این عمل شاید در یوم ظهور شجرهٔ حقیقت این افعال قبیحه از میان برداشته شده رفع حجبات گشته بین یدی آن شجرهٔ عظمت به کمال وقر و عز حاضر شده و آن ذات مقدّس کرهی

مشاهده نفرموده و ذکر خیر شما نموده طلب آمرزش از پروردگار خواسته در جمیع شئون مستفیض به فیوضات مالانهایات الهی گردید این است که خداوند عالم جل و عز شما خلق بیان را به تربیت‌های نیک تربیت فرموده شاید که در روز طلوع آفتاب حقیقت از جمیع امم ممتاز باشید هو یوصیکم بالتقی و هو ولی الصالحین

الباب التاسع و العشر من الواحد التاسع

فی ما انتم حین ما تزّکون حوت البحر او النهر لتقولون بسم‌الله المهیمن القیوم

ثمّ کلّ ما کان علیه الفلس من السمک تأکلونه

ملخّص این باب آنکه مرهوب مستعان از فضل وجود لایتناهی خود آنچه در بحر از حیتان پاکیزه و طیب آفریده بر شما حلال فرموده و همچنین آنچه در شطوط ورودها و انهار بوده از رحمت او حلال و گوارا بوده بر مؤمنان و این نبوده مگر از علو فضل و رحمت و الطاف او هرگاه ماهیان بحر و جمیع انهار را بر شما حرام می‌فرموده هر آینه شما را قوت گفتار نزد پروردگار نبوده و چون

فضل او لانهایه و جود او واسع و مالانهایه بوده از این سبب امر فرموده هنگامی که شما ماهیان بحر و انهار را صید نموده و تزکیهٔ او می‌نمائید که او را پاک از هر خبثی نموده مطهر سازید هر آنچه گوارا و بر آن فلس بوده بر شما حلال است و آنچه سایر این بوده بر شما حرام و اجتناب نمودن سزاوار این است از فضل او که شاید آنچه سبب ضرر بر نفوس است اجتناب ورزیده از غیر طیب و طاهر امتناع جوئید هر آن‌چه سابقاً از بحر و انهار صید می‌نمودید و بر شما حلال بود حال هم همان بر شما گوارا و پسندیده است از هر آنچه قلوب شما اکراه داشته خداوند عالم دوست نداشته اجتناب نموده محترز گردید و هنگام تزکیه آن بخوانید ذکری که خداوند تعالی نازل فرموده از آیهٔ مبارکه بسم الله المهیمن القیوم زیرا که پس از تلاوت این آیه آن ماهی بر شما گوارا گشته از رحمت غیر متناهیهٔ الهی مستفیض شده به نعمت‌های او شادان گشته‌اید این است از رحمت‌های الهی در حقّ سائران ارض بیان تا آنکه در هر چیز ذکرالله را جاری داشته حتی در تقریب به ضجیعه خود اسم الله را گفته در جمیع شئون خود و هنگام تلطیف ابدان خود و سایر امور خود بی اسم الله و ذکر او حرکت نکرده امری را از امور دین عامل نشده الّا باسم

الله و ذکره و در امورات دنیوی خود به نام خدای عز و جل سود ظاهر و باطن خود و برکات و ربح در اموال منسوبه به خود از خداوند تعالی خواسته تخلف از اوامر و نواهی او ننموده به آنچه حلال فرموده بر خلق بیان از اسماک بحر و حیتان شطوط و بوادی و انهار شکر و حمد او به جای آورده در جمیع شئون خود بذکرالله متذکّر شوند   والله خیر الذاکرین

الباب الاوّل من الواحد العاشر

فی ما نزّل فیه ان اشهد انّه لا الا انا المهیمن القیوم لا تحترزن عن الکلب

و غیره و ان یمسکم شعر رطب منه الّا و انتم تحبون ان تنظفون عنه

ملخّص این باب آنکه شهادت دهید بر اینکه نیست خداوندی جز خدائی که از قبل بوده و از بعد به وجود ذاتیت کینونیّت خود خواهد بود نشناخته او را شیئی و آگاه نگردیده به ذات او دون شیئی و احاطه ننموده بر شئونات وحدانیت او شیئی آفریده هر چیز را به فرمان خود و پدید آورده ما خلق و یخلق را به امر و اجلال و احسان خود ما عرفه شیئ و لا یمکن ان یعرفه من

خلق ابدع الاشیاء کماشآء و خلق کلّ شیئ کیف شآء بعث الرسل و نزّل الکتب و قدّر المقادیر و جعل لخلقه منهاجا لیعلم الکل انه لا اله الّا هو واحد فی الذات و الصفات و فی کل ما ینسب الیه و هو الفرد المتعالی المهیمن المحبوب و چون نظر به خلق خود فرموده از فضل غیر متناهی خود آنچه در کتاب صعب بر جمیع نفوس بوده در این کور بیان و دور او بر خلق خود آسان فرموده چنانچه از پیش احتراز از بعضی چیزها بر حسب وجوب بود اکنون از علو جود و رحمت خود بر خلق خود امور دینیّه را سهل فرموده چنانچه در احتراز از کلب و غیره بر خلاق سابق امر فرموده اگرچه در کتاب نازل نگشته بود لیکن در امر و ما فی‌الامر جاری شده هرگاه در علو توحید و سمو تفرید ناظر بوده جمیع احکام الهی من اجل حکمت بوده خواه امر فرماید احتراز از چیزی را یا آنکه امر به غیر آن فرماید کلّ در ظلّ اوامر و نواهی او بوده مثلاً چیزی را در وقتی حلال فرماید و در زمانی حرام این از امر او و مصالح عباد خود بوده و حبل طاعتی بر گردن آنها و نزد خداوند یکسان بوده کلب شبه آن یا آنکه از سنّوره احتراز نداشته هر دو یکسان بوده هرگاه موی رطبی از آنها بر شما مس نماید احتراز لازم نبوده لیکن در مقام نظافت و لطافت هرگاه

دوست دارید خود را پاکیزه نموده و از قرب به آنها احتراز نمائید لیکن امر نبوده که معاشر با آنها بوده چنانچه سنّت بعضی از امم ماضیه است و تربیت کلب را از لوازم شمرده با آن‌ها مأنوسند اشدّ محبّت و انس که گویا با هم تولید شده‌اند لیکن اجتناب و احتراز لازم نبوده و چون کلمهٔ لا بر سخن جاری گشت حکم به ارتفاع آنست لیکن خود و ما یتعلق به خود را نظیف داشته و اجساد خود را مع الباس خود و مایتعلق بالبیت را پاک و مطهر داشته درکمال نظافت با طهارت باطنی و تمیزی ظاهر به سر برید زیرا که طهارت و نظافت چیزی است که سبب انجذاب افئده و ارواح و نفوس شما بوده در عالم اجساد درکمال ارتفاع خواهید بود و درعالم باطن باعث بر امتناع شما بوده شاید که درآخرت بین یدی‌الله حاضر شده با علو پاکی و تمیزی ظاهر و باطن علی‌الله عرض شوید چه هرگاه ظاهر آدمی پاک از هر شیئ کرهی بوده نفوس مؤمنین و سایر اشباه انسان از وجود و کره نداشته معاشرت با او را دوست دارند و به همین سبب جذب انفس و آفاق نموده اهل ایمان از سایر ملل ممتاز خواهند بود چه در امم دیگر نظافت ظاهری بوده لیکن بواطن آنها به کلمهٔ توحید پاک نگشته از ریب و سواس پاکیزه نگشته‌اند در این صورت

هرگاه به لطافت و طهارت عمل نموده در علوّ نظافت جهد خود داشته از سایر امم در روی ارض امتیاز یافته اهل ظاهر و باطن را به سوی خود جذب نموده‌اند و خداوند تعالی از اعمال شما خوشنود بوده شجرۀ حقیقت به علو شئون شما بر سایر امم افتخار فرموده و در ملکوت الهی لم یزل و لایزال در ازل آزال به لطافت ظاهر و باطن مرفوع و ممدوح اهل ارض بوده در عوالم مالانهایۀ الهی ممتنع خواهید بود سعی خود در این داشته که اول به کلمۀ توحید ظاهر و باطن خود را پاک ساخته و ثانی به لطافت و نظافت پرداخته لیکن به مقداری وسواس نداشته که ضری واقع شده بل به قدر امکان از غیر ضرر بر نفوس خود طهارت نمائید چنانچه در باب طهارت در مواقع دیگر از کتاب یاد شده نه این که خود را به تلبیس آراسته چون بعضی از نفوس و در باطن اهل خدا را غارت نمائید بل مقصود از لطافت این است که از چیز مکروه دوری جسته به نظافت پردازید نه آنکه خود را در امواه ناپدید نموده و چندین مرتبه البسۀ خود را شسته و سر بر آب فرو برید ذلک ما یوصیکم ربکم فی سبل الامر لعلکم تفلحون

الباب الثّانی من الواحد العاشر

فی جواز النظر للحروف و الحروفات اذا شآوا او یشأن من غیر ان یشهدوا او یشهدن ما لا یحب‌الله فی نظرتهم و نظرتهن

ملخّص این باب آنکه خداوند تعالی عز ذکره از علو فضل و رحمت خود امر فرموده آنچه میانهٔ عباد دشوار بوده و حروف و حروفات مدله بر حق را برگزیده لاجل ارتفاع ذوات افئدهٔ آنها و اذن فرموده هرگاه حروف و حروفات مدله بخواهند از غیر شائبه و ریبی بر روی هم نظر افکنند من دون ان یقع بینهما ما لا یحب الله بین عباده در این صورت به اندک نظر بأسی نبوده لیکن امر به معاشرت و نشستن چون رفیق مثل سایر امم جایز نبوده بل چنانچه در احادیث سابقه آنچه لبّ آن بوده وجه را خارج از حجاب دانسته و در آن به فتوای بعضی که الباب سخن را یافته جایز دانسته‌اند لیکن گفته‌اند که اظهار آن سبب اغتشاش میانهٔ عوام است بدین جهت ستر آن اولی و کتمان آن بهتر است حال به همان نظر هرگاه واقع شود که محتاج نظر گردند در هنگام مکالمه و امری هرگاه بر خلاف رضای الهی نبوده بأسی بر آن مترتب نیست

لیکن هرگاه به هوای نفوس بوده حجاب اولی و احتراز از این لازم چه معلوم است سبب فساد دنیا از حب زنان و دیدن روی آنها و بعضی اطفال نابالغ است بدین جهت خداوند عز و جل امر به حجاب فرموده و حفظ آن اطفال اشد از هر امری بوده هرگاه بتوانند در حفظ مراتب کوشیده اطفال نابالغ را از افعال قوم لوط و امثال آنها محفوظ دارند چه ناگوارترین امر در روی زمین این نوع عمل بوده به آنچه توانند سدّ این ابواب نموده زیرا که این ثواب ارفع از بعضی حسنات در دین بوده و مزد نیکوکاران در جمیع شئون با خداوند مستعان است پس اگر مردی بر زنی نظر افکند یا آن که مرئهٔ نظر آن بر مرء افتد اگر به غیر شائبهٔ سوء و ریبی بوده بأسی نبوده و اگر بر خلاف این و از روی هوای نفوس است احتراز از آن واجب است لئلا یقع بینکم ما لایحبه الله ثمرهٔ این حکم آنکه هرگاه واقع شود روزی که شجرهٔ حقیقت ظاهر گردد بر متعلقین به فنای عرش او نظر افکی نیفتاده هر نفس به رضای پروردگار عامل بوده کمال سعی خود در ابتغای مرضات الهی دارد نه آنچه تعلّق به هواها داشته و بدان سبب از حقّ محتجب گردد سعی نموده‌ای ساکنان این امر و سلّاک این بحر که به این انظار مؤتکفه نظر بر نفسی نداشته انظار خود

را پاک از هر ریبی نموده تا آنکه در روز فرمان در نهایت تقوی و علو دیانت و پرهیزکاری بین یدی آن شجرهٔ حقیقت حاضر شده استماع کلمات‌الله نموده آثار الهی را به آذان حقیقت خود شنوده در الواح قلوب و افئده ثبت داشته تا آنکه الی آخر لا آخر له بدان مهتدی گردند و در شئونات ظاهرهٔ خود به این کلمات مرتفعه نزد نفوس خود عزیز بوده لذائذ روحانی را در تلاوت آن یابند و به ایمان به آن ذات حقیقت مفتخر گردند   والله مع المتقین

الباب الثالث من الواحد العاشر

فی ما انتم من ملک الله تورثونه تقسّمونه بما قسّمناها فانّ ما قدرالله لذریاتکم من کتاب الطاء (۹) عددالمقت (۵٤۰) فلتقسمونه بینهم بالعدل و ما کتب الله لازواجکم من کتاب الحاء (۸) عدد التآء و الفاء (٤۸۰) و ما یکتب الله لابیکم من کتاب الزاء (۷) عدد التاء و الکاف (٤۲۰) و ما تورث امهاتکم من کتاب الؤاو (٦) عدد الرفیع (۳٦۰) و ما قد کتب الله لاخوانکم من کتاب الهاء (۵) عدد الشین (۳۰۰) و ما کتب الله لاخواتکم عدد الراء و المیم

(۲٤٠) من کتاب الدال (٤) و ما کتب الله للذینهم یعلّمونکم علم البیان عدد القاف و الفاء (۱۸٠) من کتاب الجیم (۳) فلتقسمونه بینهم بالعدل

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم نظر رحمت بر خلق فرموده و آن‌چه برای عباد مقدر فرموده در حیات و ممات از جود و رحمت او بوده و بعد از موت نفسی چنانچه در این مقام و مواقع دیگر در کلام خود فرموده ارث را هر آنچه بوده از نقود و غیر آن به نه قسمت تقسیم فرموده دو قسمت آن برای نفس میت و اعزاز و اکرام او بوده هفت قسم آن چنانچه در این باب ذکر شده قسمت وراث و سهم آن‌ها بوده بدین نهج چنانچه ذکر شده در رتبۀ میراث تقسیم کنند آنچه من اجل ذریّات از اولاد ذکور و اناث مقدر شده از درجۀ نهم عدد مقت (٥٤٠) میان آن‌ها علی السواء تقسیم نمایند و آنچه برای ازواج است از کتاب هاء که رتبۀ هشتم است عد تآء و فآء (٤٨٠) میانۀ آنها علی السوآء تقسیم کنند و هرگاه اگر یک زن بوده همان بهرۀ او است و همچنین تعدد اولاد نظر بر امر دارند و آنچه برای پدر است از کتاب زآء رتبۀ هفتم عدد تآء و کاف (٤۲٠) و آنچه برای مادر است از کتاب و او رتبۀ ششم عدد رفیع (۳٦٠) و آنچه برای برادران است از کتاب هآء رتبۀ پنجم عدد

شین (۳۰۰) و آنچه برای خواهران است عدد راء و میم (۲٤۰) از کتاب دال رتبهٔ چهارم و آنچه برای معلمین است عدد قاف و فآء (۱۸۰) از کتاب جیم رتبهٔ سیم میانهٔ آنها بالسویه تقسیم شود هرگاه اتباع امر الهی را طلب داشته پیروی او نموده هر آنچه نازل گردیده تغییری در آن نداده بما انزل‌الله عامل و مهتدی گردند و سعی نموده که آنچه وارد شده به همان عامل بوده مزید بر آن در کلمات الهی جاری ندارند چه تمامی احکام به قول خداوندی محقق بوده هر آنچه فرماید همان است خواه به یک نفس یا آنکه بیشتر از آن تغییر و تبدیلی امر او را نبوده هرگاه به دیدهٔ صدق و خلوص نگرند در کلام او حرفی زاید نکرده و ناقص نگردانیده تا آنکه به مقام خلوص و ارتفاع رسیده باشند و اگر هرگاه موروثی نبوده الی‌الله راجع است و همچنین زوج از زوجهٔ خود در شئون میراث به طریق آنچنانی که میراث مرئه بوده جاری است و اگر هم یک وارث بوده جمیع اموال به او راجع است و در هنگامی که هیچ وارث نداشته در مال‌الله محسوب و صرف بقاع و بیان و اقتران بین نفوس مستحقه و انفاق در سبیل خدا سزاوار بوده و هست و اقتران بین النفوس اقرب به ارتفاع است و هرگاه مؤمنین از همهٔ این آسوده خاطر باشند عندالله

محبوب‌تر است از آنکه انظار آنها به میراث یا آنکه به مال غیر بوده اگر نظر خود را پاک ساخته افئدهٔ خود را رضوان حقیقت نموده‌اند این است که خداوند عالم تقسیم فرموده میراث شما را بر هفت درجه به آنچه قرار فرمود در حروف از این درجات عالیه و این از مخزون علم است در کتاب خدا تغییر و تبدیل نخواهد شد شما در هیاکل توحید خود نظر افکنده و روز قیامت به آنچه تجلّی فرمود خداوند به همهٔ حروف به عدد هآء به من یظهره‌الله ایمان آورده به حقانیت او مستیقن گردید ذلک ما یأمرکم به الله هرگاه شما اهل بیان بصیر بوده و با بصیرت و فطنت و فراست ظهور حق را دریافته از هواهای افکیّه خود محتجب شوید جهد بلیغ داشته تا آنکه به مظهر توحید گرویده نظر به میراث خود نداشته آنچه خداوند مستعان مقدر فرموده و جاری گردانیده بدان مستریح و مسترفع گشته در دنیا و آخرت رستگار گردید ذلک ما توصون فی دین‌الله لعلّکم ترشدون گویا مشاهده می‌شود که اهل بیان به همین طریق میراث خود را میانهٔ خود تقسیم می‌نمایند و شجرهٔ حقیقت ظاهر شده و آفتاب احدیت در آن روز طالع گردیده و علمای آن زمان در تقسیم ارث با هم مجادله می‌نمایند ای سالکان بحر بیان حیا نموده در آن روز به معدن

رستگاری پیوسته چشم از متاع و مال خود پوشیده به مظهر نفس‌الله در آن روز ایمان آورید   هل من فضل یعدل ذلک سبحان‌الله عما یشرکون و عما یصمتون

الباب الرّابع من الواحد العاشر

فی انّ جوهر الدین فی بدئکم وعودکم ان تؤمنون بالله الّذی لا اله الّا هو ثم بمن یظهره‌الله یوم القیمة فی عودکم ثمّ بما ینزل علیه من کتاب ثمّ بمن اظهره‌الله باسم علی قبل محمّد ثمّ بما نزل الله علیه من البیان ان ادرکتم عودکم الی من یظهره‌الله فاذا انتم تدرکون یوم الاخرة بدئکم

ملخّص این باب آنکه جوهر دین و خلّص آن و کافور آن و ساذج آن و مجرد آن و اصل آن و فرع آن در بدء و عود شما و ابتدای خلقت و معاد شما در روز بازگشت به سوی خدا این است که ایمان آورید به خداوندی که نیست خدائی جز او که اوّل است و آخر است و ظاهر و باطن و غالب و قاهر و دآئم و قآئم و پاینده بالذات و توانا بر هر چیز بوده و هست و ایمان آورید به من

یظهره‌الله روز قیامت در عود خود و به آنچه نازل می‌شود بر او از کتاب و آیات حقیقت و الواح و آنچه نازل در تحت رتبهٔ او است زیرا که علو قدر شما و منتهی اوجات ترقیات و اعلی عروج امتناعات و ارتفاعات شما سلّاک بحر حقیقت به ایمان شما به خدا و مظهر نفس او است هرگاه به این رتبهٔ منیعه منتهی شده اعلی درجات ارتفاع و امتناع را در دین خود یافته‌اید و دانسته باشید که علو سالکین از قبل به ایمان آنها بوده نه به محبّت صرف هرگاه مؤمن بوده و محب نهایت ارتفاع را در نفس دین یافته چنانچه پیغمبران علیهم‌السّلام از قبل به نقطهٔ ایمان تقرب به خدا جسته‌اند و در الواح و کتب ذکر ایمان آنها ثابت و در قرآن آیهٔ منیعهٔ آمن‌الرسول گواه بر این بوده و هست بهر آنچه در امکان شما بوده ایمان خود را به صافی طینت مشهود آورده یعنی تصدیق آن نقطهٔ اولیّه به حقیقت نموده تا آنکه به ایمان صاف به تصدیق خداوندی فائز شوید و چون ایمان به صدق محقق نمی‌گردد الا باتباع آن شجرهٔ قدرت و محبت او و اطاعت او و نصرت امر او و از این سبب امر فرموده خداوند عالم به ایمان مظهر نفس خود چه ایمان به خدا را اکثر ملل بل همهٔ اهل ارض مدعی بوده‌اند لیکن ایمان آنها منوط به مظهر تجلی

او بوده و این ظاهر نشده از پیش مگر به اطاعت و ایمان به رسول او در قرآن و تصدیق به نقطهٔ حقیقت در بیان و این ظاهر نخواهد شد مگر به تصدیق نمودن شما به من یظهره‌الله در آخرت که او بوده نفس بیان و نقطهٔ او در آن وقت شما از زمرهٔ اهل ایمان بوده در مواقع ایقان به حق و تصدیق او مذکور شده‌اید هرگاه در شئون خود قدرت بر این نوع ایمان داشته خود را از لحظات قرب خداوندی محجوب ندارید هرگاه نقطهٔ عدل را تصدیق نموده متبع گشته در جمیع عوالم اهل جنت بوده در ظل ظلال شجرهٔ حقیقت مستظل و مسترفع گشته‌اید و چون ایمان به نقطهٔ حقیقت آورده قبل از تجلی آن به نقطهٔ بیان علی نبیل ایمان به صدق آورده و به آن‌چه خداوند نازل بر او از بیان فرموده و آن نقطهٔ عدل را در بدء و عود یافته که آن است شجرهٔ حقیقت و جوهر جلیان احدیت و او بوده من یظهره‌الله الی آخر لا آخر له و او است من ظهر و من اظهره الله من اول الّذی لا اول له تا آنکه به همهٔ پیغمبران ایمان آورده و تصدیق نموده زیرا که تصدیق آنها منوط به تصدیق نقطه بوده هرگاه تصدیق نقطهٔ بیان در این ظهور نموده و در آخرت به من یظهره‌الله گرویده در جمیع عوالم مؤمن بالله و متقی فی الله بوده و اگر معرض گشته که از اهل نار

محسوب و از رحمت الهی محجوب بوده و مطلق روایح عدل نشنوده و مناخر ارواح حقیقت خود را به عواطر مجد و روایح عز مستعطر و مستروح نداشته در همهٔ ظهورات محتجب و مبعود مانده اعوذ بالله عن ذلک و هو خیر الناصرین سعی نموده که آن سر وحدت را در جمیع ظهورات جاری داشته در ابتدا و انتها و بدء و عود خود به نقطهٔ حقیقت منتهی شوند چه این است نهایت ترفیع و تمنیع نفوس شما و این است آرزوهای مکنونهٔ ذوات شما هرگاه مستبصر بوده در هیچ شأنی محجوب نباشید اگر بازگشت خود را به سوی من یظهره‌الله قرار داده و عود خود را به سوی او یافته‌اید و به آن نعمت کبری و رحمت عظمی رسیده خود را در نفس این بازگشت که عود به سوی او است یافته درک آن خواهید نمود و هرگاه محتجب شده از بدء و عود هر دو بی‌نصیب مانده در جمیع عوالم از افضال و انوال او بی‌بهره گشته از حصص روحانی خود مستحجب گردیده‌اند اتقوا الله فی ذلک و انتم کل خیر تدرکون با بصیرت و بینا بوده و نظر از بدء و عود خود برنداشته تا آنکه به معدن بدء و عود رسیده و بازگشت خود به سوی من یظهره‌الله قرار داده تا آنکه نفس بدء را به نقطهٔ بیان درک نموده از فوز اکبر محروم نمانید

الباب الخامس من الواحد العاشر

فی انّ کلّ شیئ یطلق علیه اسم شیئ قد ادخل فی بحر الحل و الطهر لنفسه بنفسه الا من لا یؤمن بالبیان و ما انتم تنهون عنه فان ذلک ما انتم کلّفتم به لا یتغیر ما هو علیه فی نفسه و انتم لتسئلون عما قد امرکم الله فلتجتنبنّ عن کلّ ما انتم تکرهون

ملخّص این باب آنکه در ظهور نقطهٔ بیان خداوند مستعان از فضل و عنایت مالانهایهٔ خود نظر رحمت بر خلق خود فرموده و کلّ شیئ را باعلی ما یمکن فیه متصاعد الی رفرف قرب داشته جز آنکه خود بنفسه طالب رضای او نبوده و آنچه متعلق به نفی و از شئونات نفییه بوده و به الطاف مالانهایهٔ خود خلق بیان را از جمیع امم برگزیده و ممتاز فرموده و آثار لانهایهٔ خود را در میانهٔ ایشان ظاهر فرموده و چون نظر خداوندی بر این خلق که در ظل نقطه موجود شده به رفق و عواطف لانهایهٔ او بوده حکمی که بر نفوس ماضیه سخت بوده در این امر آسان نموده چنانچه در این باب نازل فرموده از لطائف صنع خود

که هر آنچه اطلاق اسم شیئیّت بر آن شود داخل در بحر حلیت و طهارت شده یعنی پاکی بالذات و پاکیزگی و گوارا و حلال شده است لنفسه بنفسه بوجود ذاته از غیر تغییر جز آنکه ایمان به بیان و نقطهٔ او نیاورده و تصدیق او نخواهد نمود و آنچه در کتاب نهی از خوردن و آشامیدن آن شده‌اند از قبیل منهیات دین و اعمال قبیحه زیرا که این است آنچه شما مکلف به آن شده‌اید تغییر نمی‌یابد آنچه بر او است حکم خدا و نازل شده است در نفس خود یعنی این حکم و شما خلق بیان سؤال می‌شوید از آنچه امر فرموده شما را خدا پس اجتناب ورزید و دوری جوئید از هر آن‌چه شما اکراه می‌نمائید از آن و نفس شما از تقریب به آن و عمل به آن و خوردن و آشامیدن آن کراهت دارد زیرا که این از اعمال نفی بوده و هست آنچه امکان وجودات شما داشته به احکام و سنن الهی عمل نموده خود را تلقای خداوندی شرمنده مدارید زیرا که خداوند تعالی هر امری را که سبب ارتفاع شما در آن بوده نازل فرموده هرگاه امر به منکر از صفات نیکی بود هر آینه امر به معروف نمی‌فرمود و نهی از منکر جاری نمی‌داشت حال نظر فرموده ضررهای افعال پلیده را چون ارتکاب زنا و تقریب صبیان و شرب مسکرات و قمار و دخان

مطلقاً و دزدی و راه‌زنی و قتل نفس و شهادت به دروغ و مال حرام خوردن و وام خواستن و رد نکردن و ایذای مردمان و اذیّت بر خلق خدا روا داشتن و گواهی به ناحقّ دادن و امثال این نوع اعمال شنیعه همهٔ این امور منسوب به نفی و از شجرهٔ مؤتکفه است این است که استثناء فرموده در آیهٔ نازله الّا من لا یؤمن بالبیان و ما انتم نتهون عنه فی الکتاب کما انزل عن کلّ ما انتم تکرهون عنه چه همهٔ این اعمال چیزیست که نفس مؤمن کراهت از آن داشته نظر ننمایند که فاسقی این اعمال را دوست داشته یا آنکه مطلع افکی این‌گونه افعال را عالم بوده بل نظر شما به خداوند مستعان بوده و به نقاط الهیه نظر داشته و ادلآء حق را ملحوظ انظار خود گردانیده همهٔ احرف از این اعمال ناشایسته بیزار بوده و هستند و عمل آنها خالص برای خداست آیا از حیوانی پست‌تر شده‌اید که هرگاه گیاهی را بو نماید و اکراه کند اقدام به خوردن آن ننماید و گیاه دیگر را پیش کشد و همچنین هرگاه چیزی که رایحهٔ غیر طیب داشته اکثر حیوانات ارض و بهائم از خوردن آن امتناع جویند و نزدیک آن نروند حیف است نفوس خود را به این نحو امور تربیت نداده آنچه از آن در کتاب خدا نهی شده پرهیز نمائید زیرا که عندالله یکسان است

هرگاه شما مرتکب این نوع قبایح شده یا آنکه اجتناب نموده لیکن این به واسطهٔ ارتفاع نفوس شما بوده تا آنکه به اعمال نیک مستقرب الی‌الله گردید و الّا چه فرق است خداوند تعالی فرموده هرچیز داخل پاکی و پاکیزگی و حلیت آن گشته آن کلمهٔ استثناء را نمی‌فرمود و چون قول خداوندی مستثنا گردید واجب است احتراز شما از آن و اجتناب نمودن هرگاه شما مرضات الهی را طالب بوده‌اید و اگر چنانچه خواهش‌های نفوس شماست سبیل اعمال شنیعه باز است بدان افعال غیر مرضیه مرتکب شده از رضای الهی امتناع جوئید نه این است که خداوند رحمن خواسته بر شما امری صعب شده یا آنکه از شما مقدار چیزی کم گشته نه چنین است زیرا که امر او من اجل ارتفاع شما و نهی او برای امتناع شما است فاحذروا عما نهیتم عنه و اتّقواالله فیما انهاکم فی کتابه و لا تقربوا ما یضرکم فی الآخرة این است آنچه مکلف به آن شده‌اید در بیان و مأمور به آن گشته هرگاه حبهٔ در سبیل او انفاق نموده عندالله ارفع تر از این اعمال شنیعه است چه آن حبه در رضایت او است و این اعمال در دون رضایت او نمی‌فرماید امری را مگر به آنچه در آن صلاح و ارتفاع افئده و ارواح شما را دانسته هرگاه به مرضات او واصل شده و عمل

کرده از سخط و عذاب او در دنیا و آخرت آزاد شده رستگار گشته‌اند زیرا که این اعمال غیر مرضیّه نتیجه آن در آخرت به شجرهٔ حقیقت و شمس هویت راجع شود چه در این کور اکثر آنها که حکم نموده شارب‌الخمر و فاعل این افعال رذلیه بوده و اگر ظاهرا صاحب علمی در آنها بوده به افعال دیگر مرتکب بوده و حکم‌های ناحقّ داده یا آنکه اهل رشی و ظلم بوده به همین عمل فتوی به حقّ داده و آنچه خواسته در حقّ محبوب خود جاری داشته که اگر چنین نبوده مقر شجرهٔ حقیقت در جبل نمی‌شد و همگی از جود و فضل او منتعم و از انوار ظهورات آن شجرهٔ محتجب و در روز و شب بهوای لقای او عامل و از لقای او محجوب و مبتعد و اگر بدنائت طبع خود راضی بوده و حکم نمی‌داده ستمی بر آن وجود واقع نمی‌گشت لیکن نظر به بعد وجودش حکم بغیر حق کرده و فتوی بر آنچه خواسته داده و رؤسا هم بعضی باسم ملک خود و بعضی که بزرگان دین چنین گفته نمودند آنچه جاری نمودند تا آنکه مقر شجرهٔ حقیقت در جبلی گردیده و از او منع هر چیز نموده حتی اسم مؤمنی را که ادنی درجات ملک او است از او منع نموده و اگر به این هم راضی شده خداوند تعالی راضی از آنها می‌گردید به این هم قناعت نکرده

تا آنکه جمیع ضر خود را وارد نموده و امر را به رؤسای خود مشتبه گردانیده الی ان قضی ما قضی و هم راقدون ای سائران بحر بیان نکرده آنچه مستظلین در ظل ظلال فرقان نموده که شجرهٔ حقیقت ظاهر شود و شما بعلم الفاظ و جاه خود از او محتجب گشته بگمان اینکه حق با ما است یا آنکه عزت دنیا بما روی کرده هرگاه آن شجره طالع شود و جمیع اهل بیان را در ظل نور خود بیند آن وقت عالم قطعهٔ از رضوان حقیقت گشته دنیا و مافیها چون رضوان رضای الهی آراسته گردیده کل مشرف بلقای آن ذات حقیقت شده مفتخر به استماع اثار آن وجه الهی می‌گردند جهد خود براستی و پاکی نموده و سعی خود بدرستی و پاکیزگی تا آنکه دریای رحمت الهی بجوش آمده انهار فضل و رحمت او نازل شده و جاری گردیده و میاه عز و قدرت او بر ذوات شما فیضان نموده در ظاهر و باطن ممتلی از نور شوید این است از عطاهای الهی در حق بندگان مؤمن که در روز ظهور تلقای نور حقیقت حاضر شده ظاهرا کلام عدل را اصغا کنند   ذلک ما کل به یؤمرون

الباب السادس من الواحد العاشر

فی انّ حرّم الله علیکم فی البیان الاذی ولوکان بضرب ید علی کتف ان یا عبادالله تتقون و انّ حین ما تحبون ان تتحاجّون بالدلائل و البرهان تکتبون علی اکمل الحیاء دلائلکم ثم لتقولون علی منتهی الادب فانکم تلاقون ربکم یوم القیمة بما تلاقون من یظهره‌الله و من یکن للعالمین بابا له لعلکم لاتلاقون الله ربکم و تکسبون عملا یحزن به الله ربکم بما یحزن من یظهره الله و انتم لا تلتفقون و لا تتذکرون بذلک

ملخص این باب آنکه خداوند عالم جل ذکره هیچ امری در بیان نازل نفرموده مگر آنکه نتیجهٔ آنرا بسوی شجرهٔ حقیقت منتهی گردانیده و امری اهم از این نبوده که آن ذات احدیت محزون گردد هرآنچه توانید در اجرای امرالله کوشش نموده تا آنکه در روز قیامت حزنی بر شجرهٔ اصل وارد نگشته و شما عندالله از آن عمل در آخرت مسئول واقع شوید زیرا که حرام فرموده است خداوند در بیان اذیت نمودن بر نفسی را یا آنکه شخص عامل ستم بر نفس خود وارد نماید همچنانکه در بعضی نفوس مشاهده می‌شود چنانچه

در قرآن فرموده منهم ظالم لنفسه هرگاه بنظر دانش و حکمت در این امر الهی که جزئی از اجزاء حکم اوست نظر نموده فضل و رحمت او را در حق جمیع ماخلق خواهند دید زیرا که حرام فرموده اذیت و آزار نفسی را و اگر هم بضرب دستی بر شانهٔ کسی باشد اگر شما سالکان این آئین حقیقت هرگاه بر نفسی اذیت خود روا نداشته به این سنت که امر شده عامل گشته هر آینه در روز ظهور من یظهره‌الله این امر شنیع سرایت به او نخواهد نمود چه اگر سائرین دین اسلام در میانهٔ خود این سنت را جاری نکرده بودند در این ظهور نقطه بیان و ادلآء او اذیت نمی‌کشیدند و نفس مؤمنی محزون نمی‌گشت و آن شجرهٔ عدل ربانی در محل ضرب بظلم ظالمان گرفتار نمی‌گردید و در این سجن ظاهر این مدت جاریه مسجون نمی‌شد حال بنظر دقت نظر نموده قلب مؤمنی را نشکسته چه جای آنکه اذیت نموده و چه جای آنکه بر شجرهٔ حقیقت وارد شود زیرا که این اذیت منتهی الی الله شده و از این سبب پروردگار عالم محزون خواهد شد به آنچه توانید در این امر پرهیزکاری نموده و از خداوند خود بیم داشته این طریق اعمال را در میانهٔ خود جاری نسازید و هنگامیکه دوست می‌دارید که با هم در مجمع علمی یا آنکه امری دیگر

مباحثه و مجادله نمائید بدلیلهای نیک و برهان پسندیده گفتگو نمائید و در کمال ادب و حیا براهین خود را نوشته و بر منتهای خضوع خود سخن گوئید نه آنکه به ضرب دست و لسان خود آزار نفوس نموده یا آنکه عمامهای خود را بر زمین زنید چنانکه در میانهٔ بعضی از طلاب متداول بوده زیرا که اگر بغیر از این عامل بوده این عمل منتهی بظهور آخر گشته در آن روز نتیجهٔ اعمال شما حزن بر نفس شجرهٔ حقیقت است سعی نموده اینکه عمل را خالص نموده و در هر شأن مراقب مؤمنان بوده این عمل را جاری ندارید زیرا که ملاقات پروردگار خود خواهید نمود در روز قیامت و بین یدی الله حاضر می‌شوید به آنچه ملاقات می‌نمائید من یظهره‌الله را در آخرت و آن مرآت مدل بر او را که باب عرفان او است عالمیان را به حقیقت زیرا که تجلی آفتاب بنفسه مبین و آشکار و واضح است لیکن نظر نابینایان و ابصار ایشان از دیدن قمص او عاجز و ممنوع بوده بدین سبب عرفان باب او در حق آنها لایق که بمعرفت او واصل بمعارف او گشته و به وجدان او آن ذات حقیقت را به تجلیات مالانهایه دریابند ثمرهٔ این عمل آن است که شاید ملاقات ننمائید آن ذات حقیقت را در روز طلوع قمص او و کسب نمائید عملی را که

محزون گردد به آن پروردگار شما به آنچه اندوهگین شود من یظهره الله و شما ملتفت به آن نشده متذکر نگشته و در نار حجاب خود محترق گردید این است ثمرهٔ احکام الهی که در آن تفکر داشته و هر امری را در محل خود یافته هر نکتهٔ را در مقام خود دیده مغرور به اعمال خود نگشته بل در هر امری مدد از خداوند خود خواسته و توفیق هدایت از او جسته در جمیع امور اتکال بر او داشته نه اینکه ظاهراً از ایذای مخلوق اجتناب ورزیده و در باطن ذئب درنده بوده و آن ذات حقیقت را سبب حزن گردیده یا آنکه العیاذ بالله فتوی بر دون حقیّت او داده یا آنکه امر به سفک دمآء مطهره داده و خود را از اهل ایمان گمان نموده چنانچه در این ظهور رؤسای زمان به گمان خود که حکم از جانب خدا بوده و دیگری هم بوهم آنکه بر سریر حکمرانی نشسته و آن دیگر به خیال آنکه شخص اول و رئیس بزرگ بوده هریک به نهجی اعمال خبیثهٔ خود را جاری داشته و شئون افکیّهٔ خویش را ظاهر گردانیده و بر حق فتوی داده که اگر نمی‌بود این گمان چگونه می‌توانست حجتی را که دین او به آن حجت ثابت است رد نموده بل از استماع آن امتناع کرده و نظر بر کلمات آن حجت نیفکنده و سمع خود را گرفته که

نشنود بدین طریق تقوای خود را ظاهر نموده و بر حق نموده آنچه نموده تا آنکه درگذشته و خاک شده و این عمل در میانهٔ خلق باقی مانده حال ای اهل بیان و ساکنین دین حقیقت فرقان انظار خود را پاک ساخته و اعمال خود را پاکیزه گردانیده نه اینکه بمثل آنها فتوی داده و عمل نموده و تا قیامت زشتی اعمال شما باقی مانده و الی الله و نفسه راجع گشته و جز ندامت بهرهٔ نبرده و تا ابدالآباد در نار حجاب خود سوخته و در آتش ابتعاد خود محترق گردیده و گمان نموده که حق نموده و لله عمل کرده و در راه او جاری داشته هرگاه بدیدهٔ بصیرت مستبصر گشته و نظر نموده و لله و فی الله عمل خود را خالص گردانیده هرگز از حق محتجب نگشته و در حجبات خود محجوب نمانده سعی کنید که این احکام الهیه را در میانهٔ خود بنحو کمال جاری داشته در هیچ امری نقاط حقیقت و مظهر نفس پروردگار را محزون نسازند و اذیت آن مظاهر را روا ندارند چه این عمل راجع الی الله بوده بل اگر نفس مؤمنی را اذیت نموده بر خدا وارد نموده چه جای آنکه مظهر نفس او و مرآت ذات او بوده یا آنکه مدلّین بر او انّا نعوذ بالله الملک الرحمن عن ذلک و انا له عابدون سعی نموده و جهد بلیغ داشته تا آنکه همهٔ

اعمال خود را خالص گردانیده بی‌شائبه و ریب و در جمیع شئون مدل بر شجرۀ حقیقت بوده و تالی آیات او در شب و روز نه اینکه کتاب‌الله را تلاوت نموده و فتوی بر حق داده چه بسا از نفوس که قرآن می‌خواندند و در روز عاشورا و قبل از آن بعد از رسول خدا و ارتفاع امر او به همۀ ارکان دین فتوی داده تا آنکه این عمل بنقطۀ حقیقت منتهی شده البته شنیده آنچه جاری شده و خواهی شنید آنچه نشنیده از پیش و خواهی ملاقات نمودن من یظهره الله را هرگاه دیدۀ بصیرت داشته اگر آن روز فتوی نداده و بر او جاری نکرده آنچه خداوند راضی نبوده آن وقت از شجرۀ اثبات بوده و در ظل نقطه محشور و الّا مثلث همان است که در امثال عبارات ذکر شده و در نار هلاکت با اصحاب نار معاشر بوده و اگر بر خلاف این بوده که در جنات رضای الهی لم یزل و لایزال بوده و تلقای قمص حقیقت بدرستی و راستی آشکار گشته در ظاهر و باطن از اهل جنت و رضای الهی بوده و الله مع المهتدین این است اثمار تقوی و هدای اهل بیان هرگاه تراقب داشته و کمال مراقبت نموده دلیل و برهان خود را به منتهای درستی ذکر نموده که شاید مثل این ظهور نشود چنانچه در مشافهه صاحبان علم بگمان خود و رؤسای ایشان

به نقطهٔ حقیقت استهزا نموده و بی‌دینی خود را علی رؤس الاشهاد آشکار نمودند با آنکه در این ظهور مظهر توحید یگانه بود و آنها با جمعیت خود نظر به آنکه دلیل حق بر دست آنها نبوده این نوع سلوک نموده که بر عوام مشتبه سازند چنانچه در قلوب آنها وارد گردانیده و در آن ایام زمرهٔ اهل افک نقطهٔ صدق را انکار نموده بکذب گفتار آنها فریفته شده این است که خداوند رحمن وصیت میفرماید که بدرستی و آداب ظاهر دلائل و براهین خود را مشهور و مبرهن گردانیده تا آنکه ضر آن بنقطهٔ حقیقت وارد نگشته مستظلین در ظل ظلال بیان از شجرهٔ حقیقت محجوب نگردند و الله ولی الصالحین بدانکه حقیقت در آن ظهور ذات مدل بر او است و همان است که در این ظهور بنقطهٔ بیان مؤمن گردید و همانست که دراول نازل شده و در آخر نازل خواهد گشت و در او دیده نمی‌شود الّا نقطهٔ اولیت سعی نموده که او را به خلوص یافته تا به آن نقطه مستدرک فیض لانهایه گشته از لقای حقیقت محتجب نمانی   والله ولی حمید و انه لمحیط خبیر

الباب السابع من الواحد العاشر

في ما حكم الله ان تبلّغنّ الى من يظهره الله كلّ نفس منكم بلور عطر منيع لطيف من عند نقطة البيان ثم لتسجدن بين يدی الله و لتبلغن هذا بايديكم لابايدی دونكم الّا و انتم لا تستطيعون بذلک

ملخص اين باب آنکه خداوند عالم حکم فرموده مسترفعين به آثار حقيقت در بيان را که هنگام ظهور هرگاه درک نماييد شجرهٔ حقيقت را برساند هر نفس از شما بسوی او شيشهٔ بلوری از عطر لطيف که خالص بوده هديه‌ای از جانب نقطهٔ بيان و سجده نمائيد بين يدی الله و رساندن اين هديه مشروط برساندن بدستهای شما است نه وکيلی از نزد شما مگر هنگاميکه مستطيع برساندن نباشيد يا آنکه برای شما عذری بوده از پيری و سستی يا آنکه دستهای شما تهی بوده و قدرت رفتار و مسافرت نبوده ليکن هنگام استطاعت بدستهای شما سزاوار بوده و سجده نمودن نزد باب عزت او زيرا که اين اطاعت نبوده مگر پيروی امر الهی که از نقطهٔ بيان در آن نازل شده پس هرآنچه توانيد سعی نموده و اين حکم جزئی را که سبب ارتفاع نفوس شما و

امتناع ذوات شما و افئدهٔ شماست عمل نموده در جميع امور خود و آنچه متعلق بذوات و نفوس شماست اين حكم را مرعى و جارى داشته تا آنكه به اين نوع اعمال مرتفعه به رضوان رضاى ربانى منتهى شده در جنات قرب سبحانى متمكن گرديد اين است حكم خدا در ظاهر وليكن در سبيل باطن و حقيقت نظر به آنكه ارواح و افئدهٔ شما هرگاه لله و فى الله بوده آيات حقهٔ او بوده هرگاه نورى من اجل آن شجره جعل شده يارى آن ذات حقيقت نموده نفوس ناچيز خود را فداى آن معدن جود و فضل نموده از او چيزى دريغ نداريد زيرا كه نفوس مؤمنان هرگاه براى خدا بوده و لله و فى الله قدم نهاده مسک روحانى و عطر اوراد سبحانى بوده اين است كه امر برساندن آن بسوى آن شجره شده و سجده بجاى آوردن براى خدا در محضر او پس بر آنچه مقتدر بوده و مستطيع گشته نفوس ظاهر و باطن خود را در سبيل او خاک گردانيد و اگر جعل نورى براى او نشده و اسماء حسناى او در راه او فدا نگرديده چنانچه در ظاهر امر نازل گشته عمل نموده و هرگاه خواسته ظاهر و باطن هردو را مستدرک شويد همهٔ اين امور هنگام استطاعت داشتن و قدرت بر اجراى سنن الهى بوده و هرگاه اگر قدرتى نداشته خداوند عالم بى‌نياز بوده

از امر فرمودن به حکمی سپاس او بجای آورده در عوالم خود شادان و خرم بوده احزان و اکدار خود از قلوب روحانی خود رفع نمائید والله یرشدکم الیه و هو یهدی السبیل

الباب الثامن من الواحد العاشر

فی انّ لا تسجدن الّا علی البلور فیها من ذرات طین الاول و الاخر ذکرا من الله

ملخص این باب آنکه خداوند رحمن چون نظر رحمت بر خلق خود فرموده در جمیع قرون ماضیه به مقتضای هر قرنی احکام و اوامری نازل داشته و چون امر مالانهایهٔ او بنهایت در این ظهور رسیده اسماء حسنای خود را من اجل ترفیع و تمنیع ذات خود برگزیده و منسوب فرموده بسوی خود اسم اول و آخر را و شفای ظاهر و باطن را در تربت ممتنعهٔ ایشان قرار فرموده و از رحمت غیر متناهیهٔ خود امر فرموده در این ظهور هنگام صلوة خود سجده ننموده مگر آنکه مهری از بلور ترتیب داده و در جوف آن مقداری از تربت اول و آخر

گذارده و خداوند خود را سجده و عبادت نموده و چون منتهای رتبۀ خاک و اعلی علو درجۀ آن در ظهورات جوهریه بوده و منتهی ببلور شده امر فرموده که امهاری از بلور ترتیب داده و آن خاک مطهر در جوف آن نهاده و خدا را سجده کرده این است فضل و رحمت او در حق بندگان خود که پیشانی خود را بر نفس خاک نگذارده بل بر جوهری که از خاک متکون شده تا آنکه از لطافت باطنی باز نمانند و چون نظر خود را به حقیقت گمارند خواهند دانست که نفوسیکه تربت ایشان مکان سجدۀ عباد و شفای امراض آنها بوده چقدر مرتفع و ممتنع است نفوس آنها و بعید است از مدارک عرفان ذات و شناختن آنها در این حال به آنچه توانند طواف بر حول آن ذوات نموده قدر تربت ایشان را دانسته در حق قاتلین ایشان آنچه شایان و سزا بوده در هر شأن عمل نمایند و هرگاه اگر هنگام ظهور گشته و من یظهره الله طالع گردیده و آن اسمای حقیقت و امثال احدیت در محضر او حاضر گشته و اسم اول با شئونات خود و اسم آخر با ظهورات خود از سینای حقیقت تابان گردیده سعی نموده که درک فیض لقای ایشان را نموده چنانچه در این ظهور نموده و خود را نزد ایشان ناچیز صرف دانسته تا آنکه تلقای وجه الهی در دنیا و

آخرت و جمیع مطالع امر او در هیچ شأنی شرمسار نگشته مرفوع به ارتفاعات او شوند این است ذکری از خدا در ایام فنای وجود شما هرگاه در جمیع مواقع تفکر داشته تدبر نموده از هیچ امری محتجب نگردید و هرگاه اگر به همین طریق اعمال خود جاری داشته و سجده بر این تراب پاک نموده و آن نفوس مرتفعه ظاهر شوند و شما محتجب گردید چه بعید است از نفوس شما و لاشیئ است عملهای شما هرگاه سجده نکرده و در این روز مؤمن می‌شدید و تصدیق ایشان می‌نموده عندالله اکبر و اعظم از این بوده که تا هنگام ظهور سجده کرده و در آن روز محتجب گردیده و حق را نادیده گمان نموده از مطالع عز او محجوب و دور از محبوب گشته‌اید   و الله معکم یهدیکم الیه ان کنتم یوم الآخرة من المهتدین

الباب التاسع من الواحد العاشر

فی انّ تملکن کل نفس اسباب بلور عدد الواحد علی قدر ما یتمکن و ان یستطیع و لم یملک کتب علیه ان ینفق تسعة عشر مثقالا من الذهب

ملخص این باب آنکه محبوب متعال دوست داشته که عباد او بر جوهر حب و احتباب بوده و آنچه مایهٔ تجذیب نفوس آنها است در عوالم خود ظاهر سازند و چون نفوس مؤمنه منقطع بسوی خدا بوده و خداوند سبحان آنها را از چیزی منع نفرموده دوست داشته که هر نفسی از مؤمنان عدد واحد از بلور مالک گردد آنچه را که مستطیع بوده و نفس او دوست داشته یعنی مالک گردد نوزده پارچه از بلور هر نفس به آنچه مقتدر است و جلب آن نموده از فیض الهی و جود لایزالی او محزون نبوده به مقدار استطاعت نفسانی خود در اجرای سنن الهی کوشش نموده تا آنکه در دنیا و آخرت رستگار گشته به اتباع امر الهی و کامیاب شده و به این وسیله عندالله و نفسه مذکور آید هرگاه توانید این عدد جزئی را از بلور مالک شده شب و روز به آنچه توانا بوده ذکر محبوب خود نمایید ثمرهٔ این امر آنکه در هر شأن بندهٔ مؤمن ارتفاع خلق خداوند خود را دیده و به این وسیله توحید او نموده حال به آنچه در حقوق شما مبذول داشته منقطع الیه گشته شکر در نعمتهای او نموده حمد او بجای آورید چه این هم شأنی از امور بوده و فضلی در حق نفوس شما که در جمیع مایملک خود عطاهای محبوب خود را شاهد شده و خود را مرایای صاف

لاجل تجلیهای او نموده تا انکه در روز امر به صافی طینت و ضمایر فطرت خود تلقآء وجه حقیقت حاضر آمده در بلورات ذات و صفات خود نگران گشته افضال خداوندی را در نفوس خود و مرایای قلوب خود مشهود بینید هرگاه به این صفت ممتنعه متصف گشته به این معنی که خود را صاف از غیر نموده آن وقت مرایای دلهای خود را بلورهای حقیقت نموده‌اید شاید که زمان ظهور شود و آفتاب هویت طالع گردد به آن بلورهای حقیقت که در نفوس شما مخزون بوده تلقآء من یظهره‌الله حاضر شده در آن مرایا جلوات او را مشاهده نمائید این است عطای لایزالی در حق شما هرگاه مستبصر بوده فضل او را از خود منع ندارید و هرگاه اگر نفسی از شما مستطیع بوده و این امر جاری نداشته و مالک آن اعداد نگشته بر او امر شده است که انفاق نماید نوزده مثقال از طلا زیرا که امر الهی را پیروی نکرده بهوای نفس خود عامل بوده است این است حدود خداوندی بر کسانی که مستطیع بوده و امر او را در ظواهر و بواطن خود جاری نداشته از رحمت او محجوب شده‌اند ای صاحبان هوش و بصیرت و دانش و معرفت در این قلزم هیّاج سیر خود آورده و در این طمطام با امواج غوص حقیقت نموده لئالی جود و افضال از

اصداف طرآئز آن بدست آورده ظاهر و باطن خود را به اوامر و نواهی ربانیّت زینت کنید زیرا که هر امری که از مصدر جود ظاهر شده صاحب امر و فرمان نخواسته در ارتفاع آن مگر امتناع عاملین را و خداوند لایزال از هر امری بی‌نیاز بوده و مستغنی از طاعات شما خواهد بود هر آنچه پیروی نمائید و در راه او سعی و کوشش روحانی خود بجای آورید بر درجات خود افزوده بر مقامات لانهایات جود لایزالی عروج نموده‌اید این است که در هر ظهور بدعی شجرهٔ حقیقت بر اعناق همهٔ عباد طوقی از طاعت نهاده تا آنکه به آن حبل عزت و عروهٔ حقیقت به مکامن عز وجود او رسیده در اعلی علو لانهایه مستعرج گردند و به آن فوز عظمی رسیده در دنیا و آخرت مرتفع آیند و اگر نبوده جود و فضل او هر آینه به مقامی نرسیده و به فضلی نآئل نگشته بل در جهالت ذاتی خود بوده در دنائت اطباع نفسانی خویش سالک بوده‌اند اتقوا الله ان تتبعوا امره و تطیعوا نفسه و انتم لمرضاته تجهدون

الباب العاشر من الواحد العاشر

فی انّ لا یصبرن الحروف بعد ما تقبض حروفاتهن الّا تسعین یوما و لا الحروفات بعد ما تقبض حروفهن الّا خمس و تسعین یوما و ان صبروا فوق ذلک کلاهما علیهم ان ینفقوا تسعین مثقالا من الذهب و علیهن خمس و تسعین مثقالا ان یستطیعن و الّا یغفر عنهم و عنهن و الله ما اراد الّا الحب و الرضآء بین عباده

ملخص این باب آنکه خداوند مستعان از بلندی فضل و رحمت خود و ارتفاع جود و رأفت خود بر عباد خود در هر مقامی افضال لانهایهٔ خود را مبذول داشته در این ظهور حقیقت حروف و حروفات را به اقسام احکام عزت خود مفتخر گردانیده و امر فرموده از علو جود و فضل خود که هرگاه موتی حادث شده و نفحهٔ حیات مرتفع گردیده و احرف مستظلهٔ در ظل بیان یا آنکه حروفات ممتنعه بحالت خود که نخستین درجات آنها بوده ماندهاند صبر ننمایند مردان بعد از فوت زنان الا نود روز و همچنین حروفات مؤمنه بعد از احرف عز خود الا نود و پنج روز تا آنکه جمیع سیر خود را در لله و فی‌الله دانسته حروف در عدد صاد و حروفات در هاء و صاد کل اسرار الهیه را مشهود دیده در جمیع مراتب آفاقی و انفسی خود سر توحید و تجرید را یافته آثار

لانهایات الهی را در علو مواقع اجساد و اجسام ذاتی خود آشکار نموده طالع و واضح گردانند و اذن داده شده که مردان مؤمن بعد از ارتفاع حروفات خود بعد از انقضای مدت تزویج نموده و همچنین حروفات پس از ارتفاع حروف خود بعد از گذشتن ایام معلومه احرف دیگر طلبند این است از فضل و رحمت لایزالی تا آنکه جمیع ما خلق در ظل اوامر و نواهی او بوده در ظاهر و باطن ممتنع آیند ثمرهٔ این حکم آنکه عمل نکرده بمثل ایام سابق چنانچه بعضی از فرق بوده که مردان بی‌زوجات و زنان بلا ازواج بوده و به حالت خود مانده و در شهوت نفسانی خود سوخته و همچنین در فرقان بعضی از زنان مؤمنه و قلیلی از مردان در حالت نخستین باقی مانده که شأن ظاهری ما تزویج نبوده یا آنکه بکثرت مال یا قلت آن هرکس بهوائی از سنت الهی دست شسته یا آنکه بگفتار خود صفت وفائی تحصیل نموده و در خانه نشسته بهر نحو که جاری گشته به خیال خود باقی مانده لیکن در این ظهور این نوع اعمال را خداوند عالم دوست نداشته چنین امر فرموده که بعد از ارتفاع حروف و حروفات تزویج تازه نمایند و در حالت رهبانیت یا آنکه امور دیگر که بدعت در دین باقی نهاده باقی نمانند بل برضوان رضای الهی

منتهی شده این عادت غیر مرضیه را از میانهٔ خود دور سازند و هرگاه اگر صبر نمایند بیش از ایام معلومه بر مردان نود مثقال از طلا حکم شده که انفاق نمایند و بر زنان نود و پنج مثقال و اجرای این حکم در حالت استطاعت آنها بوده و بر غیر مقتدر حکمی از علو فضل و جود او نبوده هرگاه مستطیع نباشند پروردگار عالم از جود و فضل خود از آنها عفو فرموده و این حکم از آنها عفو شده آمرزش می‌شود برای آنها تا آنکه از الطاف مالانهایهٔ الهی مرفوع به ارتفاعات او گشته محجوب از لحظات او نگردند زیرا که خداوند مستعان نخواسته مگر دوستی میانهٔ عباد خود و رضا به قضاهای آتیه در میانهٔ بندگان خاص و عفو فرموده از غیر مستطیع این حکم محکم را تا آنکه به نعمای او شاکر و حامد بوده در روز بازگشت بحمد و سپاس او قیام نموده هنگام ظهور و مواقع امور ماضیه و مستقبل خود به لطائف جود و فضل الهی در جمیع شئون واقع گردند ذلک الفضل من ربکم العدل افلا تشکرون هرگاه شجرهٔ حقیقت طالع شود فورا تصدیق او نموده و اگر دیدهٔ حق‌بین نداشته سعی نموده که از نود روز یا آنکه نود و پنج روز فصل میانهٔ تصدیق و ایمان شما بیشتر نبوده و به فوز بلقای آن قمص هویت مسترفع به ارتفاعات

لانهایة الهی گردند ذلک ما تؤمرون به یوم الامر و قبل ذلک و بعد هذا لعلکم باوامر الله تهتدون و بلقآئه ترزقون

الباب الحادی و العشر من الواحد العشر

فی انّ الذین ینشئون الکتاب یکتبون فی اوله لا اله الا الله ثم فی آخره لاحجة الاعلی قبل محمّد لان یستدلون یوم من یظهره‌الله بمثل ذلک

ملخص این باب آنکه حکم فرموده خداوند لایزال بندگان عالم خود را که در رتبهٔ علم به نهایت رسیده و در علو دانش مرتفع گشته اند هرگاه کتابی در ظل نقطهٔ بیان در امر او و تصدیق به حقانیت او انشا نمایند یا آنکه در هر امری که منسوب بسوی او است و در انتظار ظهور من یظهره‌الله و من یظهر من بعد من یظهره‌الله الی آخر الذی لا آخر له کتابی از خود بعرضهٔ شهود آورند در ابتدای کتاب بنویسند لا اله الا الله و در آخر کتاب لاحجة الاعلی قبل محمّد تا آنکه بهمین کلمات استدلال بر حقیت حق نموده و دلالت بر حق یوم من یظهره الله نمایند و قولی که خود در اول و آخر کتاب ثبت نموده در روز اخذ

نتیجه اغماض ننموده از تصدیق حق در آن روز باز نمانند این است که هر امری که شجرۀ حقیقت در بیان یا آنکه قبل از آن فرموده و بر اعناق خلق طوق اطاعت خود گذارده نبوده مگر برای مصالح دین و دنیای آنها در عوالم ایشان سعی نموده که هر امری رتبۀ توحید جاری نموده و باسم الله هر حکمی را عامل گشته هرگاه کتابی انشا می‌نمایند در اول آن اقرار به وحدانیت الهی نموده تا آنکه در روز عود به آنچه در بدء نوشته اقرار آورید و در ختم آن کتاب که خاتمۀ آثار افئدۀ شما بوده ذکر محبوب خود نقطۀ بیان را ثبت نموده چنانچه حکم شده تا آنکه در روز آخر هنگام ظهور به آنچه اقرار نموده عمل کرده و به من یظهره‌الله مؤمن و موقن گردید نه آنکه بمثل امت سابقه که رسول‌الله را تصدیق نکرده و قبل از آن عیسی را تکذیب نموده و بعد از آن نقطۀ بیان را تکذیب کرده ایمان نیاورده بل او را از درجۀ ایمان ساقط دانسته چه جای آنکه مؤمن شوند هرگاه دیدۀ بصیرت خود را باز نموده ابصار حقیقت خویش گشوده در جمیع شئون خود مهتدی گردیده به آنچه نوشته و انشا نموده در آخرت بسوی من یظهره‌الله راجع خواهید شد در این حکم الهی نظر نموده و در هر امری از اوامر الطاف و احسان او به بصیرت چشم

خود گشوده تا آنکه طرفةالعینی از لحظات قرب او محجوب نگشته چه اگر مؤمنین به بیان در هر امری خداوند خود را منظور داشته و هوای نفسانی خود را داخل نکرده بر خداوند تعالی بوده هدایت آنها و راهنمائی ایشان بسوی خدا چه ممکن نبوده که نفسی خدا را در امری نیت نموده و از محبوب خود محتجب شده و خداوند عالم راه خود را به او ننموده و این گمان از جملهٔ محالات بوده هرگاه به حقیقت منقطع الی‌الله گشته و با بصیرت عمل نموده در هیچ شأن مبعود از رحمت او نگشته محجوب از علو فضل و عطوفت او نگردیده بل لم یزل و لایزال به منن و احسان او در جنات رضای او پرواز نموده و در روضات ارتفاع او بتلاوت آثار او آغاز کرده در جمیع شئون خود مرفوع‌الیه گردیده و نبوده از شأنی مگر آنکه انوار قدرت او را شاهد گشته آثار عزت او را مشهود دیده الی‌الله و نفسه منتهی گردیده و رجوع خود الی‌الله نموده و بدء و عود خود را یافته به مبدء و معاد خود رسیده ذلک الفضل من لدی الله و الرحمة من عنده افأنتم الی آثاره لاتنظرون ثمرهٔ این حکم آنکه در روز ظهور به شهادت که در اول کتاب و آخر آن داده عمل نموده و انکار نکرده شجرهٔ حقیقت را بظهور من یظهره‌الله چه او بوده نقطهٔ بیان در آن روز و

نقطهٔ فرقان از قبل آن و نقطهٔ انجیل از قبل قبل آن و جمیع نقاط ممتنعه از پیش و او است من یظهره‌الله من بعد ظهور نفس خود الی آخر بلا آخر ما جعل الله لفیضه من تعطیل و لا لامره من تحویل بدء الامر من اللّانهایه و ما یعود ال اللانهایه و ما لظهور الله من بدایة و لا نهایة و الله ولیکم و هو حسبکم یرشدکم الیه فی کل شأن و یهدیکم بامره و هو ولی المتقین هرگاه به این احکام مرتفعه عمل نموده راسخ در دین گشته الی الله و نفسه منتهی شده در اولی و اخری مهتدی گشته و العاقبة للصابرین المتقین المهتدین

الباب الثانی و العشر من الواحد العاشر

فی انّ ذریاتکم لم یکن علیهن من حدود موتکم قبل ان ینفخ فیهن الرّوح و بعد ما ینفح ان ینزلن احیآء فانتم حدود حیاتکم لتراقبون فیهن و ان ینزلن امواتا ترفع عنکم حدودکم و صلوتکم علیهن و لا یقربون آبائهن و لا امهاتهن لئلا یحزنا و ان لم یکن غیرهما رحمة من الله و فضلا لعلکم تصبرون فی ایام الله

ملخص این باب آنکه هر امری که از پروردگار عالمیان بوده مبنی بر صلاحیت و تسهیل امور بندگان بوده که در هر مقامی که بوده‌اند به الطاف مالانهایهٔ او حامد و شاکر گشته بدانچه از مصدر حقیقت نازل شده مستبهج و منبسط گردند و چون مقصود الهی مراد از تربیت و ارتفاع نفوس شما بوده من غیر انکه بر شما امری صعب شده در کمال سپاس بوده به رضای او واصل شوید حکم فرموده به فضل و جود بی‌زوال خود در حق ذریات شما هرگاه آنها هنگامی که جنین بوده در بطون مادران و روح در آنها دمیده نگشته حدودی که خداوند تعالی فرموده بر آنها جایز نبوده و رفع آن حدودات از شما شده و این قبل از آنی است که روح در آنها دمیده شود و بعد از زمانی که روح دمیده شده و زنده‌اند هرگاه فرود آیند یعنی سقط شوند و بعد از سقوط خود زنده باشند حدودی که در احیاء مقرر شده در حق آنها جاری دارید و هرگاه مرده باشند و در حالت اخراج خود از مکان معلوم بی‌روح خارج شوند رفع می‌شود از شما حدود احکام شما و نماز بر میت زیرا که بلا روح خارج شده و در آنها روح زندگانی مشهود نبوده و چون فضل خداوندی بی‌نهایه بوده امر فرموده که پدران و مادران نزدیکی نکنند تا آنکه محزون نگردند و

اگر هم غیر از آنها حاضر نباشد زیرا که این حکم از آنها مرتفع شده این است از رحمتهای غیرمتناهی او در حق جملگی و فضل و جود او برای آنکه در روزهای خدا بر صبر و اصطبار ذاتی خود افزوده شکر و حمد او در نعمتها و بلاها و مصائب و رزایا بجا آورید هرگاه در این امر جزئی تفکر نموده افضال غیرمتناهی الهی را در حق خود مشاهده خواهید نمود چه مهربان است بر شما پروردگار شما امر نمی‌کند کسی را بچیزی که سبب حزن و کدورت ذاتی او است بلکه امر می‌فرماید به چیزیکه سبب سکون ذات و صفات و نفس او بوده تا آنکه باعث شود به رسیدن او به رضای او در عوالم او هرگاه شما ای سآئران بیان ناظر بمبدء خود گشته و به انظار رحمت او دیدهای خود گشوده سالک به حقیقت در سبیل او گردید و جز رضایت او نخواهید و هر امری که صادر شده بخوبی عمل نمائید زود است که به فوز اکبر رسیده در دنیا و آخرت رستگار گردید ثمرهٔ این حکم آنکه هرگاه مصیبتی روی دهد در جمیع بلاها صبر نموده بر سکون ذاتی خود افزوده در نهایت عز و وقار تمکین به آداب آئین خود عمل داشته در روز ظهور هرگاه درک آن ذات حقیقت نموده تلقآء قمص طلعت او با کمال خضوع حاضر شده با خشوع معنوی و صوری

بوده آن وجود مقدس را از خود محزون نگردانید زیرا که حزن او راجع به حزن پروردگار شماست دوری از این عمل نموده و نفوس خود و مرایای خود را بلورات صاف نموده عکس حقیقت از جمال بی‌مثال او بردارید این است حق وصیت و مواعظ در حق سالکان شرعهٔ حق هرگاه عمل برضای محبوب خود نموده از هواهای افکیه خود محتجب گردند ذلک ما یلقیکم الله فی کتابه افلا تتقون

الباب الثالث و العشر من الواحد العاشر

فی انّ الله اذن فی البیان ان تجعلن انفسکم واحداً واحداً بان تختارنّ لانفسکم عدد الحی لعلکم یوم القیمة تعرضون بذلک الشأن علی الله ربکم انما النقطة آیة شجرة الاولی ثم الحی آیة حیّ الاوّل فلتراقبن انفسکم لعلکم لا تحتجبن عمن یظهره‌الله و حروف حیه فی الاخرة و انّ من یظهره‌الله لو یظهر فی مقام النقطة او الحی فانه لحق و انّ حیّ الاول ان یظهرون فی مقام الحی او النقطة فانهم اسماء الاولی انا کل مؤمنون بهم

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از علو ارتفاع و امتناع ازلیت خود و اجتلال و استطاع ابدیت خود امر فرموده در بیان که نفوس خود را واحد واحد قرار دهید به این معنی که هرگاه توانا بوده در ظل خود هیجده نفس منتخب انتخاب نموده حشر و نشر خود با آنها قرار داده که در ظاهر نفوس شما دیده نشود جز تجلی نقطهٔ بیان و حروفات عز او در هر شأن و شغلی که بوده‌اید هرگاه از علما بوده هیجده نفس عالم در ظل خود نگاشته و اگر از اهل عرف بوده هکذا یا آنکه از اهل صنعت و هرگونه حرف هر نوع امری که بوده خود را واحد واحد قرار داده که شاید به این عمل و بدین طریق در قیامت بر خداوند خود به این شأن رفیع عرض شوید این است ثمر این امر که در ظهور تجلی امر و فرمان خداوندی بر شجرهٔ حقیقت عرض شده در بین یدی او با نفوس مرتفعه ساجد گشته خاضع در آن باب احدیت گردید و بدانید این واحد مرتفع که قرار شده در این آثار حقیقت که نفوس خود را بدان صفت موصوف سازید نفس اول که مؤسس بنیان هیجده نفس دیگر است آیت نقطهٔ اولیه است که شجره اولی و نفس مظاهر است و عدد حی آیهٔ حی اول است مراقب باشید نفوس خود را و از حدود خود تجاوز نکرده تا

آنکه از من یظهره‌الله و حروف حی او در آخرت متجب نگردید این است ثمرهٔ اعمال شما و انتخاب شما در این امر هرگاه شما به مواقع فضل و مطالع جود و عدل خداوندی مستشرق آئید ثمرهٔ این حکم آنکه هرگاه شما اهل بیان مستملک این نوع مفخرت و عزت و این طریق ارتفاع و امتناع گشته در ظهور الی من یظهره‌الله راجع گشته و بر او عرض شده خود را لا شیئ نزد او دانید و خودبینی نکرده و نفوس خود را لاشیئ دانسته مطلق از انوار عز او محجوب نمانید این است ثمرهای افعال شما در این ظهور هرگاه در آن ظهور به شئونات افکیّه فانیهٔ خود محتجب از نور الهی نگشته در محضر عدل حاضر آئید و هرگاه اگر من یظهره‌الله آشکار شود در مقام نقطه یا آنکه حروفات حی حق بوده و کردار او حق و ثابت به وجود ذات او است در او شبهه نداشته چنانچه نقطهٔ بیان اول در مقام نقطه اظهار نفرموده و در اول رتبهٔ آخر را ذکر نمود تا آنکه به منتهی درجات سیر نقطه انوار ظهورات خود را اشراق فرموده آیات خداوندی را تلاوت نمود همچنین من یظهره‌الله هرگاه بخواهد در اول در مقام نقطه یا آنکه حروف حی ظاهر شود حق است در او شبهه نداشته و هرگاه حروف اولیه بخواهند که در مقام حروف ظاهر شوند یا آنکه مرایای

تجلی نقطه گردند و ظاهر شوند و در مقام نقطه مدل بر حق باشند شبهه‌ای در آن نبوده ما همگل به آن مظاهر گرویدگانیم این است آثار حقیقت که نازل شده و آیات احدیت که طالع گردیده در جمیع شئون خود آثار لانهایهٔ او را تلقاء نظر داشته تجلی آن نقطه را در بدء و معاد خود دریابید نه آنکه به گفتار خود قولی گفته و هنگام عمل غافل بوده بل با خود قرار دهید که در جمیع شئون خود آن نقطهٔ عدل را پیش روی خود حاضر دیده و در روز ظهور من یظهره‌الله تا آخر بلا آخر به مظاهر الهی مستیقن گردیده بزرگی شأن و جلالت ظاهری از محبوب خود محتجب نگردید چه بسا نفوس در آن ظهور از علما بوده یا آنکه از رؤسا و معتبرین و در ظل خود حروفات مستقله مشاهده نموده و آن شجره طالع گردد و تنها و بلا معین آواز شما دهد نشنوید و دعوت به سوی خدا کند اصغای کلام او ننمائید و هر آنچه الحاح و عجز خود ظاهر سازد بر آذان خود پنبهٔ غفلت نهید تا آنکه امر منقضی گردد و شما در علو ارتفاع خود با منتخبین خود که به امری از اوامر قبل او بوده از نفس او محتجب گردید چنانچه در این ظهور مشاهده گشته مجتهدین عصر که خود را حکم از جانب خدا می‌دانسته و بر بساط رسول‌الله نشسته و اطاعت خود را اطاعت او و

مدلین بر او حساب نموده چون هنگام ظهور گردید محتجب مانده و به نقطهٔ بیان یقین نکرده ای کاش به احتجاب خود راضی بوده و بدون ایقان خود راضی گردیده و حکم بدون حق بر نفس حق جاری نداشته و به فتوای ظن خود خون اولیا نریخته سبحان الله عن ذلک که چقدر خلق محجوب و لا یشعر بوده آیا این علو شما از کجا بود و این پادشاهی ذوات دانیهٔ شما از چه جا غیر از آنکه به گفتار آن نقطه بود حال چه شده که به همان گفتار فتوی بر محقق دین داده از نفس دین و حقیقت او محتجب گشته مبتعد گردیده‌اید و هرگاه بدین نظر ناظر بوده در جمیع ملل این نوع عظمت را دیده که هرکس به اسم نبی خود و قول او بر نفس او حکم نموده تا آنکه جاری به نقطهٔ بیان گشته زود است که به من یظهره‌الله منتهی شده و آن ذات مقدس در میانهٔ شما تنها و بی‌یار و انصار و در زوایا محتجب و از آزار نفوس شما محترز و شما در قصور ارتفاع خود به نعمآء الهی متلذذ و حکایات دین خود که بقول قبل او بوده مفتخر و آن ذات احدیت مخذول و منفرد تا آنکه آفتاب به زوال ایستاده و شما در خواب غفلت آرمیده از رخسار انوار او مبعود گشته‌اید سهل است بر خود ترحم نکرده بر مستظلین در ظل ظلال خود رحم نمائید زیرا که

آنها به اقوال شما مؤمن و موقن می‌شوند هرگاه مؤمن نمی‌شوید و تصدیق او نمی‌کنید تکذیب او ننموده او را حبا لله و مظهر نفسه به حال خود گذارید و اگر یاری او نمی‌کنید بر او وارد نسازید و هرگاه معین او در شأنی نبوده چیزی بر او روا نداشته او را ذلیل میانهٔ خود و خوار مسازید این است حق وصیت در حق شما در بیان هرگاه کلام صدق اصغا نموده از خداوند خود اندیشه کرده آن شجرهٔ احدیت را شرمنده نسازید   ذلک ما یامرکم به الله فی آیات البیان و یهدیکم الی الحق ان انتم قلیلا ماتتذکرون و ان انتم قلیلا ما فی آیات الله تتفکرون

الباب الرابع و العشر من الواحد العاشر

فی ان کتب الله علی آبائکم و امهاتکم ان یرزقانکم الی تسعة عشر سنة تامة و علیکم ان ترزقونهما الی آخر عمرهما ان لم یکونا من الذین استطاعوا و علیهما ان یرزقانکم ان یستطیعان و انکم ما کنتم مستطیعین ذلک و ان یکون الکل علی حدود دینهم و ان یحتجب احدا منهم فانتم تعفون عنه و من

یحتجب عن حدود الله فلیلز منه فی کل حول ان ینفق تسعته عشر مثقالا من ذهب فی سبیل الله

ملخص این باب آنکه نوشته است خدا و حکم فرموده بر پدران و مادران شما اینکه روزی دهند شما را از اول روز تولید شما تا نوزده سال تمام و بر شما حکم است که روزی دهید پدر و مادر را تا منتهای ایام زندگانی ایشان هرگاه نباشند ایشان از آنها که قدرت بر روزی خود دارند و فاقهٔ ظاهری دامن‌گیر آنها شده و بر آنهاست که روزی دهند شما را هرگاه می‌توانند و شما نبوده‌اید مقتدر بر روزی خود این حکم برای آن است که باشند همگی اهل بیان بر حدود دین خود و احکام الهی را میانهٔ خود جاری سازند و هرگاه محتجب شود کسی از آنها از این حکم شما عفو نمائید او را و بگذرید و هر آنکه محتجب گردد از احکام خدا و حدود الهی واجب است او را در هر سالی که انفاق نماید نوزده مثقال از طلا در راه خدا من اجل احتجاب خود از آئین حق که راه خدا را ندانسته و اگر دانسته تعمدا اجتناب از عمل نموده است حال ای اهل بیان بدیدهٔ انصاف و عدل در احکام الهی نظر نموده هرگاه امر الهی بر خلاف این بود کجا توانستید که تبدیل امر او دهید و حال

که بر شما رحمت نموده و امور دین شما را به این سهولت قرار فرموده که دست همدیگر بوده هرگاه دیگری فقیر بوده و بینوا گشته اهل ثروت و مال آن نفس محتاج را دریابند پس شما ای صاحبان عز و جاه هرگاه توانید بینوایان خود را دستگیری نموده به آنچه توانید احقاق حق را به صاحب آن رد نموده تا آنکه روز رستخیز محبوب شما دستگیری شما کرده از صراط اقرب از لمح بصر بگذرید این حکم من اجل آن است که شاید شجرهٔ حقیقت در میان شما ظاهر شود و شبهه نبوده که از میانهٔ شما ظاهر خواهد شد در آن روز با وجود بی‌نیازی او نصرت او نموده هرگاه امری دهد اطاعت آن امر نمائید نه چنانچه در روز عاشورا فرزند رسول مختار آب خواست و کوفیان از او منع نمودند و نه همچنانکه نقطهٔ بیان طلب یاری نموده و به رؤسای آنها الواح خویش فرستاده نادیده گرفته و اصغای کلام عدل نکردند بل اکثری نخوانده و اگر بعضی از آنها آن لوح مقدس را خوانده بر زمین زده یا آنکه پاره نموده این قول دنی به این اعمال ناپسند و ناشایستهٔ خود از منبع حق و عدل دوری نموده از کوثر فضل نیاشامیدند و با حالت ظماء در فنای خود بوده مطلق مولای خود را یاری نکرده و بدستهای خود و عملهای خویش جان و دلهای

مؤمنان را مجروح نموده نقطهٔ حقیقت را به این قسم افعال محزون گردانیدند از این سبب است که می‌فرماید پروردگار شما که به این احکام عمل نموده شاید که در آن روز بر حق واقع نسازید و شاید آنکه یکی از میانهٔ شما آشکار شود و آن نفس مقدس را پدر بوده و مراعات حال او نکرده از ذات او محجوب ماند و دیگری از نزدیکان او بوده و مراقب احوال او نباشید یا آنکه نفسی مقرون به او بوده و او را نشناسد و شاید که از کسی آب خواهد و دشنام شنود یا آنکه نصرت طلبد خذلت بیند و انصار جوید اغیار مشاهده نماید ای اهل هدی در هدایت خود کوشید و در تقی و فطانت سعی خود آورید زیرا که مجلی آشکار شود و در مطالع عز نور خود استوار فرماید نظر بر ظهورات عز او داشته و شئونات قدرت او را به لحاظ خویش آورده تا آنکه از لقای او روز ظهور او محتجب نگردید خلق شما به او است و رزق شما بوجود او موت شما در قبضهٔ او است و حیات شما در یمین عزت او و احاطهٔ او بر مرایای شما تجلی کند هرگاه صافی از غیر او باشید و بر بلورات افئدهٔ شما عکس رخسار و تجلی آورد هرگاه پاک و پاکیزه از دون او گردید نظر بر سالکین شرایع قبل نموده که آنها به چه نحو مبتلا گشته و از محبوب خود محتجب

مانده و در روز موعود بلقای حقیقت فائز نگشته و در نار حجاب خود محترق گردیده و به نار لم یزلی سوخته و خود مشعر نشده و در اغفال و اضلال بسر برده افضال و انوال او را نیافته اکنون نفس منکر و معرض در حیرت و ندامت مستغرق است و در ظلمت و شقاوت محترق نور از نار نداند و تیه از طور نشناسد در ظلمت خویش مقرون است و تلقای شجرهٔ عدل مطعون ای جمع محبان بجا نیاورده آنچه مستظلین در ظل فرقان در این ظهور نمودند و عمل نکرده آنچه آنها مرتکب گشته به عمل آوردند بر حق فتوی نداده و خود را حق نامید و ذات حقیقت را سبّ و دقّ نموده و ذوات فنای خود را احق دانسته و در اغفال نشینید در عواقب آنها به انظار ربانی نظر آورید و به انوار ابصار سبحانی نگرید پیش از آنکه خاک شوید و بر تیره مغاک راجع گردید و نیک و بد ندانید و زشت و زیبا نشناسید این است حق وصیت در بیان حقیقت هرگاه به آثار الهی در این ظهور مهتدی شده آیات او را در هنگام روح و ریحان تلاوت نمائید اگر در این باب عامل بوده و این حکم حقیقت را فاعل به یقین قطع دانسته که چون آباء ظاهری جسمانی خود را به این طریق امر مراقب شده لایق است که آباء حقیقی روحانی خود را مراقب بوده

قبل از ظهور و هنگام ظهور و بعد از ظهور و مدلین بر حق را که آباء حقیقت بوده و هستند در جمیع شئون ملحوظ نظر داشته و مظهر ربانیت که نقطهٔ بدء و ختم بوده تلقای بصر قبلهٔ حقیقت گردانیده در هیچ شأنی از لحظات عز هویت غافل نباشید ذلک ما تؤمرون به فی البیان و الکتب من قبله و الکتب من بعده ان انتم فی آیات الله تتفکرون

الباب الخامس و العشر من الواحد العاشر

فی انّ لاترکبن البقر و لا تحملن علیه و لاعلی حیوان غیره الّا علی دون طاقته و لا ترکبن حیوانا الّا و انتم ترکبون علیه باللجام و الرکاب و لاترکبن ما لاتستطعین ان تحفظن انفسکم فان الله قد انهاکم عن ذلک نهیا عظیما فی الکتاب و لا تضربن البیضة علی شیئ یضیع ما فیه قبل ان یطبخ هذا ما قد جعل الله رزق نقطة الاولی ایام القیمة من عنده و ان ما یظهر فی البیضة من الدم عفی عنکم و انه لطهر فلاتأکلوه لعلکم لا تشهدون من شیئ مکروه و لا ترکبن الفلک الّا و انتم تمکلون علی قدر قدرکم و لا تجادلن فیه و لا تنازعنّ

و انتم علی مثل الروح و الريحان تسلكون بعضكم ببعض و قد كتب علی الذينهم اولوالامر فی الفلک ان يقدّمون علی انفسهم من فيه حين ما يضطربنّ فی الفلک و انتم لا تقومون حنيئذ و لتجعلن مكان طهركم فی مقعد لم يكن يخاف من يدخلن فيه و انتم مثل ما تصنعون فی الدبوسته تصنعون فی مقاعد اخری و لاتراقبن طهركم فی الفلک الّا علی قدر ما انتم تستطيعون عليه و رفع عن الذينهم ورآء البحر ما قد كتب الله لهم من سفر واجب ان هم لايملكون سفر البر و اذن لهم ان يتخذون لانفسهم اوليآء ليحجون عنهم و ليبلغون اليهم ما يصرفون من مكانهم الی ماهم يرجعون اليه ان هم مستطيعون علی ذلک و الّا عفی عنهم و عما كل يكسبون

ملخص این باب آنکه خداوند تعالی نازل فرموده در بیان آنچه احتیاج نفوس مؤمنین به آنها بوده و آنچه را که اکثر مردمان در آن تجاوز نموده از رضای او محجوبند و امر فرموده در بیان از جود لایزالی خود که بر گاو سوار نشده و بار بر دوش او ننهاده و نه بر حیوانی غیر از او از چهارپایان دیگر مگر بر آنچه آنها طاقت حمل آن داشته چه مشاهده می‌شود که بر گاو نهایت ایذا و اذیت جاری می‌دارند و بر او بار می نمایند آنچه قوهٔ حمل آن را نداشته و کمال جفا

از هر قهری بر او وارد می‌سازند و بر بعضی از چهارپایان دیگر نهایت جور روا داشته و فوق طاقت آنها بر آنها بار می‌نمایند و همچنین از اکل آنها که پست‌ترین از اشیاء خلق خداست در روی زمین کم نموده بل بعضی را مشاهده نموده که از آنها مشت کاهی هم کم می‌نمایند چنانچه در عتبات عالیات مشاهده شده حماری را به مداری بسته از صبح تا به شام و هنگام عصر هم کاه و علف به آن بیچاره نداده که یافت نمی‌شود و تا صبح دیگر گرسنه گذاشته و نوبت دیگر به مدار بسته و به ضرب چوب آن مسکین در دور مدار به گردش بوده و آن بی‌انصاف رحم نکرده این است حدود خلق در ظاهر امر و همچنین بر بعضی از چهارپایان ظلم و جور ذاتی خود روا داشته مگر قلیلی از مخلوق که آنها پرورش مالهای خود می‌نمایند از این سبب امر شده در بیان که بیش از طاقت بر آنها بار نکرده و مزد آنها را که اکل و شرب آنها و تیمار آنهاست هنگام وقت مراقب بوده تا آنکه خداوند از سعهٔ جود و فضل خود بر شما برکت بخشوده خیرات زندگانی خود بیابید و در آخرت به الطاف لایزالی او مسترفع آئید و امر فرموده که سوار نگردید بر حیوانی مگر آنکه با لگام و رکاب سوار شده تا آنکه نفس خود را محفوظ دارید و سوار

نگردید حیوانی را که مستطیع نبوده نفس خود را بر روی آن حفظ نمائید چه بعضی از آنها سرکش و شرور بوده بر نفوس شما ضرر خویش وارد می‌نمایند زینهار احتراز نموده و دوری جوئید زیرا که خداوند مستعان نهی فرموده شما را از این‌گونه عمل نهی بزرگی در کتاب هرگاه اگر ملتفت به حفظ نفوس خود بوده در امور خود مراقب باشید و امر فرموده از جود و فضل خود که بیضه را پیش از پختن آن بر چیزی نزده که ضایع شود آنچه در آن است و او را نشکسته تا آنکه ضایع گردد آنچه در او است چنانچه میانهٔ شما عادت است زیرا که بیضه چیزی است که خداوند عالم او را روزی نقطهٔ اولی در این قیامت قرار فرموده اعزازاً لنقطة نفسه او را نشکسته و ضایع نساخته چنانچه در میانهٔ خلق متداول بوده و رزق او را ضایع مسازید و خونی که در بیضه ظاهر می‌شود عفو شده است از شما و آن پاکیزه و مطهر است لیکن نخورید آن دم را تا انکه نبینید چیزی مکروه میانهٔ خود   این است فرمان خدا هرگاه در جمیع اوامر و نواهی پروردگار خود مستبصر گردید و از آنچه نفوس شما اکراه داشته احتراز نموده در این جنت فضل لایزالی با روح و ریحان حقیقت بسر برید و حکم فرموده خداوند جل اسمه در بیان که سوار نگردید بر کشتی مگر

آنکه مالک گردید مکانی را بر مقدار نفوس خود تا آنکه در آن به زحمت نیفتاده و با کمال آسایش در آن منزل نمائید و نزاع مکنید در کشتی و جدال نکنید و با کمال روح و ریحان سلوک نموده و با محبت بوده بعضی از شما بر بعضی تا آنکه به اعمال نیک که از شما صادر شده در جنات رضای پروردگار ساکن گردید واجب است بر کسانیکه آنها صاحبان امر در کشتی بوده‌اند اینکه مقدم دارند بر نفوس خود آن کسانی را که در کشتی بوده از آنها که ساکن در آن گشته و هجرت نموده‌اند هنگامیکه مضطرب می‌شوند در کشتی و به خوف می‌آیند بواسطهٔ جوشش آب و تلاطم بحر و بادهای مخالف و شما در آن هنگام از جای خود بر نخواسته تا آنکه بیم نداشته و توکل بر خدا نموده با کمال روح و ریحان و اتکال بر حق و اعتصام به حبل او مستریح بوده از شرور محفوظ گردید زیرا که خداوند نخواسته و اراده نفرموده مگر ارتفاع نفوس مؤمنه را و از مصدر جود امری نازل نفرموده مگر آنکه اراده نموده اینکه مرتفع سازد انفس و اجساد شما را در هر شأنی با ابتهاج حقیقی بوده با سرور دائمی بسر برید نتیجهٔ این عمل آنکه شاید روزی شجرهٔ حقیقت بر کشتی سوار شده و صاحبان فلک قدر آن وجود ندانسته بر خلاف ادب

حرکت نمایند این است که امر شده که مقدم دارند بر خود راکبین فلک را تا آنکه به این سبب بر اعلی معارج تقی و هدی مرتفع گشته در شئونات ظاهر و باطن خود ممتنع گردند زیرا که از ارتفاع جود آن صاحب فضل و جود بر هر موجود امر خدا جاری شده تا آنکه به آن ذریعهٔ هدایت مهتدی گشته بدان وسیله صاعد الی الله گردند و امر فرموده خداوند تعالی از بلندی فضل و رحمت خود که بنا نهید در کشتی مکان طهارت خود را در مکانی که خوف ننماید آنکه داخل بر آن می‌شود چه مشاهده شده در کشتیها محل طهارت در مکانهای مخوف بنا شده بدین سبب امر شده که در مکان درست و محفوظ حاجتگاه خود بنا نهید و نهی از دون آن گردیده هرگاه بتوانید مثل آنچه در دبّوسه مکان طهارت ساخته‌اید در جاهای دیگر به همان طریق بنا نموده تا سبب آسایش نفوس شما گشته و در میانهٔ کشتی خائف نگشته با مسرت و بسط خاطر مرتفع گردید ثمرهٔ این حکم آنکه در آن ظهور مثل این ظهور نگردد چنانچه به شجرهٔ حقیقت وارد شد و در کشتیها مشاهده فرمود هرگاه عمل بدرستی می‌نمودند آن وجود پاک محزون نمی گشت این است که امر شده به اعمال نیک در شئون ظاهر خلق که شاید به این واسطه حزنی بر آن

وجود در آخرت منتهی نگردد و گروه مؤمنان از طلعت او محجوب مانند هرگاه رضای او را جویا بوده‌اید به امر و نهی او عمل نموده تا آنکه مرتفع الی الله گردید و عملهای شما لله واقع شود و الّا آن شجره از شما و اعمال شما بی‌نیاز بوده والله هو الغنی عنکم و عن اعمالکم و انتم الفقرآء الیه بسا باشد که امری مرتکب شوید و آن باعث افتضاح و رسوائی شماست در آخرت و بسا باشد که امری بوده و سبب ارتفاع شما در دنیا و آخرت گشته سعی نموده که نزدیک نگشته امری را که خذلان وجود شما در آن بوده بل متقرب گردید به امری که قرب شما به سوی خدا و شجرهٔ حقیقت در آن بوده والله یعظکم و هو یهدیکم الطریق و امر نموده خداوند عالم اینکه در میانهٔ کشتی وسواس در امری نکرده بقدر وسع طهارت نمایید نه آنکه چندان شست و شو نمایید و کار زنید که آب خوشگوار قحط شده و منحصر به آب بحر گشته و نفوس شما معذب گردیده در میانهٔ خلق محجوب گردید بل به مقدار استطاعت خود طهارت نموده به مقدار وسع در پاکیزگی خود جهد نمائید بیش بر این حکم نبوده و نخواسته است خدا مگر سهولت برای شما و آسانی در دین را هرگاه چشم بصیرت داشته راه صواب از غیر آن دریافته بما اراد‌الله واصل شده‌اید و

هرگاه محتجب از اوامر عدل گشته چون سالکین اهل فرقان بوده که در طهارت ظاهر کوشیده و عمل کرده و بیش از آنچه امر شده جاری داشته لیکن در مقام خود طهارت نفس ذاتی خود نکرده بل بر شجرهٔ طهارت و تقوی وارد ساخته آنچه نفس حق را استحقاق نبوده و تا حال بر طهارت ظاهر خود باقی و ذات خود را پلید نموده و جسد را شسته و حق را منکر شده باطل را قبله نامیده و از خداوند خود محتجب گشته اوثان را عبادت نموده این است مقام خلق در حد خود و حدود محدود نفسانی آنها هرگاه بصیر بوده‌اید ای اهل بیان از نار احتجاب نجات یافته به نور اقتراب و انجذاب مستجذب الی‌الله گشته‌اید والله غنی عنکم و عن افعالکم و انتم فقرآء لدیه تسئلونه من فضله و خداوند تعالی عز شأنه از فضل لانهایهٔ خود رفع فرموده از آنها که مقام ایشان در جزیره‌ها و شهرهای بعیده و راههای آنها از دریا بوده آنچه واجب فرموده از سفرهای واجب هرگاه استطاعت بر سفر بیابان نداشته و راه آنها از آب بوده و بر خشکی راهی نداشته‌اند از این سبب رفع شده از آنها سفرهای واجب هرگاه بر خشکه راهی نمی‌یابند و اذن است آنها را از حکم خداوندی اینکه بگیرند من اجل خود اشخاصی که حج گذارند عوض آنها و

وکیل آنها شوند در حج و زیارت بیت نموده خالص برای خدا و بدهند به آن حاجیان که نیات آنها می‌نمایند آنچه خرج نمایند و کفاف آنها بوده از مکانهای خود تا هنگام مراجعت بمحل خویش هرگاه ایشان مستطیع بر این می‌باشند که وکیلی از جانب خود گرفته و مایحتاج آنها را رسانیده باشند والّا عفو شده است از ایشان این حکم و از آنچه همگی اهل بیان در این باب عمل می‌نمایند زیرا که هر حکمی بقدر وسعت و استطاعت و طاقت آنها است هرگاه مستطیع بر امری نبوده‌اند زیرا که ایفای حج پس از استطاعت نفس است به طریقی که در سبیل و ذهاب و ایاب او حزنی بر او من اجل امور وارد نگشته با روح و ریحان در سبیل حج عمل نموده به آنچه مأمور شده عمل کرده باشد و هرگاه نفسی را قوهٔ حج نبوده بر او بأسی نبوده و حرجی در آئین خداوندی جاری نگشته و حکمی وارد نگردیده مگر آنکه استطاعت به امور حج داشته آن زمان واجب است که اطاعت امر خداوندی نموده در سبیل حج عامل و ساعی شود بدانکه حج در حقیقت واقع نه همین رفتن به حج و گذاردن احکام او بوده بل حج واقع در روز ظهور بسوی شجرهٔ حقیقت است که در آن روز هنگام استماع مهاجرت به سوی آن ذات حقیقت نموده

حج واقعی و حج اکبر را ادا نموده و هرگاه مستطیع نبوده یعنی عاجز از رفتن آن سبیل عدل بوده بر او حرجی نبوده و الّا در جمیع شئون بر او واجب و لازم بوده که زیارت بیت‌الله حقیقی نموده و آن ذات حقیقت را درک نماید چه حکم به حج ادنی حکم او در رتبهٔ طین بوده کجا بوده بیت طین و نفس حقیقت هرگاه در آن روز بودی و حج گذاردی در سبیل او و بیت نفس او را زیارت نمودی و ادلآء بر نفس او و حروف مستدلهٔ او را یافتی آن زمان به حج واقعی رسیده در زمرهٔ طائفان حول بیت محسوب بودی والا چه بسا نفوس که در آئین خود به بیت مقررهٔ در دین خود می‌روند و اماکن مشرفهٔ خود را زیارت نموده زایر و حاجی می‌گردند ولی چه سود که در این ظهور بواطن آنها آشکار گشت و بر صاحب بیت و محقق آن و ثبت امر آن عمل نموده آنچه استحقاق نفوس خود بود و از شجره‌ای که مرأت قمص و احدیت بوده اسم ایمان را منع نموده چه جای آنکه به حقیت او سخن گفته یا آنکه او را صاحب بیت دانند ای اهل بیان متذکر گشته و بجا نیاورده آنچه این گروه نموده که به نسبتی که خود را منسوب به او می‌نمایند مرتکب می‌شوند اعمال قبیحه‌ای را که لایق آنها است نه استحقاق ذات حقیقت و جاری

کنند آنچه نفوس آنها مایل است و محتجب از اینکه ضرّ این اعمال منتهی به همان ذات مقدس خواهد شد و هیچ متذکر نگشته بل غرق دنیای خود بوده و غرور آنها در نهایتی است که هرگز خیال موت و خوفی از خدا نداشته بل کار خود و عالم خود را منحصر به همین عالم و اوضاع ظاهر آن دانسته مغرور به ذهب و فضۀ آن گشته هریک به نهجی مغرور و از صاحب حکم و حق دور مانده و در جای دیدار حق و لقای قمص او مخمور و هنگام ظهور از وصل او مبعود و مهجور گشته لایشعر روز خود را شب نموده و شب را به هوای خود گذرانده تا آنکه ایامش منقضی شده حال در حفرۀ فنای خود محبوس و معذب و با ندامت دآئمی مقرون و معاقب نه سبیلی از پیش و نه طریقی و دلیل از قفا و نه ناصری از فوق و نه معینی از تحت و به نار فنای خود محترق و از فوز به رضای خداوندی مبتعد و محتجب و در هوای خود منصعق این است حکم کسانیکه از شجرۀ حقیقت محجوب گردیده و در هواهای خود سالکند سعی خود نموده و جهد بلیغ داشته تا آنکه به حکم حقیقی الهی رسیده هر امری را به ظاهر و باطن آن هردو ملتصق شوند مثلا امر به حج است دانسته باشند و امر به طهارت نفس است یافته باشند و امر به

خیرات و حسنات و آنچه در این ابواب نازل گشته و ثابت شده هریک را بجای خود به نظر آورند و صوم و صلوة را به حقیقت دریابند زیرا که جمیع این احکام برای آن است که فائز به حق گردیده در روز قیامت و قبل از آن از لقای باضیای آن شجرهٔ عظمت محتجب نگردند ذلک ما یوصیکم الله و توصون به لعلکم تتقون و تفلحون

الباب السادس و العشر من الواحد العاشر

فی انّ کتب علی کل ملک ارض فی کل حول مأته و اربعین مثقالا من ذهب ثم علی وزیر الاعظم ماتین و تسعین ثم علی الحاکم الاعظم مأته و ستین ثم علی العالم الاعظم مأتین و ثمانین ان یحزنون من یظهره‌الله ثم بایدیهم حین ظهوره یبلّغون الیه اذما احزنوا فی تلک القیمة مظهر ربهم هولآء لعل الذین یخلقون فی البیان فی مقاعدهم جزآء ماکسبوا من قبل یکسبون بالحق و ان لاتبلغون الیه لا تحزنونه انتم ان یا اولی البیان لا تحتجبون بمثلهم

ملخص این باب آنکه حکم شده در بیان آنچه از مصدر امر نازل گشته و هر چیز که خداوند عالم صلاح عباد را در عمل به آن دیده امر نموده تا آنکه همهٔ ساکنان دین بیان به منتهی فضل وجود او رسیده مرتفع گردند واجب است در بیان و امر شده بر هر پادشاه که مالک ارضی شده در بیان در هر سالی که جزا دهد یکصد و چهل مثقال از طلا و بر وزیر اعظم دویست و نود مثقال و بر حاکم بزرگ صد و شصت مثقال و بر عالم اعظم دویست و هشتاد مثقال هرگاه محزون نمایند من یظهره‌الله را در روز ظهور او و برسانند بسوی او جزای اعمال خود را که مظهر حقیقت را تصدیق نکرده و حزن بر وجود مقدس او نازل نموده سبب این حکم آنکه در آن روز رؤسای ظاهر که ملک در حیطهٔ تصرف آنها بوده و خود را حکم از جانب خدا می‌دانسته و امور مملکت در قبضهٔ آنها بوده شخص اول که تمام مهام در زیر نگین او بوده به این سبب از حق معرض شده از بیم آنکه مبادا حکم او زایل شده و دست او تهی ماند بدین واسطه اقبال بسوی شجرهٔ حقیقت نکرده و در عالم فنا و مستی خود از جهان درگذشته و تخم این نوع مصائب بر زمین پاشیده جور او به مظاهر حق منتهی شده هریک به نهجی الی ملأ اعلی عارج گشت و بر

وکیل او در امر حدود الهی جاری است چه اختیار ملک و نفس رئیس بدست او بوده امر الهی در این باب سنت گردیده جزای آنکه اعمال ناشایسته از او منتشر شده بر نفس حقیقت وارد گردید چه هرگاه اگر او مقبل می‌گشت هر آینه همگی مقبل می‌شدند و ثالث شخصی که زمام امور در هر ملکی که بوده بدست او بوده هرگاه خیری می‌نمود همگی به همان عمل صاحب خیرات می‌گشته حسنات نفوس خویش را آشکار می‌نمودند و چون آن نفس پلید اعراض نمود و باعث بر ایذای شجرهٔ احدیت گردید همهٔ مردمان طوق لعنت بر اعناق خود نهاده از حق معرض شدند چنانچه در ارض فارس از حاکم بلد هنگام ظهور واقع گشت هرگاه سبب بر این گونه امور نگشته هر آینه رؤسا هم شریک در این امور نمی‌شدند و چون نفس پلید او بر حق قیام کرد و نمود آنچه بجا آورده بدین سبب بر همگی انفس سرایت کرده عوام‌الناس و خلق همج از حق دوری نموده محجوب گردیدند و عالم اعظم که خود را حکم از جانب حق می‌دانست و بر مسند امر نشسته به دستیاری آن رئیس حکم به نفس حق کرده و نا حق فتوی داده تا آنکه امور منتهی به این مقام گشته شجرهٔ حقیقت در جبلی ساکن گشت نبوده این مگر

از ظلم این قبیل رؤسا که خود را آمر من عندالله می‌دانند و آنچه نفوس افکیهٔ آنها خواسته عمل نموده و جاری داشته تا آنکه مقر محقق حق در جبل گشته و در مکان غیر لایق ساکن گردیده و امر بر او سخت شده و کمال شدت روی نموده و آنها در بیت خود با کمال فرح و انبساط وجود بسر بوده و نفسی که دین او به او ثابت و محقق است در جبلی مانده و در بیتی که لایق او نبوده اسکان نموده و بر او گذشته آنچه محبوب خداوند نبوده و دوستان او با کمال ذلت و خواری بسر برده و اعدای حق در نهایت مستی و فراغت در عوالم خود بسر می‌برند ای اهل بیان هرگاه شما هم چنین جاری داشته مثل شما همین است که ذکر شده و در روز ظهور مثل این گروه مبتلا خواهید گشت این است که حدود الهی بر رؤسای هر ملک چنین جاری گشته که مجازات خود بدست خود هنگام ظهور داده باشند زیرا که امثال آنها در این ظهور به مثل این عمل نموده هریک به طریقی از حق محتجب گردید و هر نفس به سبیلی سالک گشته حقیقت حق پایمال شده و آنها بگمان خود لله عمل کرده‌اند ای صاحبان حکم با بصیرت بوده و دیدهٔ حق‌بین گشوده این نوع عمل منمائید زیرا که عاقبت این قسم عمل نار و نهایت آن ذلت و خواری است

اندکی بینا گشته تا آنکه منتهی الی شجرهٔ حقیقت گردید این است حدود الهی بر مقدار درجات اعمال شما در آن تفکر نموده تدبر نمائید چه هرگاه زعیم ملک در امر خود با بصیرت بوده حدود الهی بر او چنین جاری نمود و همچنین عالم حاکم که خود را حکم از جانب خدای خود می‌داند هرگاه با بصیرت و متقی در دین بوده و با ورع و پرهیزگار بوده این نوع عمل نکرده و بر او حدود الهی چنین جاری نگشته و علم او و اعمال او در دین هبآء منثورا نگردیده چه بسا در هر دینی رأسی و زعیمی و عالمی داشته و به مثل اینگونه اعمال غیر عدل و حق از حقیقت حق محجوب گشته تا کنون در نار حجاب خود سالکند چنانچه در هر دینی نقطهٔ حقیقت جلوه نموده و اهل آن ظهور را بسوی خدا خوانده لیکن محتجبین در آن یوم از وجه ربانی محجوب بوده از لحظات و تجلیات او و نفحات و جذبات او محتجب گردیدند ای اهل بیان نکرده بمثل این‌گونه اشخاص و مرتکب این اعمال نگشته و چون ایام ظهور گردد خواه پادشاه بوده یا آنکه وزیر یا آنکه حاکم و عالم سعی نموده که بر نفس حق امری واقع نگشته و این نوع عمل جاری نداشته تا آنکه به این مجازات مستوجب نگردیده در رفرف قرب و بساط انس متمکن آیند ذلک

ماتوصون به الیوم فی دین الحق و یعظکم الله به ان انتم فی آثار الله تتفکرون این است امر الهی که این مظاهر اربعه جزای اعمال خود را بدست خود به شجرهٔ حقیقت در آن روز برسانند زیرا که آنهائی که مظهر پروردگار خود را در این قیامت محزون نموده و حکم بغیر حق جاری داشته این گروه بوده و هرگاه اگر آنها محتجب نمی‌شدند بر حق جاری نمی‌گشت آنچه جاری داشتند شاید به این سبب آنهائی که در بیان از بعد به وجود می‌آیند و در مقامات آنها مشهود می‌گردند به جزای آنچه کسب نمودند آنها از پیش و عمل نمودند در این روز بحق و درستی عمل کنند و بر حق جاری نسازند آنچه سابقین در دین فرقان نمودند و هرگاه اگر ای نفوس با حکم و اقتدار به گمان خود نمی‌رسانید بسوی حق جزای اعمال خود را محزون نسازید او را به اعمال فنای خود و بر او وارد نکرده آنچه لایق و سزای او نبوده و شما ای صاحبان بیان محتجب به مثل آنها نگشته و از حق غافل نبوده و چون نفوس آنها عمل نکرده و محجوب نبوده زیرا که دنیا و حلاوت او بزعم شما شیرین مشهود شده لیکن عندالله تلخ و اشد مرارت در آن بوده ای سالکان راه عدل بپرهیزید و ای متبعان حق در این ابواب بینا شده خود را محجوب مدارید زیرا که خدا

می‌گوید به چندین بار لیکن شما نصح او را به گوش خود نیاورده لازال در حجبات و اکنات خود بوده‌اید هل من سوء یعدل هذا او من نار تعدل ذلک سبحان الله عما لاعرفتموه و لاصدقتموه و سبحان الله عما انتم تشرکون

الباب السابع و العشر من الواحد العاشر

فی انّ یا اولی الحکم فلتأمرن من یتبعونکم ان لا یأخذن لباس احد و لا ما عنده و ان یأخذ یحرّم علیهم و علیکم ازواجکم تسعة عشر یوما و ان اقترنتم لیلزمنکم من کتاب الله تسعة عشر مثقالا من الذهب ان تردّن الی شهدآء البیان لیؤتین من اخذ عنه لباسه او شیئ مما عنده لعلکم تتقون و تأمرن من یتبعونکم ان لایعارضن احدا ابدا لعلکم لاتتعارضون باصحاب من یظهره‌الله یوم القیمة و لتأمرن کل ارض ان ینظمون بیوتها و اسواقها و اماکنها و یمیّز کل صنف فی مقعده عن الاخر حیث لا یختلط اثنین منهم الّا فی مکانهما و کل صنف کانوا فی مکان واحد علی احسن نظم و لتأمرن ان یکون کل صنف فی خان ذلک اقرب للنفع و التقوی

ملخص این باب آنکه امر فرموده خداوند منان رحمن صاحبان حکم و ایمان را که فرمان دهید تابعان خود را در شرع بیان در حدود ملک خود که نگیرند از بدن نفسی لباس او را و نه آنچه با او است از متاع و مال که منسوب به او یا آنکه منتسب بدیگری است زیرا که این سنت در میان فرنگ و بعضی از حدود اسلام جاری بوده و در میانهٔ این حد محدود ملک که نسبت بحق بیشتر داشته و نزدیکترند بر خلاف عدل و داد تا کنون از ظلم ظالمان جاری است و هر مؤمنی را که دستگیر نموده لباس او را غارت کرده و مال او را ضبط نموده و هرگاه اگر بناحق مؤمنی را امر به کشتن داده بعضی را تمام بی‌لباس گذارده و بعضی را یک لبس با او برابر بوده مگر بی‌سر و پائی را که لباس او قابل کندن نبوده این است اعمال منتسبین به قرآن در این ظهور حقیقت هرگاه شما ای صاحبان حکم در بیان این عادت را ترک نموده و امر به این داده که مطلق هیچ‌کس را بی‌لباس نگذارده و مال او را غارت نکرده شاید به این عمل مقبول درگاه ربانی شده و در آخرت نتیجهٔ اعمال سوء به شجرهٔ حقیقت منتهی شود زمانی که در شیراز بوده و در ارض مولد خود ساکن در شب قدر به خانه‌ای که محل سکون بوده جنود افک داخل شده و

آنچه یافته غارت نموده این است حدود بی‌حیائی این منتسبین به ایمان که خود را مؤمن دانسته و هیچ امری را فرو نگذارده تا آنکه به منتهی هواهای نفوس خود عمل کرده‌اند سعی نموده که این سنت رذلیه را ترک نموده مطلق جاری نداشته تا آنکه روز آخر به شجرهٔ حقیقت منتهی نشود هرگاه منسوبین به قرآن این امر را جاری نداشته هر آینه به شجرهٔ احدیت در ظهور او منتهی نمی‌شد و هرگاه اگر نفسی از اتباع شما ای صاحبان ملک از کسی لباس او را اخذ نموده و مال او را غارت کرده بر غارت‌کنان و فاعلان این عمل و نفوس شما صاحبان حکم زنهای شما حرام می‌شود نوزده روز و هرگاه نزدیک شوید به زنهای خود واجب می‌گردد بر شما از حدود کتاب خدا نوزده مثقال از طلا که رد نموده آن مبلغ را و به شهدای بیان داده تا بدهند کسی را که لباس او از او گرفته شده است یا آنکه چیزی از مال که نزد او بوده شاید که شما ای صاحبان ملک و حکم پرهیزگاری نموده خدا را و بیم از او نموده بسا باشد که پرهیزگاری و خوف از خدا نمائید و بپرهیزید و گرد این‌گونه اعمال نگردیده و امر نمائید کسانی را که پیروی شما می‌نمایند اینکه دشمنی و ستیزه با کسی ننمایند و نزاع نکنند لعل آنکه شما دشمنی و نزاع ننمائید

بدوستان و پیروان من یظهره‌الله و تابعان امر او در روز ظهور او که روز قیام بوده این است فرمان خدا در شئون ظاهر و باطن امر در حق شما تا آنکه به این عمل در آخرت منتهی الی الله گشته عدل و داد پیشهٔ خود ساخته مطلق نفسی از اهل ایمان و دون آن را جور نکرده و ستم ننموده عندالله از اهل هدی محسوب گردند این است فضل و رحمت لایزالی میانهٔ بندگان خود شاید همگی مهتدی شده در روز قیامت تلقاء نفس او به راستی و عدل حاضر آیند ای صاحبان حکم در بیان از خداوند خود بیم نموده و مطلق ستم بر نفسی روا نداشته تا آنکه در روز قیامت از عذاب آن روز ایمن بوده در سایهٔ الطاف لایزالی فارغ و مرفّه و ممنوع گردید این است وعظ خداوندی در شأن شما صاحبان حکم هرگاه شما در آیتهای الهی تفکر نموده در معانی آن عبرت گرفته الی الله منتهی گردید و امر دهید اهل هر زمینی را که شما مالک آن بوده و حکم شما در آن ارض جاریست بر اینکه نظم دهند بیوت خود و بازارهای آن شهر را و هر خانه‌ای را به جای خود به ترتیب بنا نهاده و منظم گردانند کوچه و بازارهای آن و مکانهای آن ارض را و جدا گردد هر صنفی و هر صاحب صنعتی در مکان خود از دیگری به طوریکه نیامیزد با هم دو نفس

از دو صنف از آنها مگر آنکه قرار گیرند در مکان خود و هر صنفی بوده باشند در مکانی تنها به این معنی که هریک از آنها به مکانی نشسته در آن بازار بر نیکوتر نظمی و ترتیبی که ممکن است و امر دهید اینکه بوده باشد هر صنفی و صاحب شغل و صنعتی در خان معینی زیرا که این عمل نزدیکتر است برای سود نمودن و رنج برداشتن و پرهیزگاری نمودن هرگاه شما ای صاحبان ملک به حدود الهی عمل کرده از حق امتناع نجویید این است از رحمت و جود لایزالی الهی در حق شما تابعان دین بیان اگر در آخرت خود مستبصر گشته در حکم الهی به انظار حقیقت ناظر شوید چه هرگاه اگر صاحبان حکم در اسلام نظر آنها به حقیقت می‌بود ملک خود را منتظم می‌داشته جور و ستم را رفع می‌نموده چون ملوک قدیم‌الایام خداوند خود را پیشگاه نظر می‌داشته و علمهای داد و عدل می‌فراشته بر حق در این روز ستمی وارد نمی‌گشت هرآنچه در هر ملتی بر حق وارد می‌شود از بی‌انتظامی ملک بوده و بی‌نظمی صاحبان حکم چه هر عملی که خارج از عدل و داد بوده عاقبت آن تمامی اتباع و خرابی ملک و عمل به ناثوابی و خسران دنیا و آخرت و در نهایت فتوی بر نفس حق دادن و بزرگان دین را شهید نمودن من اجل چند روزی

تمتع از اکل و شرب و لبس و لمس و عاقبت زیان سرمدی را مالک شدن و تا ابدالآباد در نار غضب الهی سوختن است این است شأن کسی که حکم بغیر ما انزل الله نموده و عمل او بغیر از حق واقع شده و خداوند خود را فراموش نموده و چون از فضه و ذهب دنیا بقدر کفاف یا آنچه کمتر و بیشتر مالک شده مغرور گشته و به آن واسطه از حق محجوب گردیده و در آتش حرص و بخل و حسد خود سوخته و تا کنون در گل نفس خود مانده است این است شئون مقضیه بین عبادالله در این ظهور و بعد از این ظهور هرگاه شما با بصیرت بوده احتراز نموده و ترک این اعمال گفته و از حق بیم نموده تا آنکه سوء این عمل در ظهور آخر در ایام طلوع نارالله به من یظهره‌الله راجع نشده و سالکان بحر لانهایه بیان در ایمان و ایقان و عرفان و وجدان و اقرار و اذعان خود در هر شأن و دون آن به اعلی درجات لانهایه رسیده مرفوع گردند ذلک الفضل من لدی الله افلا تشکرون

الباب الثّامن و العشر من الواحد العاشر

فی انّ لاتأمرن ان یؤخذ من احد قدر شعر او ینقص عنه بعد ما اکمل الله خلق ظاهره من شیئ امرا فی کتاب الله لعلکم لا تحزنون احدا و من یأخذ من جسد احد شیئ او یغیّر لونه قدر شیئ او یغیر لباسه او اراد ان یذلّنه قد حرم الله علیه ازواجه تسعة عشر شهرا فی کتاب الله و لیلزمنه حدودالله خمس و تسعین واحدا من ذهب لعلکم تتقون و لاتأمرون و لاتفعلون و لا ترضون بذلک و لا تظلمنّ علی احد قدر خردل ان انتم مؤمنون بالله و ان لم تکونن مؤمنین فلتکسبن عملا لایخرجنکم من حیائکم فانکم قبل خلقکم کنتم قطرة مآء بعد طین عندالله و لترجعن الی کف طین فلتستحیین و لا ترضین لاحد دون ماترضین لانفسکم و لتدبرن فی امورکم باعلی تدابیر حیائکم و لا تضیعن خلق احد بعد ما اکمل الله خلقه لما تریدون من عز ایام معدودة فانّ کلیتهما تنقطع عنکم و انتم تدخلون فی النار من بعد موتکم و تتمنّون کانکم ما خلقتم و ما اکتسبتم فی حق نفس من حزن و ان تتعقلون تتمنون فی حیاتکم

ملخص این باب آنکه ای صاحبان حکم در بیان امر نکرده به مثل اهل فرقان و از خداوند خود منفعل گشته چنانچه سنت آنها بوده پیش‌دستی نکرده در ستم نمودن و حق را ناحق شمردن و پایمال سمّ ستوران گردانیدن چه این

عادات اهل حق منقطعین الی الله نبوده هرگاه بر ملک و مافیه مستولی گشته و حکم شما نافذ بوده امر ننمائید که گرفته شود از کسی مقدار موئی یا آنکه ناقص شود عضوی از اعضای او بعد از اینکه تمام گردانید خدا خلق ظاهر او را چه سنت بوده در میان صاحبان حکم در فرقان که گوش و بینی و دست و سر انسان را بی‌جهت بریده و بعضی را جهتی درست نموده و امر به اذیت آنها داده و خلق خدا را ضایع نموده چنانچه سنین سابق در میانهٔ آنها رواج تمامی داشته و حال اشد از سابق و اعظم از آن در اذیت نمودن خلق سعی می‌نمایند این است امر محکم از خدا و حکم در کتاب خدا شاید که شما پرهیزگاری نموده و محزون نسازید کسی را تا آنکه این عمل در روز ظهور شجرهٔ حقیقت منتهی الی الله و نفسه نگشته چه ثمرهٔ این حکم در آخرت این است و در اولی رضایت پروردگار در جمیع شئون و امور شما هرگاه دیدهٔ بصیرت داشته چون صاحبان امر و حکم از پیش عمل ننموده بل عمل بدرستی و حق نمائید هرگاه به این سنت ممتنعه عمل کرده و ترک ایذای خلق نموده شاید در ظهور من یظهره‌الله به لقای او فائز شده به مرضات الهی در عوالم خود واصل گردید هر آنکه بگیرد از بدن نفسی چیزی یعنی لباس را

یا آنکه تغییر دهد رنگ صورت او را مقدار چیزی خواه به ضرب مشت و سیلی یا آنکه به گفتار ناشایسته و کردار زشت یا آنکه عوض نماید لباس او را به ادنی‌تر لباسی یا آنکه بخواهد که خوار گرداند او را و ذلیل نماید میانهٔ خلق چنانچه در این ظهور مشاهده گشت نفسی را که دستگیر نموده به چوب و مشت و سیلی و گفتار قبیح لباس او را کنده و عوض داده و گاهی هم چیزی نداده و آن بیچاره را سر و پای برهنه به اقبح طریق در میان بازار گردانیده و آنچه خواسته نموده و بعضی را مهار کرده و دست بسته و اسم آن را عمل برای خدا نامیده و مستشعر نگشته حال جزای شخص فاعل آن است که از رحمت ایزدی ممنوع گشته و حرام فرموده خدا زنهای او را بر او نوزده ماه در کتاب خدا این است حکم الهی در حق اشخاصی که حکم بغیر حق نموده و امور ناشایست و کردار سوء خود را در حق بندگان خدا جاری داشته به آنچه توانید رفع این ستم و جور خود نموده تا آنکه در قیامات بعد از این ظهور به اشجار حقیقت ظلم شما تا آخر بلاآخر منتهی نگشته در جمیع عوالم ظاهر و باطن خود به ملاقات الهی در آخرت فائز گردید و نزد من یظهره‌الله ساجد شده هرگاه ظهور او را درک نموده و الا از خداوند خود طلب فضل و

رحمت و مغفرت نموده خود را از نار آزاد گردانید قرار فرموده خداوند تعالی در کتاب خود جزای این شخص ظالم را نود و پنج واحد از طلا شاید که شما از خدا بیم نموده و امر منمائید این نوع ستم را و بجا نیاورده مثل این عمل را و راضی نگردید و ستم منمائید بر کسی مقدار خردلی هرگاه شما در ظاهر و باطن تصدیق حق نموده بخداوند خود گرویدگانید و هرگاه نمی‌باشید از تصدیق‌کنندگان شجرهٔ حقیقت و گرویدگان به خدا عمل نمائید عملی را که خارج نسازد شما را از شأن حیای شما زیرا که شما پیش از خلقت خود و موجود گردیدن بر این صورت ظاهری قطرهٔ آبی بودید بعد از گل نزد خدا و باز می‌گردید به سوی مشتی از گل و خاک و در آنجا ذکری از شما در ملکوت الهی نبوده جز به بدی و قبح اعمال خود حیا نمائید و از حق ترسان گشته و شرم دارید و راضی نگردید برای کسی غیر از آنچه راضی می‌شوید برای نفوس خود چه برای خود این نوع ستم روا نداشته با وجود این من اجل دیگری چگونه راضی می‌شوید و از خداوند خود و روز آخرت بیم نمی‌نمائید درستکاری نموده و تدبیر امور خود کرده به بلندتر و نیکوتر تدبیرهای خود در امور و ضایع و ناقص مسازید خلق کسی را بعد از اینکه خدا تمام فرموده

خلقت او را برای آنچه می‌خواهید از عزت و بزرگی اندک روزهائی را و چند روزی از زندگانی زیرا که این روزها و این زندگانی هر دو از شما بریده می‌شود و قطع می‌گردد و شما داخل می‌شوید در آتش دوزخ بعد از مردن خود و آرزو می‌نمائید که ای کاش آفریده نگشته بودید و موجود نگردیده و نمی‌نمودید در حق نفسی ستمی و کسب نمی‌کردید در حق کسی از حزنی را و هرگاه تعقل نمائید آرزو می‌نمائید این آرزو را در زندگانی خود چه در نفس اعمال خود نار را افروخته و عذاب سرمدی را من اجل خود اندوخته‌اید بس است آنچه نموده از پیش حال به همان اکتفا کرده و نوبتی دیگر در حق اشجار حقه این‌گونه اعمال زشت و نالایق و باطل را روا ندارید این است احکام الهی در بیان هرگاه عمل نموده منقطع الی‌الله گردید زیرا که خداوند بی‌نیاز از شما و اعمال فاسدهٔ شما بوده هرگاه به وصایای او عمل کرده در دنیا و آخرت رستگار گشته در رضای او داخل می‌شوید این است که امر می‌کند شما را به آنچه صلاح شما در آن بوده لیکن چون ابصار شما رمد افزوده و انظار شما بر غیر حدت بوده از این سبب محجوب از لحظات او گشته از نفحات او محتجب مانده‌اید نظر بر ستمکاران پیش نموده که از ستم خود

چه اندوختند و از جور و ظلم خود چه ثمر اخذ نمودند حال شما چنین بوده و همچنین عندالله حقیر گردیده در روز بازگشت تلقای نفس او شرمسار خواهید گشت و نتیجهٔ افعال و اعمال خبیثهٔ شما در آخرت به شجرهٔ عدل منتهی شده و خود ندانسته و نیافته که این احکام از نقطهٔ بیان بوده در ظهور اولی و من یظهره‌الله نفس ظهور او بوده و اعمال شما به او راجع گردید چنانچه در ظهور فرقان آنچه مواعظ و نصایح بوده القا شده لیکن عمل نبوده به گفتار خود مؤمن و موقن بودند و هنگام ظهور بر شجرهٔ حقیقت و مؤمنین به او جاری داشته آنچه خود برای نفوس ادنای خود راضی نبوده و شما هم ای خلق بیان در آخرت به مثل آنها محتجب خواهید گشت هرگاه از آن وجه حقیقت در آخرت محجوب و مستبعد گردید نظر به الوان ظاهر ننموده و حلّی و زیور این عالم فانی را تلقای بصر واقع نساخته مال و متاع این زندگانی دانی را حجت قرار نداده با خود نگفته که نفوسی صاحب مکنتند و مردمی با عزت و جمعی دیگر مبتلا بوده و من غیر ثروت چه این مکنت و عزت منقطع گردد و این مال و دولت نابود و مرتفع آید آنچه باقی نزد خداوند است او را جلب نموده طلب فضل و نعمت از او دارید هرگاه تعقل در امر خود نموده و

لحظه‌ای تفکر داشته من اجل این متاع که زایل‌شونده و فانی است حکم نمی‌کرده اینکه ستمی بر نفسی وارد شود یا آنکه مال او غصب گردد و لباس او کنده شود یا آنکه از ظاهر او چیزی ناقص گشته بعد از تمامی خلقت او یا آنکه از مایملک او ضبط شده و تغییر صورت او مشهود گردد یا آنکه تبدیل لباس او شده و ذلت و خواری او آشکار آید هرگاه به این عمل پیش‌دستی کرده و امر ناحق روا داشته لازم می‌شود بر نفس عامل حدود الهی چنانچه امر شده از تحریم زوجه و ادای جزای او این است که امر می‌فرماید پروردگار شما که ترک این اعمال نموده از غیر حق منصرف شده در ظاهر و باطن به اوامر و نواهی الهی مستعزز گشته در دنیا و آخرت رستگار گردند ذلک الفضل من عنده و الرحمة من لدنه یهب الفضل من آمن و یهدی الکل سبیله بیده الملک و الامر و له الاخرة و الاولی و هو الفرد الحی المقتدر العدل الوساع الکریم هرگاه بدیدهٔ عدل و بصیرت نیک نظر نموده در هیچ شأن از اوامر و نواهی الهی ممنوع نگشته در هر مورد آثار رحمت او را مشهود نظر داشته فضل لایتناهی او را در حق خود واجب گردانند این است که خداوند مستعان بندگان خود را به اوامر متقنه و احکام مرتفعهٔ خود مأمور ساخته که در غیب و

شهادة خود برضای او عمل کرده آنچه برای خود دوست نداشته بدیگری جاری نداشته و از آنچه مکروه او بوده از اعمال قبیحه دوری جسته نه اینکه به هوای نفس خود عامل بوده و در باطن خود گفته مولی سخی است بخوریم و بیاشامیم و مالی جمع نموده جمعی بگرد آوریم هیهات که چنین بوده بلی مرهوب و مولی در نهایت با رحمت و افضال بوده نه اینکه به این اعمال مرتکب بوده و بر نفوس مدلهٔ بر او یا آنکه مؤمنین به او یا آنکه هر نفسی ستم روا داشته و در هر شأن ظلم خود جاری نموده و این حرف را گفته لا والله که مولی اشد منتقمین بوده و اسرع حاسبین ینتقم عن الذین اعتدوا و یحاسب کل نفس و لایفوت عن قبضته شیئ ای اهل بیان در اعمال خود به خلوص نیت بوده و در افعال خود ستم روا نداشته در شئون ظاهریهٔ خود محبوب عالمیان را تلقای نظر و بصر داشته نه اینکه ستمی بر نفسی نموده و جوری بر احدی شاید آنچه در این شب صرف می‌کنید از مال حرام بوده و جبراً اخذ شده و این مرغی که خورده‌اید شاید از مال یتیمی بوده و این خانه که نشسته شاید که از بیوه زنی غصب شده هرگاه بصیر بوده این نوع عمل نکرده و هرگز مثل این طعام نخورده و این‌گونه خوراک را تناول نکرده و این

نوع سمّ قاتل را ننوشیده و این لباس جور و ستم نپوشیده و از حق معرض نمی‌گشته و بر باطل اقتدا نمی‌کرده و هرگاه اگر با بصیرت تامه بوده آرزوی حیات خود نمی‌داشته بل به موت خود شادان بوده و به مردن خود مسرور می‌گردیده این است از فضل و رحمت وجود لایزالی بعلو افضال او رسیده سمو انوال او را در جمیع شئون دریابند   فسبحان الله عما یشکرون و عما کل یعملون

الباب التاسع و العشر من الواحد العاشر

فی ما امرالله من امر و لانزل من نهی الالعز من یظهره الله اذا یعارضکم امرا و نهی عزه انتم عز الله لتراقبون و تنقطون عن کلاهما

ملخص این باب آنکه از آنجائی که مراد خداوندی در هیچ امری و حکمی نبوده مگر علو مظهر نفس خود در ظهور اولی و اخرای او و نبوده از فیض مگر آنکه به وجود ذی جود آن شجرهٔ طهارت نازل شده و جاری نگشته آیات الهیه مگر من اجل تصدیق عباد به ظهور و بطون او و نازل نگشته امر و نهیی

مگر برای علو قدرت و عظمت او و حبل طاعتی من قبل او بر اعناق جمیع عباد تا آنکه شهادت دهند تلقای وجه او در ظهور او به اینکه بدء آنها از او بوده و عود همگی بسوی او است و هکذا شئونات مایتعلق بوجود الامر و النهی و البدء و العود کل از او بوده و منتهی بسوی او است بدء من الله و یعود الیه بما یعود الی من یظهره‌الله فی الاخرة او الی نقطة البیان فی ظهور الاولی و نبوده از چیزی مگر آنکه بعلو شأن و جاه او بر جمیع مخلوق جاری گردیده هرگاه نقطهٔ بیان را یافته او را شناخته و هرگاه او را در عوالم او یافته و شناخته نقطهٔ بیان را درک نموده و بعلو اجتلال او در ظهور او رسیده و آثار متقنهٔ او را در روز ظهور مشاهده کرده ذلک الفضل من ربکم الرحمن و الرحمة من عنده ان انتم فی آیاته تتفکرون ثم تتعقلون امر نفرموده خداوند عالم امری را و نازل نفرموده نهیی را مگر من اجل بزرگی و عظمت و عزت من یظهره‌الله در قیامت بعد و ظهور اشراق انوار او هنگام طلوع او هرگاه بر شما واقع شود امر و حکمی و بر نفوس شما مشهود و معلوم گردد یا آنکه نهیی بوده که ندانسته‌اید به آن امر عمل کرده شود یا آنکه آن نهی را ملحوظ نظر داشت در آن وقت شما از امر و نهی هر دو منقطع شده و اعزاز خدا را در هر شأن مراقب باشید

این است امر و حکم خدا نه اینکه با خود گوئید این است امر خدا و عمل بر این سزاوار است یا آنکه این است نهی او و از علو و عظمت امر و حکم او محجوب شوید بل در این صورت از آنچه امر و نهی بوده منقطع شده عزالله را مراقب گردید مثلاً هنگام ظهور اولی در بیان امر به نصرتی فرموده یا دون آن و نهی از غیر آن نموده هرگاه عز خدا را می‌طلبید و ارتفاع امر او را طالبید اگر در این امر و نهی ضرری در نفس امر بینید از هر دو منقطع شده عز خدا را مراقب بوده یعنی آنچه مایهٔ ارتفاع امر و نهی او است او را طلبیده از غیر او محتجب شوید شاید امر به نصرت بوده و اسباب آن مهیا نبوده یا آنکه امر به عبادت در بیوت خود در این صورت عز امر خدا را مراقب بوده هرگاه ضری مشهود دیده از هر دو بگذرید و عز امر و حکم خدا و ارتفاع حقیقی او را ملحوظ نظر دارید زیرا که عز به اطاعت و فرمانبرداری او است چون به محضر عز او رسیده از هر شأنی منقطع گردید چه امتناع شما در اطاعت و امتناع او است هرگاه مطیع و منقاد گشته در جمیع عوالم مرفوع بوده‌اید ذلک الفضل من ربکم العدل افانتم ذلک الفضل و العز عن انفسکم تمنعون جهد خود بر این داشته که در هیچ شأن نفوس خود را بر غیر اطاعت پروردگار و مظهر نفس

او عامل نداشته و غافل از لحظات او نبوده بل چنانچه مرضی خداوندی بوده در جمیع شئون عامل شوید زیرا که امر و نهی من اجل آن شجرهٔ حقیقت است هرگاه در امری و نهیی عزت او مشهود نگشته عز خدا را ملحوظ انظار خود داشته از جمیع شئون امور منقطع شوید هرگاه حکم به حسنه‌ای فرماید یا آنکه نهی نموده بر خلاف آن گوید نظر بر ارتفاع او داشته عزت او را ملاحظه دارید و نباشید چون اهل فرقان که در این دورهٔ نقطهٔ بیان را مدّ نظر نداشته و امر او را امرالله و نهی او را نهی‌الله حساب ننموده بل امر و نهی را اقوال مؤتفکهٔ خود دانسته و بزعم خود احادیث مختلفه چنین گفته و بدین جهت از حق و اتباع امر او محتجب گردیده بدون رضای خداوندی عامل گشتند هرگاه بدیدهٔ عدل نظر نموده خواهند دید که اطاعت دین فرقان منوط به اطاعت نقطه بوده چون از حقیقت معرض شده و نیافته بر غیر آن چگونه توان ملتصق گشت با وجودی که آثار او اظهر من الشمس طالع است و اضوء من النهار لامع لیکن جمع نابینا از آفتاب چه بینند و گروه صماء و بکماء از ناشنیده چه گویند با آنکه لهم آذان و عیون و قلوب ولکن لایفقهون بما اوتوا چه آنها از حق محتجب شده در خودبینی و خودخواهی و خودجوئی مغرورند حسبهم ما

اکتسبوا هرگاه توانند و مقتدر بوده از آنها دوری جسته خود را از عذاب آخرت رهانند و در جنت لایزالی داخل شده اقسام و انواع نعمآء و آلاء او را در محبت و معرفت و انجذاب بسوی او یافته از مادون او که نهی حقیقی بوده منقطع گردید زیرا که بیان در علو شأن او نازل گردیده و کتب در حق او به منصۀ ظهور آمده حال به آنچه توانند در اوامر و نواهی او جهد نموده خواه قبل از ظهور و اشراق وجه او یا آنکه بعد از طلوع نار احدیت بر افئدۀ اهل هدایت زیرا که مقصود الهی از ارتفاع هر امری امتناع آن ذات عزت است هر آنچه در اطاعت و فرمانبرداری او کوشش نموده در موارد نصرت او سعی نموده‌اند این است که خداوند تعالی در هر ظهور اراده نفرموده مگر ترفیع عزت آن ظهور و تمنیع رفعت او و ارتفاع او مشهود نگشته مگر به نصرت امر او و تصدیق او و رفع ستم از او خواه از اهل بیان بوده یا آنکه از ساکنین ظهورات قبیلۀ او مقصود یاری او است در هر شأن چه آن ذات احدیت اول طلوع یک نفس بوده و هنگام غروب هم یک ذات واحد است لیکن نظر به آنکه آن نقطۀ حقیقت چون طالع گردید حرف اول که تصدیق او نمود احرف مستقله در ظل او مرفوع گشته به تصدیق و ترفیع امر او قیام خواهند نمود و

چون حروفات ممتنعه تلقای وجه او حاضر گشته از صفای باطنی و ظاهری خود حاکی از آن ذات می‌گردند به این سبب نقطه منفصل خواهد شد و ظهورات لانهایه هویدا می‌گردد و از تکثر آن حروفات مرتفعه هرآنچه خداوند جل شأنه اراده فرموده تکثر خلق افزوده تا آنکه جمیع مواقع پر شود از طلوعات جمال آن واحد بلا عدد که نقطهٔ اول و اشراق اول است این است که بدایت از او و نهایت بسوی او است هرگاه همهٔ عالمیان طائف بحول آن نقطهٔ احدیت گردند و طواف خود بر آن بیت هویت گردانند هر آینه جملگی از نار حجبات خود را رهانیده بنور طلعات حقیقی واصل شده‌اند و از کثرت انفس رهیده به آن ذات وحدت گرویده‌اند جهد نموده که مرآت ذات خود را صاف از هر کدری نموده در ظاهر و باطن بانوار ظهورات الهی مستضیئ و متنور گردید چه آن ذات یگانه اشراق خود خود خواهد فرمود و تجلی مالانهایهٔ خود را مشهود می‌نماید و در ظل هر امری از اوامر او نفوس مالانهایة مشهود بوده است هرگاه بعلو افضال و انوال او در جمیع مطالع رسیده به مواقع اجواد و اجلال او واصل شده‌اند این است که در هر ظهور مرهوب متعال عباد خود را امر بشناختن نفس خود می‌فرماید که به آن شناختن و

یافتن به منبع جود و فضل او واصل و مستوصل گردند هرگاه به نظر بصیرت ملاحظه دارند همهٔ این اشراقات مرتفعه را در ظل مؤمنین به او مشاهده می‌نمایند چه آن ذات مقدس پاکیزه از آن است که به نفسی یا آنکه به چیزی تشبیه شود و آنچه به امثال مشابه شده از ضعف نفوس مستمعین بوده و گر نه آن کینونیت بحته متعالی بوده و مستغنی از هر ذکری ما عرفه الا الله و لا یعرف الله سواه او است نقطهٔ اولیه به حقیقت و او است نقطهٔ آخریه به عز احدیت سعی داشته در هر مورد و مقام آن نقطه را مشهود دیده و به احرف مستقلهٔ مرتفعهٔ ممتنعه در ظل امر او مهتدی گردند و نظر خود از مخلوق بی‌دانش برداشته نفس پاک خود را باغبار اضلال آنها نیالایند و به آنچه خداوند تعالی فرموده در هر مقام عامل بوده از جمیع نفوس افکیه و دون آن منقطع باشند و الی الله و نفسه ناظر بوده غیرالله را ملحوظ نظر نداشته در هر آن فیض لانهایه را از او خواسته اشراق جمال او را در هر شأن مشهود دیده در ظاهر و باطن خود به آن وجه ربانی و تجلی سبحانی متصاعد الی اوج درجات اعلی گشته خود را از وساوس این خلق لایشعر آزاد دارند ذلک الامر من عنده یوصیکم بالهدی و یبین لکم امره و هو معکم رقیب به آنچه توانند

در معرفت نفس او قیام نموده اسمای حسنای او را شناخته نظر به حقیقت اسماء داشته و امثال او را در نفس اسماء دیده و همهٔ اسماء را نقطه‌ای از نقاط طلوع او دانسته به هیچ نوع اسمی و رسمی از شئونات ظهورات او در رتبهٔ خلق محجوب نگردند چه این است فضل اکبر و فوز اعظم هرگاه منتهی به اعلی معارج معرفت گشته مطالع اشراق او را دریابند و به آنچه پروردگار عالم اراده فرموده در جمیع مراتبات خود منتهی شده اسرار مالانهایات او را در نفس ظهور مظهر نفس او بینند و شیئی از مظاهر امکان و اکوان سبب بر احتجاب ظاهر و باطن نگشته از لقآء حقیقت او و فوز بحضور او محروم نمانند نه این است که آن نفس مقدس محتاج به محبت و نصرت شما و رسیدن خق بحضور او بوده بلکه این اشارات من اجل آن است که همگی اهل بیان و سایر ملل هرگاه بصیر بوده و مبصر در دین خود بحضور مشرق‌النور آن قمص حقیقت مستشرق گردند ولیکن این خلق دنی در ورآء شهوات فانیهٔ خود جد و جهد خود داشته سعی خود نموده از فوز به پابوس آن ذات یگانه محجوب می‌شوند چنانچه سابقین از اهل حجب در ظهورات قبل نموده هر نبی و رسولی به طریقی مبتلا گشت و هر ولی و وصیی از خلق نادان چه دید

و هر ذات خالص چه اذیتها کشید کم من نفوس قتلت و رؤس قطعت و اموال نهبت و بیوت اخربت این نبوده مگر از غفلت خلق که هواهای خود را بر حق و اطاعت او ترجیح داده از حیات رضای الهی خارج شده به نار جحیم ابدی نفس خود را سوختند حال به نظر دقت نظر نموده و به بصیرت عدل آگاه شده آیا عاقبت انسان چه بوده و منتهای کار او چه خواهد گشت جز آنکه منتهی به خاک و در غیر رضای ربانی بر خاکدان مذلت و خواری سرهای خویش بر تراب نهند و یاری جویند و نبینند و ناصر خواهند و نیابند از یمین بنگرند دوستی آشکار نباشد و از یسار نظر کنند محبی بر قرار نه این است که خداوند مستعان اراده فرموده اینکه همگی اهل بیان در ظاهر و باطن یک جهت بوده شئونات غیر محبوبه و مرضیهٔ را از میانهٔ خود مرتفع سازند و نظر به عواقب امر خود نموده مطلق در این خاکدان فنا جز به رضایت محبوب خود کوشش ندارند هرگاه دیدهٔ حق‌شناس داشته در جمیع شئون خود ناظر الی الله گشته نیت خود را خاص و خالص محض از برای او گردانند حال نخواسته در شأنی و اراده نکرده مگر آنچه محبوب شما خواسته و اراده فرموده و بر نفسی ستمی نکرده و ظلمی روا نداشته و جبری آشکار نکرده تا

آنکه لم یزل و لایزال بما یحب الله و یرضی واصل شده این است آنچه سود دهد در آخرت و نفع بخشد در اولی هرگاه بدیدهٔ بصیرت نظر کرده به نظر رحمت و رأفت بر جمیع نفوس ناظر بوده نخواسته امری مگر برای خدا و اراده ننموده مگر من اجل او تا آنکه به این وسیله اکبر و شیمهٔ اعظم اظهر برضای الهی واصل شده در دنیا و آخرت رستگار گشته و خود را از نار اعراض نجات داده بنور اقبال رسانیده به اوج اعلی عروج و صعود خود قرار داده در جمیع شئون و امور ظاهر و باطن در عوالم لانهایهٔ الهی به آنچه در حق سائران ملأ امر و خلق مقدر شده رسیده و بما قضی الله و امضی صابر و شاکر گشته به اعلی افضال و انوال الهی مسترفع گردیده و به اوامر و نواهی و احکام عز او مسترضی شده   ذلک الفضل من عنده انه فضال ودود

الواحد الحادی و العشر

الاباب الاول من الواحد الحادی و العشر

فی انّ من یحلّف باللّه و بمن یظهره‌اللّه ان کان صادقا لم یکن علیه من شیئ و علی الذین حلفوا لهم ان یردوا الیهم ما اخذوا عنهم او متاعهم و ان یحتجبوا عن ذلک یلزمهم ادآء تسعة عشر مثقالا من ذهب حدّاً فی کتاب اللّه لان یظهر تقویهم و ان کان من حلف کاذبا و انکم لما حلفتم کنتم کاذبین و ما کنتم بصادقین یلزمنکم فی کتاب اللّه تسعة عشر مثقالا من ذهب ان تردّون الی الذین حلفتم تلقائهم لعلکم لا تحلفون بعد ذلک بدون حق و تتقون اللّه فی ذلک

ملخص این باب آنکه هرگاه کسی میانهٔ خود و خدا و مظهر نفس او سوگند خورد و قسم ذاتی و حلف او به صدق و راستی بوده در هیچ عالمی بر او بأسی نبوده و این قسم از روی صدق و حقیقت در گفتار بوده نه من باب آنکه بر نفسی اشتباه نموده تمتع از مایملک او برداشته بل محض از برای خدا بوده و للّه و فی اللّه عمل کرده در آخرت و اولی برضای الهی واصل گشته به حقیقت سوگند خورده اگرچه خداوند تعالی دوست نداشته که سوگندی واقع شود بل هرگاه به نعم یا آنکه لا در میانه آنان که اشتباهی وارد شده بگذرد احب الی اللّه بوده از آنکه سوگند به اسم او و اسم مظهر نفس او ذکر

شود هرگاه در عالم نفسی ممکن بوده که این حلف واقع نشده دوست تر است بسوی خدا از قسم یاد نمودن زیرا که می‌شود این قسم از سهو و غلط بوده یا آنکه عمدا از روز هوای نفس ظاهر شده باشد و می‌شود که از صدق بوده یا آنکه در امری اشتباه نموده و حلف خود را آشکار نموده بلکه خوشتر آن است که قسم یاد نکرده و به کردار نیک و حرف راست قول خود را صدق آورده تا آنکه آن سوگند لدون‌الله واقع نگشته و در دنیا و آخرت مسئول نشده بل صادق نزد حق و صاحبان بصیرت و راستگو بین یدی‌الله و حجج او واقع گشته این است که بیشتر این مخلوق سوگند ایشان سهواً یا آنکه اشتباه یا آنکه تعمد به دروغ یا آنکه قلیلی از آنها به راستی سوگند خورده باشند ارجح آنکه از انواع این نوع قسمها و حلف به دروغ احتراز نموده عبث خود را تلقای نار حجاب و ابتعاد معذب نداشته و لدون‌الله واقع نشوند و هرگاه اگر سوگند خورده به خدا و حجت او من یظهره الله یا آنکه نفس من ظهر که نقطهٔ اولیه در ظهور اول در بیان بوده و در سوگند خود در عوالم ارتفاع و امتناع خود صادق بوده چیزی بر او نبوده یعنی حکمی در ظاهر شرع و باطن آن بر او وارد نگشته و در یمین و حلف خود راستگو و مصدق در فعل بوده و

عندالله و نفسه صادق گشته بر سبیل عدل واقف گردیده در دنیا و آخرت رستگار گشته این است که خداوند عالم جل ذکره نخواسته و اراده نفرموده برای بندگان خلص خود مگر آنکه در هر شأن و امری مرتفع به ارتفاعات نفس او گشته مستظهر به شوارق عز او آیند و در جمیع شئون اولیه و آخریهٔ خود نخواهند جز آنکه محبوب ایشان در بیان خواسته زیرا که این حلف آنها هرگاه برای خدا بوده لله واقع شده و اگر لدون الله است بر غیر حق واقع شده از این است که مبدع عالم و خلاق بنی نوع بشر امر فرموده که حلف واقع نشود در باطن امر در این باب و مواقع دیگر و اگر واقع گردد به صدق بوده زیرا که خداوند مستعان دوست نداشته میانهٔ خلق خود حلف به دروغ و گفتار کذب را هرگاه در میانهٔ خود شبهه‌ای دست داده و احتیاج نفوس شما به حلف گردیده سعی نموده که به دروغ سوگند نخورده و از خداوند خود و مظهر نفس او شرم داشته و در هر شأن به آنچه اراده فرموده راضی گردیده مطلق به کذب سخن نگفته و افترا بر نفس الهی نبسته آنچه حق واقع آن بوده در ظاهر خود مشهود گردانیده و در باطن به رضای الهی مسترضی بوده تا آنکه در جمیع شئون محمود و ممدوح عندالله و نفسه بوده در هیچ امری از

امور عندالله و نفسه محجوب نگردند این است آنچه ثمر دهد من اجل نفوس شما در روز قیامت هرگاه جاری نداشته در امری چیزی را که سبب انفعال و خسران وجود شما عندالله بوده پس احتیاط نموده و اجتناب ورزیده و نهایت احتیاط و تقوی را در این مرعی داشته شاید که در بین یدی‌الله واقع شده خواه نزد شجرهٔ حقیقت بوده یا آنکه میانهٔ خود و خدا حرفی به دروغ نگفته و اسم‌الله را مذکور نداشته بل تا ممکن است سوگند نخورده چه جای آنکه به دروغ و افترا سوگند بجای آورده ذلک مایوصیکم الله و هو معکم رقیب و بر آنانکه قسم برای آنها یاد نموده به راستی واجب است که برگردند به سوی آنها و رد نمایند آنچه حقوق آنها است به سوی ایشان از مال و متاع یا آنکه هرچیز که بوده باشد و هرگاه اگر محتجب گردند از این امر لازم می‌آید آنها را نوزده مثقال ذهب در آئین خدا اینکه رد نمایند به سوی آنها حکمی محکم و امری ثابت در کتاب خدا تا آنکه آشکار شود تقوای آنها در دین نتیجهٔ این عمل و ثمرهٔ آن در روز عدل آنکه هرگاه آشکار شود شجرهٔ حقیقت ایمان خود را صدق آورند بین یدی‌الله و باز گردند به سوی من یظهره‌الله تا آنکه سوگند آنها در روز قیامت به صدق مشهود گشته نزد خدا و بین یدی حجت او

و حلف آنها که ایمان و تصدیق حقیقی آنها است راست گشته نزد خداوند خود و به این عملهای ناپسند خود محتجب نگشته نتیجهٔ اعمال خود را بین یدی الله و حجت او ظاهر گردانیده به مال و متاع مغرور نگشته در این چند روز زندگانی از حق دور نگردیده فریب این ایام فنا را نخورده در جنات رضای ربانی متسیر گشته در جمیع شئون مسترضی برضایت الهی بوده و اعطای حق به صاحب حق نموده محجوب از لقای عدل نگشته در روز قیامت الی الله و نفسه راجع گردیده تا آنکه وعدهٔ خود را صدق گردانیده و الله ولی الصادقین و هرگاه اگر قسم یاد نماینده دروغگو مشهود گشت و شما هنگامی که سوگند به نام خدا و حجت او خورده راستگو نبوده و صادق نگشته و خداوند عالم جل و عز را به دروغ سوگند خورده و از حجت او مستحیی نگشته و حلف بکذب نموده و راستگو نبوده واجب می‌گردد شما را در کتاب خدا و احکام او در بیان نوزده مثقال از ذهب خالص اینکه ادا نمائید بر آنهائی که سوگند به دروغ خوردید نزد ایشان حدی از حکم خدا بر شما و دیه بر وجودات نابود شما اینکه سوگند یا ننمایید به نام خدا و حجت او به کذب نفوس خود و در روز قیامت پیش روی او و تلقای نفس ظهور او

به دروغ سوگند نخورده بلکه هرگاه بتوانید در عالمهای فنای خود و این ایام لا شیئ خود به راست هم سوگند نخورده چه جای آنکه از خداوند عالم جل شأنه حیا نکرده و از حجت او که نفس ظهور او باشد مستحیی نگشته و دروغ خود آشکار نموده و حلف به کذب در محضر خداوندی به شهود اورده این است نتیجهٔ اعمال افک شما در روز قیامت هرگاه قدری تفکر داشته و لمحه‌ای تعقل نموده و اگر العیاذ بالله مستحیی نشده و حیا نکرده و احلاف دروغ خود را به ثبوت انفس افک خود ظاهر گردانیده عذاب الهی را من اجل خود جلب نموده در عقاب سرمدی معذب به سخط لایزالی بوده در جمیع عوالم و شئون خود عندالله مردود و نزد صاحبان حکم مطرود بوده و غیر محمود نزد حق و از مقصود مبعود گشته در حجبات فنای خود در درکات نار وجودات فنای خود و ذوات افنای لاشیئی خود در ابدالآباد معذب به عذابهای لایزالی بوده معاقب گشته در سخط الهی خود و مایتعلق بخود را داخل گردانیده این است نتیجهٔ اعمال شما شاید آنکه شما از خداوند خود خوف نموده قسم به دروغ و من دون حق بخدا و حجت او نخورده و پرهیزکاری نموده در این عمل و اعمال خود را هبآء منثورا لاجل کلامی

نگردانیده و متاع این زندگانی فانی سبب احتجاب نگشته و فقاع این ایام دانی مزید بر حجبات نگردیده در تقوی و هدی مرتفع گردید

الباب الثانی من الواحد الحادی و العشر

فی انّ کل ذا ملک یبعث فی البیان ینتخبن من سکان مملکته عدد الکاف و الهآء من العلمآء لذینهم ینبغی ان یکونن مطالع الحروف فی کتاب الله لعلهم یؤمنون بمن یظهره الله یوم القیمة و یوقنون به و ینصرون دین الله و لیعرفن هولاء کل الخلق من حدود المملکته من ذلک الملک و ینصرون ضعفاء الخلق و یرحمون علیهم ثم هم بینهم و بین الله ربهم لا یحتجبون عن حدود دینهم

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و رحمت لایزالی خود از اول لا اول تا کنون بر خلق خود منتی نهاده و بر اعناق آنها حبل طاعتی گذارده و در هر زمان به اقتضای آن عهد و زمان حکمی از مصدر جلال و عظمت خود نازل فرموده و در هر شأن عباد خود را به طاعت و عبادتی امر نموده و به اقتضای قابلیت فطرت ایشان در هر عصر و اوان آثار عدل و ارتفاع خود را در

میانهٔ آنها آشکارا فرموده در این کور چونکه ارض قابلیات و سماء عز ظهورات متقنات محبوبات و مقبولات به نهایت علو و سمو رسیده از این سبب امر فرموده که هر صاحب ملک و شأنی که در بیان ظاهر شود و بیرون آید در بیان و عنان ملک در کف عظمت و قدرت او باشد انتخاب نماید از جملهٔ آنچه در قلمرو فرمان او است عدد کاف و هاء از علمای دانشمند و پرهیزگار آنچنان علمائی که لایق است اینکه باشند مطلعهای حروف عدالت از حروف حق که در آنها دیده نشود الا تجلی آن حروف که دال علی الله و مدل بر علو عظمت او بوده و در آنها جز تجلی آنها آشکار نشده و لله و فی الله در امر او خالص برای او بوده شاید آنکه ایشان هرگاه در یوم ظهور واقع شوند از کثرت دانش و زیادی فضل و معرفت ایمان به من یظهره الله آورند و یقین به حقیت او نموده به حقانیت او معترف گردند و یاری نمایند دین خدا را به آنچه در قوهٔ آنها بوده از قدرت و علم و کمال و بصیرت نه بمثل این علمائی که در این عهد و زمان بوده با وجود آنکه بر اکثری حق واضح و مبرهن بوده انکار حق نموده و اغماض از تصدیق او و احتیاط آنها من باب جلب دینار و انتفاع نفوس خود بوده نه من اجل شناختن حق و اطاعت شجرهٔ حقیقت بل

التصاق آنها با اهل ظاهر و ملک بوده و این از جهت آنکه تمتع از اموال ناس برداشته چند روز دنیای فانی خود را زینت داده غافل از آنکه بر حق به غیر حق حکم نموده و من دون حق حکم بر محقق جاری داشته بل نتیجهٔ این عمل آن بوده که این منتخبین علماء از روی دانش و حکمت و معرفت و بصیرت عمل نموده که هرگاه اگر در حیات آنها شجرهٔ حقیقت طالع شده از صدق و یقین تصدیق او نموده و تابعین خود را امر به تصدیق حق نموده و بر صاحبان ملک اشتباه ننموده و شبهه‌ای وارد نساخته چه اگر آنها اشتباه در حق ننمایند و فتوی بر محقق حق ندهند هر آینه اتباع داخل در زمرهٔ مصدقین شده از اطاعت خارج نمی‌شوند بل جمیع ناس تابع حق گشته در فئهٔ اهل تقوی و هدی مسترفع می‌گردند چه هر نفس نزد خود و خدا عمل خود را خالص برای خدا دانسته و چون صاحبان علم بر او اشتباهی وارد نسازند هر آینه متبع حق خواهد شد و هیچ نفسی از حق محجوب نگشته چه اگر محتجب نگشته چه اگر محتجب شود گناه او بر کسی است که اشتباه بر قلب او وارد ساخته و او را از تصدیق بر حق محجوب داشته پس واجب است اشد وجوب بر آن منتخب شدهٔ علما که از روی صدق و بصیرت لله و فی الله حق

را در ظهور او تصدیق نموده و بر خود اشتباه قلبی وارد نساخته تا آنکه نتیجهٔ اعمال آنها وارد بر حق نشده و از تصدیق نمودن به شجرهٔ حقیقت در روز قیامت محجوب از محقق هر حقی نشوند بل به آنچه خداوند دلیل و برهان قرار فرموده مستدل شده حق را از دون آن تمیز داده این خلق ضعیف را گمراه نسازند چه اگر آنها چشم حق‌بین باز نمایند و تصدیق حق نموده اشتباهی بر خود و غیر خود وارد نسازند هر آینه حجت خداوندی پایمال ستوران نگشته هر نفس بالله و آیاته و حججه مهتدی شده کل در جنت قرب و رضوان قدس لایزالی متلذذ به آلاء توحید و نعماء تحمید و تجرید گشته جمیع مستظلین در ظل اشجار حقه در رضوان غیر متناهی الهی وارد گردند ای صاحبان دانش و بصیرت دیدهٔ حق‌بین خود گشوده و عین راستی و درستی آورده حق را در روز ظهور تصدیق نمائید زیرا که به تصدیق شما جملهٔ مستظلین در ظلال علم و دانش شما مهتدی به آیات خداوندی گردیده در آن روز تلقای شجرهٔ حقیقت مشهود می‌گردند این است ثمرهٔ علم شما هرگاه به آن سر حقیقت برخورده اثمار دانش خود را من اجل متاعی ضایع نگردانیده ثمرات ایمان و ایقان خود را در تصدیق به نقطهٔ حقیقت ظاهر نمائید چه نتیجهٔ این امر الهی آن

است که شما را صاحب ملک منتخب نموده که امر خدا را به تابعین خود رسانده سبب هدایت کل گشته از هلاکت و ضلالت اهل بیدای غوایت و شقاوت را رهانید پس هرگاه مستبصر گشته لم یزل و لایزال در جنات رضای الهی به نعمآء و آلاء حقیقت متلذذ بوده در ابدالآباد به ذکر او متذکر و تلقای وجه او مذکور گشته‌اید جهد خود بر این داشته تا آنکه اثمار هدی و تقوی را در بین یدی الله ظاهر نموده از تصدیق به حق و شجرهٔ حقیقت در آن روز محتجب نگردید این است امر خدا بر شما اینکه بشناسید ساکنان ملک خود را از هر نوع خلقی که بوده و یاری نمائید ضعفای خلق را به اینکه برسانید به آنها امر خدا را و ترحم نمائید بر ضعف و قصور آنها در امر و تلطف بحال آنها داشته بر سبیل حب و مودت سلوک نموده جذب افئده و قلوب آنها نموده احکام الهی را به ایشان تبلیغ نموده و میانهٔ خود و خدا از حدود خداوندی محتجب نشده آنچه مراد شجرهٔ حقیقت بوده تلقین به زمرهٔ مؤمنین نموده و در هیچ وجهی آنها را محجوب از تصدیق حق نداشته بل میانهٔ خود و خدا بر آنها ترحم و تلطف نموده محض از برای خدا آنها را مهتدی گشته راه هدایت نموده امر به تصدیق حق و شجرهٔ حقیقت در ظهور او کرده غیر از رضای

الهی رضائی نداشته عزت و ثروت خود را اسباب احتجاب و حیرت خود نگردانیده بل به عزت لایزالی که باقی و برقرار در ابدالآباد بوده در ازل‌الآزال به افضال و انوال و عظمت و جلال اجلال او خود و ما یتعلق به نفوس خود و اتباع خود بل صاحبان امر و حکم را از ضلالت رهانید چه آنها انظار خود را ملحوظ به شما علماء داشته حیف است از حق بهوای افک نفسیه و اعمال زشت این مخلوق محتجب نگردید چه اگر نعوذ بالله از تصدیق بحق و عمل به صدق دور مانده خود و اتباع امر خود و نفوس متعلقهٔ بخود را در عذاب و جحیم ابدی و سخط الهی معذب نموده‌اید زیرا که آنچه از اول لا اول له تا امروز بحق راجع شده از تصدیق و تکذیب منشأ و منبع آن علماء بوده چه آنانکه علمای حقیقت بوده بحق گرویده و آنها که خود را عالم دانسته و اعمال آنها و علم آنها خالصا برای خدا و لاجل حجت او نبوده از حق محتجب گشته و فتوی بر حق داده و نتیجهٔ اعمال آنها تا این قیامت به شجرهٔ حقیقت وارد گشته چه اشتباهات آنها بر حق نبوده من حیث لا یشعر بر خود مشتبه نموده و فتوی بر محقق حق داده سعی نموده اینکه عمل خود را خالص گردانیده و علم خود را لله و محضا لنفسه نموده تا آنکه در روز قیامت

هنگام طلوع آن نیّر اعظم اکبر اظهر به شرفیابی اشراق جمال او مستجذب الی الله گردیده مستوصل به منبع جود و فضل الهی گردند این است حق وصیت در روز قیامت هرگاه ساکنان ملأ فضل و دانش اعمال خود و علم خود را هبآء منثورا نگردانیده در آن روز نزد مالک امر و خلق محجوب نگردند و اگر العیاذ بالله این منتخبین علماء از حق در آن روز محتجب شده و قبل از ظهور بر خلق امر را مشتبه گردانیده ترحم بر خلق خدا ننموده تا آخر لا آخر له معذب به نار بعد و احتجاب بوده در نیران سخط الهی معذب بوده‌اند ثمرهٔ این انتخاب این بوده که چون به امر نقطهٔ بیان در دورهٔ بیان منتخب به ارتفاع دین و امتناع آئین گشته‌اند بی‌جهة از مبدء و مرجع امر محتجب نشده این انتخاب خود را لله و فی‌الله گمان نمایند زیرا که انتخاب آنها در بدء به امر نقطهٔ بیان بوده در ختم لامحاله سزاوار است آنها را که در بین یدی نقطهٔ بیان که نفس من یظهره‌الله است در آن روز حاضر شده و امر حق را به جمیع ناس تبلیغ نمایند و هرگاه اگر قبل از ظهور واقع شوند مستعد لقای حقیقت بوده خود را محجوب نسازند و به متاع و مال دنیا و حطام آن لاشیئ نگشته و از اتباع نفوس مؤتکفه نبوده بل چنانچه حکم از جانب آن شجره گردیده در

روز بازگشت علم خود را و عمل خود را به هواهای خود قرار ندهند و هرگاه اگر میانهٔ خود و خدا ملتجی به باب رحمت او گشته لامحاله مهتدی شده و حق را شناخته محتجب نمیگردند و چنانچه مصدق اول و فاتح ابواب جنت فآئز بلقآء الله شده آنها مستفیض فیوضات لانهایه گشته فآئز بلقای حقیقت گردند هیچ حقی پایمال نشده و هیچ نفسی گمراه نگشته این است که خداوند در بیان امر به این انتخاب نمودن فرموده تا انکه صاحب امر و حکم این قسم نفوس پرهیزگار را منتخب نموده تا ثمرهٔ آن الی الله و نفسه راجع گشته جمیع مخلوق از عالی و دانی به این فیض جاودانی و افضال ربانی واصل گردند

الباب الثالث من الواحد الحادی و العشر

فی انّ من یستهزی مؤمنا او مؤمنه یلزمنه فی کتاب الله عدد الواحد من الذّهب ثم من الفضة ثم کلمة الاستغفار خمس و تسعین مرة لئلا تستزؤن و تتقون و لایستهزنی احد و بعد ما استهزئی علیه ان یأتی و یرد الی من استهزی به ان یقدر و ان لم یقدر یرفع عنه الذهب و الفضة و لیلزمنه الاستغفار فی کتاب الله

و ان لم یکن ذا لسانا و استهزئ باشارة فیختارن لنفسه من یستغفر عنه ان یا عباد اتقوا الله فی ذلک

ملخص این باب انکه هرگاه کسی استهزا نماید به مؤمنی یا مؤمنه ای در دین خدا لازم می‌شود او را درکتاب خدا عدد واحد مثقال از طلا هرگاه در عمل خود نزد نفس خود مستطیع باشد و اگر بر ذهب قدرت نداشته از نقره عدد واحد بر او واجب می‌شود و اگر بر فضه هم مقتدر نبوده واجب است او را نود و پنج مرتبه کلمهٔ استغفار درکتاب خدا تا انکه شما پرهیزگاری نموده و استهزا بر مؤمنی یا مؤمنه‌ای نموده و استهزا ننماید نفسی نفسی را نه به لسان خود و جوارح خود و اشارهٔ خود و گوشهٔ چشم و حاجب خود بل عمل خود را خالص برای خدا نموده از اعمال قبیحهٔ متداوله میانهٔ خود احتراز نموده تا انکه خداوند جل شأنه در روز قیامت به او استهزا نفرموده از زمرهٔ متقین محسوب شده عندالله مستفیض فیوضات لانهایات الهی گردد هرگاه استهزا نمود واجب است او را که این واحد معین از طلا یا آنکه نقره را به آن کسی که استهزا نمود او را عطا نموده و حدود خداوندی را جاری داشته و هرگاه مستطیع نباشد و مقتدر بر ادای واجبات دین خود نبوده بر ذمهٔ او است که نود

و پنج مرتبه استغفار از فعل خود نموده و در این اعمال خود پرهیزگار بوده لئلا یستهزئ علیه ربه یوم القیمة تا آنکه خداوند جل شأنه در روز قیامت بین یدی حجت خود بر او استهزا نفرموده در دنیا و آخرت رستگار گردد و هرگاه اگر استهزا کننده لال بوده و لسان نداشته و استهزا به اشاره یا حرکتی از خود نموده و مستطیع بر ادای واجبات دین نبوده واجب است او را که اختیار نماید نفسی را از جانب خود که استغفار نماید از لسان او بین یدی الله تا آنکه گناه او عفو شده من بعد مؤمنی را استهزا ننموده مؤمنه‌ای را نیازرده هرگاه شما ای گروه متقیان پرهیزگاری نموده این سنت قبیحه را از میان خود برداشته هر آینه هیچوقت و زمان حقی را کسی استهزا ننموده در ظاهر و باطن خود را جنت حقیقی نموده در روضات آلاء و نعمآء الهی به ذکر او مستعزز بوده در ملکوت مؤبدۀ لایزالی مرفوع و ممدوح گشته لم یزل و لایزال در اعلی درجات رضوان و جنان غیر متناهی الهی متنعم به نعماء لاتعد و لاتحصای او بوده در ظل شجرۀ حقیقت مستظل بوده‌اید ثمرۀ این حکم آنکه جهد نموده در میانۀ خود تا آنکه این عادت را از میان خود رفع نموده چون امم ماضیه نبوده چنانچه هر صاحب حق و نبیی را استهزا نموده چنانچه به عیسی از

یهود واقع شده و بر انبیاء قبل از او و بعد از او بر خاتم انبیآء علیه افضل الصلوات و الثناء از قوم یهود و سایر منکران واقع شده و در فرقان به نقطهٔ بیان از منتسبین به دین حق چنانچه در ایام ظهور در هر رتبه و شأن بر شجرهٔ حقیقت استهزا نموده از علما و جهال خلق چنانچه سنت آنها در ایام قبل بوده و بر انبیای سلف آنچه خواسته نموده تا آنکه بر نفس محمّدیه وارد نموده چنانچه در احادیث مذکور است و همچنین بر نقطهٔ بیان آنچه توانسته‌اند استهزا نموده و بر ادلآء و انصار او آنچه قدرت داشته از استهزا و هر طور معاملات رذلیه جاری نموده‌اند پس هرگاه شما ای سالکین مسلک عدل در آئین حقیقت این عادت خبیثه را از خود دور نموده در یوم قیامت بر آن شجرهٔ حقیقت کسی استهزا ننموده از خداوند خود حیا نموده مستحی گردیده‌اید و هرگاه بر سابقین نظر نموده عبرت خواهید گرفت نظر نموده بر جمیع امم که معرضین بر انبیا چه نموده و اعراض آنها ظاهر نگشته مگر به پیروی علمای خود و چون آنها را حکم از جانب خدا دانسته بدین جهت معرض از حق گشته استهزا بر شجرهٔ حقیقت نموده تا آنکه منتهی به عیسی گشته و پس از ترفیع او در فلک ارتفاع که خداوند عالم جل شأنه در حق او

مقدر فرموده امر منتهی به محمّد رسول‌الله گشته و بر آن حضرت از عاملین احکام تورية و فرق مختلفه آنچه لایق آن وجود مطهر نبوده جاری گشته و پس از آن حضرت به ذریه او چنانچه شنیده و آگاه گشته بر هر یک از صاحبان حکم از اعدا و مستهزئین چه جاری شده این نبوده مگر اختلاف علما و برنخوردن به مرام الهی و نیافتن احکام حق را و بر خود اشتباه نمودن چنانچه خواهی دید که در یوم ظهور بر اشجار حقه وارد خواهند نمود و بر حسب بشریت خود و پستی‌فطرت و دنائت بر حق فتوی داده استهزا بر نفس حقیقت خواهند کرد با آنکه در بیان اشد نهی از این شده تا آنکه به این ترتیب کل متربی گشته لعل در یوم ظهور به آن شجره واقع نگردد چنانچه در این ظهور بر نقطه بیان وارد شده و در ارض ظهور بر ادلاء او هنگام ظهور چه نمودند تا آنکه اسم آخر و نفس دیگر از سابقین را مهار نموده در کوچه و بازار گردانیدند و جمیع ناس استهزا بر حق نموده این حکم و فتوی را نداده مگر علمای آن وقت با وجود آنکه به اندک مدت از دنیا رفته و حب ریاست به چند روزی سبب بر این نوع احتجاب شده از حق ممنوع گردیدند حال شما ای مبصران بر علو بصیرت عمل نموده این طریق بر شجرهٔ حقیقت ننموده

این نوع امور را اجرا نداشته تا آنکه بر من یظهره‌الله روز ظهور استهزا از نفسی وارد نشده کل تلقای شجره حقیقت به ندای انت الحق و ما سواک یحقق بقولک و یثبت بامرک گویا شوند و نبوده مؤمنی در بیان الا آنکه مستعد لقآءالله گشته فآئز بدیدار او گردد این است نتیجهٔ عمل و اعمال عاملان و استهزا نمودن هرگاه موفق گشته این ایام فانیهٔ خود را غنیمت شمرند والا چه سود آنها که بر انبیا استهزا نموده و در ایام ظهور بر نقطهٔ بیان وارد آورده همگی از دنیا درگذشته به مقر و مکان ابدی خود منتهی شدند تا زمانی که ارواح حیه در وجودات شما آشکار و برقرار است بدین ارواح منیه خود را منغمس نداشته در بحار توحید و تصدیق بحق مغتوص گردند حیف است که از روح حقیقت محجوب شده خود را پلید به این ارواح غیر طیبه سازند ذلک ماتؤمرون به ان یا عباد فاتقون

الباب الرابع من الواحد الحادی و العشر

فی انّ البیان و من فیه حق سوآء کان من نوره او ناره انتم الی یوم من یظهره‌الله لتتبعون بالاحیآء فی ناره و نوره و لتحکمون و تقدرون فیهما انما النّار من یحتجب عن حدود مانزل فیه و النور من یراقبن حدود الله فیه ذلک فی نفس البیان لا فی الّذین ما دخلوا فیه ان یا کلّ شیئ انتم تتقون فی ذلک

ملخص این باب آنکه بیان و آنچه در آن است از خلق لانهایه و اسماء اولیه و امثال آن و آنچه در آن موجود شده است از هر شیئ زنده و صاحب حیات است خواه از نور آن باشد که مدلین بر او و مؤمنین به او می‌باشند و خواه از نار آنکه نفی و مدلین بر نفی و مستظلین در ظل او باشند زیرا که خلق از دو شق بیرون نبوده یا آنکه نفی بوده در ظل لا اله و یا آنکه از اثبات بوده در ظل الا الله و آنچه در زمۀ مستضعف محسوب شده هرگاه مایل بنفی بوده در ظل نفی و هرگاه تمایل باثبات داشته در ظل اثبات این است که از دو شق بیرون نبوده امّا کان نفیا او اثباتا و المستضعف یحشر فی ظلمها و لم یحکم بالنار علی ناریتها الا باعراضها و ادبارها و لا بالنور الا بنوریته و اقباله فاجهدوا ان تکونوا اثباتا ذا نوراً و انواراً آنچه در ظل اثبات محسوب شده از شجرۀ اثبات و آنچه در ظل نفس محشور شده از شجرۀ نفی این است که در کلمۀ

لا اله الا الله میانه مشهود نگشته بل آنچه در ظل لا اله در نفی و آنچه در ظل الا الله در اثبات و هر دو خلق در مقامات خود حی بوده و هستند خواه در وجود خود باشند یا آنکه در باطن و مشهود نبوده زیرا که قوام آنها بقول الله بوده و چون نازل شده لا اله الا الله وجود نفی و اثبات در بیان ثابت گشته و هر دو عابدند خدا را و ساجد اول در غیر رضای او و ثانی در عین رضای او و لم یکن بین النفی و الاثبات منزلا ثالثا و نبوده میانهٔ نفی و اثبات منزل و مکان ثالثی بل وجود هر دو به ظهور آنها بوده زیرا که اول من اعرض شجرهٔ نفی و وجود او به اعراض او خلق شده و اول من اقبل شجرهٔ اثبات و وجود او به اقبال او مشهود گشته و حیات آنها منوط بقول الله بوده و چون کلمهٔ لا اله نازل شده لازم بوده که الا الله نازل شود و چون کلمه ثابت گشت وجود هر دو مشهود گردید و هرکدام از این دو کلام زنده و صاحب حیات بوده و می‌باشند حیات و وجود آنها به اعراض و اقبال آنها است با آنکه نفی صاحب حیات و وجود حقیقی نبوده و حیات او در جنب اثبات فنای محض بوده و لاشیئ و فانی گردیده و در این فنا هم زندگانی فانی من اجل او بوده نه اینکه من اجل وجود نابود او زندگانی حقیقی در عوالم لانهایهٔ الهی بوده بل حیات او

ممات و ناچیز صرف و فنای محض و نیست بحت بوده و او را از هستی حقیقی بهره‌ای نبوده بل در هوای افک خود به حیات نیستی زندگانی نموده و بذکرالله مذکور در پیش خود بوده زیرا که اگر حرف نفی بر او اطلاق نشود هر آینه حیاتی برای او نبوده بل نیست و فنای صرف گشته این است که نفی و اثبات هر دو حی بوده در بیان نه در غیر بیان زیرا که در غیر حکم حیات نبوده بل میت صرف بوده و آنها را ذکری در ظهور حق نبوده در فنای نیستی خود فانی بوده‌اند پس لایق است شما را ای سالکان بحر حقیقت و سآئران بیدای احدیت که نار و نور بیان را حی دانسته جستجو نمائید و خبر دهید و پرسش نموده به زندگان در نار و نور او به این معنی که حکم حیات بر اهل نور داده و هکذا بر نفی حیات آنها در رضایت الهی و حیات نفی در دون رضای خداوندی بل در عوالم نیستی خود به حیات فنای خود زنده و حکم موت بر آنها نشده چه در عوالم خود زنده و معذبند و اهل نور در عوالم خود با حیات و به نعمآء الهی در عوالم حیات خود متلذذ و شما ای سآئران به آنچه خداوند عالم جل شأنه مقدر فرموده در عوالم آنها حکم نموده و امر الهی را جاری داشته در نار به مقدار اعراض و ناریت او و در نور به شأن اقبال

و نوریت او زیرا که نار و حروف او آنهایند که از ظاهر حدود آن محتجب و از باطن محروم و مبتعد می‌باشند و از آنچه خداوند در آن نازل فرموده ممنوع در نفوس خود از افک هواهای خود می‌گردند و نور آن اسمائیست که مراقب می‌شوند حدود او را و عمل بما نزل فیه می‌نمایند و به قدر ذره‌ای منحرف از اوامر الهی نبوده بل لم یزل و لایزال به آنچه خداوند در آن مقدر فرموده مراقب می‌باشند و در ظاهر و باطن آن جز ذکر خدا ندانسته در جمیع عالمهای خود وجود خود را بذکرالله دانسته و برضای او در همهٔ شئون عامل و ساعیند پس هرگاه اگر نورانیت اسماء الهی را در خود ظاهر نموده در خلق بیان احیا به حیات جاودانی گشته اثمار این حکم را در وجود خود ظاهر ساخته و در یوم قیامت به حیات عز لایزالی سبحانی پیوسته به جنات بی زوالی ربانی منتهی گشته‌اند و چون شجرهٔ حقیقت ظاهر گشته مایهٔ حیات که در افئده و ارواح و نفوس و اجساد خود داشته نار اشتیاق جلوهٔ او را در قلوب خود متجلی گردانیده بین یدی او حاضر گردیده در ازل‌الازال رضای خداوندی مسترضی شده تبلیغ امر و فرمان آن شجرهٔ احدیت را بر جمیع عباد رسانیده خود و مایتعلق بخود را در راه او فدا نمایند این است ثمرهٔ اعمال و

نتیجهٔ آن در روز ظهور هرگاه خود را در حیات مؤبده وارد آورده از شراب احدیت نوشیده ازکئوس انجذاب هویت مجذوب الی اعلی معارج حقیقت گردند هر آنکه مراقب احکام و حدود الهی بوده و در حقیقت عامل اهل اثبات و حیات او در رضای الهی بوده و هر آنکه بر خلاف بوده تا زمانیکه شجرهٔ حقیقت ظاهر نشده در خلق احیا محسوب شده لیکن در باطن نفی بوده و چون شجرهٔ عدل آشکار گشته اگر مؤمن و موقن گردیده در حیات ابدی و ظل نور داخل شده و الّا در نفی منفی بوده و خود را لاشیئ گردانیده و در نیست محض معدوم و لاشیئ بوده   فاتقوا الله عن ذلک و احترزوا بالله و احذروا ان یا عبادالله لعلکم تفلحون

الباب الخامس من الواحد الحادی و العشر

فی انّ من یدخل فی البیان فلا تردّوه فی دینه و ذروه فی امره و ان کنتم رآدّین علیه و عملتم بمالا یأذن الله لکم فلیلز منکم تسعة عشر مثقالا من الذهب ان تبلّغون الی الذی اجریتم علیه کلمة الرّد حداً فی کتاب الله لعلکم

لاتردّن من احد و ان شهدتم او رأيتم على احد مالا اذن الله له فى البيان فاعلموا بان ذلک اعتدی و عصی ربه و لم یخرج عن اصل دینه و ان علی قدر احتجابه لیدرکن النار فی عمله و یوصل الیه حر النار بما فعل انتم تنبئوه و تذکروه بکلام

حسن من عندکم و لا تردوه فی دینه

ملخص این باب آنکه هر آنکه داخل می‌شود در دین بیان و اقرار به کلمهٔ عدل آورده و شجرهٔ حقیقت را تصدیق نموده و در ظل ظلال توحید داخل شده و خود را در ظل الا الله وارد گردانیده او را رد ننموده در آئین خدا و رآد بر او نبوده و او را از دین خارج ندانسته زیرا که این امر و حکم مخصوص شجرهٔ حقیقت بوده و حکم نفی و اثبات بر شما نبوده بل به قضای ربانی و امضای سبحانی بوده و چون شهادت داد به اینکه نیست خداوندی جز خدا و نقطهٔ بیان مظهر نفس او و ادلآء اولیّه اسمای او و آنچه در بیان نازل شده حق است شبهه‌ای نبوده که در آئین خدا از اهل امتناع بوده بر شما نبوده که او را از دین خارج دانسته و رد نموده او را و رآد بر او شده بلکه او را در

حالت خود گذارده مطلق رد و انکار کسی ننموده رآد بر نفس مؤمنه نگشته کار او را به خدای او واگذار نموده تا آنکه در روز قیامت رآد بر حق نبوده و شجرهٔ حقیقت را ردّ ننموده بل آنچه خداوند عالم جل و عز در بیان نازل فرموده عمل نموده خود را از نار نفی نجات داده بل متعلقین بخود را از نفی خلاص گردانیده به نور بحت واصل گردانند ثمرهٔ این حکم این است که در روز قیامت که اول ظهور و اول تجلی نفحات حقیقت است چون سنت بر این شده که رآد بر کسی نبوده و نفسی را رد ننموده لعل در آن روز این امر به شجرهٔ حقیقت منتهی شده هیچ‌کس رآد بر او نبوده آن مظهر عدل را رد ننمایند و اگر هم اقبال بسوی او ننموده اقلاً انکار هم نکرده تا آنکه رد ننموده باشند این است که هر امری که از مصدر احدیت نازل شده محض فضل برای همگی مخلوق بوده که از فضل آن شجرهٔ احدیت به اعلی اثمار جنات الهی رسیده در الطف معارج حقیقت مستعرج گردند جهد نموده اینکه این امر را در میانهٔ خود جاری نموده مؤمنی را رد نکرده هر نفس را به حال خود گذارده تا آنکه در روز امر بین یدی الله محجوب نگشته محتجب از لحظات الطاف او نگردند این است که خداوند به فضل و رحمت خود و

وجود آن شجره هر امری را که نازل فرموده نتیجهٔ آن و ثمرهٔ آن را به یوم ظهور منتهی فرموده تا آنکه هیچ نفسی از فضل او مأیوس نگشته در هیچ شأن مقنوط نگردیده آنچه را که مایهٔ ارتفاع و امتناع او است در یوم ظهور و پیش از ظهور و بعد از ظهور اخذ نموده خود را از نار صرف نجات داده به نور بحت واصل گردانیده والله ولی الصالحین المتقین پس هرگاه شما ای سائران بحر بیان و ایمان رآد بر کسی شدید و رد نمودید مؤمنی را در آئین حقیقت و عمل نمودید به آنچه خدا اذن نفرموده بر شما و از حدود دین الهی محتجب گردیدید فرض می‌گردد بر شما نوزده مثقال از طلا اینکه برسانید بسوی آنکه او را رد نمودید این است حکم محکم از خدا در آئین عدل و کتاب خدا و این است حدود الهی برای آنانکه تجاوز از امر الهی می‌نمایند چه این کلمهٔ رد راجع به شجرهٔ حقیقت می‌گردد و عاقبت منتهی الی الله می‌شود پس هرگاه اگر شما ای علمای بیان و سالکین بحر ایمان و ایقان نفسی را رد ننموده این امر در قیامت بعد راجع به شجرهٔ حقیقت نگشته و نفسی در آن روز محزون نگردیده بل همگی با روح و ریحان بوده و اگر هم تصدیق ننموده رآد بر او نبوده و رد ننموده آن وجه حقیقت را بل هرگاه از اهل دانش و فضل

بوده تصدیق نموده و سعی در نصرت او داشته و منسوبین بخود را در ظل او داخل نموده مستظل در ظلال عطوفت او گشته از کأس فیض او آشامیده از جذبات لحظات او اخذ نموده و از نفحات تجلیات او بر افئده و ارواح و انفس و اجساد و قلوب میّتهٔ خود ظاهر ساخته تا آنکه به اعلی درجات واصل گردید و هرگاه اگر شاهد شوید بر کسی و ببینید آنچه را که مرضی در بیان نبوده و عملی که خارج از عدل بوده پس بدانید که این نفس اعتدا نماینده از احکام الهی خارج شده و عصیان نموده ولیکن از اصل دین خارج نگشته و بر مقدار احتجاب خود از حدود الهی و حجاب خود از نفس امر نار را درک خواهد نمود در آنچه صادر از او گشته و واقع شده و می‌رسد بسوی او از گرمی آتش و ضرر آن بقدر احتجاب او به آنچه نمود در دین خدا شما هرگاه بخواهید او را موعظه و پند داده و یاد نمائید او را متذکر گردانید به کلام نیکی از نزد خود و نصیحتهای رحمت‌انگیز و پندها در دین خدا و روز منمائید او را در دین او زیرا که این رد نمودن راجع به شجرهٔ حقیقت می‌گردد و در قیامت بعد به نقطهٔ بیان که نفس من یظهره‌الله است جاری می‌شود و هرگاه اگر کاری نیک نموده و موعظهٔ نیکو گفته این عمل هم منتهی به او

می‌گردد و در روز قیامت خداوند تعالی مزد نیکو عطا خواهد فرمود و سعی متقیان ضایع نخواهد گشت این است که حق جل و علا خلق خود را به مواعظ و نصایح در دین خود موعظه فرموده و نصح نموده تا آنکه به مواعظ و نصایح او جمیع ماخلق به اعلی درجهٔ هدی و تقوی رسیده در هیچ امری نفسی را رد ننموده و هرکس را در مقام خود نظر نموده با عالی بطریق علو و با دانی به ادنی مقام او سخن گفته و با متقی به تقوی بوده و با غیر متقی به نصیحت و موعظه نه آنکه هرگاه شخصی را دیده که از حدود الهی تجاوز نموده حکم به کفر او داده و او را از دین خارج دانسته بل هرگاه اگر در نفس توحید از شبهه و ریبی بوده آن شخص خارج تا زمانیکه بازگشت نکرده خارج از حدود الهی و دین او بوده لیکن به موعظه و نصح او را متذکر گشته شاید که نسمهٔ حیات بر او دمیده نفحهٔ نجات بر او رسیده به نسایم قدس و مجد الهی از تیه ضلالت به صحرای هدایت شتافته در ظاهر و باطن به جنات رضای الهی واصل شده در ابتدا و انتهای خود به اعلی درجات فضل ربانی مستوصل گشته در جمیع شئون به بقای او لم یزل و لایزال باقی در جنات لقای او بوده به نعمتهای غیر متناهیهٔ او متلذذ و مستجذب گشته هر

لحظه نفحات او را یافته جذبات او را شاهد شده به اعلی مقامات رسیده باشد سعی نموده اینکه به همین حکم در جمیع امور عامل شده راضی گردیده لعل نسمات حیات جاودانی بر جان و تن سائرآن رسیده عظم رمیم آنها احیا شده با روح و ریحان حقیقی در ظاهر و باطن خود و جمیع شئون مقضیّه ممتنع و مرتفع به امتناعات و ارتفاعات سبحانی گردیده باشند این است حق نصایح و مواعظ هرگاه مراقب بوده از نفوس فانیهٔ خود انوار حقیقت را ممنوع ندارند

الباب السادس من الواحد الحادی و العشر

فی انّ من ینتظر من یظهره‌الله بغیر معرفة الله و رضآئه فی معرفة نفسه و رضآئه اولئک ما استدرکوا من البیان من حرف و ما کانوا مؤمنین عندالله فلتبلغن کتاب کل شیئ الی کل نفس ولوکان احدا ممن بقی من بدیع الاول ذکرا من عندالله الی کل من علی الارض و لتستغرن الله ثم لتتوبن الیه

ملخص این باب آنکه از آنجائی که خداوند عالم جل شأنه دوست داشته اینکه عباد او متربی به تربیت او گشته و در قلوب خود معارف الهی را جلب نموده مملو از معرفت و توحید او گردند امر فرموده که جمیع آنچه در بیان است از تابعین او انتظار نفس او را بظهور من یظهره‌الله داشته تا آنکه آفتاب حقیقت از سمای ظهور خود رخشان گشته عوالم و مافیها را به نور جمال خود روشن و منیر گردانیده پس هر آنکه انتظار کشد ظهور او را بغیر از شناختن خدا و نفس او و رضای او در معرفت نفس او و رضای او یعنی بغیر از آنچه خداوند تعالی فرموده در حق او در شئونات ظهور او به این معنی که او را به هوای خود گمان نموده و نفسی به خیال خود در وجود خود گماشته و عرفان او را بشناختن علمای عصر از منکرین و معرضین یافته از زمرۀ اهل هدی و ایمان خارج شده چه شناختن آن ذات و انتظار ظهور او منوط به رضایت الهی و معرفت او بوده نه چنانچه در خیال خود خواسته و علمای ظاهر اجرا داشته بل چنانچه خداوند فرموده به دلایل و براهین حقه که هر نفس در ظاهر بیان و باطن آن غوص نموده آنچه خداوند تعالی فرموده یافته و حجت او را شناخته پس هر آنکس که نظر بر او نماید و انتظار او برد و منتظر ظهور او باشد

بغیر از دیدهٔ حق‌بین که خداوند فرموده ینی بغیر از راه یافتن او به خیالات وهمیهٔ خود و او را نفسی چون خود دانسته و رضای او را در رضایت الهی ندانسته و شناختن و یافتن او را به غیر از شناختن و یافتن پروردگار گمان نموده آن نفس منتظر انتظار او بر نار بوده و مؤمن در دین بیان عندالله نبوده تا زمانیکه شناختن او را شناختن خدا و رضایت او را رضایت او و شناختن خدا را شناختن او و یافتن خدا را یافتن او و رضایت او دانسته آن زمان از سآئرین بحر بیان بوده و از سالکین طمطام ایمان و عرفان و مستسلکین قمقام ایقان و وجدان پس سعی خود در این نموده که شناختن و یافتن او را بعین او دیده و رضایت او را رضایت الهی به دیدهٔ او دیده و یافته تا آنکه در جمیع عوالم و مافیها به معرفت و رضایت الهی واصل شده مبدء و معاد را یافته هدایت و نهایت را مستدرک شده به فیوضات لانهایه مستفیض گردند این است که خداوند جل شأنه از فضل و رحمت خود خلق خود را به معرفت حجت خود و انتظار بظهور او امر فرموده تا آنکه به آن صراط اعظم و طریق اقوم مستوصل به اعلی درجات هدی و تقوی گردیده در جمیع عوالم مالانهایهٔ الهی بما یحب و یرضی واصل شوند پس هرگاه اگر انتظار ظهور او را داشتی بغیر از

معرفة الله و رضائه نداشته و آن شجرۀ حقیقت را به معرفت و وجدان حقیقی یافته بغیر از چشم او به او نظر ننموده در کمال بصیرت و حدّت و لطافت نظر و بصر آن آفتاب حقیقت را یافته و شناختن او را شناختن رب و یافتن او دانسته و رضایت او را رضایت او و همچنین شناختن خدا را در شناختن او و یافتن او را در یافتن او و رضایت او را در رضایت او و جمیع این مراتب را در نقطۀ بیان دیده زیرا که اول و آخر و ظاهر و باطن او بوده و در او جز تجلی پروردگار نبوده و همین تجلی در من یظهره الله بوده و جمیع این مظاهر در ظهورها یک نور واحد بوده که حاکی از یک ذات واحد بوده سبحان الله من ان یکون له من شبه او کفو او من اقران و امثال سعی نموده که این نوع معرفت و انتظار ظهور اخذ نموده و بدین نهج در عوالم ظهور ترقی نموده مرتفع گشته این است امر خداوندی در این ظهور و هرگاه اگر توانید برسانید کتاب کل شیئ را که به عدد اسماء نازل شده بسوی هر نفس که توانید اگر قدرت برساندن داشته باشید و اگر هم بوده باشد شخصی از امت بدیع اول تا این زمان که لایق و سزاوار بوده که کتاب کل شیئ به او رسیده گشته شاید متذکر شده و راجع الی الله در دین او گردیده ذکری از نزد خدا و مذکّری

بسوی مخلوق و عالمیان شاید که در آنها نسمهٔ حیات دمیده شده به روح الهی زنده گردند و در هر حال استغفار بسوی خدا نموده توبه و انابه کرده بازگشت خود بسوی او گردانیده تا آنکه به ثمرات اعمال خود در عوالم غیر متناهیهٔ الهی رسیده باشند ثمرهٔ این امر آنکه لعل در یوم ظهور بدین نوع معرفت واصل شده و به این قسم بصیرت مستوصل گشته در ظاهر امر و باطن آن به مرضات الهی مسترفع گردند و در روز ظهور هرگاه مقدر شده باشد به همین معرفت و انتظار و بصیرت حقیقت به شجرهٔ عدل منتهی شده و قبل از ظهور منتظر بوده که ثواب آن اعظم از هر ثوابی بوده و بعد از ظهور در اثبات امر او کوشش نموده و آثار او را به جمیع ارض رسانیده بسا باشد که در امم دیگر انتظار ظهور حق داشته من حیث لایشعر و بر آنها مشتبه گشته چنانچه حال مشهود است که سایر امم منتظر روز خدا و تجلی او می‌باشند و بعضی از آنها هم انتظار نبیّی را داشته تا کنون منتظرند و در دیدهٔ خود غطآء نموده در گوشهای خود وقر نهاده این است که لهم اعین لا یبصرون بها و آذان لا یسمعون بها و قلوب لایفقهون بها و افئدة لایشعرون بها سعی نموده که چون این زمرهٔ ناس نبوده و چون این نفوس محتجبه نگردیده بل خالصا مخلصا لله

بوده و برای رضای او عمل نموده تا آنکه به درجات قرب منتهی شده در جمیع عوالم مرتفعه به مرضات الهی واصل گردیده باشند ذلک ما یوصی الله خلق البیان بلسان نفسه ان کان الکل یتعقلون و یبصرون و یفقهون ان یا کلّ شیئ و کلّ خلق انتم فی آیات الله تنظرون و الی الله تقصدون و لله تعملون

الباب السابع من الواحد الحادی و العشر

فی انّ الله نهی فی البیان ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب و ان تملکتم فلیلز منکم تسعة عشر مثقالا من ذهب حدا فی کتاب الله لان تتقون فیه و انما کتاب الاول نفس البیان ثم عدد الحی ما انشئ فی البیان فی ظله من علوم التی تلزمنکم فی دینکم مثل النحو و الصرف و الحروف و اعداد الحروف و ما انتم تنشئون فی دین الله فلتنظمنه باعلی سبل النظم و لا تنشئن الا جواهر العلم و الحکمة و لتحتجبن عن زخارفها کل ذلک لئلا یحضر بین یدی من یظهره‌الله یوم ظهوره الا نفس البیان و ما انشئ فیه من عدد الحی

من الكتب من علماء الذين بلغوا الی ذروة العلم و التقی و هم کانوا مخلصین فی دین الله

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از آنجائیکه فضل و رحمت او تام و بالغ بر جمیع عباد خود بوده نهی فرموده در بیان اینکه مالک نگردید در این امر پیش از نوزده جلد از کتاب و هرگاه اگر بیشتر از این اختیار نمودید واجب می‌گردد بر شما نوزده مثقال از طلا دیهٔ آن که در مقام خود رسانده زیرا که از حکم خداوندی تجاوز نموده‌اید ثمرهٔ آن اینکه در جمیع عوالم خود و ظاهر و باطن آن جز نقطهٔ بیان و حروفات حی را شاهد نگشته و در کلیّه شئونات خود احرف بسمله را ناظر گردید چه بدء شما به این حروف بوده و عود شما به همین حروف پس در میانهٔ بدء و عود خود اعمال خود را به همین طریق نموده کتب خود را نوزده قرار دهید زیرا که در این حروف اسماء اعظم الهی مشرق بوده آیات عظمت او از ایمان و شمائل طالع است هرگاه در این کتب و حروف بعین حقیقت نظر نموده سرّ توحید را درک نموده‌اید و دانسته باشند که کتاب اول نفس بیان است همهٔ آن را یک کتاب قرار دهید و عدد حی را هم در نفس او بینید و او را یک ذات چون بسمله دانسته که اجزآء آن تمام و

یک انسان کامل محسوب است چه اگر یک حرف از آن ناقص شود در رتبهٔ خود تمام نبوده در حرف اول از حروف بسمله در مقام خود نگرید و هیجده کتاب دیگر که عدد حی بوده آنچه در ظل بیان در او انشا شود از علومیکه لازم آید شما را و نفع دهد و سود ظاهر و باطن در جمیع عوالم آشکار و مرتفع سازد در آئین خدا از قبیل نحو و صرف و علم حروف و اعداد آن هرگاه توانید به اکمل از هر کاملی انشاء نموده ترتیب آن به بهترین وجوه داده و آنچه انشا می‌نمائید از کتابها در ظل بیان و در دین او به خوبترین طرز و قاعده نظم او گردانیده و به نیکوتر وجهی ترتیب آن نموده تا آنکه حظوظ مالانهایهٔ روحانی خود را درک نمائید و هرگاه شروع به انشای کتابی نموده انشا منمائید مگر جواهرهای دانش و حکمت را و محتجب از غیر آن گشته به زخرف گفتار نپرداخته چون سایر ناس بل به حقیقت و الباب آن برخورده مغز را از پوست شناخته و یافته جواهرهای حقیقت مشهود گردانیده لئالی معرفت و وجدان از مکمن حکمت و عرفان مشهود گردانید ثمره این حکم آنکه حاضر نگردد نزد من یظهره‌الله در روز ظهور او مگر نفس بیان و آنچه انشا شد در آن از عدد حی از کتب از علمای پرهیزکار که رسیدند تا منتهی ذروهٔ علم و

حکت و خالص‌شدگان و مخلصان در دین خدا بودند و نظر آنها الی الله بوده و ریا نبوده بل محض برای خدا و هدایت خلق و رسیدن آنها به سوی حق بوده و خود را در شب و روز من اجل هدایت مخلوق معذّب داشته مال و جان خود را فدای حق نموده در حب و مودت او و حروف نفس او مایملک خود حتی نفس خویش را فدا نمودند این است ثمرهٔ اعمال که خالص برای خدا بوده هرگاه آنچه نمایند لله عمل نموده الی الله منتهی شده به ذروهٔ اعلی رسیده به درجات مالانهایات قرب منتهی گشته در هر مقام الی الله راجع شوند سعی نموده که چون علمای این زمان نبوده هر روز به هوای خود کتابی انشا ننموده و جهد به اخذ متاع و مال مردمان نداشته بل لله و فی الله اعمال خود را خالص گردانید نظر نموده به جهلای عصر که خود را علما نامیده هر روز فتوای تازه بر حق داده و آیات حق را دلیل بر بطلانیت نفس حق و حقانیت خود آورده و در هیچ شأن متذکر نگشته و نگفته عسی ان یکون و ما فی یدی و ما اشعر به و عسی ان اکون مشرکا نجسا و لم اشعر بفعلی این است که این خلق لایشعر از حق محتجب شده هرکس خود را حکم من عندالله دانسته و عالم در دین و هر روز کتابی بزعم خود انشا نموده و در آن اسم دین

گذارده و از محقق دین محتجب شده بقول بعضی جهال حق گفته و حق یافته با آنکه بیشتر اقوال او خلاف ما انزل فی الکتاب بوده این است که یوم ظهور خلق ممتحن شده از غربال امتحان بیرون رفته‌اند سعی نموده در این ایام فنا و روزهای زوال و عنا که بر سبیل عدل عمل نموده خود را از طریق ضلالت و جهل رهانند آنچه بر خداوند است نصح شما مخلوق و وعظ شما لیکن مشعر نگشته نمی‌یابید میفرماید خداوند عالم گفتار حق و امر خود را به چندین بار لیکن شما محتجب شده از حق دوری می‌جوئید گمان می‌نمائید که تا انتهای دهر زنده بوده و متلذذ به نعمای الهی گشته و از موت گریخته و او ناگهان بر شما در آویزد و بیخ آرزوهای شما را برکند و خرمنهای عمر شما را بر باد دهد و خود مشعر نشده مستشعر نگشته به غفلت و ناگهانی این جان عاریت در سپرید نظر نموده اشجار حقیقت از وجود خود در ظاهر گسستند و این خانهٔ عاریت بغیر سپردند شما را که خلق فنا و لاشیئ بوده آیا متذکر نمی‌شوید و مشعر نمی‌گردید حیف است در این ایام فنا ساعات خود را مغتنم شمرده در راه خدا کوشش نمائید و در سبیل او منقطع شده از زشت و زیبا بگسلید این عالم فانی مکان غولان است فریب آن مخورید و این زندگانی

دانی جای غیلان بر حق تکیه نمائید و مفتون آن نگردید و نظر به رنگ و بوی آن نداشته بی‌رنگی حق را در خود هویدا سازید تا چند نظر خویش بر الوان داشته و انظار خود بر خلق اکوان آورده به بیرنگی حق لون حقیقی اخذ نموده جلب معارف و حکمت نمائید و چون بر این نظر ناظر گشته و بدین بصر مبصر و مشعر در جمیع شئون خود مسترفع گشته به آیات الهی مستظهر گردید

الباب الثامن من الواحد الحادی و العشر

فی انّ لا تنفرقن بین الحروف الّا و ان تجمعن فی اوعیة لطیفة او فی مندیل لطیف و ما انتم به تحترزون غیر هذا و لتضعن کل الحروف فی مقاعد مرفوعة لتراقبن ارواحهن لعلکم تحسنن بارواحهن فی العلیین و تحتجبون عن دونها و لتجمعن ارواح التی تتعلق بها فی انفسکم لعلکم لا تنتشعبون بما تحزنون او یحزنکم الا بما انتم ترضون و تشکرون به و کل من یملک من حرف فعلیه ان یحفظه فی مقام عز و ان یکن فی حجرة عباد فعلی کلّ واحد ان یحفظن

مالهم من کل حرف مکتوب سوآء یجعلون فی محل واحد او مقاعد مختلفة اذن الله لکم ذلک

لعلکم لا تصعبنّ فی امر

ملخص این باب آنکه خداوند عالم جل شأنه از آنجا که فضل او شامل و رحمت او کامل و قدرت او نافذ بر جمیع مخلوق بوده امر فرموده در بیان به آنچه سبب ارتفاع و امتناع اهل امتناع و انقطاع بوده و ساکنین دین بیان را به اوامر متقنه و احکام مبرمهٔ خود امر فرموده تا آنکه به آن مناهج عدل و طرآئق فضل مستعرج به اعلی معارج حقیقت گشته مسترفع به اجلی درجات تقی و هدی گردند و امر فرموده در بیان که آثار حقیقت را که مترشح از بحار عزت او گشته و حروف حقیقت بوده جدا جدا در مکانی نگذارده بل جمیع بیان را در صندوقی لطیف گذارده یا آنکه به دستمالی لطیف و نظیف پیچیده و در مکان خود گذارده و جهد در حفظ و حراست آن داشته تا آنکه در آخرت که یوم عود آن است به حقیقت آن حروف برخورده آثار فضل و رحمت الهی را در جمیع شئون مستدرک شوید و آنچه با خود حمل می‌نمائید از قبیل حرز و

دعاها که خود را به آن محفوظ داشته یا آنکه طلب شفا و استشفا می‌نمائید حکم آن غیر از آن است بأسی نبوده که در هرجا و هر مکان نظیف حفظ آن نمایند ثمرهٔ این اشارات حقیقت این بوده که در جمیع عوالم خود مراقب بوده جدآئی در میان احرف حق نداده حروف را در ظل نقطه دیده به این معنی که در آخرت به اخرای نقطه در ظهور یقین نموده از شئونات اولی محتجب از آخرت آن نگشته بل ظهور حق را در قیامت بعد نفس اول دیده خاتم انبیا را نفس رسل دیده و نقطه را نفس محمّد دانسته و من یظهره‌الله را نفس نقطه و احرف حقیقت را در ظل نقطه و داخل در بسمله دیده از آخرت و اولی هیچ محتجب نگردند بل بظاهر آن حروف و باطن ایشان مستبصر شده در حروف فرقان چه حروف انجیل و در بیان غیر از فرقان ندیده در همهٔ مراتب بشئون مرتفعه مستبصر شوند این است سرّ حقیقت هرگاه آیات الهی را در این قمص نور مشاهده نموده و نقطه را نفس رسل و بیان را حقیقت کتابها و در آخرت بظهور آخرت نفس ابتدا و انتها دیده مهتدی به آیات الهی شده تا آنکه سرّ تجلی را در نقطهٔ واحد مشاهده نمایند و محل گذاردن کتب و آثار را در مکان مرتفعی قرار داده و در حفظ و حرمت آن مبالغه داشته در مکانهای

پست آیات خداوندی را جای نداده هر آنچه توانند در ارتفاع و امتناع کتب جهد خود نمایند تا آنکه مراقب باشند ارواح این کتب و آثار الهی را و در آیات مرتفعهٔ الهیّه روح حقیقت آن را شاهد شوند شاید که در قیامت بعد یا آنکه در ظهور اولی به ارواح آن حروف که احرف حق بوده و مستظلّین در ظل آن حروف کمال نیکی نموده در شئونات ظاهر و باطن و شاید که این عمل سبب نجات گشته و مبنی بر احسان و نیکی نمودن به شجرهٔ حقیقت در اخری و مظاهر آن در یوم ظهور و قبل از ظهور و بعد از ظهور تا آنکه برضای الهی واصل گردند و از مادون این حروف و کتابهای حقیقت که آثار باطله نفوس نفییه است محتجب شده نزدیک به آتش فطری آنها نگشته تا آنکه به نار نفوس آنها معذب نگردند پس جمع نمائید و طلب کنید ارواحیکه تعلق میگیرد به آن حروف نفوس شما و معارف و حکم الهیه را از منابع آن اخذ نموده خود را منقطع الی الله و فی الله سازید شاید که شما اختلاف در دین ننموده گروه گروه نگشته بر یک منهاج عمل نموده در دین خدا اخوانا علی سرر واحد متقابلین بوده یکسان با اهل ایمان بوده مطلق اثنینیت از خود دور نمائید به این معنی که با برادران دینی براستی و درستی و دیدهٔ پاک و انظار

پاکیزه عمل نموده و نظر داشته خود را از رجس شیطان و هر پلیدی آزاد دارید و شاید که شما اختلاف در آئین ننموده به آنچه شما را اندوهگین گرداند و شما محزون گردید مگر کسب نمائید آنچه مایهٔ ابتهاج و سرور ذاتی شماست و به آن مشعوف گشته و راضی گردیده و در نعمای الهی به آنچه رسیده‌اید شکر نموده حامد و ماجد گردید و هر آنکه مالک شود حرفی از کتاب را بر او است که او را حفظ نموده در مقام نیک و بلندی و هرگاه بوده باشد در حجره‌ای چند نفر چنانچه دأب بعضی طلاب و علما بوده بر هریک از آنها واجب بوده که مایتعلق بخود از آثار و الواح و کتب و آیات الهی را محفوظ داشته از هر قسم حرفی که نوشته شده است خواه آنکه همگی در یکجا نهند یا آنکه در مکانهای جدا هرکس به آنچه دلخواه او است اذن فرموده است خداوند مستعان این عمل را برای شما من اجل انکه بر خود دشوار مسازید امری را و به روح و ریحان و راستی و درستی عمل نموده و اعمال خود را خالصا لوجه الله گردانیده در جمیع مراتب مسترفع الی الله گردید آیا فضلی چنین بوده وجودی به مثل این لا و الذی خلقکم و ابدعکم این است فضل و رحمت و جود لایزالی الهی در حق شما بندگان تا آنکه برضای پروردگار

واصل شده خود را لیس کمثله شیئ گردانید سعی نموده اینکه آثار حقیقت را در کمال متانت و درستی حفظ نموده ارواح آن را که حروف مستدلهٔ بر او است در ظهور آخرت و اولی و مابین ذلک درک نموده هیچ نقطه ای از نقاط حقیقت را انکار نداشته به نظر وحدت در آنها نگرید ثمرهٔ این حکم آنکه نفس جمیع مظاهر الهیّه را نقطهٔ بیان دانسته و نقطه را در آخرت نفس من یظهره‌الله مشاهده کرده در ظاهر و باطن و شئونات اول و آخر جز همین نقطه شاهد نشده هرگاه بر عرش ظهور او را مشاهده نمایند یا آنکه بر خاک مذلت و خاکساری مشهود بینند و نپوشد مگر قطن و نیاشامد مگر آب این شئون متغایرهٔ متضاده باعث بر حجبات نبوده سبب بر حجاب نگشته از لحظات اشراق جمال او در عود محتجب نمانند این است سرّ حقیقت هرگاه به نقطهٔ عدل رسیده اشراقات لانهایات او را در جمیع لحاظ مشهود بینند به آنچه ممکن در عوالم خود بوده سعی و کوشش خویش داشته جهد نموده اینکه به آن مظهر حقیقت موقن و مؤمن گشته و بلقای بقای او مستبقی و مستضیئ در عوالم لانهایهٔ الهی گردند ذلک ماتوصون به و توعظون ان انتم تعقلون

الباب التاسع من الواحد الحادی و العشر

فی انّ لا تجلسنّ فی مقاعد العز الا فی حولها و ان جلستم فلیلزمنکم تسعة عشر مثقالاً من ذهب الا و انتم تجبرون فی ذلک فعلی من یجبرنّ علیکم یلزمنّ من کتاب الله ما حدّد فی الکتاب لعلکم لا تخرجن عن حدوداتکم و اذن لکم فی بیوتکم عند ما یجلس اهلیکم عندکم بما لا تستطیعون ان تقعدون فی حول الحجرات الا و ان تحبون ان تقعدون فی مکان واحد و فی مقاعد الحزن رفع عنکم ذلک الحکم لعلکم تحزنون علی ادلآء الله و انّ من ینزل علی احد فعلیه ان یعزنه و یعززنه و ان تؤتیه المکان بنفسه و یکرمنه و الذینهم فی حوله و ان یحتجبون عن ذلک فعلی کلهم ان یستغفرون الله و یقرؤن تلک الآیة انّا لنستغفرن الله الذی له الاسماء الحسنی عن کل شیئ و انّا کل الیه لتآئبون

ملخص این باب آنکه خداوند جل شأنه و کبریآئیته امر فرموده جمیع عباد را به اوامری که از علو فضل و جود خود نازل داشته و نخواسته علو امری را مگر

آنکه ارادهٔ او در اتباع این امر به اطاعت و ارتفاع شجرهٔ حقیقت قرار گرفته و چون اتباع ذات الهی معلوم نگشته مگر به اطاعت در امر اشجار حقهٔ او از این سبب ارتفاع هر امری را منوط به ارتفاع و امتناع حجت خود قرار داده پس هر آنکه امر او را متبع گشته و اطاعت او نموده در اوامر او و نظر نداشته مگر بسوی شجرهٔ حقیقت و ابتهاج هر اطاعتی را در اطاعت و اتباع او دانسته از این جهة امر فرموده که هرگاه مجلسی منعقد شود و در آن ابهاج و سروری مهیا و اسباب ابتهاجی آشکار ننشینید در آن مجلس مگر در اطراف آن تا آنکه ارتفاع وقار شما در حد کمال آشکار شده در نهایت امتناع و ابتهاج مرتفع گردید چه این ارتفاع و امتناع منتهی به شجرهٔ حقیقت شده در آخرت راجع به شما خواهد گشت پس هرگاه اگر چنین مجلسی مهیا شده و شما بر خلاف این حکم عمل نموده از حدّ وقر و حدود الهی تجاوز نموده مر شما را لازم و واجب است ادای نوزده مثقال طلا که جزای آن اعمال خود داده من بعد از حدود الهی در بیان تجاوز ننمائید مگر زمانیکه بر شما جبری به این عمل بوده شما را بدون حق در چنین محل جا داده و مجبوراً در آنجا نشسته‌اید در آن وقت بر جبر کننده بر شما لازم می‌گردد از کتاب خدا آنچه

محدود شد در آن از حکم به ادای نوزده مثقال طلا جزای آن جبر که بر شما نموده زیرا که آن گناه بر رقبهٔ او بوده بر ذمهٔ شما چیزی وارد نگشته بل بر او است آنچه نموده و شما عندالله و عند نفسه بری بوده از این عمل و خداوند عالم عفو فرموده بر شما از فضل و رحمت خود تا آنکه در اعلی مقاعد رضوان متسیر گشته در بحور افضال او منغمس گردید ثمرهٔ این حکم آنکه شما از حدودات الهی تجاوز ننموده در آنچه مأمور به شده‌اید مستقیم و ثابت بوده لله و فی الله عمل نمائید و از حدود الهی خارج نگشته از اطاعت و فرمان او سر نتابید و اذن فرموده است خدا برای شما و حکم شده است در بیوت شما زمانیکه می‌نشینند اهل و عیال شما نزد شما بر اینکه بنشینید بهر نحو که فراهم شود زیرا که نمی‌توانید و قدرت بر آن نداشته که در حول مجلس نشسته مگر آنکه بخواهید و دوست داشته باشید که در مکانی تنها نشسته باشید در آن وقت اذن است برای شما و بأسی نبوده این است از فضل غیر متناهی الهی در حق شما ساکنان بیان و سآئران حقیقت فرقان شاید آنکه شما برضای خداوندی واصل گردید و در مجلسهای عزا و اندوه شما اذن است برای شما بهرطور که بخواهید و رفع گردیده از شما این حکم برای

آنکه شما مهموم و محزون گردید و عزاداری کنید بر ادلای خدا و هر آنکه نازل شود بر کسی در این مجلسها واجب است که او را عزت نموده به نفس خود و رعایت او داشته و حرمت نموده و گرامی داشته او را و مکان نشستن او را نموده و ساکنان آن مجلس حرمت و رعایت او نموده اکرام او نمایند و عزت او مرعی دارند و هرگاه اگر محتجب شدند از این حکم خداوندی بر همهٔ آنها واجب است که استغفار نمایند خدا را و بخوانند این آیه را انّا لنستغفرن الله الذی له الاسماء الحسنی عن کل شیئ و انّا کل الیه لتآئبون ثمرهٔ این امر آنکه شاید روزی شود و مجلسی برپا شده و می‌شود که شجرهٔ حقیقت یا ادلآء او در آن مجلس حاضر شوند و نفسی را اطلاع بر آن امر نبوده و علی مایمکن احترام آن نفوس نموده تا آنکه بر شجرهٔ عدل غیر لایق چیزی واقع نشود و هرگاه ساکنان اراضی ایمان به این تربیت متربی و به این نحو عمل عامل و متجلی گردند هر آینه شجرهٔ حقیقت در روز ظهور و قبل از ظهور محزون نگشته و زمرهٔ مؤمنان هم غیر لایق عملی عامل نگشته‌اند سعی نموده اینکه این سنت را در میانهٔ خود جاری داشته به مقدار طاعت خود و استطاعت هر امری را در مقام خود تصور نموده و هر حکمی را لله و فی الله

عمل نمایند این است که خداوند سبحان من اجل آن وجود حقیقت مخلوق خود را به امر و نهی عز خود مأمور فرموده تا آنکه در روز ظهور به این نوع آداب متربی گردیده در جمیع شئون با حیا و حلم بوده از شئون وقار و سکون خارج نگردند نه چنانچه در این ظهور بر شجرهٔ حقیقت وارد شده زمانی که بر بساط عرف جبرا داخل شده مکان نشستن ننموده و آن ذات حقیقت را مقعد عزی ننشانده بل در صف نعال بعد از ورود بر آنها بجائی غیر لایق به شأن خود نشسته‌اند و حاضران هر یک بنحوی تکلم نموده آنچه از حقارت بوده لسانا فرو نگذاشته‌اند حتی آنکه واقع شد آنچه شده در احکام محل ضرب تفکر نمایند و بر آنچه بر آن وجود حقیقت وارد شده اندوهناک گشته بر فاعلان آن افعال کما هم یستحقون کلمات عدل جاری داشته انتباه حقیقی جویند این است که شجرهٔ حقیقت امر به اعزاز مؤمنین فرموده از امر خدا شاید آنکه همگی به این نوع تمکین و وقار متحلّی بزیور امتناع گشته در علو ارتفاع متجلی بتجلیات لانهایهٔ الهی گردیده متربی به تربیت عدل گشته نفحات عز ربانی را در لحظات اشراقات ظهورات او شاهد گردند بسا از نفوس که خود را محق دانسته و از جزئی امر الهی محتجب شده و بقدر

احتجاب خود از اعلی معارج حقیقت به ادنی منازل حضآئض مذلت متنزل گردیده از مطالع قدس احدیت مبتعد گشته در حجبات غشوش خود آرمیدند هرگاه شما ای مجمع معراج عدل بر این نوع عمل واقف شده و به این قسم تربیت عادت نموده و عارف گردیده لعل آنکه در آن روز و در جمیع عوالم خود غیر رضای محبوب خود شاهد نگشته در هیچ شأنی بر خلاف عدل ننموده از ظهوری تا ظهوری مستریح گردید ذلک مایؤد بکم ربکم باداب عز فی البیان لعلکم بتلک الآداب الحقة بینکم تفتخرون و بما تؤمرون لتعملون این است که خداوند عالم نفس محتجب را به استغفار امر فرموده شاید آنکه همگی نفوس مؤمنه مستحی شده از این قسم اعمال صرف انظار نموده از غیر رضای خداوندی منصرف شوند

الباب العاشر من الواحد الحادی و العشر

فی اذن الله و امره فی البیان ان یکون عند الذین یستطیعون ان یعرفون کلام الله و یفهمونه عربیا و ان یفسر من احد کلماته بلسان الفرس لقد اذن الله فی

الکتاب للذینهم لایدرکون ما فیه ولکن لا تفسرّن الا بالحق و لا تجعلن ما نزل فیه فارسیا عربیا الا بالعدل و الحق و ان تستطیعون انتم ان تفهمون کلماته و تدرکون معانیه فلتملکون ما نزّل بلسان الاعراب فی الکلمات و لتملکن ما نزّل بلسان الفرس للذینهم لا یستطیعون ان یدرکون ما نزّل الله و ما نزّل من عند الشهداء فی معانیه تحفظونه کاعینکم و تبلّغونه الی من یظهره‌الله و اذن لکم ان تجعلن من کتب الواحد ذلک الثلث علی ما نزّل واحدا ثم العربی کله ثم الفارسی کله ذکرا

من الله لعلکم تحیطون بکل ما نزل الله علما بظاهره ثم تعملون به

ملخص این باب آنکه خداوند متعال از علو فضل و جود خود اذن فرموده و امر داده در بیان اینکه باشد نزد آنانکه می‌یابند و می‌فهمند معنی کلام خدا و آیات حقیقت را آنچه نازل شده از عربی و هرگاه کسی از علمای حقیقت شرح دهد کلمات بیان را بلسان فارسی اذن فرموده است خدا در کتاب من اجل آنهائیکه نمی‌یابند آنچه نازل در آن شده است و به معنی‌های آن و الباب آن بر نمی‌خورند لیکن شما ای اهل دانش و معرفت تفسیر منمائید

کلام خدا و آیتهای او را مگر بدرستی و حق و نگردانید آنچه در آن فارسی نازل شده است بلسان عرب مگر براستی و عدل چنانچه نازل شده است و هرگاه اگر توانید شما اینکه بفهمید کلمات او را و بیابید معنی‌های آن را در این وقت مالک شوید آنچه نازل شده است به زبان تازی از کلمات و مالک گردید آنچه نازل بلسان فارسی شده است برای گروهی که ایشان نمی‌توانند اینکه درک نمایند و بفهمند آنچه نازل فرموده خداوند در آن و آنچه از شهدای بیان یعنی علمای حقیقت در معانی کلمات بیان ظاهر شود چون دیدهای خود حفظ نمائید و برسانید آن کلمات را بسوی من یظهره‌الله تا آنکه جزا دهد عاملین و مفسرین بحق را در روز قیامت و ذکر نماید آنها را باسم عدل در کتاب خداوندی و اذن داده شده است برای شما اینکه قرار دهید میانهٔ خود کتابها که امر شده به نوزده جلد بسه قسمت اول آنچه نازل شد در بیان چنانچه نازل شده است ثانی آنچه در آن نازل گردیده عربی بوده و ثالث جمیعا بلسان فارسی ترجمهٔ آن مشهود گشته ذکری از خدا برای شما و یادآوری شاید که احاطه نمائید به آنچه نازل فرموده خدا در آن بدانش خود و عمل به آن نموده چنانچه خداوند عالم جل شأنه نازل فرموده و مقدّر داشته

هرگاه چنانچه امر الهی بوده در میانهٔ خود اجرای اوامر و نواهی او نموده لم یزل و لایزال در رضایت او سآئر و در ظل ظلال رحمت او متسیر گشته‌اید این است که خداوند منان لم یزل عباد خود را به اوامر و نواهی عز خود متربی داشته و امر فرموده که به آن حبل طاعت و رضایت او در اعلی معارج هدی و تقوی مستعرج گشته در جمیع مواقع و لحظات متقنات او به اوفی درجات منتهی گردند هرگاه در این آیات ممتنعه مستبصر گشته آنچه حق جل و علا اراده فرموده در آن یافته از شبهات افکیه خود را خارج داشته در ظل احرف مرتفعه مستظل گردیده تشبت به اذیال عفو او نموده در جمیع شئون به احکام حقیقت و معارف او واصل گشته‌اند در این ایام زوال و فنا که همهٔ آن رنج و عنا و بأسآء و ضرآء بوده خود را از عوارض آن آزاد داشته به آنچه سبب ارتفاع قلوب و افئدهٔ حقیقی بوده عارج الیه گشته نه آنچه مایهٔ التذاذ جسمانی و ارتفاع لذآئذ جسمانی خود بوده بل به آنچه علو امر در آن و سمو حکم در وجود آن مشهود بوده مرتفع الی الله گردیده نفوس و افئدهٔ خود را مرایای عز او گردانیده در ذوات حقیقت خویش جلوهٔ نقطهٔ حقیقت را آشکار سازند این است اعلی معارج ارتفاع و امتناع ذوات موقنه هرگاه به اسرار

حقیقت واقف شده آثار انوار الهی را در حقایق افئدۀ خود مستشرق دارند ای خلق بیان و مرتفعین به ارتفاعات مطالع حی سبحان در این بحر عمان داخل شده در این طمطام عرفان و وجدان خود و مایتعلق به نفوس خود را مستشرق به شوارق قدس احدیت گردانید و در این لجّۀ واحدیت و قمقمام خلیجۀ هویت غوص خود نموده لئالی حکمت دریابید زود است که عوالم تبدیل شده و اوادم تغییر یافته و هر نفس الی ثقب فنای خود راجع گشته و آن شجره طالع گردد و مؤمن و غیر مؤمن را تلقای نظر و بصر آورد و آیات حقیقت را از شطر سینای ربوبیت نازل فرماید دیدها گشائید و بر بصیرت افزآئید و انظار خود را با حدت نمائید تا آنکه اشراق لحظات او را یافته مستضیء به انوار جود او گردید هرگاه با بصیرت بوده و با حدت نظر در بصر غوامص آثار حقیقت را به قلوب دانش خود یافته به لطائف اسرار برخورده نکات آیتهای مستشرقه را در جمیع رموز مشهود دیده جذب افئده و ارواح روحانی خود نموده‌اید اکنون در این فضای احدیت پرواز نموده در این صحرای عمای هویت نغمات ربانی آشکار سازید زیرا که در آثار بیان آنچه خواسته مشهود و

در انوار او شموس مالانهایه مستشرق و موجود است به انوار حقیقت مستضئ گشته و به آثار لاهوتیت مستنیر آئید

الباب الحادی و العشر من الواحد الحادی و العشر

فی انّ لاتقدمون علی من یظهره‌الله و لا حی الاول سوآء یظهرون فی اعلی الخلق او ادناهم فانهم متعالیون عندالله و من یتقدم علیهم فی شأن فلیلزمنه من کتاب الله تسعة عشر مثقالا من الذهب حدا فی کتاب الله لعلکم تتقون فی ذلک

ملخص این باب آنکه خداوند عالم جلّ شأنه شجرهٔ حقیقت را از جمیع آنچه آفریده برگزیده و او را بنفسه لنفسه مستضئ و مستنیر گردانیده و مضئ و منیر نموده و مرأت ذات لایرای خود فرموده امر نکرده بر اینکه نفسی از خلق او مقدم بر او گردد و در شئون ظاهر و باطن خود را از او مرتفع شمرد بل از آنجائی که مظهر نفس او مطلع ظهورات و بطونات عز او بوده دوست نداشته که در شأنی بر او تقدم جوئید خواه در حیات او یا آنکه بعد از ارتفاع در

شئون ظاهر او هرگاه در ظاهر امر نزد او حاضر شوید خود را مقدم نداشته و اگر بعد از عروج تلقآء عرش حقیقت در بقاع عزت او مستعرج گشته تقدم بر او نداشته فوق رأس مطهر مشی خود ننمائید و آنچه توانید خفض جناح خود نموده و جود فنای خود را نزد او لاشیئ دانید چه شجرۀ حقیقت در جمیع مراتب بصیر بر عباد بوده اعمال آنها را شاهد است هر نفس که به ارادۀ او قدم نهد و بهوای خود عامل نبوده مکان او در اعلی علو بوده و هر آنکه غیر از این بوده در ادنی دنو و اسفل مقامات افکیۀ خود مستسلک بوده از لقآء حقیقت در یوم ظهور و بطون و فنای عرش او محجوب و ممنوع گشته و چون آن ذات حقیقت در هیچ رتبه مستدرک نشود بدینجة احرف عزی برگزیده تا آنکه مرایای ظهور و بطون او گردند و در آنها جز تجلی او مشهود نبوده ارادۀ ایشان به اراده او و مشیت آنها در امور به مشیت او و مشی آنها در سبیل او و حرکات آنها در رضای او است این است که در جمیع مواقع نقطه و حروف در اذکار و اقبال و غیر آن در یک ظهور متجلی بوده‌اند و حکایت آنها از غیب لایری بوده جلوۀ آنها در اقماص افئده بظهورات حقیقت در عوالم ظاهر و باطن آشکار و مبرهن است پس هرگاه شجرۀ حقیقت را که نفس

نقطهٔ بیان و من یظهره الله در آخرت او است درک نموده تقدم بر او نداشته خواه آن شجرهٔ حقیقت بر اعلی علو ظهور و اسباب ظاهر بوده یا آنکه در ادنی دنو و مالک هیچ شیئ نبوده و هکذا احرف عز او که طآئف بر حول او و مدل بر ظهور و بطون و جلالت امر او بوده چه هرگاه اگر ملاحظهٔ اسباب ظاهر آن ذات فرد نموده از نقطهٔ توحید محتجب شده چه می‌شود که آن شجرهٔ حقیقت در علو پادشاهی ظهور نماید یا آنکه بر خاک مذلت و به پست ترین (لباس) امر خود را ظاهر فرماید شأن ظاهر او مزید بر احتجاب سائرین نبوده و لباس افتقار او سبب بر حجاب نگشته سعی نموده که حق را یافته نه آنکه به لباس زرین فریفته شده به اسباب سیمین آشفته گردند بل به شأن حقانیت او نظر نموده بعلو جلال و جمال او در ظاهر و باطن مستبصر گشته نظر نموده در این دور چون نقطهٔ حقیقت به لباس آنچه بوده آشکار شده در اول امر انکار او را به لباس ظاهر نداشته بل من حیث لایشعر معرض شده و هنگامیکه امر به نهایت رسیده به چه ذلت آن شجره را در جبل مسجون نموده ای ساکنان عمای بیان بخدا پناه برده و نکرده آنچه منتسبین به قرآن نمودند بل از خداوند خود مستحیی شده بر شجرهٔ حقیقت وارد نساخته آنچه مغایر حقانیت

او است بل هرگاه او را بر نقطهٔ تراب جالس دیده یا آنکه سریر عزت یا آنکه به لباس شوکت یا البسهٔ فقر و مسکنت به حقانیت او نظر کرده و به این شئون متفرعه بر امر محجوب نگشته و محتجب نگردیده و او را بعلو کبریائیت او شناخته و یافته و همچنین به ادلآء او در ظاهر امر و باطن آن زیرا که آنهایند سرج عز و هدایت و مصابیح نور و درایت و آیات ربوبیت در نهایت و بدایت بدء آنها بالله و ختم آنها به او است در ظاهر آنها آیات او ظاهر است و در باطن ایشان آثار عز و دلالات او باهر نزد او گرامی شدگانند و بلند گردیدگان جلوهٔ او در آنهاست و نفحهٔ او در ذوات آنها نطق از او کنند و صامت نزد او باشند زیرا که شجرهٔ حقیقت هنگام ظهور کتاب ناطق بوده و آثار پیغمبران از او ظاهر گردیده و از جود او طالع خواهد گشت بر او به علو او نظر نموده و به سمو او مستبصر گشته و از دنو او محجوب نبوده و محتجب نگردیده بل نظر شما بالله و انظار شما لله و فی الله بوده عرش سلطنت و سریر مذلت را یکسان دیده به آن حقیقت نظر داشته نه به اسباب ملک و آن مظهر احدیت را ناظر گشته نه انکه به زینت و آنچه فوق آن و دون آن است بل نظر خود را خالص لوجه الله نموده در جمیع مراتب آن ذات بحت را قصد نموده نیت خود را

صافی و از غیر حق گردانیده تا آنکه به اعلی ذروۀ درجات معرفت و خلوص منتهی گردند و همچنانکه آن نقطه را مشاهده نموده در مرایای او که احرف عز او و مستدلین بر علو جلالت او می‌باشند به همان نظر مستبصر گشته ذل و عز یا آنکه بلندی و پستی و تقدم و تأخر را ملحوظ نظر نداشته در همۀ عوالم ذاتی و فطری جبلّی خود ذات واحد بوده آن مظهر احدیت و انوار عظمت او را بر جمیع عوالم خود مقدم داشته آن حقیقت را لیس کمثله شیئ دانند و هر آن نفسی که در رتبۀ خویش خود را دیده و نظر بر حقیقت آن شجره نکرده در ظاهر امر شأنی از شئون خود را مقدّم دانسته یا آنکه خود را اعظم از او گمان نموده یا آنکه در فنای عرش او حاضر گشته و تقدیم بر او را مدّ نظر داشته نوزده مثقال طلا جزا بر نفس او واجب بوده که در راه خدا انفاق نموده و بما امر به رسانده تا آنکه در هیچ مورد از آن منبع فضل محتجب نگشته بر آن شجره و اغصان ظهور او تقدم نجسته خود و مایتعلق بخود را در تلقی او بلا وجود دیده به این معنی که چون بین یدی آن شجره حاضر شده خود را نیست محض دانسته و وجود خود را لاشیئ نه اینکه نزد خود گمان نموده که من عالمی بزرگ یا آنکه شخصی معتبر یا آنکه از رؤسای زمان و صاحب

ثروت و جاه بوده حتی آنکه بر پادشاه عصر در آن زمان لازم و واجب بوده که خود را نیست محض دانسته و لاشیئ صرف چه جای تقدم بر او و تقدیم بر نفس او و حروفات او چنانچه در این کور مشهود شده که آنهائیکه لایق آن نبوده که در تلقای آن شجره حاضر شوند فتوی بر نفس او داده ای کاش تقدم می‌جسته و خود را مقدم می‌دانسته و فتوی بر حق نمی‌داده این است حال رؤسای این زمان که به اوهام نفسانی خود آنچه خواسته نموده و آنچه اراده کرده فتوی داده و راجع به خاک گشته و به ادنی دنو نار منتهی شده و هنوز مشعر نگشته و متذکر نگردیده گاهی به بزرگی انف خود بالیده و گاهی نظر به جاه و عزت خود کرده محتجب گشته و ساعتی نظر بر اطراف و جوانب داشته اتباع خود را پیرو امر خود یافته و لحظه‌ای بر فضه و ذهب انظار مؤتکفۀ خود را ملتفت ساخته بر آن صرّه و دینار و قنطار خویش از مسبب این اسباب محجوب و مبتعد گردیده و هیچ با خود نگفته که عنقریب در رهم و از همۀ این بگسلم الا لعنة الله علی القوم الظالمین این است حکم خدا در کتاب و حدود او در آئین حق که شاید که شما سالکان در بیان این نوع سلوک ننموده

از حق به اوهامی محتجب نگردید و در این حکم الهی تفکر نموده خوف از حق داشته از ساعت آتیه بیم دارید

الباب الثانی و العشر من الواحد الحادی و العشر

فی انّ الله امرکم ان یا ذلک الخلق و جعلکم علی الامر لان تجیبون خلقه فکل ما تشهدون علی احد بان یرید من شیئ ان تستطیعون فلتجیبونه فان الله لیستحبیبنهم بما قد امرکم و حین عملکم بمطلب نفس کتب علیکم ان تقضونه و ان احتجبتم فلیلزمنکم الاستغفار تسعة عشر مرة و ان احتجبتم عن الاستغفار یلزمنکم تسعة عشر مثقالا من الذهب حدا فی کتاب الله لعلکم تراقبن انفسکم و بعلمکم کل ما یحبن فی دینکم من نفس فلتحبیبنها و فی حدود دنیاکم فلتقضین لها فضلا من الله علیهم لعلکم تکونن مظهر ما یجیب الله عباده و تظهرون ذلک

بامره و فضله و جوده و علو رحمته

ملخص این باب آنکه خداوند عالم عز ذکره خلق خود را برای توحید و عبادت خود برگزید و عباد خویش را مال و عزت عطا فرموده تا آنکه ایتای هر حقی را به صاحب آن نموده هیچ نفسی را بی‌بهره از خوان فضل وجود ندارند ای خلق بیان هرگاه بر این بساط متمکن گشته در خود قدرتی در این زندگانی مشهود دیده‌اید بر شما لازم است در دین و سزاوار اینکه اجابت نمائید درماندگان وادی حیرت را و به قدر توانائی خود در امر یاری بی‌کسان نمائید زیرا که شما را خداوند ادلآء عز و ثروت در ظاهر امر فرمود پس هرگاه شما سآئلی بینید که مسئلت چیزی نماید یا آنکه از وجنات حال او دریابید که خواهش چیزی داشته هرگاه توانید اجابت او نمائید زیرا که خدا اجابت آنها را در همهٔ شئون می‌نماید به آنچه شما را امر فرمود هرگاه شما ای صاحبان مکنت خدا را دوست داشته بندگان ضعیف او را دریابید هرگاه به این حکم عمل نموده نتیجهٔ آن الی الله راجع شده و ثمرهٔ آن در روز قیامت به شجرهٔ حقیقت راجع شود چه در آن روز آن نفس مقدس طلب ایمان و تصدیق از شما می‌نماید هرگاه در این روز فقیری را اجابت چیزی نمودید سنتی در میان شما خواهد بود و بدین عادت نیک در آن روز اجابت حق خواهید نمود

کمال جهد بجای آورده لعل به این ترتیب عادت خویش جاری داشته در روز ظهور حقیقت به محض استماع آن گفتار عدل و ندای امنوا بایات الله و مظهر نفسه به لقای آن وجود مقدس فائز شده ایمان آورده ذات و صفات خود را پاک و پاکیزه از شرک و نفاق نمائید این است ثمرهٔ اعمال شما در این روز اگر ملتفت شده این عادت نیک و شریف بین نفوس خود اجرا نموده اعمال خود را خالص برای رضای خدا گردانید و هنگام یافتن و دانستن شما بخواهش نفسی لازم است بر شما که آن حاجت را بر آورده و در اجابت آن جهد بلیغ نموده در حالت امکان و استطاعت خود شاید به این نیات خالصه و اعمال صافیه در آن روز اجابت نفس‌الله نموده محجوب از لقاء حقیقت نگردید این است ثمرهٔ اعمال شما و افضال خداوندی در حق عباد که خود بجزئی اطاعت امر او شجرهٔ حقیقت را در روز وعد اجابت نموده برضای او واصل شوند ای ساکنان اراضی ایمان نظر به این فضل عظیم داشته این منّ جسیم را اندک ندانسته هرگاه صاحب حاجتی را بینید اجابت او نمائید و چون بیابید که در نفس او طلبی است سعی نموده اینکه مقصدش یافته حاجتش را برآورید و هرگاه توانستید و اغماض نمودید بر شماست نوزده مرتبه

استغفار شاید که خدا از اغفال شما در گذشته عندالله معفو گردید و اگر از استغفار نمودن محجوب شده استنکاف نمودید بر شما واجب است ادای نوزده مثقال از طلا بدلاً لاغماضکم فی استغفارکم عوض برای اغماض و استنکاف شما در استغفار نمودن شاید که بدین عمل آمرزیده شودی پس هرگاه اگر در روز وعد اجابت رسولان حق ننموده استغفار نموده اجابت نمائید و اگر استغفار نکرده حدود الهی بر شما جاری شده جزای آن از ذمهٔ خود خارج ساخته به مستحقین در امر خدا رسانید و بدانچه مأمور گشته عمل نمائید این است حدود خداوندی در کتاب حقیقت شاید که شما مراقب شوید نفس خود را و به آنچه وصیت فرموده خداوند در بیان عمل نموده پاداش اعمال خود از خداوند خود خواسته به جزای او در وقت مجازات منفرح گردید و هرگاه صاحب فراست بوده و به دانش خود یافتید هرآنچه دوست می‌دارد نفسی در آئین شما در دین امتناع اجابت او نمائید و بمقدار وسع خود چیزی را منع نداشته و از نفس مؤمن خیری دریغ مدارید هرگاه حکمی از دین نداند او را بیاموزید و اطلاع دهید و اگر از خیری ممنوع شده راه او به راستی و درستی نمائید و هرگاه اگر بر قلب او حجابی واقع شده آن

حجاب را مرتفع ساخته کشف قناع او نموده غطاء او را از چشم او باز نمائید و اگر خواهش آن نفس مؤمن از دنیای شماست حاجت او را برآورده بقدر وسع و مقدار استطاعت دستگیری او نموده در هر شأن و در این عمل نفس رضای حق را شاهد شوید لاجل آنکه شاید در روز ظهور ادلآء حقیقت یا آنکه شجرهٔ عدل خواهشی نمایند و شما بدین سنت از پیش عمل نموده در آن روز به معدن خیرات واصل شوید نظر نمائید در روز عاشورا مظهر توحید آب از قاتلان خود خواست منع آب نموده تیر بر حلقوم طفل رضیع او زدند و آن نفس مطهر با عطش عروج فرمود و سایر انصار از اصحاب و اعوان و اولاد و اخوان آنجناب عطشان عروج نمودند هرگاه این سنت در آنها جاری شده بود منع آب نمی‌نمودند و آن نفس منقطعهٔ الی الله را بی‌جهة به خنجر و شمشیر و نیزه و تیر پاره پاره نمی‌نمودند ای اهل بیان بصیرت جوئید و نظر در سنن الهی داشته چیزی از مؤمنی دریغ ندارید زیرا که این سنت الی الله راجع شده در روز وعد منفعل نخواهید شد و اگر العیاذ بالله سوای این عمل نموده روز ظهور خجل گردیده چون امم سابقه در نیران غضب الهی و سخط او منغمس گشته از فضل و رحمت او محتجب می‌گردید نظر بر کسانی داشته

که نقطهٔ بیان را اجابت نکرده تا کنون در احتجاب خود غوطه‌ور گشته‌اند و اگر به احتجاب و بعد خود راضی گشته فتوی بر حق نداده شاید که خداوند از آنها عفو می‌فرمود لیکن گذشت آنچه جاری شد و آن قوم پلید حق را اجابت نگفته در نار احجاب خود شرمنده و در هلاکت متسیرند و هرگاه به این عمل عادت نموده و این سنت را جاری داشته شاید که شما مظهرهای اسم مجیب گشته و مظاهر ما یجیب الله عباده و بندگان ضعیف خدا را در جمیع شئون نصرت نمائید و اجابت گوئید و خواهش آنها را برآورید و این شیوهٔ مرضیّه را به فرمان او و تقدیرات ممتنعهٔ او ظاهر ساخته بین نفوس خود و جمیع این حسنات ظاهر و باطن را به فضل و علو جود و رحمت شاملهٔ او میان بندگان او جاری نموده در وجهی از وجوه از افضال و انوال غیر متناهیات او محجوب نگردیده آنچه را که سبب ارتفاع وجود شما در دین بوده مستجلب گشته نفحهٔ اجواد او را از خود ممنوع نسازید ذلک ما تلقون فی البیان افلا تذکرون

الباب الثالث و العشر من الواحد الحادی و العشر

فی انّ الله امر فی دینه ان یبعث ملکا فی البیان یکتب علیه ان یملکن لنفسه ما یجعلنه علی رأسه مما یکن علیه خمس و تسعین عددا مما لم یکن له عدل و لا شبه و لاکفو و لاقرین و لامثال و لم یخرج عن عدد الهآء ظهورات اسمآئه عزا من الله علیه الی یوم القیمة یومئذ کل ما صنع فی ذلک فی البیان فلتفدون عند اقدام من یظهره‌الله ثم لتسجدن بین یدی الله ان تفتخرون بذلک ان یا

اولی الملک و الا و الله غنی عن العالمین

ملخص این باب آنکه خداوند متعال از علو افضال و انوار خود امر فرموده در دین خود هرگاه بیرون آید پادشاهی در بیان فرض شده است بر او اینکه مالک شود برای نفس خود تاجی را که بر سر خود نهد و بر آن اکلیل مزین باشد نود و پنج دانه از جواهری که نباشد برای او مانندی و شبیهی و همتائی و همسانی و مثالی و خارج نباشد نامهای آن جواهر از پنج قسم جواهری که آفریده است خدا چون الماس و یاقوت و زمرد و لعل و مروارید و گویا که دیده

می‌شود زمانیکه آشکار شوند پادشاهانی که در ظل بیان مستظل گشته و تاجهائی بر سر خود نهند که مکلل به جواهرهای پنج‌گانه بوده و اکلیل مجد و بزرگی بر رؤس خود قرار دهند این است فضل و رحمت لایزالی در حق بندگان خود که به پادشاهی رسیده و ملک ظاهر در تصرف آنها بوده تا آنکه زمان ظهور و قبل از ظهور و بعد از آن نصرت امرالله را نموده موقن به شجرهٔ حقیقت گشته در آن روز با جنود خود بین یدی الله حاضر شوند و نصرت نمایند دین خدا را به آنچه توانند و بر ضعفا که در سایهٔ پادشاهی ایشان آسایشی دارند ترحم کرده داخل در دین نموده رحم بر نفوس خود و مستظلین در ظل خود نمایند هرگاه دیدهٔ باطن به ایشان عطا شده و اگر آنها در تصدیق به شجرهٔ حقیقت تأمل داشته هر آینه در نار بوده و حلال نبوده بر آنها انفاس آنها چگونه و پادشاهی و ملک ای اهل ایمان ننموده آنچه ملوک ماضیه بر شجرهٔ حقیقت نموده چنانچه مشهود است که آن ذات حقیقت در میانه آنها ظاهر شده و هیچیک نصرت او ننموده بل اگر نصرت نکرده بود در جای خود بوده لیکن وارد ساخته آنچه جاری داشته تا آنکه دمآء اهل ایمان را ریخته و بر شجرهٔ حقیقت فتوی داده و اسم اول و آخر را با حروف مستقله در

ظل ایشان و سایر مؤمنین در اراضی مختلفه به شهادت رسانیده و زنان مؤمنه را اسیر و اموال آنها را غارت نموده و به گمان خود نصرت دین نموده و ندانسته که آنچه جاری شده بر حق واقع شده و به شجرهٔ عدل راجع گشته و این دو روزه عمر فنا را در مستی گذرانیده تا آنکه رفته و خاک شده و آنها که باقی مانده عنقریب به آنها منتهی شده و لم‌یزل و لایزال در نیران به سخط الهی معذب و معاقب گردیده ای صاحبان بصیرت از ملوک دیدهٔ حق‌بین خود گشوده هرگاه مؤمن و موقن نگشته منکر و معرض و دشمن بر حق نبوده لعل آنکه به این عمل در آخرت معذب نگشته و در دنیا میانهٔ جمیع ملوک و سایر مردمان معزز باشید هرگاه ای ملوک بیان در علو استطاعت خود بوده سعی نموده که بر رعایا و اتباع خود ستم ننموده اکلیل بزرگی و بزرگواری که خداوند مستعان امر فرموده بر سرهای خود نهید این است افضال الهی در حق شما و انوال او در شئون ظاهر تا آنکه به اعلی معارج ارتفاع پیوسته در اوفی درجات منتهی گردید این است عز خدا من اجل آنکه در بیان مرتفع گشته ملک و پادشاهی بنام او بوده و هرآنچه عمل نماید به احکام بیان در این امر بوده تا روز طلوع قیامت که روز ظهور شجرهٔ حقیقت را دریافته و با آن عظمت

و بزرگی و اکلیل عزت خود نزد او ساجد گشته الی‌الله منقطع گردد پس داخل شوید ای پادشاهان و بندگان خدا در پیشگاه من یظهره الله و سجده نمائید تلقای طلعت او بین یدی الله هرگاه افتخار خود در این دانید ای صاحبان ملک و پادشاهی و هرگاه اگر از این عمل امتناع نموده و مؤمن و موقن نگشته و وفود خود نزد آن شجره نگردانیده و ساجد برای خدا نبوده خداوند عالم جل جلاله و عز شأنه و قدرته بی‌نیاز از شما و اعمال شما و از عالمیان بوده و هر نفسی محتاج به سجده نمودن در باب او است هر آنکه در آن باب عزت خاضع نگشته خاشع نگردیده و خضوع و خشوع خود را بین یدی آن شجره ظاهر نگردانیده از مؤمنین بحق خارج بوده در هیچ زمان مؤمن بخدا نبوده و معرض بوده اگرچه در سابق ایام خود مؤمن بوده و هرگاه اگر خاضع و ساجد گردد جمیع عوالم او مبدل به ایمان شده در زمرهٔ اهل حق بوده و اگر هم سابق مؤمن و موقن نبوده این است عظمت حق و رحمت او در حق عباد خود که توبهٔ آنها را قبول و نیست محض را هستی بخشوده و عدم صرف را وجود عطا فرموده و لاشیئ بحت را شیئیت خالص داده سعی نموده ای ملوک بیان که در فوز به این عمل رسیده و آن تاج عزت بر سر نهاده و به آن

جلالت و بزرگی تلقای حق واقف شده سجده به باب عزت او نموده خود را نزد او محقر داشته بملک و عزت نبالیده چنانچه در غیاب نزد خدا ساجد و عابد بوده در ظاهر امر آشکار مؤمن و موقن گردند ذلک مایوصیکم الله و توعظون به یوم الامر لعلکم یوم القیمة بعزکم و کبر شأنکم بین یدی الله تحضرون و تسجدون و بلقآء الله ترزقون و بایمانکم یومئذ تفتخرون

الباب الرابع و العشر من الواحد الحادی و العشر

فی انّ تجعلون لیلکم و نهارکم من اوله الی آخره خمسة اقسام و تؤذنون فی کل قسمته بذکرالله فلتبدئن فی اولی الیل بذکره فی الاذن و لتقولن تسعة عشر مرة لا اله الا الله ثم عدد الواحد الله اغنی ثم فی القسم الثانی تسعة عشر مرة لا اله الا الله ثم عدد الواحد الله اعلم و فی الثالث لا اله الا الله ثم الله احکم و فی الرابع لا اله الا الله ثم الله املک و فی الخامس لا اله الا الله ثم الله اسلط و کتب علیکم ان تؤذنون فی مکان یسمع من حولکم و اذا انقطع الصوت عن نفس یلزمنه ان یبلغن الی من یؤذن تسعته عشر مثقالا من السّکر

المکرر الابیض لعلکم تراقبون انفسکم و لا تحتجبون عن ذکر الله و من یکن راقدا لم یکن علیه من شیئ و ان یکن علیه من شیئ و ان یکن قاعدا فلیکونن فی مکان یسمع الصوت و لیس علیکم ان تخرجون من حجراتکم لان تسمعون الصوت بل علی علمکم بما یوصل الی بیوتکم صوت المؤذن یکفیکم فی کتاب الله و ان کبر علی المؤذن فلیقولن شهد الله انه لا اله الا هو و انّ من یظهره الله لحق من عندالله کل بامرالله من عنده یخلقون و انا کل بما ینزل الله علیه لمؤمنون ذلک من فضل الله علیهم فی ایام بردهم و حین مالایستطیعون ان یطولون فی اذانهم

ملخص این باب آنکه خداوند عالم جل ذکره دوست داشته که عباد او در جمیع شئون بذکر او متذکر گشته در کلیهٔ مراتب وجودات خود لم‌یزل و لایزال به یاد او مرتفع گردند و امر فرموده از کبر شأن و جلالت خود در بیان امری را و آن این است که بندگان مؤمن او شب و روز خود را پنج قسمت نموده و در هر قسمتی ذکر او را که ذکر تهلیل و غنا و عظمت و قدرت و علم و بقا و سلطنت او است نموده با وجود بی‌نیازی او از این اذکار و این امثال تا آنکه در روز قیامت گواهی دهند در پنج سنین امر به پادشاهی و عظمت او و توحید

نفس او چنانچه قبل از ظهور گواهی داده‌اند و موقن به الوهیت او بوده و پرهیزگاری نموده‌اند و هرگاه اگر موفق به این عمل شده در قسم اول از اقسام روز و شب نوبت اول از ابتدای لیل که بعد از غروب آفتاب بوده ابتدا بذکر اذان نموده و نوزده مرتبه لا اله الا الله گفته و نوزده بار الله اغنی گویند و در نوبت ثانی نوزده مرتبه لا اله الا الله گفته و نوزده بار الله اعلم گویند و در ثالث نوزده بار لا اله الا الله گفته نوزده مرتبه الله احکم گویند و در رابع نوزده بار لا اله الا الله گفته و نوزده مرتبه الله املک گویند و در خامس نوزده بار لا اله الا الله گفته نوزده مرتبه الله اسلط گویند من اجل آنکه ذکر خدا نموده و نبینند در این اسمها الا مسمی را و تجلی او را در جمیع شئون آشکار دیده در ظاهر و باطن به آیات الهی موقن گردند و امر شده بر شما بذکر اذان در مکانی که بشنوند آنها که اطراف بیت شما ساکنند و هرگاه بریده شود آواز اذان از نفسی و نگوید لازم است او را که عوض دهد به آنکه اذن می‌گوید بدل به آنچه اذان نگفت و صوت اذان او بلند نگردید نوزده مثقال از قند سفید شاید که شما مراقب شوید نفسهای خود را و محتجب نگردید از یاد خدا و هر آنکه خوابیده است و ذکری نشنوده بر او بأسی نبوده و هر آنکه

نشسته است باشد در مکانیکه بشنود صوت اذان را و نیست مر شما را حکمی که خارج شوید از حجرهای خود محض شنودن صوت اذان را بل بدانستن شما و علم شما بصوت وقت اذان به آنچه می‌رسد بسوی بیوت شما آواز مؤذن کفایت است مر شما را و بس است در کتاب خدا و هرگاه اگر سخت باشد بر مؤذن بگوید در مکان اذان شهد الله انه لا اله الا هو و ان من یظهره الله لحق من عندالله کل بامرالله من عنده یخلقون و انا کل بما ینزل الله علیه لمؤمنون این است از فضل و رحمت خداوندی در حق آنها در روزهای سرمای آنها هنگام زمستان و سردی هوا و بادهای مخالف و هنگامی که توانا نمی‌باشد بر اینکه طول دهند در اذان گفتن خود شاید که به این احکام متقنه در آخرت بملاقات آن شجره فائز شده در شئون ظاهر و باطن خود جز ذکر حق نگفته و غیر از آثار او نبینند پس هرگاه موفق به این اعمال حق گشته بر خود دشوار نساخته بل به اسهل طریق نکات او را دانسته و ذکر خدا را در همهٔ اوقات مراقب بوده اثمار ظهور را هنگام وقت آن شاهد شوند ثمرهٔ این حکم آن است که در روز ظهور چنانچه زبان خود به تهلیل خدا گشوده و بعلم و دانش و حکمت و ملک و پادشاهی او و بی‌نیازی او از خلق و ذکر آنها اقرار

نموده در آن روز بین یدی شجرهٔ حقیقت به همین طریق اذعان آورده شک و ریبی نداشته با علو استطاعت خود موقن به آن دریای بزرگواری گشته مؤمن به آثار لانهایهٔ او گردیده نفس او را چون نفوس مؤتفکه ندانسته و ظهور او را مشابه به این انفس نداشته بل او را مقدس و منزه از این نوع آثار و اذکار دانسته تلقای قمص عزت او به ندای آمنّا بایات الله و نفسه متذکر گردند زیرا که جمیع این اذکار برای آن است که نفس آن حقیقت را یافته و نصرت دین او نموده و الا خداوند مستغنی از این اذکار و امثال بوده ماعرفه شیئ و لایعرفه من خلق و لایذکر بذکر نفس و هو الغنی عما خلق ای اهل بیان در این احکام حقیقت پرهیزگاری نموده و نهایت تقوی را ظاهر ساخته اذان شما چون سالکین مسلک فرقان نبوده که اذان خود را لاشیئ نموده و از شجرهٔ حقیقت محتجب شده ای کاش محتجب بوده و فتوی نداده و حکمی نکرده و دمآء ناحق نریخته ثمرهٔ این عمل در این حکم این بوده که در روز قیامت شهادت به یگانگی خدا داده و اقرار به مظاهر نفس او که در ظل این اسماء مذکورند آورده نه آنکه الله اغنی گوئی و مظهر غنا را محزون سازی به این معنی که تصدیق او نکنی والله اعلم گوئی و مظهر علم او را مکدر نمائی

و الله احکم گوئی و مظهر حکمت و دانش و منبع حکم او را از خود راضی نسازی و الله املک گوئی و از پادشاهی او اغماض نموده استنکاف از عبادت او کرده شجرۀ حقیقت را که مالک بالاستقلال است تصدیق ننمائی والله اسلط گوئی و سلطان عدل که نفس آن حقیقت است یاری نکرده در ظل او واقف نگردی ای بسا عاملین که از قبل عمل نموده ولی هنگام حقیقت اعمال به آن عمل را به صدق نیاوردند و در اذان خود ذکر خدا و رسول او گفته مطلق به شجرۀ توحید موقن نگشتند و ذکر صلاح و فلاح نموده رستگار نگردیدند شهادت به یگانگی خدا داده ارباب من دون الله اخذ نمودند ذکر رسول نموده از نفس محمّدی که رسول ظاهر و باطن و اول و آخر است معرض شدند ذکر ولی عدل نموده از او منحرف گشته رو بگردانیدند هر آنچه اقرار نموده انکار داشته از اذان حقیقی که اقرار به حقیت آن شجره بوده محتجب گردیدند عاقبت حال شما چنین خواهد بود و اعمال شما در روز پسین همین ای صاحبان دانش حیا نموده و ای مالکان ملک و قدرت از خداوند خود شرمسار گردید زیرا که خداوند عالم جل ذکره امری نفرموده و حکمی صادر نداشته و اراده نکرده در آن مگر ایمان شما به نفس ظهور او

در روز طلوع او مقصود از اذان ذکر او است و مراد از حقیقت آن فکر او نه آنکه آواز خود برآورید و از مبدء امر محتجب گردید و صوت خود برملا دارید و از مظهر تهلیل محجوب گشته مبتعد مشهود آئید بل چنانچه در غیاب ذکر او نموده در شهود یاد او گوئید و همچنانکه در بدء غافل نبوده در ختم و ایاب مآب خود یابید و در باب او سجده نمائید و وفود خود در امر او داشته از لقای او محجوب نگردید این است سرّ اذان حقیقت آن هرگاه شما از فضل او مأیوس نگشته جود او را طالبید

الباب الخامس و العشر من الواحد الحادی و العشر

فی انکم انتم یا عباد الله ان نسیتم امرا فی صلوتکم ما نسیتموه و ما قضی علیکم لاکل اعمالکم و مثل ذلک فی غیر صلوتکم لا تلتفقوا الی اجزاء قبل ذلک و من بعد ذلک بل انظروا نفس ما قد قضی و اقضموا مافات عنکم و قد کتب الله علی الذین اوتوا البیان ان یحیط علم انفسهم بما علی الارض

من کل ملک و نبیه و کتابه و حد ملکه و عدد جنده و بهاء ما عنده و مایمکن عنده مما

لم یکن له من عدل لیوم یعرضون الکل علی الله ربهم

ملخص این باب آنکه امر فرموده خداوند از فضل و جود خود بر شما بندگان که هرگاه فراموش نمودید در نماز خود امری را قضا نمائید آنچه نسیان نمودید او را و آنچه گذشت بر شما هنگام عمل و ملتفت نگشتید و نیست بر شما اعادهٔ کل اعمال شما در نماز بل همان مقدار که فراموش شده است از ذکر خدا نه آنکه افزوده نمائید و همچنین در غیر نماز شما در سایر اعمال که بر شما لازم بوده نظر بر اجزای آن نداشته بل نظر به آنچه فوت شده داشته احتیاط در آن شرط ندارید چه آن عمل نتیجهٔ او نیک نبوده در آخرت بر خلاف آن به شهود خواهد آمد هر آنچه فراموش کرده‌اید اعادهٔ آن نموده از غیر آن اجتناب ورزید و بر حقیقت صلوة که ذکر حقیقی خدا و اقرار به شجرهٔ حقیقت و حب و مودت او است رسیده در ظاهر و باطن مستفیض فیوضات الهی گشته از شأنی از شئون عدل و حقیقت صلوة محتجب نگردید چه اگر

هنگام ظهور شجرهٔ حقیقت طلب یاری نموده نصرت او نموده و اگر در مقام نصرت سستی شده قضای آن نموده یاری او در هر مقام کرده از حق منصرف نگردید و در صلوة ظاهر که حدود دین است و صلوة باطن که در ولایت آن ذات اعظم بوده نسیان نداشته در جمیع شئون مواظب باشید زیرا که امر خداوند در نماز ذکر او است و توجه بسوی او این عمل را خالص برای او نموده مادون او را در عبادت او شریک مسازید چه اگر غیر از خدا را عبادت نموده در حد شرک داخل شده و چون شرک آورده مطلق آمرزیده نگشته پس پناه به پروردگار خود برده مشرک به نفس او نگردید و نیت خود را در عمل خالص گردانیده ثمرهٔ این صلوة را در اطاعت و پیروی نفس او آشکار سازید چه صلوة ظاهر و باطن او بوده و در ظاهر آنچه مکلف به حدود آن گشته خواه مطول بوده یا مختصر بخلوص نیت و عمل متوجه الی‌الله گردید این است صلوة حقیقی هرگاه به آن گنجینهٔ حقایق رسیده مستوصل الی عرش اعلی گردید و اگر ذکر او را فراموش کرده اعادهٔ ذکر نمائید و هرگاه اگر در صلوة قصوری حادث شده رفع آن نموده بذکر الله متذکر گردید و دانش خود را محیط بهر چیز گردانیده هنگام استطاعت خود هر شیئ را بدانش حکمت

خود فرا گیرید زیرا که نوشته است خدا و امر فرموده ساکنان بیان را اینکه بعلم خود دانا شوند و فرا گیرد دانش آنها به آنچه بر روی زمین است از هر پادشاهی و نبی دین او و کتاب او و حدود قلمرو او و عدد لشکر او و قیمت آنچه نزد او است و هر آنچه مال او است از آنچه نباشد برای او مانندی من اجل روزی که همگی بر خداوند خود عرض می‌شوند ثمرهٔ این عمل آنکه در روزی که ظاهر می‌شود شجرهٔ حقیقت مؤمنین به او آگاه باشند به آنچه در روی زمین است و به این سبب ظهور حق را به این دانش زودتر یافته بشرف ایمان مهتدی شوند و هرگاه اگر نمی‌بود وجود آن شجرهٔ عزت هرگز امری صادر نگشته و حکمی در میان خلق نبوده لایشعر چون حشرات ارض می‌بودند لیکن نظر به آنکه وجود آن نفس مقدس در میانهٔ خلق بوده به این سبب خداوند عالم امر و نهیی فرموده تا آنکه همگی مخلوق در روز رستخیز به فوز لقای او رسیده با کمال دانش و معرفت و علم خود را سبب تصدیق او نموده به همین دانش و علم معنوی و حکمت ربانی به منبع فضل و جود رسیده آن ذات معظم را شناخته به عز لقای او تا ابدالآباد مستریح گشته در ازل‌الازال بذکر او مفتخر و متعزز گردیده در بدء و انتها به مقصود و رضای

الهی پیوندند سعی خود نموده و جهد داشته اینکه به این اعمال متقنه احاطه داشته در جمیع مراتب آنچه مخلوق و مایتعلق به آنها است یافته باشند و به همین عمل بصدق نیت تلقاء شجرهٔ ربانیت ساجد گردیده به آنچه خداوند متعال اراده فرموده مستوصل شده باشند هر آن امری که در بیان نازل شده و حکمی که صادر گشته در حقیقت مراد تصدیق آن شجره و اتباع امر او است نه آنکه آن تصدیق را به هوای نفس خود قرار داده و آنچه خود خواسته حق دانسته بل آنچه آن شجره امر فرموده به آن عامل گشته و نهی او را نهی الله دانسته و امر او را امر و حکم او و از دون رضایت او اجتناب ورزیده در ظاهر امر به حدود الهی عامل بوده نه آنکه حدود دین را هباء منثورا دانسته و خود را از اهل باطن حساب نموده و اعمال قبیحه مرتکب گشته و آن را توحید گمان نموده و خود را موحد دانسته و از اهل ایمان و مرتفعین الی‌الله محسوب داشته بل اینکه تصدیق بحق به حقیقت و انقطاع بسوی او و محبت او و عمل به آنچه امر او است نموده تا آنکه از جملهٔ مستقبلین الی الله نوشته شده در آخرت و اولی بلقای او مشرف گردند ای اهل ظاهر در قضای مافات

کوشیده و ای اهل باطن مراقب احکام الهی و نفوس حقیقت بوده تا آنکه رستگاری دنیا و آخرت را در ملکوت الهی مالک شوند

الباب السادس و العشر من الواحد الحادی و العشر

فی انّ لا تقتلنّ نفسا و لا تقطعن شیئا عن نفس ابدا ان انتم مؤمنون بالله و آیاته و من یأمر ذلک او یفعل او یقدر ان یمنع و لایمنع او یرضی بذلک فلیلزمنه من کتاب الله احدی عشر الف مثقال من الذهب ان یردن الی من یورث عمن قبل و لیحرمن علیه کل قرینه تسعة عشر سته و ذلک دلیل فی کتاب الله بان کینونیته قد خلقت علی غیر محبة الله و رضائه و یدخل النار من بعد موته و لایغفر الله له ابدا ولکن ان یتبع تلک الحدود یخفف عنه ما قدّر له فاتقوا الله فی ذلک و من یقتل احدا بغیر ما اراد فلم یکن علیه من شئ الا و ان یرضینّ من نفس وراث ما قتل و لیعتذرن عنهم و لیکونن من المستغفرین عندالله ربه و یستغفر لنفسه و مثل ذلک کمثل قضاء یقع علی نفس فلتتقن الله ان یا عباد فی ذلک ثم و لتتقن و انّ الذین قتلوا فی ارض الصاد ان آمنوا بالله

و آیاته ان یأخذوا دیات ما قتلوا عن وراث من قتل بحدود ما قدّر من قبل لعلکم تتقون فی دین الله و لا تقربون ذلک من بعد

ملخص این باب آنکه امر نفرموده است خدا از فضل و رحمت خود کشتن نفسی از بندگان خود را و نهی فرموده شما را ای خلق بیان اینکه نکشید نفسی را و جدا مسازید عضوی از اعضای بدن انسانی را مانند دست و پا و گوش و بینی و سایر اجزای جسد آدمی هرگاه شما به خدا گرویده‌اید چه نتیجهٔ این افعال زشت شما در آخرت به شجرهٔ حقیقت منتهی شده و ضرّ آن الی‌الله راجع می‌شود از این سبب است که خداوند امری که صادر می‌فرماید نظر فضل الهی به عاقبت آن است و غیر از نهایت آن امر در دنیا و آخرت بضرر آن مبتلا خواهید شد چه در این عالم معذب به افعال خود و جزای اعمال خود و در آخرت به نار ابدی الهی و عذاب سرمدی او هر آینه نفسی را نکشته و عضوی از اعضای انسانی را جدا نساخته اگرچه انگشتی باشد یا آنکه اظفار و اسنان او را به ضرب سنگ و مشت یا آنکه به چوب دست یا به اجزاء ناریه و کمال تقوی در این ظاهر سازید هرگاه عاملین به قرآن به احکام آن عمل کرده بودند و به آنچه خداوند در آن نازل فرموده از حکم

بحق و انصاف در میانهٔ خلق هر آینه مستظلین در ظل او حکم به کشتن اولیا نمی‌دادند و بعد از رسول به اولاد آن جاری نمی‌گشت و در این ظهور به نقطهٔ بیان منتهی نمی‌شد و چون عاملین به آن حکم از حق محجوب بوده بر خلاف ما انزل نموده از اول امر تا کنون که چه قدر از سنین گذشته اختلاف در حکم قرآن نموده و به همان اختلاف فتوی بر قتل نفوس داده یا آنکه به قطع اعضای آنها بدین سبب این سنت قبیحه در میان این امت برقرار شده از آن روز تا کنون که منتهای جلیان او است بر حق واقع شده آنچه جاری گردیده و حکم به ناحق ثابت شده و عدل از میان برداشته شد تا آنکه در آخرت به نقطهٔ بیان منتهی گشت و اگر از اول بعد از عروج رسول‌الله حکم به حق می نمودند آن طریق که بر اولیا جاری گشت هر آینه مجری نمی‌گردید و حسین ابن علی بیجهة جان خویش فدا نمی‌کرد و قبل از آن وجود مقدس و پس از آن تا انتها بر امامان و پیشوایان چنین جاری نمی‌گردید و چون محتجب گشته حکم بغیر ما انزل الله نموده این سنت در میانهٔ آنها مستقر گردید جز حکم قصاص که در قرآن بوده و مادهٔ دزدان و فواحش هر آنچه نموده‌اند از هوای نفس آنها بوده به اعمال خود از حق ممنوع شدند سهل

است شما ای اهل بیان در میانهٔ خود این سنت جاری نداشته و قتل نفسی ننموده تا آنکه در قیامت بعد به نفس حقیقت راجع نشده تا الی مالانهایه در رضایت الهی بوده به نیران سخط او معذب نگردیده و هرگاه اگر محتجب شده به همین طریق عمل نموده ابعد از آن قوم بوده تا ابدالاباد در نار غضب خداوندی خواهید سوخت این است که خداوند تعالی در هر زمان حکم خود را جاری داشته امر خاص خود را نازل فرموده حکم به اصلاح بین‌الناس می‌نماید لیکن آنها که از بصیرت ممنوع و از حدت انظار و حقیقت محروم و مقطوعند از اوامر و نواهی او محتجب و در عوالم نیستی و مستی خود منغمس و مرتکبند الّا ان یشاءالله ان یقظهم پس به آنچه توانید و مقتدر باشید قتل نفسی ننموده و اعضای نفسی را که خداوند عالم تمام آفریده ناقص مسازید هرگاه شما به احکام خدا و آیتهای او گرویده‌اید پس هرآنکه تجاوز نماید و امر نماید این عمل را یا آنکه به دست خود نماید یا آنکه بتواند و مستطیع بر منع آن باشد و منع نکند یا آنکه راضی شود به این عمل لازم و واجب است او را از کتاب خدا و احکام دین او یازده هزار مثقال از طلا اینکه دیه دهد به وارثین نفسی که کشته شد و حرام می‌گردد بر او همهٔ

زنهای او نوزده سال و این عمل دلیل است در کتاب خدا به اینکه ذات فطرت او آفریده شده است بر غیر دوستی خدا و رضایت او و داخل می‌گردد در آتش بعد از مردن خود و نمی‌آمرزد او را خدا هرگز ولیکن هرگاه پیروی نماید این حکمها را سبک می‌شود از او آنچه مقدر شد برای او از مجازات پس بپرهیزید خدا را در این و زینهار اجتناب ورزید و از خداوند تعالی بیم نمائید و هرآنکه بکشد کسی را بغیر از ارادهٔ نفس خود یعنی سهوا و معتمد در آن نباشد و بغیر از میل او واقع شده و خطائی به حصول آمده نمی‌باشد بر او از چیزی مگر و آنکه راضی گرداند منسوبین او را و راضی از خود نماید نفوس وراث آن کشته را و معذرت خواهد از ایشان و باشد از استغفارکنندگان نزد خدا پروردگار خود و استغفار کند برای نفس خود و پناه برد بر خداوند عالمیان از این عمل که سهوا نموده و خطا کرده است تمثال این چون تمثال قضائیست که ناگهان واقع شود بر نفسی پس بپرهیزید خدا را ای بندگان در این عمل و دوری جودی و بیم نمائید ذلک ماتؤمرون به و آن نفوسی که کشته شدند در ارض صاد از پیش هرگاه ایمان آورده‌اند به خدا و آیتهای او بر وارثین آنها است که بگیرند دیتهای آن کشتگان را از وارثین قاتل به حدود

الهی که مقدر شد از پیش شاید آنکه شما پرهیزکاری نمایید در دین خدا و بیم نموده و نزدیک نگردید این عمل را از بعد این است حدود الهی در بیان هرگاه در دلهای شما رحم و در بصیرتهای شما عبرت بوده این ایام فانی که عاقبت آن خسران لایزالی بوده در این نوع افعال صرف ننمائید و عملهای شما خالص برای خدا بوده آنچه بر خود روا نداشته بر خلق ضعیف جاری نداشته و زیان سرمدی و خسران ابدی را مالک نگشته در جمیع ایام حیات خود به رضآءالله و محبته سالک گشته از ذوات افئدهٔ خود آتش نفی و حجاب را دور نموده مخلوق بینوا را از مایملک خود و نفوس خود دور نگردانیده الی متی انتم غافلون و لاتشعرون تا کی در غفلت و حجاب نفس بوده و مستشعر نمی‌گردید   اتقوا الله و انتم الیه تنظرون

الباب السابع و العشر من الواحد الحادی و العشر

فی انّ من یأمر ان یخرج احدا من بیته او مدینته او قریته او ملک سلطانه فلیحرمن علیه تسعة عشر شهرا ما احلّ الله له و لیلزمنه تسعة عشر مثقالا من ذهب ان یردّن الیه حدّا فی کتاب الله لعلکم تتقون فیه

ملخص این باب آنکه هر آن نفسی که امر دهد بر اینکه اخراج کنند کسی را از خانهٔ او و یا از شهر او و یا قریهٔ او یا از ملک قلمرو پادشاه او هرجا که بوده باشد و ساکن گردیده و اسکان نموده حرام می‌گردد بر آن نفس امر کننده نوزده ماه آنچه حلال بود برای او از قرینهٔ او و واجب می‌گردد بر او نوزده مثقال از طلا که رد کند بر آنکه او را از خانهٔ خود اخراج نموده حکم است در کتاب خدا شاید که شما پرهیزگاری در آن نمائید هرگاه از اهل هدی و تقوی بوده بر این عمل عامل نگشته این نوع اذیت را بر خلق خدا جاری نکرده و از این اعمال قبیحهٔ خود در جمیع مقامات خود دست کشیده تا آنکه این عمل در روز ظهور به شجرهٔ حقیقت و دوستان او منتهی نگردیده چه هرگاه اگر شما سائران بحر بیان در این کور حقیقت بدین طریق علمها سبقت بر همگان خود گرفته این سنت رذلیه و رویه در میان شما باقی مانده به همین واسطه اسباب فانیه در آخرت عندالله شرمنده شده مالک خذلان سرمدی

گشته و این عمل بر نفس حق راجع شده به نقطهٔ حقیقت منتهی گردیده عندالله با وجوه مسوده و رؤس ناکسه حاضر خواهید شد سعی خود بر این داشته که این نوع عمل بر خلقی روا نداشته و جاری نکرده می‌شود که در آن روز شما از رؤسای ارض بوده یا آنکه ملک بدست شما بوده و از شدت اغفال و غرور خودبینی خود بر قبح اعمال خود بر نخورده این فتوی را بر نفس حق جاری سازید چنانچه در این قیامت بر نقطهٔ بیان و ادلآء او و مؤمنین به او جاری شده و آن ذات حقیقت را در زمان ظهور مختار فارس به نفسانیت خود و اغوای صاحبان علم در شب قدر از بیت ظهور خود خارج نموده و نهب اموال و یغما بر آن بیت جاری داشته چندی امر به حبس و در آخر از ملک موروثی خود اخراج نموده آن وجود مقدس به ارض صاد مهاجرت فرموده البته ماقضی را در این ظهور شنیده‌اید این است که خداوند لایزالی می‌فرماید که در میانهٔ شما این اعمال ناشایست جاری نگشته تا آنکه در آخرت بظهور حقیقت راجع نگردد چه هرگاه اگر بزرگان دین اسلام سبقت بر این امر نگرفته بودند در این ظهور به نقطهٔ اولی راجع نمی‌گشت و چون رؤسای دین به گمان خود لله عمل نموده و در میانهٔ خود این عمل را جاری

داشته در نهایت امر به نقطهٔ بیان راجع شده و همچنین به ادلآء او و محبین او تا آنکه اکثر متواری گشته و مالهای آنها به غارت رفته و بیوت ایشان خراب گردیده و جانهای آنها هدف سهام بلا گردیده هریک بطریقی این ایام فنا را وداع نموده منتهی الی الله گشتند ای صاحبان بصیرت مستنبه گشته و ای سالکان طریق عدل و فطانت بر جوهر عقل رسیده افئده و ذوات خود را پاک از این وضع اعمال نموده در هیچ شأنی از شئون ظاهر و باطن خود عامل به این طریق جهالت نگردیده تا آنکه بدین اعمال پلید بر نفس حق جاری نداشته آنچه خود بر نفوس افکیّهٔ خود روا نداشته و وارد نساخته و لتتقن الله فی الاولی و الاخرة فی کل عمل لعلکم بامرالله ترفعون

الباب الثامن و العشر من الواحد الحادی و العشر

فی انّ من یشرب مسکرا یرفع عنه شعوره فلیلزمنه من کتاب الله خمس و تسعین مثقالا من الذهب و لا تشفین مرضاکم بمسکر ابدا ان انتم مؤمنون بالله و آیاته

ملخص این باب آنکه دانسته باشند به حقیقت که خداوند مستعان هیچ امری را به غیر از حکمت و مصالح خلق خود جاری نداشته و هیچ نوع امر و نهیی را بغیر از مصلحت نفوس مخلوق حکم نفرموده در این کور و ظهورات فرقانیّه از پیش نهی از مسکرات نفرموده مگر برای تربیت خلق و ترک نمودن آنها افعال بد و پلید را میانهٔ خود از این سبب در بیان نهی فرموده شرب مسکرات را این است که فرموده هر انکه بیاشامد مسکری چه هر آنکه بیاشامد و عقل خود را زایل کند من اجل آنکه مست شده اعمال زشت نموده بر خلق خدا ستم جاری داشته و نفس خود را به اعمال خود آراسته داشته عندالله رسوا گردد واجب است او را ادای نود و پنج مثقال از طلا تا آنکه دیگر به این عمل بازگشت نکرده مطلق مرتکب این‌طور قبائح نگشته خود را بین یدی‌الله و نزد شجرهٔ حقیقت رسوا نگردند ثمرهٔ این حکم متقن آن است که هرگاه از این عمل منقطع گشته و از خدا بیم نموده در آخرت رستگار و در ظهور آخر حکمی را بدون حق ننموده و زشتی اعمال و نتیجهٔ آن الی الله و نفسه راجع نشده چه در این ظهور اکثر آنچه حکم به شجرهٔ حقیقت نمودند در حالت مستی و شرب خمر و مسکرات دیگر بوده چه هرگاه اگر

شعور آنها زایل نشده بود اقلا اندکی رحم می‌نمودند و چون در حالت مستی بوده از شدت سکر حکم بغیر حق کرده و وارد نمودند و مختار فارس به همین عمل جاری کرده آنچه نفس او حکم بر او نموده به فتوای اهل علم و خبث طینت خود اگرچه در نهایت امر در عالم خود پشیمان بود و حق را به نقطهٔ حقیقت یافته ولی حکم او عندالله مشهود است یغفر الله لمن یشآء و یعذب من یشآء و لایسئل عما یفعل و الکل بما فعلوه یسئلون حال جهد خود بر این داشته که مطلق امری را که رضایت الهی در آن نبوده عامل نگشته و بر ظواهر و بواطن خود کرهی وارد نداشته چه این طریق عملها ضرر آن عاقبت بسوی شما منتهی گردد خواه بحق وارد ساخته یا آنکه نساخته در ظاهر امر به نفوس شما مضرتهای آن راجع شده و در باطن به نافرمانی خداوند خود معروف و در عذاب و عقاب او لازال بوده از حق محجوب و مأیوس و به ناسپاسی موصوف سهل است ترک این عمل نموده به خود مشتبه نساخته و آیات الهی را به اوهام خود معنی نکرده و ارتکاب به این اعمال پلید نداشته خود را تلقای پروردگار خود رستگار نمایند چه خداوند عالم از شما بی‌نیاز بوده و این حکم را نخواسته و اراده نفرموده مگر برای تربیت و آداب نفوس

شما هرگاه بر عقول خود تشبث داشته از هوای نفوس پرهیز نموده از خداوند خود محتجب نگردید و نهی فرموده خداوند جل شأنه که مرضای خود را به مسکر و حرام مداوا نکرده ایشان را به مسکر شفایاب نگردانیده بل به معالجات روحانی آنها را معالجه نموده از شفا و علاج به مسکر دست شویند هرگاه شما مؤمن بخدا و آیتهای او می‌باشید زیرا که این عمل باعث بر خسران شما بوده شاید که آن بیمار در حالت مستی جان دهد و خداوند خود را به آن طریق ملاقات نماید و زیان دنیا و آخرت را مالک شود و شاید که آن دوا شفا ندهد چنانچه مشهود و واضح است که لیس فی الحرام شفاء البته بصیر بوده و در بصیرت و حکمت دیدهٔ خود گشوده طلب فضل و شفا از باب عزت او نموده ذوات افئدهٔ خود را به محبت او شفا دهید نه آنکه به آبی تلخ و بدون رائحهٔ طیب و مؤسس هر نوع فسادی ای طالبان حق گوش داده از راستی و عدل سر نتافته هوش خود برجا دارید این است حق نصایح و پند هرگاه شما اندکی تفکر داشته از حق محجوب نگردیده و به اعمال افکیّه خود محتجب نباشید ذلک ما یأمرالله به عباده و هو خیر الحاکمین و الامرین

الباب التاسع و العشر من الواحد الحادی و العشر

فی انّ من یکتب حرفا علی من یظهره الله او بغیر ما نزل فی البیان من قبل ظهوره فلیلزمنه من کتاب الله تسعة عشر مثقالا من الذهب و لا اذن الله احدا ان یأخذن عنه ذلک و لا ان یسئلن عنه عن ذلک الحد فلیلزمن علی نفسه مثل ذلک بما قد سئل بعد ما لا اذن الله له ان یسئل فلتتقن الله ان لا تکتبن حرفا علی من یظهره الله و لا بغیر حدود ما نزل الله قبل ظهور الحق و لا تحکمن بعد الظهور مثل قبل الظهور و تحسبون انکم محسنون و ان لاتکتبن للحق فلا تکتبن علی الحق من شیئ هذا ما وصاکم الله و ان تنصرون من یظهره‌الله بما تکتبون له فلا تحزنونه بما یکتب علیه فلتتقن الله حق التقی لعلکم تنجون یوم القیمة عندالله

ملخص این باب آنکه خداوند تعالی اذن نفرموده بر اینکه بنویسید بسوی من یظهره الله چیزی را که لایق او نبوده پس هر آنکه بنویسد بر او یعنی در حق او بغیر آنچه نازل در بیان شده است یا آنکه برای خود و هوای نفس خود بنویسد در حق او و یا آنکه بغیر آنچه خداوند از احکام و اعمال در بیان نازل

کرده است پیش از ظهور آن ذات حقیقت واجب است او را از کتاب خدا ادای نوزده مثقال از طلا و اذن نبوده بر کسی اینکه از او اخذ این مبلغ نموده و امر نشده اینکه از او سئوال نماید از این حکم که قرار شده و از او طلب نماید پس هرگاه اگر سؤال کند و طلب از او نماید واجب می‌شود بر او ادای این دیه به آنچه سؤال نمود بعد از اینکه خداوند اذن نفرموده بود برای او اینکه سؤال نماید او را ثمرهٔ این امر آنکه در روز ظهور به مثل این واقع نشده و ننویسید بسوی صاحب امر و در حق نفس او چیزی را که لایق شأن و عزت او نبوده چنانچه در این قیامت سکّان فرقان نموده و در حق نقطهٔ اولی آنچه سزاوار نبوده و استحقاق آن ذات حقیقت نداشته از قلم خود از رد و ناسزا بر آن شجره جاری داشته چنانچه در ردّ او آنچه خواسته نوشته و در حق ادلای او غیر لیاقت و سزا سخن گفتند هرگاه علمای آنها متقی بوده و پرهیزگار در اعمال خود هر آینه به تقوای خود عمل نموده و آن گفتار در حق آن شجره جاری نداشته و نزد ابواب او ساجد و خاضع بوده حطهٔ خود در آن باب عظمت می‌نمودند و چون از بصیرت حقیقی محجوب بوده از اینجهت از فوز بلقای او محتجب شده آنچه لایق دنائت طبع خود بود به آن شجره

نسبت داده حال شما از خلق بیان جهد نموده که در روز ظهور و قبل از ظهور نسبت به آن شجره اقوال مؤتفکهٔ خود را جاری نداشته غیر لایق حرفی نگفته و ننوشته لعل در روز قیامت عندالله چون منکران نقطهٔ حقیقت رسوا نگشته بین یدی الله به سوء اعمال خود محشور نگردید این است که خداوند مستعان من اجل ارتفاع آن شجره همگی را به اوامر و نواهی خود معزز داشته تا به آن معدن جود و ارتفاع مستقرب آیند سعی نموده که نگوئید و ننویسید در حق او غیر از آنچه در بیان نازل فرموده خداوند تعالی قبل از ظهور او و حکم منمائید بعد از ظهور مثل آنچه قبل از ظهور بود زیرا که در آن روز حکم با مصدر امر بود شما مخلوق را شأنی نبوده که در آن روز فتوی بر نفس حق دهید و چون سالکین دین فرقان عمل نموده از حق محتجب گردید و اگر جاری داشته در حق او آنچه امم قبل نمودند و نفوس شما به آن راضی گردید هر آینه حدود الهی بر شما جاری گشته از فور بلقاء حقیقت محتجب شده‌اید با وجودی که وجود شما به جود او موجود گردیده و فقود شما به امر و فرمان او است لیکن شما خلق معکوس محجوب گردیده از لقای شمس حقیقت مبعود مانده‌اید سعی نموده که حکمی بر حق ننموده و بر شجرهٔ حقیقت فتوی نداده و گمان

نمائید که شما نیکوکاران بوده چنانچه فتوی خواهید داد و گمان منمائید که شما عمل به خوبی نموده‌اید و هرگاه اگر برای اثبات خدا و نفس او چیزی از قلم خود جاری نداشته ردّی بر امر او ننوشته بر خدا شرک نیاورده و ظلم خود بر نفس او روا مدارید و عمل نکرده چون سکان اهل ایمان از پیش چنانچه آنها برای خدا و محض برای حجت او نکرده بل بر خداوند خود جاری داشته بر مظهر نفس او نموده و عمل آنها لله نبوده بل بر او و حجت او ضر خود وارد نموده حال اندکی تفکر داشته در مامضی تدبر نموده و بر مایمضی نظر دقت آورده کجایند آنها که فتوی داده و کجایند آنها که رد نوشته همگی راجع به نار گشته و الی النار مصیر خود نموده جز نام بدی برای آنها نمانده تا ابدالاباد در نار سخط الهی معذبند ای ساکنان بیان محتجب نگشته و از حق در روز ظهور من یظهره‌الله محجوب نمانید این است نصح خدا بر شما و اندرز او هرگاه یاری نمی‌کنید من یظهره‌الله را به آنچه در اثبات امر او نویسید و نصرت او در شأنی نخواهید کرد او را محزون نکرده به چیزی که در حق او نوشته می‌شود در انکار او و چیزهائی که در شأن او من غیر لیاقت جاری می‌شود در این کار مراعات نموده و مرعی داشته امر خدا را و رد او نکرده

هرگاه تصدیق او نمی‌کنید و او را مخذول نداشته هرگاه نصرت امر او نمی‌نمائید و او را چون نفوس لاشیئ خود ندانسته هرگاه معرفت او در قلوب و چشمهای باطنی شما نبوده و از نور شمس جمال او محجوب گشته‌اید زیرا که خلق شما ساکنان بیان به وجود او است و من اجل یوم ظهور او زینهار به این شئون فانیه خود از پرتو انوار دور و محجوب نگردیده و مظلم نگشته خود را به روشنی او منیر و مستنیر گردانید و بیم نمائید خدا را در امر او شاید که نجات یابید روز قیامت و ناجی گردید نزد خدا و تلقای آن عرش حقیقت ساجد گردیده خاضع شوید زیرا که مظاهر نزد او خاضعانند و مطالع خاشعان و احرف دآل بر او می‌باشند و مستدل بر عظمت او مرایا حاکی از وجه او بوده و مدل بر ذات او و همهٔ آیات بر حقیت او نازل شده و همه دلالات در شأن او ناطق گردیده همه بینات در امر او مثبت بوده افئده بذکر او ناطق است و قلوب به یاد او ذاکر و انفس و آفاق به جود او مشهود گشته و ذوات و اجسام و ظهورات ارواح و ماکان او یکون دلیل بر او بوده او است نفس رسل و نقطهٔ حقیقت در ظهوری من ظهر و کل من ظهر بوده و در ظهوری من یظهر و کل من یظهر من بعد من یظهره‌الله است از ظهور او محجوب نبوده و از نور او

ممنوع نگردیده و از وجه او مقطوع نگشته از فوز بلقای او محروم نمانید این است آنچه وصیت میفرماید خدا در کلمات و آیات خود شاید که شما ماهیان بحر بیان به آن آب حقیقت زنده شده تا ابد تسبیح و تقدیس خدا نموده تا ازل الازال بظهورات او مهتدی گردید ذلک ما توعظون فی آیات الله و کلامه لعلکم بما یوصیکم الله تعملون و فی ذلک تتقون و بلقآءالله ترزقون و لدیه تحضرون.